وهابیان

تألیف : علی اصغر فقیهی

این کتاب تحت شماره ۸۲ / ۵۳/۱/۲۸ در کتابخانه ملی بثبت رسیده است

محل فروش
قم - انتشارات اسماعیلیان نجفی

بها سی تومان

وهّابیان

بررسی و تحقیق گونه ای دربارهٔ
عقاید و تاریخ فرقهٔ وهّابی

تألیف
علی اصغر فقیهی

کتابفروشی صبا
تهران - ناصرخسرو

حق‌چاپ و افست
مخصوص مؤلف است

این کتاب بسرمایه کتابفروشی صبا در چاپخانه شرکت سهامی
طبع کتاب در دو هزار نسخه ، چاپ شد ۱۳۵۲ شمسی

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سخنی چند	۱۷
بخش اول	
بنیادگذاران مذهب وهابی	۱۹
مذهب وهابی چگونه واز کجا برخاست ؟	۱۹
نام وهابی	۲۰
داستان بربهاری	۲۲
ابن تیمیه	۲۳
مذهب حنبلی ووهابی	۲٤
مختصری ازشرح حال ابن تیمیه	۲٤
دربارهٔ عقاید فقهی ابن تیمیه	۲۸
بخش دوم عقاید ابن تیمیه	۳۰
۱ ـ توحید ازنظر ابن تیمیه	۳۰
۲ ـ وسعت دادن دائرهٔ شرك	۳۰
۳ ـ اعتقاد به‌رؤیت و اثبات جهت	۳۲
٤ ـ اعتقاد به‌اینکه ذات احدیت به‌آسمان اول فرود می‌آید	۳۳
۵ ـ اعتقاد به‌اینکه عصمت انبیا قبل‌ازبعثت لازم نیست	۳٤
٦ ـ درباره پیغمبر ﷺ پس‌از رحلت	۳۵

موضوع صفحه

راجع به وفات خضر عليه السلام از نظر ابن تیمیه (پاورقی) ۳۵
۷ ـ عقیدهٔ او دربارهٔ مرقد مطهر پیغمبر صلی الله علیه وآله و حرمت دعا و نماز در نزد آن ۳۶
برداشتن خاك قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله برای تبرك و نماز گزاردن آن حضرت
در نزد قبور (پاورقی) ۳۷
توضیح دربارهٔ وضع مرقد مطهر ۳۸
علت مسدود شدن حجرهٔ شریف (پاورقی) ۳۸
دربارهٔ صندوق روی قبر مطهر ۳۹
در بارهٔ پوشش مرقد مطهر و معطر کردن آن و آویختن قندیل در
اطراف آن و تقدیم اشیاء نفیس ٤۰
دربارهٔ گنبد روی حجره ٤۲
درهای حرم نبوی از چه زمانی بسته شد ؟ ٤۲
پردهٔ اطراف قبر شریف در زمان حاضر (پاورقی) ٤۲
دربارهٔ سنگریزه های کف مسجد ٤۳
وضع حرم مطهر در زمان حاضر (پاورقی) ٤۳
توضیح دیگر در بارهٔ زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه وآله و بوسیدن و لمس آن ٤٤
بقیّه سخن ابن تیمیه دربارهٔ قبر و روضهٔ مقدسه ٤۵
۸ ـ حرمت سفر برای زیارت قبور ٤٦
توضیح دربارهٔ ادعای اجماع و اتفاق درمورد زیارت قبور ٤۸
مقصود ابن تیمیه از اجماع (پاورقی) ٤۸
توضیح دربارهٔ نسبت هائی که به شیعه داده شده است ٤۹
۹ ـ زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله و قبور دیگر از نظر ابن تیمیه ۵۳
توضیح در بارهٔ زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه وآله و قبور دیگر و رفع
اتهام از شیعه ۵٦

موضوع	صفحه
روایت احمد حنبل درمورد زیارت قبور (پاورقی)	۵۶
۱۰ ـ سوگند به‌غیرخدا	۵۹
توضیح دربارهٔ قسم به‌غیر خدا	۶۰
۱۱ ـ سفر به‌بقاع‌معظمه ومشاهد متبرکه	۶۲
۱۲ ـ دربارهٔشیعه	۶۲
توضیح دیگر دربارهٔ زیارت قبور ازنظر شیعه وکیفیت زیارت	۶۳
۱۳ ـ در بارهٔ قبور صالحین	۶۶
۱۴ ـ بناوساختمان بررو و اطراف قبور ولزوم ویران‌کردن‌آن	۶۷
۱۵ ـ سجاده برای نماز انداختن	۶۸
۱۶ ـ استغاثه و توسل به پیغمبر ﷺ و شفیع قرار دادن آن‌حضرت و حاجت خواستن	۶۸
توضیح دربارهٔتوسل به‌پیغمبر ﷺ	۶۹
۱۷ ـ صلوات برپیغمبر ﷺ	۷۰
۱۸ ـ بنای مسجد وگذاشتن قرآن درنزد قبور	۷۱
۱۹ ـ هر چیز جدیدی بدعت است	۷۱
۲۰ ـ یك‌نظر کلی دربارهٔ عقاید ابن‌تیمیه	۷۲
بخش سوم ـ شیخ محمدبن عبدالوهاب پیشوای فرقهٔوهابی	۷۴
دربارهٔ مسافرت شیخ‌محمد به ایران	۷۵
اظهار دعوت	۷۷
مخالفت امیراحسا باشیخ	۷۸
آغاز ارتباط میان‌شیخ محمد وآل‌سعود	۷۸
پشیمان شدن عثمان ـ امیرعینیه ـ ازیاری‌نکردن شیخ	۷۹

موضوع	صفحه
تأثیر وجود شیخ در وضع مردم درعیه	۸۰
شیخ محمد و شریف مکه	۸۱
سیرت وروش شیخ محمد	۸۲
پایان کار محمد بن عبدالوهاب	۸۳
چند ملاحظه در بارهٔ اینکه شیخ ، تعالیم جدید را از کجا آموخت وعلل پیشرفت او در نجد چه‌بود ؟	۸٤
بخش چهارم ـ عقاید وهابیان	۸۸
۱ ـ معنای توحید و مفهوم کلمهٔ **لااله‌الاالله**	۸۸
توضیح دربارهٔ مطلق دعا وندا وطلب‌حاجت (پاورقی)	۸۹
پس موحد کیست ؟	۹۲
۲ ـ اقرار به شهادتین موجب اسلام‌نیست	۹۳
توضیح دربارهٔ اقرار به‌شهادتین (پاورقی)	۹٤
۳ ـ اثبات جهت برای‌خدا	۹۵
٤ ـ دربارهٔ نخستین پیغمبران	۹٦
توضیح‌درخصوص اینکه درزبان‌عربی بیشتر، الفاظ درمعانی مجازی به‌کار میرود (پاورقی)	۹٦
۵ ـ شفاعت و استغاثه	۹۷
توضیح دربارهٔ استغاثه	۹۸
٦ ـ به‌غیرخدا سید ومولا خطاب کردن موجب شرك است	۹۹
توضیح دربارهٔ مطلب مزبور	۱۰۰
۷ ـ درباره ساختمان اطراف و برروی قبور وذبح ونذر برای آنها و افروختن چراغ	۱۰۱
توضیح درخصوص مطالب مزبور و همچنین نوشتن‌برروی‌قبور	۱۰۳

موضوع	صفحه
۸ ـ زیارت قبرمطهر پیغمبر ﷺ	۱۰۶
توضیح درباره استحباب زیارت مرقد پیغمبر علیه‌السلام	۱۰۷
۹ ـ در بارهٔ مقام پیغمبر ﷺ	۱۱۰
۱۰ ـعقیدهٔ ایشان دربارهٔ سلف صالح	۱۱۳
۱۱ ـ دربارهٔ اهل بیت	۱۱٤
۱۲ ـ اصول و فروع دین	۱۱۵
۱۳ ـ عمل بظاهر آیات‌واخبار ومخالفت با تأویل	۱۱٦
دربارهٔ فرقهٔ ظاهریه (پاورقی)	۱۱٦
۱٤ ـ اجتهاد وتقلید	۱۱۷
۱۵ ـ دربارهٔ آنچه درزمان پیغمبر ﷺ وصحابه نبوده است .	۱۱۸
حرمت استعمال دخانیات	۱۲۱
امور دیگری که آنهارا بدعت میدانند	۱۲۲
یادآوری	۱۲۳
چند ملاحظه :	۱۲٤
۱ ـ دربارهٔ بدعت و حرام بودن آنچه در زمان پیغمبر ﷺ وصحابه نبوده است	۱۲٤
اشاره ای به اصل اباحه و اجتهاد درمذهب شیعه	۱۲۷
۲ ـ دربارهٔ عقاید محمدبن عبد الوهاب	۱۲۷
بخش پنجم ـقدیمترین ذکراز مذهب وعقاید وهابیان‌درمنابع‌ایرانی	۱۳۰
بخش‌ششم ـ مرکز انتشار مذهب وهابی	۱۳٦
سرزمین نجد	۱۳۷
مردم نجد	۱۳۸

موضوع	صفحه
وضع مردم نجد از بدوی و شهرنشین مقارن دعوت وهابی	۱۴۰
شمه‌ای از اخلاق و اوضاع اجتماعی نجدیان	۱۴۱
ارتباط میان اخلاق و اوضاع اجتماعی مردم‌نجد با پیشرفت مذهب وهابی‌در آنجا	۱۴۵
بخش هفتم ـ آل سعود	۱۴۸
آغاز امارت آل سعود	۱۴۹
محمدبن سعود	۱۵۰
عبدالعزیزبن‌محمدبن سعود	۱۵۲
عبد العزیز وشریف‌مکه	۱۵۲
متن نامهٔ سعودبن عبدالعزیز به اهل مکه	۱۵۵
توضیح دربارهٔ خواجگان‌حرمین شریفین (پاورقی)	۱۵۵
کیفیت ویران‌کردن قبور درمکه	۱۵۶
اقدامات دیگر سعود درمکه وبازگشت شریف غالب	۱۵۷
تصرف مدینه	۱۵۸
حمله وهابیان به‌کربلا و نجف	۱۵۹
حمله به‌کربلا	۱۶۱
علل‌غلبهٔ وهابیان به شهر کربلا	۱۶۴
حمله‌های دیگروهابیان‌بکربلا	۱۶۵
حملهٔ وهابیان بکربلا در منابع ایرانی	۱۶۷
اقدامات فتحعلیشاه	۱۶۹
کشته شدن عبدالعزیز به‌دنبال حادثهٔ‌کربلا	۱۷۰
حملهٔ وهابیان به‌نجف اشرف	۱۷۱

موضوع	صفحه
برخورد وهابیان بقبیلهٔ خزاعل وشدت یافتن کینهٔ ایشان بشهر نجف	۱۷۲
نخستین وقعه	۱۷۲
وقعهٔ دوم و دفاع علما وطلاب ازشهر	۱۷۳
توضیح دربارهٔ رحبه	۱۷۵
تألیف کتاب مفتاح الکرامه درزیر باران گلوله (پاورقی)	۱۷۵
سعودبن عبدالعزیز	۱۷۶
آغاز مبارزات عثمانیها با آل سعود و نخستین حمله	۱۷۷
حملهٔ دوم	۱۷۹
حملهٔ وهابیان به مسقط واستمداد امام مسقط ازفتحعلیشاه	۱۸۰
درگذشت سعود	۱۸۱
امیرعبدالله فرزند سعود وحملهٔ مجددعثمانیان	۱۸۱
امیر عبدالله درمصر و داستان خزائن حرم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم	۱۸۳
اعدام امیرعبدالله	۱۸٤
ویران کردن شهر درعیه وتبعید آل سعود وآل شیخ به مصر	۱۸٤
ورود ابراهیم پاشا به مصر وغرورعجیب او	۱۸۵
فروش اسیران وهابی	۱۸٦
تشکیل مجدد حکومت آل سعود	۱۸۷
امیرترکی	۱۸۸
فیصل پسر امیرترکی	۱۸۹
آل رشید	۱۹۰
حملهٔ مجدد ترکان به نجد و دستگیری و تبعید فیصل	۱۹۰

موضوع	صفحه
فرار فیصل ازمصر	۱۹۱
حکومت آل‌سعود ، پس‌از فیصل تاروی کار آمدن ابن‌سعود	۱۹۲
عبدالعزیزبن عبدالرحمن معروف به ابن سعود	۱۹۵
تصرف ریاض ازطرف عبدالعزیز	۱۹۶
در جنگ بین‌الملل اول وبعد از آن	۱۹۸
ابن‌سعود وشریف‌مکه	۱۹۹
شرفاء مکه	۱۹۹
شریف حسین	۲۰۱
قفس زنان درمسجدالحرام (پاورقی)	۲۰۱
مخالفت شریف باعثمانیها و انقلاب حجاز	۲۰۲
شروع انقلاب و داستان خلافت شریف حسین	۲۰۴
موضوع خلافت سلاطین عثمانی (پاورقی)	۲۰۴
حکومت شریف حسین	۲۰۷
شریف‌حسین وخلافت	۲۰۷
حملهٔ ابن‌سعود به‌حجاز	۲۰۸
تعویض سلطنت به ملک‌علی	۲۱۰
پایان‌کار شریف حسین	۲۱۱
ابن‌سعود درمکه	۲۱۱
مباحثهٔ علمای نجد وعلمای مکه	۲۱۲
دربارهٔ کلیدداری خانهٔ کعبه (پاورقی)	۲۱۲
سقوط جده	۲۱۳

موضوع	صفحه
تصرف مدینه	۲۱٤
ویرانی مقابر و مشاهد	۲۱۵
ویران ساختن قبور بقیع	۲۱۵
انعکاس ویرانی مقابر درایران ودیگرکشورهای اسلامی	۲۱٦
علت خراب نکردن گنبد ومرقد مطهر پیغمبرﷺ (پاورقی)	۲۱٦
توضیح دربارهٔ وضع قبور ائمهٔ مدفون دربقیع، پیش ازخراب شدن	۲۱۷
انجمن اسلامی برای تعیین تکلیف اراضی مقدسه	۲۲۲
علت عدم شرکت نمایندهٔ ایران	۲۲۳
سلطنت ابن سعود درحجاز	۲۲۳
قرارداد استخراج نفت	۲۲٤
المملکةالعربیةالسعودیه	۲۲۵
داستان ابوطالب یزدی	۲۲۵
دشواری سفرحج درآن وقت (پاورقی)	۲۲٦
قتل عام حجاج ایرانی درزمان صفویه	۲۲۷
میرمحمد مؤمن استرآبادی، مجاور مکه (پاورقی)	۲۲۸
مورد دیگر	۲۳۰
منشأ اصلی این پیش‌آمدها	۲۳۱
کیفیت نفرین علمای عثمانی به‌شاه اسماعیل صفوی (پاورقی)	۲۳۱
فتوای علمای عثمانی دربارهٔ ایران ومردم‌آن	۲۳۲
سرپیچی سپاهیان عثمانی ازفتوای شیخ‌الاسلام، هنگام برخورد بمردم ایران	۲۳۳

موضوع	صفحه
منع ایرانیان ازحج	۲۳٤
نادرشاه وشریف مکه	۲۳۵
توضیح دربارهٔ شیعه واقدامات نادرشاه	۲۳٦
تفاوت میان شیخ‌الاسلامهای عثمانی وعلمای شیعه	۲۳٦
ممنوع بودن علما وطلاب عثمانی، ازدیدن وخواندن کتب شیعه	۲۳٦
درایران هیچگاه برای کتابهای مذاهب دیگر اسلامی، محدودیتی نبوده است	۲۳٦
نتیجه	۲۳۷
درگذشت سلطان‌عبدالعزیز	۲۳۷
کشور سعودی بعداز ابن‌سعود	۲۳۸
بیعت باملك سعود ومتن وثیقهٔ بیعت	۲۳۸
توسعهٔ مسجدالحرام ومسجدالنبی ﷺ	۲۳۹
سلطنت ملك‌فیصل	۲٤۰
بخش هشتم، جمعیةالاخوان	۲٤۱
علت پیدایش فرقهٔ اخوان	۲٤۱
مشکلاتی که ازاین رهگذر بوجود آمد	۲٤۳
چاره‌جویی ابن‌سعود	۲٤٤
شمه‌ای ازصفات واخلاق اخوان	۲٤۵
اخوان درمکه ومخالفت بااختراعات جدید وپاره‌کردن سیمهای‌تلفن	۲٤٦
ایرادهای اخوان به‌ابن سعود	۲٤۸
فتوای علمای نجد، درمقابل ایرادهای اخوان	۲٤۹

موضوع	صفحه
نخستین بار که از آوردن محمل درمکه، جلوگیری شد(پاورقی)	۲۵۰
فتوای علمای نجد دربارهٔ شیعیان احسا وقطیف	۲۵۱
عزاداری برای حسین علیه‌السلام سیرهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است(پاورقی)	۲۵۱
سه اصل دین ازنظرمحمدبن‌عبدالوهاب (پاورقی)	۲۵۱
توضیح دربارهٔ محمل	۲۵۲
تأثیر کتاب کشف‌الارتیاب دروضع شیعهٔ احسا وقطیف(پاورقی)	۲۵۲
فرستاده شدن محمل از ایران	۲۵۳
وضع محمل، مقارن جلوگیری ازآن	۲۵٤
درقرنهای سوم وچهارم پوشش کعبه ازایران فرستاده‌میشد(پاورقی)	۲۵٤
اختلاف میان فرقهٔ اخوان وابن سعود	۲۵۵
برطرف شدن‌غائلهٔ اخوان	۲۵۷
خاتمه- دربارهٔ مذهب وهابی در خارج ازنجد وحجاز	۲۵۸
درزنگبار	۲۵۸
سیداحمد وهابی درهند	۲۵۸
سنوسی درالجزائر	۲۵۸
شوکانی دریمن	۲۵۹
شیخ محمدعبده وسیدمحمدرشیدرضا درمصر	۲۵۹
چند استدراك	۲٦۱
۱- دربارهٔ سلفیه (مربوط به‌صفحهٔ ۱۹)	۲٦۱
دربارهٔ توحید (مربوط به‌صفحهٔ ۳۰ و۸۸)	۲٦۲
۲- دربارهٔ ذات احدیت (مربوط به صفحهٔ ۹۵)	۲٦۲
۳- درخصوص زیارت قبرمطهر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (مربوط به‌صفحهٔ ۱۰٦)	۲٦۳

موضوع	صفحه
٤ـ درمورد تفاوت میان دعوت محمدبن‌عبدالوهاب وابن تیمیه (مربوط به صفحهٔ ۸۵)	۲٦۳
۵ـ نقل سخن شیروانی دربارهٔ حمل خزانهٔ حرم امام‌حسین علیه‌السلام به‌کاظمین (مربوط به‌صفحهٔ ۱٦۳)	۲٦۵
٦ـ مقصود ازعقاید ابن تیمیه وعقاید وهابیان، دراین‌کتاب (مربوط به‌صفحهٔ ۳۰ و۸۸)	۲٦٦
۷ـ ذکروهابیان درنامه‌ای ازمرحوم میرزای‌قمی (مربوط‌به‌صفحهٔ۱۳۰)	۲٦٦
مدارك ومستندات	۲٦۸
فهرستهای‌کتاب	ازصفحهٔ ۲۷۳

خواهشمند است، غلطهای زیر را قبلا تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲	۵	بربهای	بربهاری
۲۳	۲	مذهب	مسجد
۲۵	۱۸	مصر	'مضر
۳۶	٤	اموری	واموری
٤۷	٦	میگذارند	میگزارند
٤۷	۱٤	الج	الحج
۵۱	۳	نوشته‌های	نوشته‌هایی
۷٦	۱۵	به‌همدان	به‌اصفهان
۷۷	۸	قصد	قصد
۸۲	٦	شیخ نخست	شیخ ،نخست
۸۳	۴	غناثم	غنائم
۹۰	٤	باتا	بانا
۹۲	۳	کلمهٔ وهابیان در اول سطر، زائداست	
۱۰٦	۱۱	تاصحیح	ناصحیح
۱۲۰	۹	صفوف	صنوف
۱۲۲	۱۳	صاوات	صلوات
۱۳۷	۱٤	عشیر	عسیر
۱٤۰	۲۱	(پاورقی) بفتم دال	بضم دال
۱٤۸	۱۰	غزه	عنزه
۱٦۱	۲	حمله‌ای به کربلا،	حمله به کربلا
۱٦۷	۱۰	سنجش	بخش
۱۷۰	۸	فتحلیشاه	فتحعلیشاه
۱۷۱	۱۲	(بعداز کلمهٔ بنجف) حمله	حرکت
۱۷۳	۱٤	نرود۱	نرود۲
۱۹۰	۱۹	سپاهان	سپاهیان
۱۹۰	۲۰	عشیر	عسیر
۱۹۰	۲۱	عشیر	عسیر
۱۹۳	۵	آل‌مره	آل مره نیز
۱۹۸	٤	آورده	آورد
۱۹۸	۵	خلیج	خلیج فارس
۱۹۸	۷	چنگ	جنگ
۲۰۰	۸	امارات	امارت
۲۰۰	۱۳	بعهده	عهده
۲۲۵		پاورقی شمارهٔ ۱ مربوط به این صفحه، درذیل صفحهٔ ۲۲٦ چاپ شده است.	

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

سخنی چند

کتابی که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد ، بررسی مختصری است دربارهٔ عقاید و تاریخ فرقهٔ وهابی که باگذشتن متجاوز ازدویست‌وپنجاه‌سال ازپیدایش آن ،هنوزهم بندرت میتوان درخصوص فرقهٔ مزبور ، کتابی بزبان فارسی یافت .

مطالب‌کتاب بطور کلی در هشت بخش ویك خاتمه به ترتیب‌ذیل تنظیم یافته است :

۱ ـ بنیاد گذاران مذهب وهابی .

۲ ـ عقاید ابن‌تیمیه .

۳ ـ شیخ محمدبن عبدالوهاب ، پیشوای وهابیان .

٤ ـ عقاید وهابیان .

۵ ـ قدیمترین ذکر ازعقاید وهابیها در منابع ایرانی .

٦ ـ مرکز انتشار مذهب وهابی (نجد) .

۷ ـ آل سعود .

۸ ـ جمعیة الاخوان .

خاتمه : دربارهٔ مذهب وهابی در خارج ازنجد وحجاز .

کلیهٔ مطالب کتاب مستند است وبیشتر مستندات ، آثارنویسندگان وهابی یا متمایل بوهابیت یاآثار مورد اعتماد وهابیان بوده است .

دربارهٔ عقاید و فتواهای ابن تیمیه کـه اساس و ریشهٔ اصلی معتقدات وهابیان محسوب میشود ، کوشش شده است که تاحدامکان به نوشته‌های خود او استناد شود . مدرك هرمطلب درذیل صفحهٔ مربوطه بدست داده شده‌است. بعلاوه در پایان کتاب ، فهرستی از مدارك و مستندات ، ذکر گردیده است . گرچه منظور از تألیف این مختصر ، تنهابیان شمه‌ای ازعقاید و تاریخ وهابیها بوده است ، لیکن درپاره‌ای ازموارد ، برای رفع شبهه یا توهمی یابرای روشن شدن مطلبی ، توضیحی مناسب بنظر رسیده که این توضیحات دردنبالهٔ مطلب مورد نظر آمده‌است .

از صاحبنظران ومطالعه کنندگان ارجمند تقاضا میشود ، باتذکر نقاط ضعف و اشتباهات ونارساییهای کتاب ، نویسنده را راهنمایی نمایند واو را رهین منت خود قراردهند .

هفدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۹۳ (روزولادت پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله)

مطابق اول اردی بهشت سال ۱۳۵۲

علی اصغر فقیهی

بخش اول

بنیادگذاران مذهب وهابی

مذهب وهابی چگونه و از کجا برخاست وچرا باین نام معروف شد؟

نخستین کسی که مذهب وهابی را در نجد، پدید آورد و در راه ترویج آن، بشدت کوشش کرد، شیخ محمدبن عبدالوهاب از علمای نجد در قرن دوازدهم هجری بود (که بعداً شرح حال او ذکر خواهدشد.)

اما باید دانست که وی، مبتکر و بوجود آورندهٔ عقاید وهابیان نیست، بلکه قرنها قبل از او، این عقاید، بصورت های گوناگون، اظهار شده ولی بصورت مذهب تازه‌ای درنیامده و طرفداران زیادی پیدا نکرده بود[1]. از جمله درقرن چهارم، عالم معروف حنبلی، ابومحمد بربهاری زیارت قبوررا منع کرد که این امر از طرف خلیفهٔ عباسی، بسختی مورد انکار قرارگرفت. دیگر، عبدالله بن محمد عکبری، از علمای حنبلی، معروف به ابن بطه، متوفی در سال ۳۸۷ هجری است که زیارت و شفاعت پیغمبر ﷺ را انکار کرد[2].

۱ـ وهابیان، خود، مذهب وهابی را مذهب تازه‌ای نمیدانند بلکه میگویند این مذهب سلف صالح است و ازاین روی خودرا سلفیه مینامند.

۲ ـ شرح حال ابن بطه درکتاب المنتظم ابن الجوزی در متوفیات سال ۳۸۷ و در انساب سمعانی در ضمن دو کلمه بطی و عکبری (در نسبت به محلی در ده فرسنگی بغداد) آمده است.

وی معتقد بود که سفر برای زیارت قبرپیغمبر ﷺ سفرمعصیت میباشد وبهمین‌جهت نمازرا دراین مسافرت باید تمام خواند و قصرآن جایز نیست[۱]. همچنین عقیده داشت که هرکس سفر بعنوان زیارت قبور انبیا و صالحین را عبادت بداند ، عقیدهٔ او مخالف سنت پیغمبر ﷺ و بر خلاف اجماع میباشد[۲].

دیگر ابن‌تیمیه از بزرگترین علمای حنبلی درقرن هفتم و هشتم است که بایدگفت‌که شیخ محمدبن عبدالوهاب ، اهم‌عقاید خودرا از او گرفته‌است .

دیگر ، چند تن از شاگردان ابن تیمیه و از همه معروفتر ، ابن قیم جوزیه هستند که درراه ترویج عقاید و آراء استادخود ، کوشش و پافشاری بسیار کردند .

کار عمدهٔ شیخ محمد این بود که پس‌از اظهار معتقدات خود ، درراه اجرای آنها ، قیام نمود ، پاره‌ای از امرای نجدرا نیز باخود همراه‌کرد واز این رهگذر ، فرقه تازه‌ای بوجود آمد که عقاید آنان با مذاهب چهارگانهٔ تسنن تفاوت داشت وفاصلهٔ آن از مذهب شیعه ، زیادترازمذاهب دیگر بود و درمقابل به‌مذهب حنبلی نسبت بدیگر مذاهب نزدیکتر بود .

نام وهابی

کلمهٔوهابی‌ازنام‌پدر مؤسس‌فرقهٔ وهابی یعنی‌عبدالوهاب گرفته شده‌است لیکن خود وهابیان ، این نسبت را صحیح نمیدانند .

سید محمود شکری آلوسی (ازطرفداران‌مذهب وهابی) میگوید: نسبت وهابی را ، دشمنان وهابیان به‌ایشان‌اطلاق کرده اند ، این‌نسبت‌صحیح‌نیست بلکه باید به‌محمد که نام پیشوای ایشان میباشد ، نسبت داده شوند و به آنان

۱ ـ کتاب الرد علی‌الاخنایی تألیف ابن تیمیه صفحه ۲۷

۲ ـ همان‌کتاب صفحهٔ ۳۰

محمدیه بگویند ، زیرااوکسی‌است که مردم را به‌این امور دعوت کرد ،ازاین گذشته ، شیخ محمد درعقاید خود با پدر مخالفت داشت و بین پدر و پسر مناظرات و مباحثاتی رخ داد[1]. بنابراین چگونه میتوان مذهبی رابکسی نسبت داد که خود باعقاید مربوط بآن مذهب مخالفت داشته است .

صالح‌بن دخیل نجدی نیز درضمن نامه‌ای که به‌مجلهٔ المقتطف چاپ‌مصر نوشته ، چنین اظهارنظر کرده است که‌نسبت وهابیه را به پدر صاحب دعوت (مقصود از صاحب دعوت ، شیخ محمد میباشد) بعضی از معاصران‌او ، از روی حسد و کینه توزی ، داده اند و مقصودشان این بوده است که وهابیان‌را اهل بدعت وگمراه معرفی کنند وعلت اینکه آنان‌را بنام خودشیخ‌نسبت‌نداده (ومحمدیه نگفته‌اند) این‌بوده که مبادا پیروان این‌مذهب ،نوعی‌شرکت بانام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیدا بکنند[2] .

احمد امین نویسندهٔ معروف مصری در این باره میگوید که محمد بن عبدالوهاب وپیروانش‌خودرا موحدین مینامیدند و نام وهابی‌را دشمنانشان بر ایشان اطلاق کردند ، سپس این‌نام برزبانها افتاد[3] .

قبل‌از پرداختن بشرح حال وعقاید شیخ محمدبن عبدالوهاب ، مناسب بلکه لازم مینماید که به مختصری در بارهٔ بربهاری ، سپس شرح حالی از ابن تیمیه وشمه‌ای ازعقاید وآراء اوکه‌اساس‌معتقدات‌شیخ محمدراتشکیل‌میدهد، پرداخته شود :

---

۱ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ۱۱۱ ـ گذشته ازشیخ عبدالوهاب پدر شیخ محمد ، برادرش‌شیخ سلیمان نیز با عقاید برادر سخت مخالفت میورزیدکه شرح آن خواهدآمد .

۲ ـ دائرة المعارف فرید وجدی ج ۱۰ صفحهٔ ۸۷۱ بنقل از مجلد ۲۷ مجلة المقتطف صفحهٔ ۸۹۳

۳ ـ زعماء الاصلاح فی العصرالحدیث صفحهٔ ۱۰

داستان بربهـاری

ابوعلی مسکویه ، درضمن شرح وقایع سال ۳۲۳ هجری گوید که در این سال بدر خرشنی (صاحب شرطـه) در دو طرف بغـداد ، ندا در داد که از یاران ابومحمد بر بهاری [۱] حنبلی ، دوتن در یك جا گردهم برنیایند ، بدر ، گروهی از اتباع او را بزندان افکـند و خود بر بهای متواری شد . علت اقدام مزبور این بود کـه بربهاری و پیروانش پیوسته فتنه انگـیزی میکردند . دربارهٔ این گروه از طرف خلیفه الراضی توقیعی صادر گـردید . خلیفه در توقیع خود، اعمال ومعتقدات اتباع بربهاری‌را ، از قبیل اینکه‌شیعیان اهل‌بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بکفر و ضلالت نسبت داده و زیارت قبور امامان و پیشوایان دینی را انکارکرده‌اند ، ذکرنموده وبسختی برآنان ، تاخته است و تهدید کرده که‌هرگاه دست از کارهای خویش برندارند ، گردنشان‌را خواهد زد و خانه ومحله‌های ایشان‌را به‌آتش خواهدکشید [۲].

ابن اثیر ، تحت عنوان فتنهٔ حنابله دربغداد ، چنین گفته است‌که در این سال (سال۳۲۳) کار حنبلیان در بغداد ، بالاگرفت وقدرتی پیداکردند ، بدر خرشنی ، صاحب شرطه ، در دهم جمادی الاخره ، دستور داد در دو طرف بغداد ، نداکردند که از اصحاب بربهاری حنبلی ، دونفر نباید با هم باشند و حق‌ندارند درخصوص مذهب‌خود مناظره بکنند ، امام جماعتشان بایددرنماز صبح ومغرب وعشاء بسم‌الله‌را بلند وآشکارا بگوید . این اقدام صاحب شرطه سودمند نیفتاد ، بلکه فتنه‌جوئی یاران بربهاری فزونی‌یافت.

---

۱ ـ بربهاری ، بفتح باء و سکون راء و فتح باء دوم ، درنسبت به‌بربهار است و آن داروهائی است از قبیل‌حشیش و عقاقیر (گیاهیان طبی) و فلوس وغیرآنها که‌ازهندوستان آورده میشد . (سمعانی درمادهٔ‌بربهاری)

۲ ـ تجارب‌الامم ج ۵ صفحه ۳۲۲. متن توقیع‌خلیفه دراین‌کتاب آمده است .

از جمله اینکه نابینایانی که درمسجد مأوی داشتند ؛ وادار میکردند تا هر شافعی‌مذهبی که وارد مذهب شود ، اورا تا نزدیك مردن مضروب سازند . ابن اثیر ، سپس از توقیع خلیفه که‌آن‌را برای حنابله خواندند ، سخن‌گفته و چنین ادامه داده است که خلیفه الراضی یاران بربهاری‌را سخت توبیخ‌کرده و بشدت، آنان‌را تهدید نموده‌است ، باین‌علت که‌برای خداوند ، مانندوشبیهی قائل بودند وذات احدیت را دارای کف دست و انگشتان و دوپا با کفشی از طلا و صاحب گیسوان ، تصور میکردند و میگفتند که خداوند به آسمان بالا میرود و بدنیا فرود می‌آید ، همچنین بر برگزیدگان از امامان طعن میزدند و شیعهٔ آل محمد ﷺ را بکفر و گمراهی ، نسبت میدادند ، و مسلمانان را به بدعتهای آشکارومذاهب زشت که درقرآن ، نامی‌ازآنها نیست ، دعوت‌مینمودند و زیارت قبور ائمه‌را منع میکردند و عمل زوار قبور را ، زشت می‌شماردند[1] .

ملاحظه میشود ، سخنان بربهاری که در توقیع خلیفه بآن اشاره شده قسمتی از عقایدی است که بعداً بوسیلهٔ ابن تیمیه و شیخ محمدبن عبد الوهاب اظهار شد .

ابن تیمیه - ۶۶۱ - ۷۲۸

ابو العباس ، احمدبن عبد الحلیم حرانی ، معروف به ابن تیمیه ، از بزرگترین علمای حنبلی درقرن هفتم و هشتم میباشد که چون عقاید وآرائی برخلاف معتقدات عموم فرقه های اسلامی ، اظهار میداشت ، همواره مورد مخالفت علمای دیگر قرار داشت واز این رهگذر مدتی در زندان بسر برد و صدمات ورنجهای دیگری نیز به‌او رسید . همین عقایداست که بعداً ، اساس معتقدات وهابیان‌را تشکیل داد .

---

۱ - الکامل ج ٦ صفحه ۲٤۸

مذهب حنبلی ووهابی

ناگفته نماند که همانطور که درآینده بتفصیل گفته خواهد شد ، مذهب وهابی ، ازمذهب حنبلی پدیدارگشته وهمهٔ پیشوایان وهابیت وبطورکلی عموم کسانی که از ابتدا زیارت قبور و توسل و استغاثه به پیغمبر ﷺ را ، منع کرده اند ، از علمای حنبلی بوده‌اند : ابومحمد بربهاری ، ابن‌بطه، ابن‌تیمیه وشاگردش ابن‌قیم ، و محمدبن عبدالوهاب ، همه ازعلمای حنبلی محسوب میشوند و بهمین‌جهت وهابیان ازابتدا خودرا حنبلی میدانسته، هنوز هم‌خودرا پیرو احمد حنبلی میدانند .

مختصری از شرح‌حال ابن تیمیه

شرح حال ابن‌تیمیه را موافقان ومخالفان او نوشته اند وهریك طبق‌نظر خود ، وی را معرفی کرده است . از قدیمترین کسانی که شرح حال او را بتفصیل تمام نوشته واز وی تجلیل فراوان کرده ودر بزرگداشت اوکوشیده ، ابن‌کثیر در کتاب **البدایة و النهایة** است ، دیگر از نویسندگانی که با نظر موافق شرح زندگی ابن‌تیمیه‌را ذکرکرده ووی را ستوده ، ابن شاکر کتبی در کتاب **فوات الوفیات** ، میباشد . همچنین ذهبی **در تذکرة الحفاظ** ، از او تمجید کرده است [1] ، درمقابل ، ابن‌بطوطه درسفرنامهٔ خودوعبدالله‌بن‌اسعد یافعی در **مرآت‌الجنان** وتقی‌الدین‌سبکی(ازعلمای‌قرن‌هشتم) در **شفاء السقام** فی زیارة خیرالانام و **درةالمفیده** فی‌الرد علی ابن تیمیه و ابن حجر مکی در کتاب **جوهر المنظم** فی زیارة قبرالنبی المکرم وقاضی‌اخنائی (ازمعاصران

---

۱ ـ ذهبی بموجب نامه‌ای‌که متن‌آن را مرحوم علامهٔ امینی در الغدیر (ج ۵ صفحهٔ ۸۷) ذکر کرده ، ابن‌تیمیه را درباره سخنانی که اظهار داشته و موجب اختلاف میان مسلمانان شده ، نصیحت نموده است .

ابن‌تیمیه) در **المقالة المرضیة** ، عقاید ابن‌تیمیه را بسختی انکارکرده وباوی بشدت ، مخالفت ورزیده اند[1] .

موافقان ابن‌تیمیه میگویند که چون او درعلوم تبحّری ودرقرآن‌واخبار یدطولایی داشت وطرف توجه واحترام پادشاهان وامرا بود ، دیگرعلما بروی حسد بردند واورا بداشتن عقاید فاسد وکفرآور متهم نمودند .

مخالفان وی میگویندکه اواظهاراتی برخلاف اجماع مسلمانان‌اظهار داشته وعقیدهٔ او به رؤیت و اثبات جهت برای ذات احدیت و منع زیارت قبور اولیا و پیشوایان دین و اموری از این قبیل برخلاف معتقدات عموم مسلمین میباشد .

نویسندگان متأخرنیزشرح‌حال اورا بانظرهای موافق‌ومخالف‌نوشته‌اند ودرمیان‌کتبی‌که بزبان فارسی، تألیف یافته ، درکتاب نامهٔ دانشوران شرح حال ابن‌تیمیه بتفصیل ذکر شده است .

اخیراً یکی از نویسندگان معروف عرب ، بنام محمد ابوزهره ، تحت عنوان‌ابن‌تیمیه (حیاته‌وعصره وآرائه وفقهه)کتاب مفصلی‌برشتهٔ تحریردرآورده وگذشته از شرح‌حال‌مفصل ودقیق او ،عقاید وافکار وآثاروی رامورد تجزیه وتحلیل قرار داده است .

خلاصه‌ای ازشرح حال ابن تیمیه با استناد بمنابع‌مختلف چنین‌است :

وی درربیع الاول سال۶۶۱ هجری درحران (مرکز دیارمصر در حدود عراق) تولد یافت ، پدرش ازعلمای بزرگ حنبلی‌بود که‌ازجور مغولان‌بشام گریخته بود . ابن‌تیمیه در بیست سالگی ، پدرش را از دست داد وخود بجای پدر ، عهده‌دار تدریس شد ودر سال ۶۹۱ بسفرحج رفت .

۱ـ رسالة العقیدة الواسطیة،ابن تیمیه نیز مورد اعتراض چند تن از معاصرین او قرار گرفته که خود به‌آنها جواب داده است (المناظرة فی‌العقیدةالواسطیه درضمن‌مجموعة ـ الرسائل ج۱ ازصفحهٔ۴۱۵ببعد) .

چندسال بعد ، هنگامی که درقاهره اقامت داشت ، درخصوص صفات خدا ، فتوایی‌داد که‌علما براو انکارکردند و در نتیجه ازتدریس محروم شد ، درهمین اوان ، مأمورگردید که‌مردم‌را بجنگ با مغولان برانگیزد ، برای‌این منظور بشام رفت ودرچند واقعهٔ جنگی شرکت‌کرد .

درسال ۶۹۹ ، درمقابل غازان‌خان مغول ، دست باقدامات وسیعی زد ومردم را برای مبارزه باسپاه مغول که آن وقت تا شام آمده بودند ، سخت تهییج میکرد [۱] .

ابن تیمیه در شام نیز باظهارات خود ادامه میداد و سخنانی بر خلاف معتقدات‌مردم ، برزبان میراند ، امرای‌شام ، پس از جلسات بحثی‌که تشکیل دادند ، اورا همراه یکی ازعلمای شافعی بقاهره فرستادند ، درآنجا نیزجلسهٔ بحث تشکیل گردید وابن‌تیمیه ، باعلمای مذاهب مختلف اسلامی ،بحث‌های مفصلی نمود و درنتیجه مقررشدکه درقلعة الجبل (واقع درکوهی ازکوههای شام) درچاهی زندانی‌شود ، پس از شش‌ماه آزاد گردید ولی با اینکه طرف توجه پادشاهان مصر قرارداشت ، چون‌دست ازاظهار عقاید خود برنمیداشت دوباره زندانی وباز پس ازمدتی آزادشد وبامر تدریس پرداخت . بعداز مدتی ازقاهره بدمشق رفت ودر آنجا مورد تکفیر علما قرارگرفت و حکم توقیفش صادر گردید .

خود ابن تیمیه درآغاز جلد پنجم از کتاب فتاوی الکبری میگوید : در ماه رمضان سال ۷۲۶ دونفر از امرا بعنوان قاصد از طرف امراو قضات، که انجمنی کرده بودند ، نزد من آمدند وازمن خواستند ، نزدقاضیان ،برای‌بحث حضور یابم ، سپس ابن تیمیه بنحوهٔ کار آنان اعتراض و بشدت گله میکند و بعد از اشاره ، بوضع جلسات گذشته ، درخطاب به قضات میگوید که من معتقدات و آراء خودرا نوشته ام ، شمانیز آنچه را میخواهید بامن بگویید ،

۱ ـ ابن‌شاکر ج ۱ صفحه ۷۲

بنویسید . ابن‌تیمیه بعداز ذکر مطلب مزبور چنین میگوید که‌قضات درورقه ای این‌طور نوشتند که ابن‌تیمیه ازخداوند، نفی‌جهت ومکان بنماید واز اظهار این سخن خودداری نماید که‌کلام خدا حرف وصوتی قائم بخدا میباشد بلکه آن حرف وصوت‌را قائم‌بخود بداند ومعتقد باشد که‌نمیتوان باانگشت بسوی خدا اشارهٔ حسی‌کرد ونیز احادیث مربوط به صفات خدارا نزد عوام نخواند وآن احادیث‌را بشهرها ننویسد .

ابن‌تیمیه بعدازذکر این‌مطالب ، هریك ازفقرات مذکوررامطرح کرده و بتفصیل مورد بحث قرار داده وبه‌آنها پاسخ گفته‌است . اما پاسخهای مزبور ، گویا مخالفان را قانع نکرد زیرا دست ازتعقیب وزندانی‌ساختن اوبرنداشتند تا سرانجام‌درشوال سال ۷۲۸ درزندان درگذشت .

ابن‌شاکر گوید: زندانی‌شدن اخیر ابن‌تیمیه که‌منجر بوفات‌اوشد، مربوط بمسألهٔ زیارت بود[۱].

شوکانی گفته‌است که پس‌از زندانی شدن ابن‌تیمیه ، طبق فتوای قاضی مالکی دمشق ، که حکم بکفر او داده بود ، در دمشق ندا در دادند که هرکس دارای عقاید ابن‌تیمیه باشد ، خون‌ومالش حلال‌است[۲]. این طورکه معلوم‌است ابن‌تیمیه درمقابل مخالفان فراوان که‌عموماً ازعلمای معروف آن‌زمان بودند جمعی کثیر طرفدار نیز داشته که باو سخت معتقد بوده اند ، بطوری که پس از مرگ تشییع کنندگان وی‌را تا دویست هزار تن نوشته اند . عده‌ای آب غسلش را برای تبرك می آشامیدند و هرچه باو متعلق بود ، مورد تکریم قرارمیدادند[۳].

به این ترتیب میتوان‌گفت که‌گروهی از طرفداران ابن تیمیه درشام باقی

۱- فوات‌الوفیات ج ۱ صفحه۷۷.

۲- البدر الطالع ج۱ صفحهٔ۶۷.

۳- ابن‌کثیرج ۱۴ صفحهٔ ۱۳۶.

ماندند و تازمان شیخ محمدبن عبدالوهاب نیز پیروان او در شام بوده‌اند که باحتمالی که در آینده ذکر خواهد شد ، شیخ محمد، عقاید خود را از ایشان گرفته است .

بنابگفتهٔ حافظ وهبه، ازرجال بااطلاع کشورسعودی، کوششهای ابن تیمیه نتیجهٔ مطلوب را نداد، باین علت که رجال دولت برضد اوبودند، اما مقدربود که دعوت ابن تیمیه وانتشار عقاید او، بعد از قریب چهار قرن ، بدست شیخ محمدبن عبدالوهاب و باپایمردی محمدبن سعود ، درقرن دوازدهم هجری ، انجام یابد[1].

دربارهٔ عقاید فقهی ابن‌تیمیه

درپایان شرح‌حال ابن تیمیه وقبل‌از پرداختن‌به ذکر عقاید او، یادآوری این مطلب مناسب است که وی درحالی که خود وپدرش‌ازعلمای حنبلی‌بشمار میآیند، مقید به پیروی‌ازمذهب فقهی احمد حنبل یامذاهب دیگر نبود ودربارهٔ مسائل مختلف فقهی همان را اختیار میکرد که خود صحیح میدانست ، حتی بامخالفتی که باشیعه داشت، درپاره‌ای از مسائل ازفقه شیعه، پیروی میکرد[2]، ازجمله درمسألهٔ طلاق[3]،معتقد بودکه بایك لفظ از قبیل اینکه مرد بزن بگوید:

۱ـ جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۳۳۵

۲ـابن تیمیه باهمه مخالفتی‌که باشیعه میورزید وکتاب منهاج‌السنه را در رد عقاید شیعه نوشته است درهمین‌کتاب (ج۲ صفحهٔ ۳٦۰) چنین‌گفته است‌که شیعهٔ دوازده امامی از بعضی از فرقه‌های دیگر شیعه، بمراتب ، بهترند ودراین فرقه‌گروه بسیاری مسلمان چه ازلحاظ حقیقت وواقع وچه ازنظر ظاهر، وجود دارندکه نه زندیقند نه منافق .

۳ـ ابوزهره‌گوید: ساکنان‌کشور برادر ما ، ایران ، شیعهٔ اثنی عشری، هستندکه دارای فقهی قائم بالذات وریشه دارمیباشندکه فروعی براین‌اصول قراردارد‌وقوانین‌جدید مصر، پاره‌ای از آراء خود را ازفقه شیعهٔ اثنی عشری اقتباس‌کرده‌که از جملهٔ آنها جواز وصیت برای وارث میباشد. (کتاب شرح حال ابن تیمیه صفحهٔ ۱۷۰)

انت طالق ثلاثاً، سه طلاق واقع نمیشود و تنها یك طلاق وقوع می‌یابد[1].

همچنین در کتاب فتاوی‌الکبری (مجموعهٔ فتواهای ابن تیمیه) ازمسائلی سخن رفته است که وی دربارهٔ آنها فتوای مخصوصی داشته‌که از فتوای ائمهٔ اربعهٔ اهل تسنن بکلی جدا بوده است[2].

آنچه دراین مورد مسلم میباشد، این است که ابن تیمیه ، مذهب حنبلی را، ازاین روی‌که‌آن را بنص قرآن وحدیث نزدیکترمیدیده، بردیگر مذاهب، ترجیح میداده است[3] وگفته خواهد شدکه این تیمیه واتباعش و بعداً وهابیان، بظاهرقرآن واحادیث، تمسك میجسته‌اند.

۱ـ ابن عماد ج ٦ صفحهٔ ۸۵ و ابن شاکر ج ۱ صفحهٔ ۷٤ ـ ابن تیمیه، بنقل ابن شاکر، دربارهٔ مسألهٔ طلاق، رساله‌ای داشته است.

۲ـ فتاوی الکبری ج ۳ صفحهٔ ۹۵ .

۳ـ ابوزهره صفحه‌های ۳۵۱ و۳۵۲ و٤۲۰ .

بخش دوم

عقاید ابن تیمیه

اینك شمه‌ای از عقاید و آراء ابن‌تیمیه که موجب برانگیخته‌شدن علمای فرقه‌های مختلف درمقابل‌او ومخالفت‌شدیدایشان باوی گردید، بطوراختصار ذکر میشود :

۱ ـ توحید از نظر ابن تیمیه

درخلال مطالب آینده گفته خواهد شد که ابن‌تیمیه ، هرتوسل و استغاثه بغیرخدا ویکی‌از انبیا یا اولیارا شفیع قراردادن ، همچنین زیارت قبورودعا، ازقبیل اینکه گفته شود **یامحمد** و نماز درنزد قبوربزرگان وپیغمبران وصلحا، ونیز نذر وقربانی درمقابررا مخالف توحید وموجب شرك میداند ، بنابراین ، موحد ازنظراو کسی‌است که‌هرچه‌میخواهد، مستقیماًازخدا بخواهد وهیچکس‌را وسیله وواسطه وشفیع قرارندهد وبهیچ عنوان ، بغیرخدا توجه نکند .

۲ ـ وسعت‌دادن دائرهٔ شرك

پاره‌ای ازاعمالی‌که عموم مسلمانان جائز وحتی‌مستحب میدانند ، بنظر ابن‌تیمیه ، شرك وموجب خروج ازدین‌است ، ازجمله اینکه هرگاه‌کسی صرفاً بقصد زیارت قبر پیغمبرﷺ مسافرت کند ، و موجب اصلی سفراو ، رفتن

به‌مسجد آن‌حضرت نباشد ، چنین کسی ، از شریعت سیدالمرسلین ، خارج است[۱].
واگر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا دیگری‌را زیارت کند ، بدین منظور که (باطلب حاجت ازاو) وی را باخدا شریك قراردهد واز او چیزی بخواهد ، این امر ، حرام و شرك میباشد[۲]. همچنین کسانی که از قبور ، انتظار نفع دارند وآنها را دافع بلامیدانند ، درحکم بت‌پرستان هستند که مانندآنان ، برای بتان ، سودوزیان قائلند[۳]. کسانی که بزیارت قبور میروند ، قصدشان ، همان قصد مشرکین‌است که ازبت چیزهایی‌را طلب میکنندکه موحد، ازخداطلب میکند[۴]. ونیزمیگوید: هرکه غیرخدارا بخواند وبسوی غیرخدا ، بعنوان حج برود (یعنی‌بقصدزیارت قبور ، سفرکند) و مردگان را ، خواه ازجملهٔ پیغمبران باشند ، خواه ازغیر پیغمبران ، بخواند (و ندا کند) ، بخداوند ، شرك آورده است[۵]. دائرهٔ شرك وکفر ، ازنظر ابن‌تیمیه وسیعتراز آنست که ذکرشد ، وی ، حتی دربارهٔ کسی که همسایهٔ مسجد است ولی‌بمناسبت وضع شغلی‌وکسب‌خویش ، نمیتواند به‌نماز جماعت حاضرشود، فتوی‌داده است که چنین کسی‌راباید توبه دهند واگر توبه نکرد قتلش واجب‌است[۶]. همچنین حکم کفرکسی‌راکه نمازظهررا تا مغرب و

---

۱ ـ کتاب‌الرد علی‌الاخنائی تألیف ابن تیمیه صفحهٔ ۱۸ و ۲۱.

۲ ـ همان کتاب ، صفحهٔ ۵۲.

۳ ـ همان‌کتاب صفحهٔ۵۶.

۴ ـ همان کتاب صفحهٔ ۵۹.

۵ ـ همان کتاب صفحهٔ ۶۱ و ۱۱۷.

۶ ـ فتاوی‌الکبری ج ۱ صفحهٔ ۳۶۶ ـ یکی‌از امراء آل سعود بنام ترکی ، برای‌هرمسجد دو امام ، معین‌کرده بود ، یکی بعنوان امام جماعت عموم مردم ، دیگری برای‌کسانی‌که بواسطهٔ شغل و کسبشان ، نمیتوانستند در اول وقت درمسجد حاضرشوند . منظور وی این بود که هیچکس نماز خودرا بطور انفرادی (فرادی) نگزارد و همه در نماز جماعت شرکت کنند .

نماز مغرب را تانیمه شب بتأخیر اندازد، نقل کرده و گفته‌است که اگرچنین کسی این کاررا کفرندانست باید گردنش‌را زد[1].

۳ ـ اعتقاد به رؤیت و اثبات جهت

یکی از معروفترین کتابهای ابن تیمیه کتاب **منهاج السنه** است درچند مجلد که مکرر بچاپ رسیده است. ابن تیمیه کتاب مزبور را در رد کتاب **منهاج الاستقامة** فی اثبات الامامة، تألیف عالم بزرگ شیعه، جمال‌الدین ابومنصورحسن‌بن یوسف‌بن‌المطهر، معروف به‌علامه‌حلی، متوفی درسال ۷۲۶ (دوسال قبل از وفات ابن تیمیه)، نوشته است. وی، نخست، سخن علامه را دربارهٔ اعتقادات شیعه، یك یك نقل میکند، سپس در رد آن میکوشد.

ازجمله پس‌ازنقل‌این‌سخن علامه‌که: خدایتعالی دیده نمیشود وباهیچیك ازحواس درك نمیگردد، زیرا خود فرموده است: **لاتدرکه الابصار و هو یدرك الابصار**[2]، ونیزبعدازنقل این‌سخن ازعلامه‌که خداوند درجهت ومکانی نیست، چنین گفته است که عموم منسوبین به تسنن، براثبات رؤیت، اتفاق دارند واجماع سلف براین‌است‌که ذات احدیت‌را درآخرت، باچشم میتوان دید ولی دردنیا، نمیتوان دید و دربارهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اختلاف‌است (که آیا او خدارا دراین دنیا، دید یانه؟). درخصوص آیهٔ مبارکه میگوید که ممکن‌است رؤیت باشد، بدون ادراك. خلاصهٔ سخن اینکه، ابن‌تیمیه برای اثبات رؤیت وجهت برای خداوند، بتفصیل تمام سخن‌گفته وبظاهرآیات واخبار، استدلال کرده است[3].

---

۱ ـ کتاب الایمان صفحهٔ ۲۹۳

۲ ـ آیهٔ ۱۰۳ ازسورهٔ انعام.

۳ ـ منهاج السنه ج ۲ از صفحهٔ ۲٤۰ تا ۲۷۸ والفتاوی الکبری ج ۵ صفحهٔ ٤ و ۵ خواهیم گفت‌که ابن تیمیه ووهابیان بظاهرآیات واخبارعمل میکنند وقائل بتاویل یامعانی مجازی نیستند. ابن تیمیه دربارهٔ رؤیت واثبات دست برای خداوند و اموری ازاین‌قبیل دررسالة العقیدة الحمویة بتفصیل بحث‌کرده است.

باید دانست که اعتقاد به رؤیت‌خدا، درآخرت ، قرنها قبل‌ازابن‌تیمیه، وجود داشته وجمعی‌ازمرجئه ، دارای چنین اعتقادی بوده‌اند ، همچنین‌گروهی قائل به تجسم وحتی داشتن اعضا و جوارح بوده‌اند[1] . **تعالی‌الله عما یقولون علوا کبیراً .**

۴ ـ اعتقاد به اینکه ذات احدیت به‌آسمان دنیا فرود می‌آید

ابن‌بطوطه درضمن وصف دمشق چنین‌گوید: دردمشق ، ازفقهای بزرگ حنبلی تقی‌الدین‌بن تیمیه بود که از فنون مختلف سخن میگفت و اهل دمشق را درمنبرموعظه میکرد ، یکبار ، بسخنی دهان‌گشود که فقها آن را انکارکردند و زشت شماردند و به ملك ناصر، پادشاه مصر ، اطلاع دادند . ملك ناصر فرمان داد وی را بقاهره گسیل دارند . در قاهره ، قضات و فقها درمجلس ملك ناصرگرد آمدند و شرف‌الدین زواوی مالکی ، آغازسخن‌کرد وسخنان ابن تیمیه را برشمرد . ملك ناصر دستور داد اورا بزندان انداختند . چند سال درزندان بسربرد و دراین مدت کتابی درتفسیرقرآن بنام **البحرالمحیط** که در حدود چهل مجلد بود ، تألیف کرد . پس از رهایی از زندان ، باز سخنانی برزبان راند ، که دوباره ، مورد انکار علما قرارگرفت . من (ابن‌بطوطه) دراین‌وقت دردمشق بودم ، درروز جمعه‌ای‌که ابن‌تیمیه درمسجد جامع ، منبر رفته بود و مردم را موعظه میکرد ، در مسجد حضور یافتم . وی در ضمن سخنان خود چنین‌گفت‌که خداوند به‌آسمان دنیا (آسمان‌اول) فرود می‌آید ، بهمان‌گونه‌که من‌اکنون فرود می‌آیم ویك پله ازمنبرفرودآمد[2]. چون‌این‌سخن

---

۱ ـ مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری ، صفحه های ۲۳۳ و ۲۷۱ و۲۹۰ و ۳۴۰- ابن‌تیمیه دربارهٔ رؤیت ، چند رساله هم نوشته بوده است . (ابن‌شاکر ج ۱ صفحهٔ ۷۹)

۲ ـ ابن‌تیمیه میگوید که خداوند بالای عرش و بالای‌آسمان‌است (العقیدةالحمویةالکبری درضمن مجموعة الرسائل ج ۱ صفحهٔ ۴۲۹) و ازآنجا به آسمان دنیا (آسمان اول) فرود می‌آید .

برزبان او جاری شد ، یك فقیه مالکی که او را ابن‌الزهراء می‌نامیدند ، با او به‌مخالفت برخاست و سخن او را انکار کرد ، مردم عوام ، به فقیه مزبور ، حمله بردند و بادست و لنگه کفش ، بسختی او را زدند ، به حدی که عمامه از سرش افتاد و در زیر عمامه کلاه (یا عرق چینی) از حریر پیدا شد مردم لباس حریر را برآن فقیه زشت دانستند و اورا نزد عزالدین بن مسلم ، قاضی حنبلیان بردند ، قاضی‌دستورداد ، اورا زندانی کردند ، سپس فقیه مزبور را ، تنبیه شرعی نمود (تعزیر) فقیهان مالکی وشافعی این‌کار قاضی حنبلی را زشت شماردند ومطلب‌را به‌ملك‌الامراء سیف‌الدین تنگیز ، اطلاع‌دادند ، سیف‌الدین موضوع مذکور و چند مورد دیگر ازاظهارات ابن‌تیمیه را درضمن یك نوشته شرعی(به‌امضای قضات و عدول) باطلاع ملك‌ناصررسانید. ملك ناصرفرمان داد این تیمیه را بزندان انداختند واو درزندان بود، تارخت ازجهان‌بربست[1].

ابن‌تیمیه دررسالة عقیدهٔ واسطیه‌حدیثی ذکرکرده که‌بموجب آن، خداوند هرشب به‌آسمان دنیافرود می‌آید[2] .

۵ ـ اعتقاد به اینکه عصمت انبیا قبل‌از بعثت لازم نیست

ابن‌تیمیه درپاسخ به این سخن **علامه حلی** که انبیا ازاول تاآخرعمر از ارتکاب‌سهووگناه چه‌صغیره وچه‌کبیره ، معصوم ومحفوظند ودرغیراین‌صورت اعتمادی به‌آنچه میگویند ، باقی‌نمیماند ، چنین‌گفته‌است‌که معصوم‌بودن انبیا ازخطا وگناه ، قبل از مبعوث شدن به پیغمبری لازم نیست . وی برای اثبات این‌سخن ، دلیلهایی‌آورده‌است [3] .

ابن تیمیه ، همچنین اعتقاد داشته است که ، عصمت انبیا تنها درموارد

---

۱ ـ رحلهٔ ابن بطوطه ج ۱ صفحهٔ ۵۷

۲ ـ العقیدة الواسطیه ، درضمن مجموعة الرسائل الکبری ج ۱ صفحهٔ ۳۹۸

۳ ـ منهاج السنة ج ۲ صفحهٔ ۳۰۸ و ۳۱۱

تبلیغ احکام خدا بوده است و دراین باره رساله‌ای هم ، داشته‌است [۱] .

۶ ـ دربارهٔ پیغمبر(ص) پس از رحلت

ابن‌تیمیه، احادیثی‌راکه برخلاف نظرات ومعتقدات وی‌میباشد، تضعیف وتخطئه‌میکند، همانطورکه‌احادیث‌مربوط‌بزیارت‌راضعیف‌وناصحیح‌میشمارد، ازجمله این حدیث را که **من‌حج فزارقبری‌بعد موتی، کان کمن‌زارنی‌فی‌حیاتی** (هرکه مرا ، پس‌از رحلت ، هنگام سفرحج خود زیارت‌کند ، همانند کسی است‌که مرا درزمان حیات زیارت‌کرده است) مطعون دانسته وگفته‌است که حفص‌بن سلیمان ، راوی حدیث مزبور، موثق نیست . همچنین‌حدیث **من حج ولم یزرنی فقد جفانی** (هرکه حج بگزارد ومرا زیارت نکند ، بمن‌ظلم‌کرده است) وحدیث **من زار قبری وجبت له شفاعتی** (هرکه قبرمرا زیارت‌کند، برمن واجب‌است درقیامت ازاو شفاعت‌کنم) راویان این‌دوحدیث‌را ، تخطئه کرده است [۲] .

ابن‌تیمیه در رد مضامین این‌احادیث میگوید که‌هرکس ، پیغمبرﷺ را درزمان‌حیات زیارت‌کند، جزو مهاجرین بسوی‌آن حضرت میباشد وکسانی که بعداز وفات پیغمبر ﷺ در دنیا زیست میکنند اگر تمام واجبات‌را ، بجا بیاورند ، مانند صحابهٔ پیغمبرﷺ نخواهند بود ، چه برسد باموری‌که جزو نافله هاست یا اصلا قربت و استحبابی ندارد ، یا از آن نهی شده است [۳] . (مقصود زیارت مرقد مطهر پیغمبرﷺ میباشد) .

---

۱ ـ ابن شاکر ج ۱ صفحهٔ ۷۹ ـ درضمن بحث مزبور ، مناسب است به این سخن نیز از ابن تیمیه اشاره شود که میگوید : خضری که با موسی مصاحبت کرد ، قبل از بعثت پیغمبر(ص) وفات یافته بود. زیرادرصورت زنده بودن ، بروی واجب بود نزد پیغمبرآید. (مجموعة الرسائل الکبری ج ۲ صفحهٔ ٦٦) .

۲ ـ کتاب الرد علی‌الاخنایی صفحهٔ ۲۷ و ۲۸

۳ ـ الجواب الباهر تألیف ابن تیمیه صفحهٔ ۵۰

ابن تیمیه ، بازمیگوید که پاره‌ای ازمردمان مدعی‌هستندکه بعداز وفات پیغمبرﷺ ، آن حضرت‌را دیده و با وی سخن‌گفته‌اند واز فتواها و احادیثی سؤال‌کرده وجواب شنیده‌اند ، بعضی دیگر بنظرشان رسیده است که قبرمطهر پیغمبرﷺ ازهم بازشده و رسول خدا ﷺ ازآن بیرون‌آمده است ، اموری ازاین‌قبیل‌که من (ابن‌تیمیه) جمع بسیاری‌ازافرادی‌که این‌امور برای‌آنان‌وقوع یافته یاوقوع آن را ازافراد راستگو شنیده‌اند ، میشناسم . گروهی ازمردم ، امور مزبوررا باوردارند وآنهارا ازآیات‌الهی‌میدانند ومعتقدندکه‌این‌اتفاقات تنها برای‌کسانی وقوع می‌یابدکه دیندار وصالح باشند . اینان نمیدانندکه همهٔ اینها ، کارشیطان‌است‌که وقتی‌کسی‌علم‌کافی نداشته باشد ، شیطان اوراگمراه میکند[1] . ابن‌تیمیه درمورد دیگری ، چنین‌میگویدکه : هرکه معتقد باشد باینکه وجود پیغمبر ﷺ بعداز وفات ، مانند وجود او درزمان حیات‌است ، غلط عظیمی مرتکب شده است[2] .

۷ ـ عقیدهٔاو دربارهٔ مرقد مطهر پیغمبر (ص) و حرمت دعا و نماز در نزد آن

ابن تیمیه میگوید ، هیچ حدیثی‌که براستحباب زیارت قبر پیغمبر ﷺ دلالت بکند . وجود ندارد[3]. از اینروی درزمان خلفا (ظاهراً مقصود خلفای راشدین‌است) کسی بقبرآن حضرت نزدیك نمیشد ، بلکه هنگام ورود بمسجد ووقت خروج ازمسجد ، بآن حضرت سلام میدادند . سپس میگوید که به قبر پیغمبرﷺ نزدیك‌شدن بدعت است ، همچنین جایز نیست روبقبر ایستادن و با صدای بلند سلام دادن .

۱ ـ الجواب الباهر صفحهٔ ۵۴ و ۵۵

۲ ـ الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۵۴ ـ یادآور میشود که درضمن شرح عقاید وهابیان قسمتی ازاحادیث‌مربوط بزیارت قبرپیغمبر(ص) وحیات وعلم‌آن‌حضرت بعدازوفات ذکرخواهدشد.

۳ ـ کتاب الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۷۷

ابن تیمیه پس‌از ذکر مطلب مزبور ، دربارهٔ محل قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین گفته است : جسد مطهر پیغمبر صلی الله علیه وآله درحجرهٔ عایشه بخاك سپرده شد ، حجره‌های زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درسمت مشرق ودرطرف قبلهٔ مسجد بود، پس‌از مرگ عائشه ، در حجرهٔ او قفل بود ، تازمان خلافت ولیدبن عبدالملك بن مروان ، ولید به عمربن عبدالعزیز، نائب خود درمدینه ، نوشت که حجره‌های زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله را از وارثان‌ایشان بخرد وخراب کند وجزو مسجد، قراردهد. ابن‌تیمیه ، سپس میگوید : تاعائشه زنده بود ، مردم برای شنیدن حدیث ، نزد اومیرفتند ولی هیچکس به‌قبرمطهرنزدیك‌نمیشد، نه‌برای ادای‌نماز، نه‌برای‌دعا . محل‌قبر، سنگ‌فرش‌نبود ، بلکه ازشنهای درشت ، مفروش بود[1] . بهیچکس اجازهٔ ورود به حجره‌ای که مرقد پیغمبر صلی الله علیه وآله درآن قرارداشت ، نمیدادند و احدی نمیتوانست درنزدقبرآن‌حضرت ، دعا بخواند ، یا نماز بگزارد[2] ، اما پاره‌ای ازجهال، بطرف‌آن ، ادای نمازمیکردند وفریاد برمیداشتند وسخنانی میگفتندکه ازآن نهی‌شده بود ، همهٔ این‌امور، درخارج ازحجرهٔ شریف‌انجام می‌یافت ، وهرگزکسی قدرت نیافت ، بقبرنزدیك شود ونزدآن‌نمازبگزارد[3]، و دعا بکند ، بهمان‌گونه‌که این اعمال را درنزد قبور دیگـر ، انجام میدهند. تاعائشه زنده بود ، اجازهٔ نزدیك‌شدن بقبرمطهر و ادای نماز وخواندن دعارا درنزد آن نمیداد ، بعدازعائشه ، در حجره ، قفل بود . هنگامی‌که درزمان ولیدبن عبدالملك (همانطورکه‌گفته‌شد) حجره ، جزو مسجد قرارگرفت ، در

---

۱ ـ فاسی درشفاء الغرام (ج ۲ صفحهٔ ۳۹۱) گویـد که محل قبر از سنگریزهٔ قرمز ، مفروش بود .

۲ ـ فاسی،همچنین‌میگویدکه درزمان‌عائشه ، خاك‌قبرپیغمبر(ص)را برای تبرك برمیداشتند (شفاء الغرام ج۲ صفحهٔ ۳۹۱) .

۳ ـ درصحیح مسلم (ج ۳ صفحهٔ ۵۵) چند روایت دربارهٔ نمازگزاردن پیغمبر(ص) درنزد قبور ، ذکرشده است .

آن‌را مسدود کردند ودیوار دیگری ، دورآن کشیدند [۱]. قبرمکرم که در داخل حجره است ، نه سنگی روی آن قرار دارد، نه‌تخته وچوبی ونه‌گل‌اندوداست، بلکه ازشن درشت پوشیده شده‌است [۲].

مقصود ابن‌تیمیه از ذکر این مقدمات و تکراراینکه هیچکس نمیتوانست نزد قبر پیغمبر ﷺ برود ، این‌است که‌عبادت ودعا درنزد قبر مکرم، بمنزلهٔ بت پرستی و درحکم شرك میباشد ، او برای اثبات مدعای خود ، بپاره ای احادیث تمسك جسته‌است .

توضیح دربارهٔ وضع مرقد مطهر

فاسی گوید که درآن‌وقت که‌عمربن عبدالعزیز، بنای بقعه را برای‌توسعهٔ مسجد خراب کرد ، قبر مطهر پیغمبر ﷺ بقدر چهار انگشت ارتفاع داشت وباسنگریزه های مایل بسرخی ، فرش شده بود [۳]. فاسی همچنین ازعبدالله‌بن محمدبن عقیل روایت میکند که او نزد قبر پیغمبر ﷺ رفت ومدتی در آنجا ماند ومشاهده کرد که قبر ابوبکر پشت پای‌پیغمبر ﷺ وقبرعمر ، پشت‌پای ابوبکر قرار دارد [۴].

دربارهٔ چگونگی مرقد مکرم پیغمبر ﷺ ذکر این‌مطلب نیز بی‌مناسبت

---

۱ ـ درباره علت‌مسدود شدن حجرهٔ شریف ، سمهودی چنین گفته است که : امام‌حسن‌بن علی(ع) وصیت کرده‌بود ، جنازهٔ وی‌را نزد قبرپیغمبر (ص) ببرند سالها بعد امام حسین (ع) چون خواست وصیت برادررا انجام دهد ، جمعی مانع‌شدند وبااوبجنگ‌پرداختند . باین مناسبت بدستور عبدالملك مروان (یا دیگری) اطراف حجره را مسدود کردند . (وفاء الوفاءج۱ صفحهٔ ۳۸۸)

۲ ـ الجواب الباهر فی زوارالمقابر تألیف ابن تیمیه صفحه‌های ۱۰ و۱۳ و ۷۱

۳ ـ شفاءالغرام ج ۲ صفحه۳۹۱

٤ ـ شفاء الغرام ج۲ صفحه ۳۹۳

نیست که طبق نوشتهٔ سمهودی ، فاطمه دختر امام‌حسین علیه‌السلام وشوهرش حسن (حسن‌مثنی) درحجرهٔ فاطمه دختر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سکونت داشتند (هنگامی که ولید دستور توسعهٔ مسجد را داد) آنان‌را ازحجره اخراج و حجره را خراب کردند . حسن بن‌حسن ، بفرزند بزرگ خود ، جعفر دستور داد در مسجد برود و برنخیزد تا ببیند که آیا سنگی را که صفت آن را ذکر کرده بود ، در بنا قرار میدهند یا نه ؟ جعفر بدستور پدر ، عمل‌کرد ، ودید که‌پایه‌را بالابردند و سنگ‌را بیرون آوردند . چون این امر را بپدرش خبر داد ، وی بسجده افتاد وگفت که این‌سنگی بود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر روی آن ، نماز میگزارد . علی‌بن موسی‌الرضا گفته است که فاطمه علیهاالسلام دوپسر خود ، حسن‌وحسین‌را ، برروی سنگ مزبور ، بدنیا آورد وحسین‌بن عبدالله بن عبدالله‌بن‌الحسین که از فاضل‌ترین آل‌علی علیه‌السلام بود ، هرگاه عضوی از بدنش ، دردناك‌میشد ،سنگریزه ها را از روی آن سنگ کنار میزد و عضو دردناك را به آن میچسبانید . سنگ موصوف بدیوار قبر ، اتصال داشت[1].

دربارهٔ صندوق روی قبرمطهر

سمهودی همچنین گوید که ابتدای قراردادن صندوق را برروی‌قبرمقدس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمیدانم جز اینکه ، قبل‌از حریق اول‌مسجد[2] (درسال ٦٥٤) وجود داشته ، زیرا متصدی بنای مسجد وقتی آن‌را ازجای درآورد ، در زیر آن ، پایه‌های صندوق عتیقی ، ظاهرشد که درآنها ، آثارحریق ، آشکاربود، گویا هنگام تجدید بنا ، صندوق عتیق را در جوف صندوق جدید ، قرار داده اند . مؤید سخن سمهودی نوشتهٔ ابن‌جبیر جهانگرد معروف قرن ششم است که میگوید :

۱ـ وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی ج ۱ صفحهٔ ٤٠٨

۲ ـ شرح حریق در وفاءالوفاء ج ۱ صفحهٔ٤٢٧

صندوقی از آبنوس که باصندل خاتمکاری شده وبا قطعه هائی سیمین ، آراسته گردیده ، درمقابل سرمطهر پیغمبر ﷺ قرار دارد که طول آن پنج وجب وعرضش سه‌وجب وارتفاع آن چهار وجب‌است ودر برابر روی پیغمبر ﷺ میخی ازنقره نصب شده که‌مردم درمقابل آن می‌ایستند و به آن‌حضرت سلام میدهند .

در این‌طرف درحدود بیست قندیل ازسقف آویزان شده که دو عدد از آنها ازطلا و بقیه از نقره‌است ، در داخل روضهٔ مقدسه قسمتی‌است که‌باسنگ مرمر، فرش‌شده ودرقبلهٔ آن‌بنائی شبیه به‌محراب وجود دارد که‌بعضی‌ازمردم، آن‌را خانهٔ فاطمه علیهاسلام وبعضی دیگرآن راقبرفاطمه(ع)میدانند،هم چنین درجلو روضه مقدسه صندوق‌بزرگی است برای شمع‌ها وچراغهائی که هرشب در مقابل روضه برافروخته میشود[1].

ابن بطوطه‌نیز که درحدود دوقرن بعداز ابن‌جبیر ودوقرن قبل‌ازسمهودی مدینه منوره ومسجد پیغمبر ﷺ را دیده ، روضهٔ مقدسه‌را تقریباً مانندابن‌جبیر وصف کرده است .

در بارهٔ پوشش مرقد مطهر و معطر کردن آن و آویختن قندیل دراطراف آن‌وتقدیم‌اشیاء نفیس

سمهودی در ضمن بحث ازپوششهای روضه ومرقد مطهر پیغمبر ﷺ و معطرکردن آن پس‌از ذکرچند روایت ، چنین گفته است که درزمان‌هارون‌الرشید ، خیزران (مادرهارون) دستورداد ، مسجد پیغمبرﷺ وقبرمطهررا بازعفران وعطرهای دیگر ، معطرکردند ونیز قبررا باشالها وپارچه‌های‌مشبك حریر ، پوشانیدند[2].

---

۱ ـ رحلهٔ ابن‌جبیر از صفحه ۱۴۸ ببعد

۲ـ وفاء الوفاء ج ۱ صفحهٔ ۴۱۵

سمهودی درجای دیگر گوید که قبل‌ازاین ، به دوثلث ازقبر، زعفران و مواد معطر میمالیدند ولی درسال ۱۷۰ هجری ، طبق دستور خیزران تمام آنرا معطر کردند . آنطورکه از نوشتهٔ سمهودی برمی‌آید ، درخصوص پوشاندن یا نپوشاندن قبر پیغمبرﷺ علما ، اختلاف داشته‌اند ، اما پرده‌کشیدن بر رو و اطراف آن ، معمول بوده است . در سال ۷۶۰ هجری ، در زمان سلطان اسماعیل‌بن ملك‌ناصرقلاوون ، قریه‌ای ، ازمحل بیت‌المال درمصر، خریداری شد و وقف گردید تا ازدرآمد آن ، هرسال کسوهٔ خانهٔ کعبهٔ مشرفه وهرپنجسال یکبار، کسوهٔ حجرهٔ مقدسهٔ پیغمبرﷺ ومنبرشریف آن‌حضرت ، تهیه شود[1] .

سپس سمهودی گوید : گذشته ازکسوه و قندیلهای گوناگون ازطلاونقره وبلور ، اشیاء نفیس بسیاری از زر و سیم، بازینت وآراستگی کامل دراطراف حجره و روضهٔ مطهره ، قرار داشته که حکم اینها ، حکم نظائرآنها درخانهٔ کعبه است .

وسبکی، کتابی‌بنام **تنزل‌السکینة علی‌قنادیل‌المدینة** ، دربارهٔ قندیلهای گران قیمت ومرصع ، دراطراف حرم مطهر، تألیف کرده است[2] .

سمهودی ، پس‌ازنقل‌مطالبی درخصوص قندیل‌آویختن وآراستن‌اطراف حرم و روضهٔ مطهر ، چنین گفته‌است که آویختن قندیل درحجرهٔ شریفه ، امری عادی ومعمولی‌بوده‌است واین‌مکان مقدس به‌این‌امور، اولی ومقدم برمکانهای دیگراست .

جمعی بیشمار ، عالم و زاهد ، برای زیارت پیغمبرﷺ آمده‌اند واز هیچیك‌شنیده‌نشده‌است که‌امورمذکوررا منع وانکارکرده باشدوتنها همین‌امر،

---

۱ ـ وفاء الوفاه باخبار دارالمصطفی ج ۱ صفحهٔ ۴۱۶

۲ ـ وفاء الوفاء ج ۱ صفحهٔ ۴۲۲

برای جواز آنها کافی است [1] .

دربارهٔ گنبد روی حجره

سمهودی که کتاب او، از بهترین و معتبرترین مدارك مربوط بتاریخ مدینه و مسجد و حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشد ، دربارهٔ گنبد چنین میگوید که قبل از حریق اول مسجد شریف (درسال ٦٥٤) برروی حجرهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله قبه‌ای نبود ، بلکه برروی بام، بموازات حجره ، بنائی از آجر ، باندازهٔ نصف قامت یك انسان وجود داشت ، تا بام حجره ، از دیگر قسمتهای مسجد ، تمیز داده شود . درسال ٦٧٨ درزمان ملك منصور قلاون صالحی، قبه‌ای برروی حجره بنا شد که پایین آن مربع وبالای آن هشت گوشه بود [2] .

درهای حرم نبوی ازچه زمانی بسته شد

درسال ۸۲۲ نجم الدین حجی ، قاضی شام درسفر حج خود که همراه باکاروان شام بود ، چون ازدحام مردم‌را درآن‌مکان شریف دید ، فتوی‌داد که درهای حرم بسته شود . درسال ۸۲۸ باکوشش قاضی مزبور ، درمورد فتوای مذکور، فرمانی‌ازسلطان صادرشد وازآن پس ، درهای‌حرم‌بسته ماند. من (سمهودی) حاشیه‌ای برسخن مجد ، بخط حافظ جمال‌الدین بن الخیاط یمنی دیدم که درآن‌حاشیه چنین نوشته شده بود که درزمان‌ملك اشرف‌برسبای، فرمانروای مصروشام ، درهای شبکه‌های‌اطراف‌حرم وروضهٔ مقدسه میخ کوبی شد وازآن پس یعنی ازبعدازسال ۸۳۰ هجری ، مردم ، پیغمبر صلی الله علیه و آله را ازپشت

---

۱ ـ وفاءالوفاء ج ۱ صفحهٔ ٤٢٤ درمورد پوشیدن قبرشریف پیغمبر(ص) باید گفته‌شود که اکنون نیز مرقد مطهر باپارچهٔ ضخیمی پوشیده شده که این پارچه را ، ازقسمتهای مشبك اطراف روضه میتوان دید ،گویا آخربار درزمان ملك سعود در ده‌پانزده سال پیش، پوشش قبر، تجدید شده است .

۲ ـ وفاء الوفاء ج ۱ صفحهٔ ٤٣٥

شبکه‌ها زیارت میکنند وهیچکس نمیتواند داخل حرم شود . سمهودی دراینجا اظهارعقیده میکند وچنین میگوید که کاردرست این بود که بعضی از درهارا باز میگذاشتند وبرای جلوگیری از بی‌ادبی پاره‌ای ازنادانان، مأمورانی میگماشتند نه اینکه درهای حرم پیغمبر ﷺ را ببندند و زیارت بقعهٔ آن حضرت را تعطیل کنند . تعطیل زیارت پیغمبر درحکم تعطیل تمام مسجد است [1] .

دربارهٔ سنگریزه های کف مسجد

در خاتمهٔ این توضیحات ، مناسب است باین مطلب اشاره شود که فرش شدن کف مسجد پیغمبر ﷺ از سنگریزه های قرمز رنگ که اکنون نیز بهمین حال است، اززمان پیغمبر ﷺ شروع میشود. به این توضیح که طبق روایت ابوداود درسنن خود ازابی الولید که او ازابن عمر پرسیده است که علت ریختن سنگریزه درکف مسجدالنبی چه بوده است . ابن عمر چنین پاسخ داده که شبی باران آمد ، صبح زمین تر وگلناك بود ، هرکس بمسجد می‌آمد ، مقداری سنگریزه دردامن خودحمل مینمود و آنهـارا در زمین مسجد میریخت و پهن میکرد وروی آن نماز میگزارد ، پس از تمام شدن نماز ، پیغمبر ﷺ فرمود این چه کار خوبی است و ازاین ببعد ، هیچکس بخود، حق نمیداد ، بهیچ عنوان سنگریزه‌هارا از مسجدبیرون ببرد [2].

---

۱ ـ وفاءالوفاء ج ۱ صفحهٔ ۴۴۱ درهای حرم پیغمبر(ص) اکنون نیزبکلی بسته‌است،تنها درهریك ازاضلاع دیوارهای اطراف حرم ، قسمتی مشبك میباشد که ازآنها میتوان داخل روضه را که کاملا تاریك‌است ، تاحدکمی مشاهده‌کرد ، اگر شرطه‌ها مانع نشوند وانسان یکی دودقیقه ازشبکه‌ها بداخل نگاه‌کند ، پس‌ازآنکه چشم بتاریکی عادت‌کرد ، می‌بیند که مرقد مطهر ازپارچهٔ ضخیمی پوشیده شده است .

۲ـ وفاء الوفاء ج۱ صفحهٔ۴۷۲ وفتاوی‌الکبری ج ۲ صفحهٔ ۳۳

توضیح دیگر دربارهٔ زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص) و بوسیدن و لمس آن

سمهودی که‌مورد اعتماد عموم علمای تسنن ووهابیان میباشد ، موارد بسیاری را ذکر میکند که مردم بقبرمطهر نزدیك میشدند و دست روی قبر میگذاشتند ، حتی (برای تبرك) ازخاك مقدس قبر برمیداشتند و پس از آنکه بدستورعائشه ، جلوقبر دیواری‌بناکردند، مردم‌ازروزنه‌ای که‌بدیواربود(برای تبرك) خاك برمیداشتند[1].

سمهودی از انس‌بن مالك روایت میکند که وی مردی را دید که دست روی‌قبرپیغمبر ﷺ گذاشته‌بود و اورا ازاین کارنهی کرد ، سپس بنقل‌ازبعضی ازعلما میگوید که اگر قصد ازگذاشتن دست برروی‌قبر ، مصافحه با صاحب قبر باشد ، باکی نیست . واز تحفهٔ ابن‌عساکر ، نقل میکند که مس دیوار قبر مقدس و بوسیدن آن وطواف اطراف آن همانطور که جهال می‌کنند ، از سنت پیغمبر ﷺ نیست و مکروه میباشد ، آن‌گاه از طریق ابی نعیم روایت مینماید که ابن‌عمر ، بسیاردست گذاشتن روی‌قبرپیغمبر ﷺ رامکروه‌میشمرد ، بعدمیگوید که‌عبدالله‌بن احمدبن‌حنبل‌ازپدرش پرسید که مردم برای تبرك ، بمنبر پیغمبر ﷺ دست میکشند وآن‌را میبوسند وبهمین‌گونه قبرمطهررا ،لمس می کنند ، ومیبوسند ، احمدگفت باکی‌نیست ، سبکی دررد برابن‌تیمیه گفته‌است که مسألهٔ عدم مسح (دست‌گذاشتن) قبر پیغمبر ﷺ مورد اجماع علما نیست زیرا از مطلب‌بن عبدالله روایت شده‌که مروان‌بن الحکم ، مردی را دیدکه قبر مطهررا در آغوش گرفته است ، مروان گردن آن‌مردراگرفت وگفت‌میدانی چه‌میکنی ؟ مرد بسوی او رو برگردانید وگفت : من‌نزد سنگ‌وخشت‌نیامده‌ام ، بلکه نزد پیغمبر ﷺ آمده‌ام ، آن‌زمان بردین بگریید که مردمان نااهل ،زمام

---

۱ ـ وفاءالوفاء ج ۱ صفحهٔ ۳۸۵

آن را در دست گیرند . مرد مزبور ، ابوایوب انصاری بود . سبکی گوید : اگر سند این روایت صحیح باشد ، لمس دیوارقبر ، مکروه نیست .

بموجب روایت دیگر ، بلال ، ازشام بزیارت پیغمبر ﷺ آمد ونزد قبر آن‌حضرت رفت‌وشروع بگریه کرد ، درحالی که‌روی‌خودرابخاك قبرمیمالید ، و بروایت دیگر ازعلی علیه‌السلام که‌چون پیغمبر ﷺ را بخاك سپردند ، فاطمه(ع) آمد و درمقابل قبر ایستاد و مشتی خاك ازقبر برگرفت و برروی دیدگان خود گذاشت وگریه‌کرد و بموجب روایات دیگر ، ابن‌عمر دست‌راست خودرا بر روی قبر مطهر میگذاشت وبلال گونه‌های خودرا . عبدالله پسراحمد حنبل گفته است که استغراق درمحبت‌موجب مجازشدن این‌امور میشود وتمام اینهانوعی احترام وتعظیم‌است .[1]

بقیه سخن ابن تیمیه در بارهٔ قبر و روضهٔ مقدسه

از مستندات عمدهٔ ابن‌تیمیه ، عمل‌سلف‌یعنی صحابهٔ‌پیغمبر ﷺ وتابعین میباشد و ازاین‌جهت اتباع او خودرا سلفیه مینامیدند ، اما درمواردی ازجمله درخصوص زیارت قبور ونزدیك‌شدن بقبر پیغمبر ﷺ عمل سلف‌راقبول‌ندارد ومیگوید فعل‌سلف کافی‌نیست ودلیل دیگری لازم میباشد[2] وی‌حتی ، مشاهدهٔ قبرپیغمبر ﷺ راممنوع‌میداند[3] .

باز درموردقبر و روضه‌چنین گفته‌است که‌هیچ زائری ، بهیچوجه ، راهی به‌قبر پیغمبر ﷺ ندارد ، قبرهم در مکانی که گنجایش همهٔ زائران را داشته باشد ، قرار نگرفته است ، حجره نیز دارای شبکه هایی نیست که بتوان قبررا

۱ ـ وفاءالوفاء ج ۲ ازصفحهٔ ۱۴۰۲ ببعد .
۲ ـ کتاب الرد علی الاخنائی صفحهٔ ۱۱۴
۳ ـ همان‌کتاب صفحهٔ ۶۹

ازخلال آنها دید ، مردم ازوصول بقبر ومشاهدهٔ آن ممنوع هستند . از بزرگترین چیزهائی که خداوند بوسیلهٔ آن ، برپیغمبر ﷺ خود منت گذاشته ، این است که آن حضرت درخانهٔ خود که جنب مسجدبود ، دفن شد و هرکه قصد ادای نماز دارد ، در مسجدکه گزاردن نماز در آن مشروع میباشد ، ادامی کند [1].

ابن تیمیه دردنباله این سخن میگوید که نزد قبرپیغمبر ﷺ قندیلی آویخته نیست وپرده‌ای بسته نشده و برای هیچکس، مقدور نمیباشدکه قبررا با زغفران وعطریات دیگر ،خوشبو بکند یاروغن چراغ وشمع وپرده برای آن نذرنماید [2]. و درجای دیگر ، گفته است که قبرپیغمبر ﷺ با قبوردیگر ، تفاوتی ندارد، بلکه مسجد آن حضرت بردیگر مساجد ، فضیلت دارد [3].

۸ ـ حرمت سفر برای زیارت قبور

ابن تیمیه میگوید : بموجب حدیث «لاتشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد ، المسجدالحرام ومسجدی هذا والمسجد الاقصی» مسافرت برای دیدن یاگزاردن نماز بسه مسجد: مسجدالحرام ومسجد پیغمبر ﷺ ومسجد اقصی ، مشروع و جائز است ومسافرت بمساجددیگر یا برای زیارت قبور انبیا و اولیاوصالحین بدعت ونامشروع میباشد .

همچنین میگوید کـه سفر بعنوان زیارت قبور ، بقصد عبادت انجام می‌یابد وعبادت یاواجب است یامستحب وچون اتفاق واجماع است براینکه سفر برای زیارت قبری نه‌واجب است نه‌مستحب ، ناگزیر ، این سفر بدعت

۱ـ ابن قیم جوزیه معروفترین شاگردان ابن تیمیه میگوید : غیراز نماز میت ، هرنمازدیگری در نزد قبور ، ممنوع است ومشروع نیست . (اعلام الموقعین ج ۲ صفحهٔ ۳٤۷)

۲ ـ الرد علی الاخنائی صفحهٔ ۱۰۲

۳ ـ همان کتاب ـ صفحهٔ ۱٤٥

خواهدبود. سپس میگوید: هیچیك‌ازصحابهٔ پیغمبر ﷺ درزمان خلفای‌اربعه وتازمانی‌که یکنفر ازصحابه درقید حیات بود ، بزیارت قبری ازقبور پیغمبران وصلحانرفت. اصحاب پیغمبر ﷺ به‌بیت‌المقدس می‌رفتند ولی‌قبر خلیل‌الله را زیارت نمیکردند وهیچکدام برای زیارت قبرپیغمبر ﷺ بمدینه‌مسافرت نمی کرد . ابن تیمیة در ضمن این‌بحث ، سخت به‌شیعه حمله میکند و میگوید که رافضیان ، قبور صالحین‌را مسجد قرار میدهند ودرآنجانماز میگذارندوبرای قبور نذر می‌کنند و بعنوان حج ، بزیارت قبور میروند ، و گاهی حج بخانهٔ مخلوق را ، افضل از حج بیت‌الله الحرام میدانند و آن‌را حج اکبر مینامند و علمای ایشان در این‌باره کتابهائی تصنیف‌کرده اند ، ازجمله شیخ مفید(عالم بزرگ شیعه در قرن چهارم و پنجم) کتابی دارد بنام مناسك حج المشاهد[۱].

ابن تیمیه در مورد دیگری میگوید‌که اگرکسی‌معتقد باشد که زیارت‌قبور انبیا وصلحا موجب قربت ونوعی‌عبادت‌وطاعت است ، این‌اعتقاد برخلاف‌اجماع است[۲] و اصلا در شریعت اسلام ، عملی بنام زیارت قبور وجود ندارد[۳]،حتی میتوان‌گفت که‌مسافرت بقصد زیارت‌قبور (وبگفتهٔ ابن‌تیمیه الج الی‌القبور) گناهش از قتل‌نفس بزرگتر است ، زیرا این‌عمل ،گاهی موجب‌شرك وبیرون رفتن ازملت اسلام‌میشود[۴]. و اگرکسی نذرکند که به‌قبر خلیل الرحمن یا قبر پیغمبرﷺ یاکوه طور یا غار حراء ومکانهائی ازاین‌قبیل ، سفر نماید ، عمل به‌چنین نذری واجب نیست[۵].

۱ـخلاصه از صفحهٔ ۱٤ تاصفحهٔ ۱۹ کتاب الجواب‌الباهر ابن تیمیه

۲ ـ کتاب‌الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۱۳

۳ ـ همان کتاب صفحهٔ ۱۹

٤ ـ الرد علی‌الاخنائی‌صفحهٔ ۱۵۵ ـ بعداً به‌روایاتی‌که درمسند احمد حنبل، دربارهٔ زیارت ذکر شده ، اشاره میگردد .

۵ ـ مجموعة الرسائل الکبری ج ۲ صفحهٔ ۵۹

توضیح دربارهٔ ادعای اجماع واتفاق درمورد زیارت قبور

اززمان خود ابن‌تیمیه ، همچنین درزمانهای بعدازاو ، گروهی ازعلماء فرقه‌های مختلف عقاید اورا ، مخصوصاً عقیدهٔ مربوط به حرمت سفر برای زیارت قبوررا بتفصیل رد کرده وبآنها جواب داده‌اند ، ازجمله یکی‌ازعلمای مالکی‌مذهب معاصراو بنام قاضی اخنائی (بکسرهمزه وسکون‌خاء) که قاضی فرقهٔ مالکی‌بود ، کتابی در رد عقیدهٔ ابن‌تیمیه دربارهٔ سفربرای زیارت قبور، تصنیف کرد ، این‌کتاب بدست ابن‌تیمیه رسید و او درجواب آن ، کتاب‌الرد علی‌الاخنائی را نوشت که اکنون دردست‌است . قاضی اخنائی ، آن طورکه ابن‌تیمیه ازاو نقل‌کرده، گفته‌است‌که عقیدهٔ ابن‌تیمیه برخلاف‌اجماع‌مسلمانان میباشد واینکه سفر، صرفاً برای زیارت انبیاء وصلحا ، بدون خلاف ونزاعی ازنوع مسافرت مستحب میباشد و ازاین حیث همانند سفر بمسجد پیغمبراست وهرکه بگوید که ازمسافرت بغیراز سه مسجد مذکور ، نهی شده ، برخلاف اجماع‌سخن‌گفته‌است وآشکارا بدشمنی‌وعناد باپیغمبران‌برخاسته‌است، قاضی اخنائی درمورد دیگرمیگویدکه بعضی‌ازعلما زیارت قبرپیغمبرﷺ را واجب دانسته‌اند و درهرحال ، کسی در مستحب بودن آن ، شکی ندارد و در مسند ابی‌شیبه ، این‌حدیث نبوی آمده است : **من صلی علی عند قبری سمعته ومن صلی علی نائیاًسمعته.** (هرکس نزد قبرمن برمن صلوات بفرستد ، من آن را میشنوم واگر ازراه دور نیز صلوات بفرستد ، آن را هم میشنوم) [1] .

نکتهٔ قابل‌دقت این‌است‌که هریك ازاین دونفر (ابن‌تیمیه واخنائی) عقیدهٔ طرف‌مقابل‌را برخلاف‌اجماع مسلمانان‌میداند[2]. دیگرآنکه بسیاری‌ازمستندات

---

۱ ـ کتاب‌الرد علی‌الاخنائی صفحه‌های ۸ و ۳۴ و ۱۳۱

۲ ـ ابن تیمیه میگوید:مقصود من ازاجماع عدم علم بوجود مخالف‌است نه جزم به نفی مخالف (الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۱۹۵)

ابن تیمیه از نوشته‌های مالك و اتباع او میباشد ، معهذا بیشتر کسانی که با او بمخالفت برخاستند ، ازعلمای مالکی بودند که دردمشق وقاهره با وی به بحث ومناظره پرداختند واورا بزندان انداختند . ابن‌شاکر گوید موضوع شد رحال (حرمت مسافرت مگر بسه مسجد) ازمهمترین مسائلی بود که مخالفت علمای زمان‌را بااو برانگیخت [۱] .

مرحوم علامهٔ امینی درضمن بحث اززیارت قبور ، احادیث بسیاری ازطرق اهل‌تسنن‌دربارهٔزیارت‌ذکر کرده‌وپنجاه‌ودوقبررا که‌ازقرون اولیهٔهجری تابه امروز، زیارتگاه‌اهل تسنن بوده،باسندمربوط بهریك،ارائه‌نموده است[۲].

توضیح دیگر دربارهٔ نسبت‌هایی که به شیعه داده شده است

یکی از نسبتهای ناروایی که ازقدیم بشیعه داده شده ، این است که قبور امامان و بزرگان خودرا ، بمنزلهٔ حج بیت‌الله میدانند . این تهمت و اتهامات دیگر که‌بمناسبتهای گوناگون ، بشیعه وارد شده بود ، درزمان سلجوقیان‌شدت و توسعه یافت ، به این توضیح که پس‌ازکشته‌شدن نظام الملك بدست فدائیان اسماعیلیه وقدرت رعب‌آوری که حسن صباح واخلافش پیداکردند،پادشاهان سلجوقی ، سخت دراندیشه بودند و از بیم ، خواب راحت نداشتند ، درچنین حالی ، دشمنان شیعه فرصت یافتند و در نظر پادشاه سلجوقی ، شیعه یابقول ایشان رافضیان را ، باطنی و دشمن سلطنت سلجوقی جلوه دادند و سلاطین سلجوقی‌را بکشتن شیعه و قتل‌عام‌کردن شهرهای شیعه نشین‌آن روز وآتش‌زدن این شهرها ، تشویق وتحریض‌کردند که درآثار منظوم و منثور عصرسلجوقی نمونه‌های بسیاری دربارهٔ موضوع مذکور ، میتوان یافت . چه بسا از رجال

---

۱ ـ فوات‌الوفیات ج ۱ صفحهٔ ۷۴

۲ ـ الغدیر ج ۵ ازصفحهٔ ۱۸۴ ببعد

معروف شیعه که به تهمت باطنی‌بودن ، خونشان ریخته شد که نویسنده شمه‌ای ازاین حوادث‌را درکتاب تاریخ مذهبی قم ، ذکرکرده‌است .

حاصل سخن اینکه دشمنان شیعه با ایراد تهمت باطنی‌بودن به شیعه که مقصود همان اسماعیلی و تابع حسن صباح‌بودن میباشد یا تهمت همدستی با باطنیه ، و بابهره بردن ازرعب و وحشتی‌که سلجوقیان از اسماعیلیه داشتند ، تاتوانستند درکشتن وایجاد مزاحمت برای شیعه ، فروگذارنکردند وبرای‌اینکه دشمنی و خشم سلاطین سلجوقی و دیگران را نسبت بشیعه ، بیشتر برانگیزند ، تهمتهای دیگری نیزبه‌آنان وارد ساختند که یکی‌ازآنها موضوع زیارت قبور است که‌گفتند شیعه آن را بمنزلهٔ حج میداند . ازنویسندگان دورهٔ سلجوقی‌که به این امرتصریح‌کرده ابوبکرمحمد راوندی ازمورخان قرن ششم است که در ضمن دشمنیهاکه باشیعه‌کرده وتهمتهایی‌که واردآورده چنین‌گفته‌است که‌هزار مردکاشی‌را ، حاجی خوانند که نه‌کعبه دیده و نه ببغداد رسیده ، بطوس رفته باشد[1] . مقصود وی ازرفتن بطوس ، زیارت‌قبرعلی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام میباشد .

این تهمت بزرگ ، از این پس درآثار کسانی‌که یا از روی تعصب یا بی‌اطلاعی‌وعدم‌آشنایی به‌معتقدات شیعه ، نسبت به‌آنان دشمنی میورزیده‌اند ، کم و بیش دیده میشود . ازجمله یکی ازنویسندگان و جهانگردان متأخرعرب بنام محمد ثابت که درحدود چهل‌سال پیش به ایران مسافرت‌کرده و به مشهد رفته است ، چنین‌گفته‌که شاه عباس بزرگ ، پادشاه معروف صفوی ، چون ازعربها بدش میآمد ، ایرانیان‌را ازسفرحج منع‌کرد و ایشان‌را تشویق‌کرد ، مشهد رضا را کعبهٔ خود قراردهند وخود پیاده به‌آنجا سفرنمود ، باین‌مناسبت امروز ، بندرت‌کسی ازایران بسفرحج میرود وایرانیها ، لقب مشهدی‌راکه‌جلو

---

۱ ـ راحة‌الصدورصفحهٔ ۳۹۴ دربارهٔ انواع دشمنی‌که درزمان غزنویان‌وسلجوقیان،نسبت بشیعه اعمال میشد ، حتی شیعه را به مشاغل دیوانی نمیگماردند و اینکه انتساب شیعه بدستگاه آل‌بویه‌گناهی‌محسوب‌میشد ، درکتاب تاریخ مذهبی قم ، بتفصیل سخن‌رفته‌است.

نامشان قرارگیرد ، برکلمهٔ حاجی ترجیح میدهند[1] ، الی آخر . آن طورکه معلوم‌است ، این‌نویسندهٔ جهانگرد ، هنگامی‌که درایران سرگرم سیاحت بوده باتوهمات وتصوراتی‌که لابد ازمطالعهٔ کتابها یا نوشته‌های مشتمل براتهامات ونسبتهای مغرضانه بشیعه درذهن‌او وجود داشته، بدون‌اینکه تعمق ودقتی بکند، به‌مشاهدات خود با بدبینی‌نظرمیکرده وپیش‌خود نتیجه میگرفته‌است وبی‌آنکه تصورات ذهنی خودرا با واقعیات تطبیق دهد ، آنچه فکرمیکرده درسفرنامهٔ خود نوشته‌است وازهمین‌جهت‌اشتباهات ومطالب‌خلاف‌حقیقت، درنوشته‌های او کم نیست . اگر وی قدری منصفانه به بررسی مطالب میپرداخت مسلماً متوجه میشدکه هیچ سندتاریخی‌وجود نداردکه بردشمنی‌شاه‌عباس نسبت‌بعرب دلالت‌بکند واصلا چراشاه عباس دشمن عرب باشد بلکه مدارك‌تاریخی‌خلاف این‌را ثابت میکند، همچنین هیچ دلیلی‌که حاکی ازمنع‌کردن شاه‌عباس، مردم ایران‌را ازسفرحج‌باشد ، یافته‌نمیشود وسفرپیادهٔ او بمشهد ، بمناسبت نذری بودکه‌کرده بود و درهیچ سند تاریخی، جزاین، چیز دیگری ذکر نشده است و چگونه امکان دارد پادشاه دینداری مانند شاه عباس باآن همه آثار خیر و راه سازی و حفرقنوات وبنای مساجد ، ازسفرحج که یك فریضهٔ بزرگ‌دینی است ، منع‌کرده باشد ؟ و باز اگرمحمد ثابت‌کمی بررسی مینمود و بامردم معاشرت میکرد و ازنزدیك بامردم ایران آشنا میشد بخوبی درمی‌یافت‌که در ایران ، مسافرت بمکهٔ معظمه وحج بیت‌الله‌الحرام وآمدن لقب حاجی درجلو نام ، یك عنوان و اعتبار و امتیاز بزرگ محسوب میشود و لقب حاجی تنها لقبی‌است درایران که امکان دارد ، جلو نام تمام افراد ، ازهرطبقه و صنف درآید ، از علمای بزرگ و مراجع تقلید یا اعیان و رجال درجهٔ اول یا بازرگانان و اصناف و همهٔ افراد عادی . همچنین متوجه میشدکه ازبزرگترین آرزوهای‌هرایرانی‌توفیق‌یافتن‌بسفرحج وتشرف بدوشهرمقدس‌مکه‌ومدینه‌است.

۱ ـ جولة فی‌ربوع شرق‌الادنی (ازجمله سلسله سفرنامه‌های‌نویسندهٔ مذکور) صفحهٔ ۱۶۱

و درهیچ زمانی ، شمارهٔ حجاج ایرانی ازدیگر کشورهای اسلامی کمتر نبوده است وبواسطهٔ کثرت حجاج ، اغلب ازطرف حکومتهای ایران ، امیرالحاج تعیین میشده است و سالها است که تعداد حجاج ایـرانی ، ازنظر کثرت ، در ردیفهای اول احصائیه‌ای که ازطرف حکومت سعودی منتشر میگردد ، قراردارد وازلحاظ تجهیزات ، درجهٔ اول را حائز است .

درمورد بی‌دقتی نویسنده مزبور ذکراین مطلب مناسب است که وی درضمن بحث از فیروزه ای که در یکی از ایوانهای صحن عتیق مشهد نصب شده ، چنین اظهارنظر میکند که معادن فیروزه در فیروزآباد فارس است . درآنجا کوهی است که قسمت مهم قله آن ، ازانواع فیروزه ترکیب یافته‌است .

درحالی که همه میدانند که معدن فیروزهٔ ایران در نیشابور است و در فیروزآباد فارس ابداً معدن فیروزه‌ای وجود ندارد ، ظاهراً لفظ فیروز (جزو اول فیروزآباد) این جهانگردرا باشتباه انداخته است .

در این مورد، چیزی که بیشتر باعث تعجب میباشد ، این است که ابن تیمیه با اینکه ظاهراً از فقه وسیع واصیل شیعه مطلع بوده و درپاره‌ای ازمسائل عقیدهٔ فقهی شیعه‌را اختیار میکرده ، چگونه تحت تأثیر اتهامی که از چند قرن قبل‌از او بشیعه زده بودند قرارگرفته و زیارت قبور امامان و بزرگان‌دین‌رااز طرف شیعه که بموجب روایات متعدد ازطرق‌شیعه و اهل‌تسنن تأکیدگردیده و مستحب شمارده شده ، گمان‌کرده است که شیعه آن را بمنزلهٔ حج بیت الله‌ـ الحرام میدانند .

عجیب‌تر اینکه‌چنین عقیده‌ای‌رابشیخ مفید که بنابرنوشتهٔ عموم‌نویسندگان تسنن از بزرگترین‌علما وفقها و متکلمان شیعه میباشد ، نسبت داده است .آیا ممکن‌است کسی همچون شیخ مفید ، زیارت را که امری مستحب است ، بمنزلهٔ حج بیت‌الله که یك‌فریضه دینی است و انجام‌آن برهر مستطیعی واجب

میباشد ، بداند ؟وپای خودرا ازاین فراترنهد وآن‌راحج اکبربداند ؟شیخ‌مفید وعلمای بزرگ شیعه‌که‌جای خودرا دارند ، حتی‌عوام‌ترین وبیسوادترین افراد شیعه نیز نه تنها چنین عقیده ای را ندارند بلکـه چنین سخنی بگوش ایشان نیز نخورده است .

در پایان این بحث ، تذکر این‌مطلب لازم‌است‌که درهیچیك ازفهرست‌های موجود ودرهیچکدام ازکتب رجال و تاریخ و شرح حال ، کـتابی بنام مناسك حج‌المشاهد، بشیخ مفیدنسبت داده نشده است ومعلوم‌نیست، ابن‌تیمیه با اتکاء بچه مأخذی،چنین کتاب موهومی را،بشیخ مفید ، نسبت‌داده است؟

۹ـزیارت‌قبر پیغمبر(ص) و قبور دیگر ازنظر ابن‌تیمیه

ابن تیمیه درفتاوای خود گفته است که‌هرگاه نماز و دعا بمشاهد قبور اختصاص یابد ، به‌اجماع ائمه مسلمین ، چنین‌عملی برخلاف دین‌اسلام‌است وهرکه گمان برد که‌نمازودعا وذکر درمشاهد ، افضل ازمساجد میباشدچنین کسی کافر است[1].

درمورد مسجد وقبر پیغمبر ﷺ میگوید که سفر بمسجد پیغمبر ﷺ و زیارت قبر آن‌حضرت ، عملی‌نیك ومستحب است ودرچنین مسافرتی ، نماز ، قصر خواهدبود (یعنی سفر معصیت‌نیست) ، این‌نوع‌زیارت (که درضمن‌سفر بمسجد باشد) ازبهترین اعمال‌خیر می‌باشد وبطور کلی زیارت قبور مستحب است و پیغمبر ﷺ بزیارت قبوربقیع وشهدای احد میرفت وبه اصحاب خود یاد داده بود که هنگام زیارت ، این عبارت رابرزبان جاری سازند :

السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء الله

۱ـ الفتاوی الکبری ج۲ صفحهٔ۴۳۱

بکم لاحقون و یرحم‌الله المستقدمین مناو منکم والمستأخرین‌و نسئل‌الله لنا و لکم العافیة . اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم واغفر لنا ولهم .

وقتی زیارت قبور عموم مؤمنین ، مشروع باشد ، معلوم‌است که‌زیارت قبور پیغمبران وصالحان ، استحباب بیشتری دارد . اما دراین‌مورد ، پیغمبر ﷺ ما ، بادیگران تفاوت دارد ، باین‌معنی که درهرنماز برای او صلوات‌و سلام فرستاده می‌شود ، همچنین درهراذان و دعا وهنگام ورود بمسجداووهر مسجد دیگری و هنگـام خروج از مسجد ، به‌وی ، سلام داده میشود ، بهمین مناسبت مالك گفته کـه اگر کسی بگوید قبر پیغمبر ﷺ را زیارت کردم ، گفتن این‌سخن مکروه است ، مقصود از زیارت قبور ، سلام و دعا بصاحب قبر می‌باشد واین‌سلام ودعا ، به کاملترین وجه ، دربارهٔ پیغمبر ﷺ درهنگام نماز و اذان ودعا انجام یافته ومی‌یابد .[1]

ازاینروی ، هیچگاه اتفاق نیفتادکه یکی از صحابه پیغمبر ﷺ بسوی قبر آن‌حضرت برود وبخواهد که ازداخل یاخارج‌حجره ، قبرمطهر رازیارت کند . بنا براین اگرکسی سفرکند فقط بقصدزیارت قبر ونیت نمازخواندن در مسجدرا نداشته باشد ، چنین‌کسی بدعتگذار وگمراه‌است[2].

ابن تیمیه در بارهٔ این‌مسافرت که قصد از آن ، تنهـا زیارت باشد ، چندقول نقل کرده که آیا چون سفر معصیت است ، نماز را باید تمام خواند یاقصر کرد .[3]

خود ابن تیمیه ، بنابر نقل‌ابن‌بطوطه ، قائل بوده‌است باینکه‌سفرمعصیت است ونمازتمام خواهدبود[4].

---

۱ ـ الجواب الباهر صفحه‌های ۱۴ و ۱۵

۲ ـ همان‌کتاب صفحه ۲۲

۳ ـ همان‌کتاب صفحه۲۵

٤ ـ رحلهٔ ابن‌بطوطه ج۱ صفحه۵۸

ابن تیمیه در باره نحوه زیارت میگوید اگر مقصود، تنها دعا بصاحب قبر باشد، کارخوبی‌است ولی اگر مستلزم فعل‌حرامی باشد از قبیل اعمالی‌که شرك بخداست (گویا مقصود او از این اعمال، استغاثه بصاحب قبر وشفیع قراردادن وی میباشد که ابن تیمیه این اموررا شرك میداند) یا دروغ ویا ندبه ونوحه‌گری وبیهوده‌گویی، باجماع علما، چنین زیارتی حرام‌است. اما اگر برمرده‌ای‌که ازخویشاوندان و دوستان اوست، ازروی حزن‌گریه‌کند، مباح میباشد مشروط براینکـه گریه او با ندبه و نوحه‌گری، همراه نباشد[1]. چنین زیارتی، برای مردان مباح است و دربارهٔ زنان اختلاف‌است که‌آیا میتوانند بزیارت قبور بروند یانه؟[2].

درمورد قبور کفارمیگوید که زیارت‌آنها جائزاست تاانسان بیاد آخرت بیفتد ولی طلب‌آمرزش برای‌کفار، جائزنیست[3].

همچنین‌معتقداست‌که نزد قبرنمازخواندن‌ونشستن برروی قبر(یابرابرآن) و زیارت قبوررا عیـد قرار دادن، باین معنی‌که دروقت معینی و دسته جمعی بزیارت‌رفتن، غیرمشروع‌است[4]. ومیگوید که درنزدقبرپیغمبرﷺبرآن‌حضرت صلوات‌وسلام‌فرستادن، نامشروع‌میباشد زیرا این‌کار، بمنزلهٔ عیدگرفتن‌برسر قبرپیغمبرﷺاست[5]. درمورد احادیثی‌که دربارهٔ زیارت قبرپیغمبرﷺوارد شده میگوید‌که به‌اتفاق اهل‌علم‌حدیث، همهٔ‌آن احادیث ضعیف بلکه ساختگی میباشد ودست‌گذاشتن روی قبر پیغمبرﷺ وبوسیدن قبرجائزنیست و مخالف

---

۱ ـ الجواب الباهر صفحهٔ ۴۵

۲ ـ الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۲۳ امروز از ورود زنان بقبرستان بقیع ودیگرقبرستانهای کشورسعودی جلوگیری میشود.

۳ ـ الجواب الباهر صفحهٔ ۴۴

۴ ـ همان کتاب صفحهٔ ۴۷

۵ ـ همان کتاب صفحهٔ ۵۱

توحیداست[1] واصلا قبری ومشهدی که بزیارت آن بروند دراسلام وجود ندارد و موضوع زیارت قبور ، بعدازقرن سوم پیدا شد [2]. نخستین کسانی که برای زیارت مشاهد ، حدیث وضع کردند ، اهل بدعت ازرافضیان هستند که مساجدرا تعطیل میکنند و درتعظیم مشاهد میکوشند و درمشاهد مرتکب شرك و دروغ و بدعت میشوند [3].

توضیح دربارهٔ زیارت قبرمطهر پیغمبر (ص) و قبور دیگر

ابن تیمیه درخصوص نظرات خود، نسبت بزیارت قبور بطورعموم ونسبت بزیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله بالاخص ، بسیار پافشاری میکند واصرار میورزد واز اینجهت دردوکتاب الجواب الباهر وکتاب الرد علی الاخنائی ، هرمطلبی راکه دراین باره عنوان مینماید و هرمستندی که ذکرمیکند ، چندین بار ، بصورتهای گوناگون ، درتکرارآنها میکوشد و احادیثی را که مربوط به مشروع بودن و مستحب بودن قبر پیغمبر(ص) میباشد ، ضعیف ومجعول وساختگی میداند ، از جمله حدیثی را که ازطرق گوناگون اهل تسنن از پیغمبر(ص) روایت شده که **من زار قبری وجبت له شفاعتی** (هرکه قبرمرا زیارت کند ، شفاعت ازاو، برمن واجب است) صحیح نمیداند ، درحالی که احادیث مربوط بزیارت ، در کتب صحاح وکتابهای مورد استناد اهل تسنن ، ازطرق گوناگون روایت شده وجمع بسیاری ازعلما آنهارا صحیح دانسته و بمضمون آنها عمل کرده اند [4].

---

۱ ـ کتاب الرد علی الاخنائی صفحهٔ ۳۰ و ۳۱

۲ ـ همان کتاب صفحهٔ ٦٦

۳ ـ همان کتاب صفحهٔ ۳۲

٤ـ ازجمله روایت احمدبن حنبل ازپیغمبر(ص) که فرمود: نهیتکم عن زیارة القبور، فزوروها فان فی زیارتها عظة وعبرة (من قبلاشمارا اززیارت قبور نهی میکردم ولی اکنون میگویم آنهارا زیارت کنید زیرا درزیارت قبور پند و عبرت حاصل میشود.) احمد حدیث مزبوررا بچند وجه روایت کرده است (مسنداحمد ج۵ صفحهٔ ۳۵٦و۳۵۷و۳۵۹ وچند جای دیگر)

که دراینجا بچند حدیث اشاره میشود : مالك (پیشوای مذهب مالکی) درکتاب موطأ خود ازعبدالله بن دینار روایت کرده که ابن عمر، هرگاه بسفری میرفت یا ازسفری برمیگشت، نزد قبرپیغمبر(ص) حاضرمیشد وبرآن حضرت نمازمیگزارد و درود میفرستاد و دعا میخواند ، محمدگفت چنین باید که چون کسی بمدینه وارد شود نزد قبر پیغمبر(ص) آید [۱] .

ابوهریره ازپیغمبر (ص) روایت کرده است که فرمود خدا بمن اجازه داد قبرمادرم را زیارت کنم [۲] . وبروایت دیگر از پیغمبر (ص) که فرمود هرکس بزیارت من بیاید که جز زیارت مقصود دیگری نداشته باشد ، برمن لازم است درقیامت شفیع او باشم [۳] .

سمهودی ، هفده حدیث بااسنادآنها دربارهٔ زیارت قبرپیغمبر(ص) ذکر کرده که درضمن شرح عقیدهٔ وهابیان دربارهٔ زیارت ، قسمتی ازآنها ، نقل خواهد شد .

سمهودی ، همچنین نحوهٔ زیارت قبر پیغمبر (ص) و آداب زیارت را بتفصیل نوشته که خلاصه‌ای ازآن چنین است :

ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن الحسین السامری الحنبلی درکتاب المستوعب درضمن باب زیارت قبر پیغمبر(ص) و آداب زیارت گفته است که زائر بسوی دیوار قبرجلو می‌آید و درگوشهٔ آن می‌ایستد ، روبقبر و پشت بقبله بطوری که منبردرطرف چپ او قرارگیرد ، سپس کیفیت سلام ودعا ، برای آن حضرت را ذکرکرده ، ازجمله این دعارا « اللهم انك قلت فی کتابك لنبیك علیه السلام ولو انهم اذ ظلموا انفسهم ، جاؤك (الی آخرالایه) وانی قد اتیت نبیك مستغفراً واسألك ان توجب لی المغفرة کما اوجبتها لمن اتاه فی حیاته ، اللهم انی

---

۱ ـ موطأ صفحهٔ ۳۳٤ چاپ دوم ـ مصر

۲ ـ صحیح مسلم ج ۳ صفحهٔ ٦۵ ـ وسنن ابی داود ج ۳ صفحهٔ ۲۱۲

۳ ـ شفاء الغرام ج ۲ صفحهٔ ۳۹۷

اتوجه الیك بنبیك . (خداوندا ، تو درکتاب خود به پیغمبرت گفته‌ای که اگر امتان توهنگامی که بخود ستم کردند ، سپس نزد توآمدند (تابرای ایشان‌طلب آمرزش کنی) من برای آمرزش‌خواهی ، نزد پیغمبرتوآمده‌ام ، وازتومیخواهم که مغفرت خودرا برمن واجب کنی ، بهمان گونه که برکسانی که درزمان پیغمبر(ص) نزد اومیرفتند، مغفرتت‌را برایشان واجب کرده بودی ، بارخدایا، من بوسیلهٔ پیغمبرت ، بتو رومیاورم .) ابومنصور کرمانی‌ازعلمای حنفی گفته است اگرکسی ازتوخواست سلام اورا به پیغمبر(ص) برسانی ، چنین میگویی که سلام فلان وفلان برتو باد ، او ترا نزد خدا ، شفیع قرارمیدهد تامشمول مغفرت ورحمت‌اوشود ، از وی شفاعت‌کن . خلاصهٔ سخن اینکه ، سمهودی که مورد اعتماد عموم مذاهب اسلامی میباشد ، متجاوز ازپنجاه صفحه از کتاب خودرا به موضوع زیارت قبر پیغمبر(ص) وآداب زیارت و توسل بقبر مطهر ، اختصاص داده وموارد متعددی‌را ذکرکرده که کسانی ، هنگام مبتلاشدن بگرفتاریهای شدید ، بقبر پیغمبر (ص) پناه بردند [1] .

مرحوم علامهٔ امینی نیز ، علاوه براحادیث فراوان که ازطرق اهل تسنن دربارهٔ استحباب و فضیلت زیارت قبر پیغمبر(ص) ذکرکرده ، اقوال متجاوز ازچهل تن ازاعلام مذاهب اربعه را دراطراف ارجحیت و فضیلت زیارت آن حضرت ، نقل نموده است [2] .

اما درمورد اینکه شیعه مساجد را تعطیل‌کرده وبمشاهد روآورده‌اند ، بایدگفت که این‌هم یکی‌از تهمتهایی‌است که ازقدیم بشیعه وارد شده است که منشأ آن درابتدا ، عناد وکینه توزی نسبت بشیعه بوده‌است ، سپس پاره‌ای از نویسندگان بدون تحقیق درصحت و سقم آن ، درنتیجهٔ نظر سویی که بشیعه داشته‌اند ، آنرا درآثارخود وارد ساخته‌اند . حقیقت امراین‌است که‌همانطور

---

۱ ـ وفاء الوفاء باخباردارالمصطفی ج ٤ ازصفحهٔ ۱۳۷۱ تا ۱٤۲۲

۲ ـ الغدیر ج ۵ از صفحهٔ ۱۰۹ ببعد .

که نویسنده در کتاب تاریخ مذهبی قم متذکر شده ، مساجد شیعه از ابتدا ، جزو آبادترین و پررونق‌ترین مساجد اسلامی بوده است . امروز میتوان ، زیباترین و باشکوه‌ترین و تاریخی‌ترین مساجد جهان را ، در ایـران مشاهده کرد که از قرنها قبل باعظمت تمام باقی مانده است . دربارهٔ نماز جماعتهای پرجمعیت وباشکوهی که درمساجد مزبور بپامیشد ، داستانهای فراوان ورد زبانهااست. هم‌اکنون درتمام شهرها وقصبات وقراء ایران هزاران مسجد بابهترین‌فرشها ووسائل‌لازم موجوداست که‌اوقات‌نمازمستور ازنمازگزاران‌است. هرمسافری که ازایـران دیدن میکند ، مسلماً تهران پایتخت ایـران را مشاهده مینماید ، درتهران صدها مسجد بابهترین وسائل وکتابخانـه وجود دارد که هیچگاه از نمازگزار خالی‌نیست ودرکلیه‌آنها دراوقات نماز ، نمازجماعت بپا میشود . گذشته ازتهران ، درشهرهای مشهد ، قم ، اصفهان وشیراز وشهرهای‌دیگری که درسرراه مسافران قرار دارد ، همه‌کس‌میتواند باشکوه‌ترین وپررونق‌ترین و باعظمت‌ترین مساجد را مشاهده‌کند که هیچیك ازآنها دراوقات نماز ، از تشکیل نمازجماعت ، خالی نیست .

بطورکلی چه درایران که مرکزشیعه است و چه درنقاط دیگری‌که شیعه اقامت‌دارند، درهیچ‌زمانی، هیچ مسجدی بحال تعطیل‌درنیامده ورونق مساجد شیعه ، اگر ازمساجد فرقه‌های دیگر، زیادتر نبوده مسلماً کمترهم نبوده‌است .

۱۰ ـ سوگند بغیر خدا

ابن تیمیه میگوید ، اتفاق علما براین است که سوگـند به مخلوقات با عظمت از قبیل عرش وکرسی وکعبه و ملائکه ، جائزنیست ، جمهور علما از قبیل مالك و ابوحنیفه واحمد (احمدبن حنبل) دریکی از دو قولش ، براین عقیده هستند که‌سوگند به‌پیغمبر ﷺ هم جائزنمیباشد وسوگندچه‌به‌پیغمبر وچه بدیگری ازمخلوقات ، منعقد نمیشود (یعنی اثرشرعی‌ندارد)و(نقض‌آن)موجب

کفاره نمیگردد ، زیرا درروایت صحیحی ثابت‌شده‌که پیغمبر گفت ، جزبخدا بدیگری سوگند یادنکنید ودرروایت دیگری ، چنین‌آمده که‌هرکس میخواهد قسم ، یادکند ، قسم‌او بخداباشد ، یاساکت بماند ، وبموجب‌روایت‌دیگری قسم دروغ بخدا ، ازقسم راست بغیرخدا بهتر است ومیگویدکه قسم بغیر خدا شرك است [1] .

بعضی ازمردم قسم بپیغمبر اسلام را استثناکرده وجائز دانسته‌اند ، یکی ازدوقول احمد حنبل هم‌همین است وعده ای از اصحاب احمد ، این قول را پذیرفته اند .

بعضی دیگر سوگند بهمهٔ انبیارا جائزدانسته‌اند . اماقول جمهورکه‌قسم به‌مخلوقات را بدون استثناء نهی‌کرده اند صحیحتراست [2] .

ابن‌قیم ، شاگرد وهمکار بسیار نزدیك ابن‌تیمیه میگوید : قسم بغیرخدا ازگناهان کبیره است ، پیغمبر ﷺ فرمود که هرکس بغیر خدا سوگند یاد کند ، بخدا شرك آورده است ، بنا بر این سوگند بغیر خدا ، در رأس کبائر قرار دارد [3] .

توضیح دربارهٔ قسم بغیر خدا

مرحوم علامهٔ امین چنین‌گفته‌است که‌قول صاحب‌رساله که‌باتفاق علما، از قسم‌خوردن بغیرخدا نهی‌شده ، یك‌گزافه‌گوئی ، بیش‌نیست ، زیراوی‌برای اثبات مدعای‌خود، فقط‌گفتهٔ ابوحنیفه وابویوسف وابن‌عبدالسلام وقدوری‌را نقل‌کرده ،گویی‌که جمیع‌علمای اسلام درتمام‌عصرها ودرتمام‌ممالك‌وشهرها منحصر به این چهارتن میباشند، چرافتوای شافعی ومالك و احمد حنبل‌رانقل

---

۱ ـ الجواب الباهر صفحه ۲۲

۲ ـ الرد علی‌الاخنائی صفحه ١٦٤ وفتاوی الکبری ج۱ صفحه ۳۵۱

۳ ـ اعلام‌الموقعین ج ۴ صفحه ۴۰۳

نکرده است وچرا بفتوای علمای بیشماری که عدهٔ آنان را جز خدا ، کسی نمیداند اشاره نشده است ؟

حق این است که سوگند یادکردن بغیرخدا ، نه مکروه است نه حرام ، بلکه پسندیده ومستحب میباشد که دربارهٔ آن اخباری هم واردشده است ، مرحوم امین ، سپس چند روایت از کتب صحاح دراین باره ذکر کرده است [1] .

وی درمورد دیگر چنین گفته است که قسم یادکردن بغیر خدا ، ازخدا وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه و تابعین و جمیع مسلمانان ، از قدیم تا بامروز وقوع یافته است :

خدایتعالی در قرآن به بسیاری از مخلوقات خود ، قسم خورده . در سخنان پیغمبر (ص) وصحابه و تابعین نیز موارد بسیاری است که بجان خود و دیگری وچیزهای مختلف قسم یادکرده اند . مرحوم امین بسیاری از آن موارد را باذکر مأخذ ، یادنموده است [2] .

باز در مورد دیگر گفته است که احادیث مربوط به نهی ازقسم یادکردن بغیرخدا ، یامحمول برکراهت است یا اینکه برعدم انعقاد قسم دلالت میکند ویك نهی ارشادی است . چنین قسمی طبق مذهب شافعی ، مکروه میباشد نه حرام واحمد حنبل که وهابیان خودرا پیرو اومیدانند ، بجائزبودن قسم به پیغمبر (ص) فتوی داده است .

شعرانی از قول احمدحنبل میگوید که اگرکسی به پیغمبر (ص) سوگند یادکند ، سوگند اومنعقد میشود ، بلکه بغیر پیغمبر هم قسم یاد کردن موجب انعقاد قسم میگردد [3] .

---

١ ـ کشف الارتیاب صفحهٔ ٣٣٠

٢ـ همان کتاب صفحهٔ ٣٣٦

٣ ـ همان کتاب صفحهٔ ٣٤٢

۱۱ ـ سفر به بقاع معظمه ومشاهد متبرکه

ابن تیمیه میگوید: سفربه‌بقاع معظمه ازنوع‌حج میباشد ، هرامتی‌حجی داشته است، مثلا مشرکین‌عرب ، بسوی لات وعزی ومنات و دیگربتان به‌حج میرفتند ، پس سفر به این گونه بقعه هـا ، همانند این است که کسی به‌حج برود ، بهمان‌گونه که اهل شرك از هر امتی ، بعنوان حج نزد خدایان خود می‌روند [۱] .

اهل‌بدعت بعنوان حج بسوی قبور انبیـا وصلحا میروند. زیارت آنان ، زیارت شرعی‌نیست‌که مقصود ازآن دعا بصاحب قبر باشد، بلکه قصدشان ، بزرگداشت صاحب قبراست، ازاین روی که نزدخدا جاه وقدر ومنزلت‌دارد ومنظورشان‌این است‌که صاحبان قبور را بخوانند ، یاخدارا درنزدقبورآنان بخوانند،یا ازصاحبان قبور ، حاجت بخواهند [۲] .

کسانی که بزیارت قبور میروند (یا به تعبیر ابن تیمیه ، حج قبور بجا میآورند) قصدشان همان قصدی‌است‌که مشرکین درعبادت مخلوق(یعنی‌بت) دارندکه ازبت همان‌را طلب میکنندکه اهل‌توحید ازخداطلب میکنند [۳] .

۱۲ـ دربارهٔ شیعه

ابن تیمیه میگوید : سفری‌که مشرکین وکفار به اماکن بزرگ و قبور معظم خود مینمایند،همان حج ایشان است وقصدشان از خضوع وتضرعی‌که نزد قبورمیکنند، همان است‌که مسلمانان برای خدا، بجامیآورند. اهل بدعت وضلالت، ازمسلمانان، نیز وازجمله، رافضیان ، بهمین‌گونه میباشندکه سفر

---

۱ ـ الجواب الباهر صفحه ۲۹

۲ ـ الرد علی الاخنائی صفحه ۵۷

۳ ـ الرد علی‌الاخنائی صفحه ۵۹

بمشاهد وقبور امامان وبزرگان خود را، حج مینامند. کسانی هستندکه برای این گونه مسافرت‌ها، ندا درمیدهند ومیگویند: بحج اکبرمیرویم وعلمی بعنوان علم حج برپا میدارند و منادی ، مردم را بسفر حج، دعوت میکند ، علمی که اینان برپا میدارند، همانند علمی است که مسلمانان برای حج ، بلند میکنند ، این فرقه، سفربسوی قبر پاره‌ای از مخلوقان خدا را، حج اکبر و حج بیت‌الله الحرام را، حج اصغر، مینامند[1].

ابن تیمیه درجای دیگر، مواردی راذکرمیکندکه پاره‌ای افراد، مسافرت به بعضی ازمکانهارا، همچون حج دانسته‌اند، امانمیگویدکه این افراد، ازچه فرقه‌ای و از پیروان چه مذهبی بوده‌اند ؟ از جمله میگویدکه پاره‌ای از مردم بمکانی که یکی از اولیاءِ خدا فرودآمده، بحج میروند واحرام می‌بندند ولبیك برزبان‌جاری میسازند، همانطورکه بعضی‌ازشیوخ درمصر، بعنوان‌حج، بمسجد یوسف می‌رفت ولباس‌احرام‌می‌پوشیدوهمین‌شیخ‌بعنوان‌حج، بزیارت قبرپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت‌وبی‌آنکه‌بمکه برود واعمال حج‌رابجاآورد، بمصر مراجعت‌کرد[2].

توصیح دیگردربارهٔ زیارت قبورازنظر شیعه

همانطور که قبلا نیزگفته شده است ، این توهمات وگمانهای ناروا و ناصحیحی که نسبت‌بشیعه بوجود آمده، معلول مبارزات وتعصباتی بوده است که درقرون‌گذشته ، مخصوصاً قرنهای چهارم وپنجم وششم، میان حکام سنی وشیعه وجود داشته واز این رهگذر، پاره‌ای افراد مغرض وکینه توز، فرصت یافته‌اند تابرای‌بیشترمشوب ساختن‌اذهان‌نسبت بشیعه وبرانگیختن حکام‌متعصب برای ابراز دشمنی باشیعه، این‌اتهامات عجیب رابشیعه واردآورند. اگرکسی مختصراطلاعی‌ازفقه‌شیعه، همچنین ازمراسم‌مربوط‌بزیارت‌مشاهد متبرکه‌که‌از

۱ـ الجواب الباهر فی‌زوارالمقابر صفحهٔ ۳۷ و۳۸.

۲ـ کتاب الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۱۵۹.

قدیم درمیان شیعه معمول بوده، داشته باشد، بخوبی متوجه میشود که در هیچ زمانی، شیعه، زیارت قبور بزرگان را حج نمی‌پنداشته وجزاینکه زیارت یك امر مستحب میباشد، هیچگونه تصور دیگری در بارهٔ آن نداشته و در مقابل قبور، جز دعا وسلام، چیز دیگری نگفته ونمیگوید واین نوع زیارت راعموم اهل تسنن نیز جائز میدانند ودر هنگام زیارت قبور، انجام میدهند. کتب فقه وحدیث شیعه بحد وفوروجود داردودردسترس همه کس می‌باشد، محال است که یك عالم شیعه، برسفرزیارتی، حج اطلاق کرده باشد، یازیارت قبری را همانند حج دانسته باشد، اگر درکتابهای فقه وحدیث شیعه، دقت شود، بخوبی معلوم میگردد که فریضهٔ حج بیت‌الله‌الحرام از نظر شیعه، تاچه حد دارای عظمت و اهمیت است، ودربارهٔ اینکه این فریضهٔ بزرگ درست وصحیح مطابق سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انجام‌گیرد، تا چه‌اندازه دقت و احتیاط شده است و این امر، هرسال درموسم حج که دهها هزارتن ازافراد شیعه از ایران ونقاط دیگربحج مشرف میشوند، کاملا مشهود ومحسوس است.

دراینجا نکته‌ای وجود داردکه شاید بسیاری از مخالفان شیعه، درایام گذشته بآن توجه نکرده‌اند وآن این است که شیعه کیست؟

این‌طور که معلوم است، در زمانهایی که مبارزات و دشمنیها میان فرمانروایان سنی وشیعه به‌اوج خودرسیده‌بود، هرکس کاری برخلاف‌موازین دینی انجام میداد، مغرضین، اورا شیعه قلمداد میکردند، وپس‌ازآنکه اذهان رانسبت بشیعه مشوب کردند، هرکارمعمولی شیعه را، طوردیگر، جلوه دادند، مثلا همین موضوعی که از ابن تیمیه نقل شدکه رافضیان برای زیارت قبور، علمی مانند علم حج‌بپامیدارند ومردم را برای حج ندا میکنند، باحتمال قریب بیقین، منشأ آن، اجرای یك رسم‌قدیمی بوده که برای‌مسافرت همراه‌کاروان، مردم را بوسیلهٔ منادی وجارچی، آگاه میکردند، تاهرکس قصد سفر خواه بعنوان تجارت‌خواه‌زیارت یاامور دیگر داشته‌باشد، آماده‌شود، واین رسم که

قبل‌از معمول شدن وسائل موتوری برای مسافرت ، شاید درهمهٔ جهان‌معمول بوده ، باین‌منظور اجرا میشده‌که باوضع راهها درآن‌زمانها ، مسافرت‌بطور انفرادی، مستلزم خطرات بسیاری بود .

همین امرساده ومعمولی‌را ، دشمنان شیعه ، بآن نحو جلوه داده اند ، و افرادی که‌دور ازمحیط های‌زندگی‌شیعه میزیسته، بانظرمخالفی که‌درخصوص شیعه داشته‌اند آن‌را حقیقت پنداشته‌اند .

حق‌این‌است که هرفرقه ومذهبی‌را باید ازروی کتاب‌های صحیح ومورد اعتماد آن یا از راه معاشرت و سخن گفتن با علما و افراد بصیر آن فرقه و مذهب شناخت‌نه‌ازروی‌توهمات وپندار هایی که‌بوسیلهٔ‌افرادمغرض‌یابی‌اطلاع، القا شده‌است .

آنچه‌مسلم است مطابق عقیدهٔ شیعه ، زیارت قبور بزرگان ، مستحب است وزیارت هم جزدعاهائی‌مبنی‌برتوحید وسلام بصاحب قبر وذکر فضائل او ، چیزدیگری‌نیست که‌اینك برای اطلاع کسانی که‌ممکن‌است بازهم‌دربارهٔ زیارت قبور ازنظرشیعه در اشتباه باشند ، نمونه‌ای از دعاهاواذکاری که‌شیعه درهنگام زیارت قبوربزرگان برزبان‌جاری‌میسازند،ذکر میشود: عموم‌زائران مرقد علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام مدفون در خراسان، هنگام ورود به بقعه ، این جمله هارا میگویند :

« بسم‌الله وبالله وفی سبیل‌الله وعلی ملة رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم . اشهد ان‌لا اله الاالله وحده‌لا شریك له واشهدان‌محمداً عبده ورسوله اللهم صل علی محمد و آل‌محمد». و درضمن ادعیه ای‌که درآنجا میخوانند، زیارت اهل قبور است با این‌عبارات : « السلام علی اهل‌الدیار من‌المسلمین والمؤمنین من اهل لااله الاالله . رحم‌الله المستقدمین منا والمستأخرین‌وانا انشاءالله بکم‌لاحقون .السلام علیکم ورحمةالله‌وبرکاته» .

همچنین دعای استغفار : « استغفرالله الذی لا اله الا هو الحی القیوم . الرحمن الرحیم . ذوالجلال والاکرام واتوب الیه واسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد وان یتوب علی توبة عبدذلیل خاضع، خاشع، فقیر، مسکین، مستکین لایملك لنفسه نفعاً ولاضراً، ولاموتاً ولاحیوة ولانشورا» . دعا هائی که هنگام زیارت قبور میخوانند از این قبیل است که ملاحظه شد . درمیان کتاب های ادعیه و اذکارشیعه ، کتاب صحیفهٔ سجادیه ، از همه مهمتر است که اگر کسی در مضامین دعاهائی که درآن ذکرشده ، درست توجه کند، حقیقت محض توحید و بندگی واقعی خدا وخضوع دربرابر حق را آن گونه درمی یابد که نظیر آن را درکمترعباراتی میتوان یافت . شیعه ، مخصوصاً علما وخواص درموقع زیارت مشاهد متبرکه ، دعاهائی ازصحیفهٔ سجادیه رامیخوانند.

آقای مغنیه ، فقره هایی از صحیفهٔ سجادیه را که شیعه ، صبح وعصر ، هنگام زیارت قبور بزرگان و امامان ، میخوانند ،ذکرکرده است ،ازجمله: « الهی من حاول سدّ حاجته من عندك فقدطلب حاجته فی مظانها وانی طلبته من جهتها ومن توجه بحاجته الی احد من خلقك او جعل سبب نجحها دونك فقد تعرض للحرمان واستحق من عندك فوات الاحسان » . دعای دیگر : «الهی ، خاب الوافدون علی غیرك وخسر المتعرضون الالك وضاع الملمّون الابك و اجدب المنتجعون الا من انتجع فضلك » . دعای دیگر: «تبارکت وتعالیت لااله الاانت ، صدقت رسلك وآمنت بکتابك وکفرت لکل معبودسواك وبرئت ممن عبد غیرك» .

۱۳ ـ در بارهٔ قبور صالحین

ابن تیمیه میگوید : بعضی ازمردم ، گمان میکنند که قبور انبیاوصالحین که درشهر یا سرزمین ایشان مدفونند ، بلاوخطررا ازآن شهر یاسرزمین، دفع

میکنند ، مثلا اهل بغداد بواسطهٔ قبور احمدحنبل وبشرحافی ومنصوربن‌عمار ؛ و اهل‌شام بواسطهٔ قبورانبیا واز جمله خلیل‌الرحمن علیه‌السلام ؛ ومردم مصربواسطهٔ قبر نفیسه وچند قبردیگر ؛ وساکنان حجاز بواسطهٔ مرقدمطهر پیغمبر (ص) ومدفونین دربقیع ؛ ازبلا محفوظ ومصون ، میمانند . تمام اینهاغلط ومخالف‌دین‌اسلام وبرخلاف کتاب وسنت و اجماع است . بوسیلهٔ بودن قبوری درمحلی ، برای درامان ماندن‌کسی‌از حوادث ، تأثیری ندارد ، وجود پیغمبر (ص) درزمان حیات موجب‌امان بود ، نه بعداز وفات [1] . کسانی‌که معتقدند ، ازقبور سود میبرند وبواسطهٔ قبور ، بلا ازایشان رفع‌میشود ، چنین‌کسانی قبوررا بمنزلهٔ بتان قرار داده‌اند وعقیدهٔ ایشان دربارهٔ سود و زیان ازطرف قبور ، همانند اعتقاد بت‌پرستان است دربارهٔ بتان [2] .

۱۴ ـ بنا وساختمان برو واطراف قبور و لزوم‌ویران‌کردن آن

میگوید که‌مسجد ، فقط برای عبادت‌خدا بنا میشود ونمیتوان درنزد قبور مخلوقین ، مسجد بناکرد یا بخاطر آن مخلوقین ، مسجدی ساخت یا به بیوت مخلوقین (یعنی‌قبورشان) مسافرت نمود [3] . درمورد قبور بقیع وقبرهای دیگر میگوید : اگر اموری ازقبیل دعا وتضرع وطلب حاجت واستغاثه وامثال‌آنها درنزدآن قبور انجام‌گیرد ، باید منع‌شود وآنچه بعنوان مسجد دراطراف‌قبرها بنا گردیده باید ویران‌گردد واگر بازهم امور مزبور انجام یابد ، لازم‌است اثرقبرمحوشود وهیچ نشانی‌ازآن باقی نماند [4] .

---

۱ ـ الجواب الباهر صفحهٔ ۸۳

۲ ـ الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۵۶

۳ ـ الجواب‌الباهر صفحهٔ ۳۸ و ۳۹

۴ ـ الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۹۹

۱۵ ـ سجاده برای نماز انداختن

میگوید : اگرمقصود نمازگزار این باشدکه برروی سجاده‌نمازبخواند، این‌کار برخلاف سنت سلف ، ازمهاجرین وانصار و تابعین میباشد زیرا آنان برروی زمین ، نمازمیگزاردند وهیچیك ، سجاده‌ای مخصوص نمازنداشت، مالك‌گفته‌است‌که سجاده انداختن برای نماز ، بدعت‌است [۱] .

۱۶ ـ استغاثه و توسل به پیغمبر (ص) و شفیع قراردادن آنحضرت وحاجت‌خواستن

ابن‌تیمیه دربارهٔ امور مزبورمیگویدکه‌اگرکسی‌اززیارت قبرپیغمبر(ص) قصد دعا وسلام نداشته‌باشد ، بلکه منظوراو، طلب حاجت ازپیغمبر(ص)باشد وبرای این منظور ، درنزد قبرمطهر ، صدای خویش را بلندکند ، چنین‌کسی ، رسول‌خدا را اذیت‌کرده و بخدا شرك آورده و بخود ، ستم رواداشته است . ابن‌تیمیه دراینجا ، روایاتی‌راکه ازپیغمبر(ص) نقل شده باین‌مضمون که هرکه مرا ، پس‌ازرحلت‌زیارت‌کند، مثل‌کسی‌است‌که درزمان حیات ، مرا زیارت کرده ، مردود و ساختگی (موضوع) وضعیف شمرده است [۲] . درمورد توسل بصاحب قبر میگوید که بعضی از زوار قبور ، قصدشان این‌است‌که حاجتشان روا شود وچون صاحب قبررا بخدا نزدیکترمیدانند ، اورا درنزد خدا واسطه قرارمیدهند وبرای وی نذرمیکنند وقربانی میبرند وبصاحب قبر هدیه میکنند و پاره‌ای از زائران ، سهمی‌از اموال خودرا برای صاحب قبرمعین مینمایند ، گروهی دیگر ازروی محبت‌وشوق بصاحب قبر بزیارت‌او میروند وسفربسوی قبررا بمنزلهٔ سفر بسوی صاحب قبر، درزمان حیاتش میدانند و چون بزیارت

---

۱ ـ الفتاوی الکبری ج ۲ صفحهٔ ۳۳

۲ ـ الجواب الباهر صفحهٔ ۵۰

قبری که صاحب آن را دوست دارند، نائل شوند آرامش و اطمینانی در خود احساس میکنند، چنین کسانی مانند بت‌پرستان هستند که بتان را همچون خدا میدانند[1].

توضیح دربارهٔ توسل به پیغمبر(ص)

سمهودی از قول سبکی گفته‌است که گاهی ذکر محبوب، سبب اجابت دعا میشود، حال از آن به توسل تعبیر شود یا به استغاثه وتشفع وتوجه وگاهی انسان بکسی که نزد بزرگتر از خود، مقام وجاهی دارد، متوسل میشود.

این مسألهٔ توسل، بارها درحیات پیغمبر(ص) اتفاق افتاده‌است، ازجمله نسائی وترمذی ازعثمان‌بن‌حنیف، روایت کرده‌اند که پیغمبر(ص) بمردی نابینا دستور داد که این دعارا بخواند: «اللهم انی اسألك واتوجه الیك بنبیك محمد نبی الرحمة، یامحمد انی توجهت بك الی ربی فی حاجتی لتقضی لی، اللهم شفعه لی»: (خداوندا، ازتو درخواست میکنم وبوسیلهٔ پیغمبرت محمد (ص) که پیغمبر رحمت است، بتو رومیآورم ای محمد، من بوسیلهٔ تو، برای رواشدن حاجتم، بخدای خود رومیکنم، تاتوحاجت مرا رواکنی، خداوندا، محمدرا شفیع من قرار ده).

طبرانی، نظیر این حدیث را دربارهٔ مردی که بعداز وفات پیغمبر(ص) درزمان عثمان‌بن عفان، حاجتی داشت و عثمان بن حنیف مذکور، او را بخواندن دعای مزبور، راهنمایی کرد، روایت نموده است. درروایت دیگر ازبیهقی، مردم درخشکسالی که درزمان عمر، اتفاق افتاد، بقبر پیغمبر(ص) توسل پیدا کردند و اینکه مردی دربرابر قبر مطهر ایستاد وگفت: «یا رسول‌الله استسق لامتك فانهم قدهلکوا»: (ای پیغمبر (ص) برای امتانت، ازخدا آب

---

۱ ـ الرد علی‌الاخنائی صفحهٔ ۵۹ ـ ابن تیمیه درمورد دیگر گفته‌است که هرکس مرده‌ای‌را بخواند باید توبه‌اش داد و اگر توبه نکرد باید گردنش را زد (مجموعة الرسائل ج ۱ صفحهٔ ۳۱۵).

بخواه که از بی‌آبی ، هلاك شدند.) همچنین مالك (پیشوای مذهب مالکی) درضمن مناظره‌ای که با ابوجعفرمنصور، درمسجد پیغمبر(ص) داشت باوگفت بطرف قبر پیغمبر(ص) بایست و اورا شفیع قرار ده [۱] .

ونیز عمر ، هنگام خشکسالی به‌عباس ، عموی‌پیغمبر ﷺ توسل جست وگفت « اللهم اناکنا اذا اجدبنا نتوسل بنبیّنا فتسقینا وانا نتوسل‌الیك بعم نبینا فاسقنا »: (خداوندا ، ما هنگام خشکسالی به پیغمبرمان متوسل میشدیم وتو مارا سیراب میکردی ، اکنون بعموی پیغمبرت متوسل میشویم ، ما را سیراب کن). و بروایت دیگر ، عمرگفت عباس را وسیله ای بسوی خدا قرار دهید .

اینهاونظائر آنهاکه درصحاح وکتب‌مورد استناد مذاهب اربعه آمده، معلوم میدارد که توسل به پیغمبر (ص) وطلب شفاعت ازآن‌حضرت ،همچنین توسل بغیرپیغمبر وازجمله عموی آن حضرت ،سیرهٔ سلف‌بوده است .

۱۷ ـ صلوات بر پیغمبر (ص)

از ابن تیمیه پرسیده‌اند که صلوات بر پیغمبر (ص) آهسته فرستاده شود بهتراست یا باصدای‌بلند وآشکار ؟ واینکه حدیثی ازابن‌عباس روایت شده که بموجب آن صلوات باید آشکارا وبا صدای‌بلند باشد ، آیا حدیث مزبور ، صحیح است یانه ؟ ابن‌تیمیه در جواب گفته‌است که‌حدیث مزبور ، باتفاق‌اهل علم ، دروغ و ساختگی است و هر حدیثی در این‌باره باشد کذب است ، زیرا صلوات برپیغمبر (ص) بمنزلهٔ دعا وذکرمیباشد ودعاو ذکر هم‌بایدآهسته وخفی باشد [۲] .

---

۱ ـ وفاء الوفاء ج ٤ ازصفحهٔ ۱۳۷۱ ببعد

۲ ـ الفتاوی الکبری ج ۱ صفحهٔ ۱۹۷

۱۸ ـ بنای مسجد و گذاشتن قرآن در نزد قبور

یکی از فتواهای ابن‌تیمیه این‌است که بنای مسجد در جایی که قبری باشد، جایز نیست ، همچنین میتّی درمسجد ، نباید دفن شود و اگر جنازه ای را در مسجدی که قبلا بوده دفن کردند ، باید قبر را بازمین مساوی کرد (تا اثری از آن باقی نباشد) ودرصورتی که میت تازه دفن‌شده است ، قبراورا نبش کنند وجنازه‌را بیرون آورند ، وهرگاه مسجد ، بعداز دفن‌میت ، بناشده‌باشد، لازم است یا مسجد از میان برده شود ، یا صورت قبر ، محو گردد . مسجدی که در نزد قبور بنا شده باشد ، نه اداء نماز واجب در آن جایز است ، نه نماز مستحب [۱] .

اماقراردادن‌قرآن‌درنزدقبور ، بقصداینکه تلاوت‌گردد، بدعت‌زشتی‌است که هیچیك ازسلف چنین‌کاری نکرده است واین، ازقبیل بپاداشتن‌مسجددرنزد قبور میباشد [۲] .

۱۹ ـ هرچیز جدیدی بدعت‌است

ابن تیمیه با تمسك بحدیثی که مضمون آن این است که از امور تازه بپرهیزید زیرا هرچیز تازه‌ای بدعت‌است ، وهربدعت گمراهی‌است ، میگوید که پیشوایان مسلمانان ، درامور دینی که آیا این امرواجب است یا مستحب یا مباح ، سخن‌نمیگفتند مگر بادلیلی شرعی ، ازقرآن یاسنت‌پیغمبر (ص) [۳] . بطورکلی ، مستند ابن‌تیمیه درفتوا های خود ، درموردبدعت شماردن‌بسیاری از امور ، این‌است که‌درزمان پیغمبر (ص) نبوده یا اینکه سلف‌صالح‌بآن‌عمل

---

۱ ـ الفتاوی‌الکبری ج ۲ صفحهٔ ۲۲۷

۲ ـ همان‌کتاب ج ۱ صفحهٔ ۲۰۸

۳ ـ الجواب الباهر صفحهٔ ۴۱

نکرده‌اند ، ازقبیل سجاده انداختن برای‌نماز یا امام و مأموم بعداز نماز باهم دعاکردن وده‌ها مورد دیگر که‌درکتاب فتاوای او که در پنج مجلد بزرگ میباشد ،مندرج‌است .

سخن دیگر اودرمورد بدعت دانستن هر چیزی که درزمان پیغمبر (ص) بدان‌عمل‌نشده ،این‌است که پیغمبر(ص)ازدنیانرفت مگرهنگامی که‌دین‌خود را برای امتان خودبیان‌کرده وراه‌را به‌آنان نشان داده‌بود [1] .

۲۰ ـ یك‌نظر کلی دربارهٔ عقاید ابن تیمیه

حافظ وهبه ، ازنویسندگان‌معروف وهابی، آراء وعقایدی‌راکه‌ابن‌تیمیه بآنها دعوت میکرد ، دراین‌چهار امرخلاصه‌کرده‌است :

۱ ـ بازگشت بکتاب خدا و سنت پیغمبر(ص) و پیروی راه سلف صالح (صحابهٔ پیغمبر(ص) وتابعین) درفهمیدن‌آیات واحادیث مربوط بصفات خدا ونرفتن براه فلاسفه ومتکلمان و صوفیه ، زیرا راه آنها ، موافق طریقهٔ سلف صالح نیست .

۲ ـ مبارزه وجنگ با بدعتها ومنکرات ، مخصوصاً چیزهایی که‌موجب شرك‌میباشد ازقبیل‌دست‌گذاشتن برقبرو ادای‌نماز درنزد قبوروحاجت‌خواستن ازخفتگان درگور ویاری‌جستن ازغیرخدا و تبرك‌یافتن بدرخت وسنگ‌هایی‌که عوام‌الناس ، ازآنها ، خیروشر انتظار دارند .

۳ ـ مبالغه‌نکردن وغلوننمودن دربارهٔ پیغمبر(ص) وتنها ازراهنمایی‌های وی ، پیروی کردن .

---

۱ ـ همان‌کتاب وهمان صفحه ـ درضمن شرح عقاید وهابیان در این‌باره ، بتفصیل سخن خواهد رفت .

٤ ـ اعتقاد باینکه باب‌اجتهاد باهردو لنگه‌اش باز است واعلان‌جنگ ؛ به مقلدان متعصب .

این چند امر پایه‌های دعوت ابن تیمیه را تشکیل میدهد که وی درتمام عمردرراه تحقق آنهاکوشید ودرست همانهاست‌که بعداً دعوت شیخ محمدبن عبدالوهاب درنجد برروی‌آنها قرارگرفت [۱].

۱ ـ جزیرة العرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۳۳۱ و ۳۳۲

بخش سوم

شیخ محمدبن عبدالوهاب
پیشوای فرقهٔ وهابی

مذهب وهابی منسوب‌است به شیخ محمدبن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی تمیمی نجدی که این نسبت ازنام پدر او عبدالوهاب گرفته شده است اما همانطورکه گفته شد ، وهابیان ، این نسبت را قبول ندارند و میگویند ، نام وهابی را ، دشمنان وهابیان به‌آنان ، اطلاق کرده‌اند و درست این‌است که ایشان‌را محمدیه (درنسبت به شیخ محمد) بنامند .

شیخ محمد ، درسال۱۱۱۵ هجری درشهرعیینه (بضم عین وفتح یاء اول و سکون یاء دوم و فتح نون) از بلاد نجد ، تولد یافت . پدرش درآن شهر ، قاضی‌بود . شیخ ازکودکی‌بمطالعهٔ کتب تفسیر وحدیث وعقاید ، سخت علاقه داشت و فقه حنبلی را نزد پدرخود که از علماء حنبلی بود ، آموخت . وی ازآغازجوانی ، بسیاری ازاعمال مردم نجد را ، زشت میشمارد . درسفری که بحج بیت‌الله الحرام رفت ، بعداز ادای مناسك حج بمدینه رهسپار شد ، درآنجا استغاثهٔ مردم را به پیغمبر(ص) درنزد قبر آن حضرت ، انکارکرد ، سپس به نجد مراجعت نمود وازآنجا ببصره رفت باین قصد که ازبصره بشام رود . مدتی دربصره ماند و بابسیاری ازاعمال مردم ، به مخالفت پرداخت ، ولی‌مردم ، درمقابل‌به‌آزار او پرداختند وسرانجام درشدت گرمای نیمروزی ،

وی را ازشهرخود ، بیرون راندند . در راه میان بصره وشهر زبیر ، نزدیك آمد ازشدت گرما وتشنگی و پیاده روی ، هلاك شود ، اما مردی ازاهل زبیر ، چون اورا درکسوت اهل علم دید ، درنجاتش کوشید ، جرعه‌ای آب باو نوشانید و بر درازگوشی سوارش کرد و بشهر زبیرش برد . وی میخواست از زبیر بشام سفرکند ، ولی چون توشه و خرج سفر ، بقدرکافی نداشت ، قصدش تغییرکرد ورهسپار احسا شد وازآنجا، آهنگ شهرحریمله ، ازشهرهای نجد را ، نمود . دراین‌وقت که‌سال۱۱۳۹ بود ، پدرش ، شیخ‌عبدالوهاب ، ازعیینه ، به‌حریمله، انتقال یافته بود . شیخ محمد ، ملازم پدر شد وکتابهایی‌را نزد او فرا گرفت و به انکار عقاید مردم نجد پرداخت ، باین‌مناسبت ، میان او وپدرش ، نزاع وجدال درگرفت ، همچنین ، بین او و مردم نجد ، منازعات سختی رخ داد واین‌امرچند سال دوام یافت ، تااینکه درسال۱۱۵۳ پدرش، شیخ عبدالوهاب، رخت ازجهان بربست [۱] .

دربارهٔ مسافرت شیخ محمد به ایران

از قدیمترین کتابهای فارسی که درآن از شیخ محمدبن عبدالوهاب و پاره‌ای از عقاید وهابیان ، سخن رفته ، ذیل کتاب **تحفةالعالم** تألیف سید عبداللطیف‌ششتری‌است که بعداً عین‌عبارت آن کتاب ، دراین‌باره ، نقل‌خواهد شد . درکتاب مزبور، مسافرت شیخ محمد به اصفهان ، ذکرشده‌است. دیگر کتاب **ناسخ التواریخ** ، مجلد مربوط بقاجاریه میباشد که بمناسبت حملهٔ وهابیان به‌کربلا درسال ۱۲۱۶ (در زمان سلطنت فتحعلیشاه) که شرح آن خواهدآمد، چنین گفته‌است که عبدالوهاب‌نامی (صحیح‌ـمحمدبن‌عبدالوهاب) از عرب بادیه ، سفر بصره کرد و در نزد یك تن از علمای بصره که محمد

۱ ـ خلاصه ازتاریخ نجد آلوسی ازصفحهٔ ۱۱۱ تا ۱۱۳

کتابخانه تخصصی ۷۶

نام داشت [1]، یك چنداز زمان متعلم بود، آنگاه ازآنجاباراضی ایـران آمده دراصفهان متوقف گشت ودرنزد علمابتحصیل علم نحووصرف ومعانی بیان ، پرداخت ونیز از اصول و فقه بهرهٔ تمام بدست کرده درمسائل شرعیـه ، آغاز اجتهاد نهاد ودر اجتهاد خویش اصل و فرع دین ، چنین نهاد که خدای فرد ، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وآله وسلم قرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از او خلفا ، هریك مجتهدی بودنـد و باید مجتهدین ، استخراج مسائل ازکتاب خدای کنند . و بسیار چیزرا بدعت دانست ازجمله بنای قباب عالیه برقبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع بزر و سیم وموقوف داشتن اشیاء نفیسه درمضاجع متبرکه وطواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرك دانست ومرتکبین این اعمال را با بت پرستان ، بـرابـر نهاد ... الی آخر [2] .

لوتروپ ستودارد آمریکایی نیزبه مسافرت اوبه ایران اشاره کرده است [3].

احمد امین، بدون ذکرمأخذ، دراین باره ، چنین گفته است که شیخ محمد دربسیاری از بلاد اسلامی گردش کرد ، درحدود چهار سال در بصره ماند ، پنج سال در بغداد ، یکسال درکردستان ، دوسال در همدان بسربرد ، سپس به همدان کوچ کردودرآنجافلسفهٔ اشراق وتصوف را فراگرفت ، وی ازاصفهان به قم رفت وازشهر اخیر به بلاد خود بازگشت ومدت هشت ماه ازمردم دوری گزید آنگاه دعوت جدیدخودرا برمردم عرضه کرد [4].

---

۱ ـ مقصود ، شیخ محمد مجموعی (درنسبت به مجموعه ازنواحی اطراف بصره) میباشد که شیخ محمدبن عبدالوهاب ، مدتی دربصره ، نزد او درس خواند .

۲ ـ ناسخ التواریخ قاجاریه ج ۱ صفحهٔ ۱۱۸

۳ ـ امروز جهان اسلام ج ۱ صفحهٔ ۲۶۱

٤ ـ زعماء الاصلاح فی العصرالحدیث صفحهٔ ۱۰ مسافرتهـای دیگری نیز بشیخ محمد ، نسبت داده شده ازقبیل مسافرت به اسلامبول و هند که نویسنده برسند قابل اعتمادی نسبت به آنها دست نیافته است . درذیل صفحهٔ ۳۳۶ کتاب حافظ وهبه چنین آمده که شیخ محمد به ایران سفرکرد ودرآنجا حکمت شرق وساختن تفنگ وقسمتی ازفنون جنگ را فراگرفت.

اظهار دعوت

شیخ محمد ، پس‌ازمرگ‌پدر ، باظهارعقاید خود وانکار اعمال مردم ، پرداخت . جمعی‌ازمردم حریمله ، ازاوپیروی‌کردند وکار وی ، شهرت‌یافت. رؤساء شهرحریمله ازمردم دوقبیله بودند که هریك مدعی ریاست بردیگری‌بود. افراد یکی‌ازآن دوقبیله که حمیان نامیده میشد غلامانی داشتند که بامور منکر و فسق و فجور میپرداختند ، شیخ درصدد برآمد غلامان مزبوررا امربمعروف ونهی ازمنکربکند . وآنان تصمیم‌گرفتند شب هنگام ، نهانی ، شیخ را بقتل رسانند و به این قصددرپشت‌دیواری‌کمین‌کردند ، اما چندتن‌ازمردم ، برقصد غلامان‌وقوف‌یافتند وبرایشان بانگ زدند، غلامان‌گریختند ، وشیخ‌ازمهلکه، رها شد . شیخ محمد پس‌ازاین ، ازحریمله به شهرعیینه رفت ، رئیس شهر عیینه درآن‌وقت ، عثمان‌بن حمدبن معمربود . عثمان ، شیخ‌را پذیرفت واورا گرامی‌داشت ودرنظرگرفت وی‌را یاری‌کند ، شیخ محمد نیز درمقابل،اظهار امیدواری‌کردکه عثمان ، تمام نجد را متصرف شود وهمهٔ اهل نجد ، ازاو ، اطاعت کنند .

شیخ ، از این ببعد ، به امربمعروف و نهی‌ازمنکر (طبق عقاید خود) پرداخت و در انکارکارهای مردم ، سختگیری بسیار نمود . پاره‌ای از مردم عیینه هم از وی تبعیت‌کردند . ازجمله‌کارهای او درعیینه ، این بود که دستور داد ، درختانی‌راکه مورد احترام مردم بود ، بریدند وگنبد وساختمان روی‌قبر زیدبن الخطاب را ویران ساختند [1] .

۱ـ زید ، برادرعمربن الخطاب بود که درزمان خلافت ابوبکر ، درجنگ یمامه (جنگ مسلمانان با مسیلمهٔ کذاب) بقتل‌رسید .

مخالفت امیر احسا با شیخ

خبر دعوت شیخ محمد وکارهای او ، به سلیمان بن محمد ، امیر احسا رسید. وی نامه‌ای برای عثمان ، امیرعیینه فرستاد که‌آن مردی‌که نزدتست ، کرد آن‌چه‌کرد وگفت‌آن چه‌گفت ، چون این نامـه را دریافت داری ، اورا بقتل‌رسان واگر این‌کاررا انجام ندهی ، خراجی‌که‌ازاحسا برای تومیفرستم، قطع خواهد شد . خراج مزبور ، یکهزار و دویست سکّهٔ طلا و مقداری مواد خوراکی و لباس بود .

چون نامهٔامیر احسا به‌عثمان‌رسید، قدرت‌مخالفت درخود ندید، شیخ‌را نزد خود خواند و گفت ما طاقت جنگ با امیر احسا را نداریم ، شیخ محمد به‌او پاسخ داد که‌اگر بیاری‌من بشتابی ، تمام‌نجدرا مالك‌میشوی ، اما عثمان از اواعراض کرد وگفت : سلیمان امیر احسا ، دستور قتـل تورا داده و از مروت دوراست‌که ماتورا درشهرخود بقتل‌رسانیم ، ازشهرمابیرون‌رو .سپس سواری بنام‌فریدظفری‌را مأمور نمود تاشیخ‌را ازعیینه بیرون راند .

آغاز ارتباط میان شیخ محمد و آل سعود

شیخ ، پس‌از آنکه ازعیینه ، بیرون رانده شد ، رهسپار درعیّه از شهر های معروف نجد گردید واین درسال ۱۱۶۰ هجری بود ، هنگام عصر به‌آنجا رسید و درخانهٔ مردی بنام‌عبدالله‌بن‌سویلم ، فرودآمد. درآن وقت امیردرعیّه، محمدبن‌سعود (جدآل‌سعود) بود. محمد زنی‌داشت بنام‌موضی‌دختر ابی‌وحطان ازآل‌کثیرکه زنی بادرایت وخردمند بود . این‌زن ازوضع شیخ اطلاع یافت و به‌محمد شوهرخوداظهار داشت‌که‌این‌مردغنیمتی است‌که‌خدا به‌نزدتوفرستاده، اوراگرامی دار ودربزرگداشت وی‌بکوش ویاری اوراغنیمت شمار . محمد، پیشنهاد زوجهٔ خودرا پذیرفت ودرخانهٔ عبدالله‌بن سویلم‌بدیدن‌شیخ رفت‌وعزت

ونیکی را باو مژده داد . شیخ نیز قدرت وغلبه برهمهٔ بلاد نجدرا به‌وی‌بشارت داد ودربارهٔ روش‌پیغمبر ﷺ واصحاب آن‌حضرت در امربمعروف ونهی‌از منکر وجهاد درراه‌خدا، سخن گفت ، همچنین به‌اویادآورشد که‌هربدعتی[1] ، گمراهی است واینکه مردم نجد بدعتهائی بکار میبرند ، ومرتکب ظلم میشوند و دچار اختلافات وتفرقه‌هستند .

محمدبن‌سعود ، سخنان شیخ‌را بمصلحت دین ودنیای خود تشخیص‌داد وآنهارا پذیرفت و به‌وی مژده داد که بیاریش برخواهدخاست وبامخالفان، جهادخواهدکرد ، اما به‌دوشرط ، یکی‌اینکه وقتی‌کارها روبراه‌شد ،شیخ‌ازاو جدانشود و بدیگری نپیوندد، دیگراینکه مجازباشدخراجی‌راکه‌ازاهل‌درعیّه، هنگام برداشت محصول ، همه ساله دریافت میدارد ، بازهم ، دریافت‌کند . شیخ شرط اول را پذیرفت و در مورد شرط دوم‌گفت : امید دارد ، خداوند فتوحات وغنائم بسیاری ، بیشتر ازخراج مزبور ، نصیب‌وی‌گرداند .

باین‌ترتیب ، شیخ محمدبن عبدالوهاب ومحمدبن سعود ، درموردجنگ با مخالفان و امربمعروف ونهی ازمنکر واقامهٔ شعائردین(طبق‌معتقدات‌خود) بایکدیگر بیعت کردند و جمعی از رؤساء قبائل ومردم دیگر از اطراف ، گرد ایشان بر آمدند[2] .

پشیمان شدن عثمان

گفته شدکه عثمان‌بن معمر ، امیرعیینه ، شیخ‌راازآن‌شهر ، بیرون‌راند،

---

۱ ـ مقصود از بدعت ، اظهار عقیده یا انجام عملی برخلاف دین ، و وارد ساختن آن در دین است.

۲ ـ سلیمان فائق بك از نویسندگان عثمانی در کتاب تاریخ بغداد خود (ص ۱۵۲) آغاز رابطه میان شیخ و آل سعود را بنحو دیگری نوشته است . اما آنچه درمتن‌نوشته شده ، صحیحتر بنظر میرسد .

اما وقتی محمدبن سعود ، امیر درعیّه ، بیاری شیخ شتافت و کاراو بالاگرفت عثمان از کردهٔ خود ، پشیمان شد و در صدد برآمد شیخ محمد را به عیینه برگرداند ، وی باین منظور باجمعی از یاران خود ، بدرعیّه رفت و شیخ را ببازگشت به‌عیینه ، ترغیب کرد ، اماشیخ بازگشت خودرا موکول باجازهٔ محمدبن سعودنمود ، محمدهم بهیچوجه باین امر راضی نشد وعثمان به‌عیینه بازگشت درحالی که سخت پشیمان وبیمناك بود .

تأثیر وجود شیخ محمد دروضع مردم درعیه

درآن وقت که شیخ محمد بدرعیه آمد وبامحمدبن سعود ، توافق کرد ، مردم درعیه درنهایت تنگدستی واحتیاج بودند و برای قوت روزانهٔ خود کار میکردند و نیز در مجلس شیخ حاضر میشدند تاسخن او را بشنوند و بوعظ او گوش فرادارند .

آلوسی که این مطلب ازاونقل میشود ، ازتاریخ ابن بشر نجدی وازقول خود ابن بشر میگوید که من (ابن‌بشر) دراول کار ، شاهد تنگدستی مردم درعیه بودم ، سپس آن شهر را درزمان سعود ، مشاهده کردم درحالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند وسلاحهای ایشان با زروسیم زینت یافته بود. براسبان اصیل ونجیب سوار میشدند وجامه‌های فاخر دربر میکردند واز تمام لوازم ثروت بهره‌مند بودند ، بحدی که زبان از شرح وبیان آن قاصر است .

روزی دریکی از بازارهای درعیه ناظر بودم که مردان درطرفی وزنان درطرفی دیگر قرارداشتند ، درآنجا ، طلا ونقره واسلحه وشتر وگوسفند واسب ولباسهای فاخر وگوشت وگندم و دیگر مأکولات ، بقدری زیاد بود که زبان از وصف آن عاجز است . تا چشم کار میکرد بازار دیده میشد و من فریاد فروشندگان وخریداران را می‌شنیدم که مانند همهمهٔ زنبور عسل درهم پیچیده بود که یکی میگفت فروختم ودیگری میگفت خریدم.

ابن بشر و آلوسی شرح نداده‌اندکه این ثروت هنگفت ازکجا پیدا شده بود، ولی‌ازسیاق‌تاریخ بشرحی‌که خواهدآمد، معلوم میشودکه ازحملهٔ بقبائل وشهرهای دیگرنجد، وبه‌غنیمت‌گرفتن‌اموال دیگران، بدست آمده بوده است.

شیخ محمد وشریف مکه

درسال ۱۱۸۵ امیرعبدالعزیز[1] و شیخ محمدبن عبدالوهاب، هدایایی، همراه شیخ عبدالعزیز حصینی برای شریف احمدبن سعید، امیرمکه فرستادند. شریف احمد از امیر نجد خواسته بود که یکی از علمای نجد را نزد او فرستد تا بداندکه معتقدات مذهبی نجدیان چیست؟ شیخ عبدالعزیزچون بمکه رسید، با علمای مکه در پاره‌ای از مسائل ببحث پرداخت. ابن‌غنّام مورخ نجدی میگویدکه در مجلس بحث‌کتب حنبلی‌ها را آوردند و علمای مکه قانع شدند باینکه روش نجدیان در ویران ساختن گنبد های مقابر و منع مردم از اینکه صلحارا بدعا و شفاعت بخوانند، درست و صحیح است و شیخ‌عبدالعزیز، بااحترام بنجد بازگشت.

درسال۱۲۰٤ امیرعبدالعزیز وشیخ محمد، طبق درخواست شریف غالب دوباره، شیخ عبدالعزیز حصینی را بمکه فرستادند، لیکن علمای مکه دراین نوبت، حاضر نشدند بااو ببحث برخیزند. ابن غنام نجدی مذکور میگویدکه شریف غالب، دعوت نجد را پذیرفت، ممکن است این [illegible] بوده‌باشد برای اینکه قصد نهانی او را از تصمیم به جنگ بانجدیان و برانداختن دعوت جدید بپوشاند. سید دحلان گفته است‌که امیر نجد در روزگار شریف مسعود درخواست اجازهٔ حج‌کرد، وی قبلا، سی‌تن ازعلمای نجد را، بمکه فرستاده وازشریف مسعود خواسته بودکه علمای حرمین شریفین، باعلمای نجد، مناظره کنند ولی شریف مسعود بقاضی شرع، دستور داده‌بودکه حکم‌کفر نجدیان را

۱ـ امیر نجدکه شرح‌حال اوخواهدآمد.

صادر نماید ، سپس امر کرد ایشان را بزندان افکندند و پاهایشان را بکنده و زنجیر کشیدند. نظیر این جریان تامدتی تکرارمیشد[۱].

سیرت وروش شیخ محمدبن عبدالوهاب

آلوسی میگوید: هنگامی که شیخ محمد، درعیه راموطن خود قرارداد ، اهل آن شهر در نهایت نادانی بودند ، در امر نماز و پرداختن زکاة ، سستی میورزیدند و دربپاداشتن شعارهای دینی، کوتاهی میکردند، شیخ نخست، معنی **لااله الاالله** را به آنان یاد داد ، که هم نفی است وهم اثبات که جزو اول آن (لااله) جمیع معبودات رانفی میکند وجزودوم آن(الاالله) عبادت رابرای خدای یگانه که شریك ندارد، ثابت مینماید. سپس آنان را به اصولی آشنا ساخت که از روی آنها میتوان به نشانه‌هایی که دلالت بروجود خدا میکند ازقبیل خورشید وماه وستارگان وشب وروز، پی برد، ونیز اسلام راکه بمعنی تسلیم درمقابل اوامر خدا ودوری جستن از نواهی اومیباشد ، همچنین ارکان اسلام وشناختن پیغمبر اسلام(ص) ونام ونسب وکیفیت مبعث وهجرت آن حضرت واینکه نخستین دعوت پیغمبر(ص) کلمهٔ لااله‌الاالله بود ونیز موضوع بعث وقیام را، برای مردم بیان کرد ودربارهٔ منع استغاثه به‌مخلوق، هرکه باشد، بسیار مبالغه نمود.

شیخ محمد، از این پس، برؤسا و قضات نجد ، نامه نوشت واز آنان خواست از او اطاعت کنند و منقاد او باشند .گروهی فرمان بردند و گروهی دیگر، عدم اطاعت خود رااظهارکردند ودعوت شیخ را بباد استهزا وریشخند گرفتند و او را بنادانی و نداشتن معرفت نسبت دادند ، جمعی او را جادوگر خواندند و عده‌ای دیگر، نسبتهای زشت به اودادند .

شیخ به‌اهل درعیه ، فرمان قتال داد ، ایشان مکرر بامردم نجد ،جنگ

۱ـ ملخص ازکتاب جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین ازصفحهٔ ۲۲۸ ببعد.

کردند تا آنان باطاعت شیخ درآمدند وآل سعود برنجد وقبایل ساکن در آن غلبه کردند .

اما روش شیخ‌محمد درمورد غنائم‌جنگی ، این‌بودکه آن‌را هرطورمایل بود بمصرف میرسانید وگاهی تمام غنائمی‌را که درجنگی نصیب اوشده‌بود و مقدارآن هم ، خیلی زیاد بود ، تنهابدو یاسه‌نفر ، عطامیکرد ، غنائم هرچه بود دراختیار خود شیخ قرارداشت وامیرنجدهم فقط با اجازهٔ او ، میتوانست سهمی ببرد .

ازاین گذشته ، امیرنجد هر سپاهی‌را که تجهیز میکرد ، یا صلاحدید و نظری را ابراز میداشت ، با اجازه ودستور ، شیخ بود .

آلوسی دراینجا میگوید که نظیر اطاعت مردم نجد از دستورهای شیخ محمد برای هیچیك ازعلما پیش نیامد و این امری عجیب است ، پیروان او تا به امروز (در زمان آلوسی) وی را بمنزلهٔ یکی از پیشوایان چهارگانه میدانند .

(مقصود ، ابوحنیفه وشافعی ومالك و احمدبن حنبل ، میباشد) و اگر کسی وی‌را ببدی یادکند ، اورا بقتل‌میرسانند .

پایان‌کار شیخ محمدبن عبدالوهاب

پس‌از آنکه ، پیروان شیخ محمد ، شهر ریاض (از شهرهای نجد) را فتح‌کردند و بلادشان وسعت‌یافت وراهها امن‌شد وهمهٔ‌گردنکشان‌را به‌اطاعت خویش در آوردند ، شیخ ، کارهای مردم واختیار اموال وغنائم را ، بعهدهٔ عبدالعزیز پسر محمدبن سعود ، واگذارکرد وخود بعبادت وتدریس‌پرداخت ، اما عبدالعزیز وپدرش محمد ، دست ازاونکشیدند وتمام کارها بانظر ودستور وی انجام می‌یافت ، وضع بهمین منوال بود ، تا سال ۱۲۰۶ که شیخ‌محمد ، رخت ازجهان بربست .

او کتابهای بسیاری تألیف و تصنیف کرده بود از جمله کتاب توحید و تفسیرقرآن وکتاب کشف‌الشبهات و تعدادی رساله وفتواهای‌فقهی‌واصولی[1].

مکتبهٔ نهضت اسلامی سعودی درمکه ، نوشته های شیخ‌را چاپ و منتشر کرده است [2] .

چند ملاحظه

در بررسی شرح حال محمدبن عبد الوهاب ، یکی دو مطلب ، قابل ملاحظه وتوجه میباشد ، **اول** اینکه وی، تعالیم جدیدرا در ابتدا از کجا و چگونه آموخت ؟ در صورتی‌که پدرش که‌ازعلمای حنبلی‌بود ، با اظهارات فرزندخود ، بشدت مخـالفت میکرد و بنابراین ، زمینهٔ این‌افکار، در محیط زندگی اوفراهم نبود ، در نجد نیز مراکز علمی که شیخ توانسته باشد ، آراء کسانی از قبیل ابن‌تیمیه را ازآن فراگیرد ، ظاهراً کمتر وجود داشت ، پس چطور شدکه چنین آراء وعقایدی درفکر اوبوجودآمد ؟ چیزی‌که در این‌باره می‌توان‌گفت این‌است‌که چون وی ازکودکی شیفتهٔ مطالعهٔ‌کتب بود وپدرش که درعداد علمای حنبلی قرارداشت ،علی‌القاعده،کتابهای بسیاری‌ازعلمای گذشتهٔ حنبلی وازجمله ابن تیمیه را دراختیار داشته است .

شیخ‌محمداین‌گونه کتابهارابادقت مطالعه‌کرده وبتدریج‌افکاروعقایدیکه ذکرخواهدشد درذهن‌او پدیدارگشته است .

درهرصورت آنچه مسلم میباشد ، این‌است که سخنان شیخ محمد ، از افکار وآراء ابن‌تیمیه ، مایه‌گرفته است و نویسندگان وبزرگان فرقهٔ وهابی ، باین امر تصریح کرده اند ، ازجمله ، سلطان عبدالعزیزبن سعود ، در ضمن

---

۱ ـ شرح حال محمدبن عبدالوهاب ازکتاب تاریخ نجد آلوسی از صفحهٔ ۱۱۱ تا ۱۲۱ خلاصه شده است .

۲ ـ کتاب دراسات اسلامیه‌صفحهٔ ۳۹۱ .

نامه ای که در تاریخ ذیقعدهٔ سال ۱۳۳۲ قمری ، بفرقهٔ اخوان‌نوشته ، یادآور شده است که‌شیخ محمدبن عبدالوهاب بهمان اموری دعوت کردکه ابن‌تیمیه وشاگردش ابن‌قیم بآن دعوت‌کرده بودند [۱] .

همچنین حافظ وهبه میگوید که میان این دو مرد (ابن تیمیه و محمدبن عبد الوهاب) در دعوت بسوی حق تشابه عظیمی است و ابن تیمیه همچون مثال و سر مشق بزرگی بوده است برای مصلح نجدی ، یعنی شیخ محمد بن عبدالوهاب [۲] .

ازاینهاگذشته، طبق نوشتهٔ دائرةالمعارف اسلامی،شیخ محمد باعلمای حنبلی دمشق رابطه داشته وطبیعی‌است‌که ازتألیفات حنبلیان بالاخص ازتعالیم ابن تیمیه وشاگردش ابن قیم جوزیه استفاده‌کرده است[۳].

از همه مهمتر اینکه درموزهٔ بریتانیا، بعضی از رسائل ابن تیمیه ، بخط محمدبن عبدالوهاب موجود است که معلوم میدارد که وی کتابهای ابن تیمیه راهم میخوانده وهم‌آنهارا رونویس میکرده است[۴].

مطلب دوم ـ اینکه چه عواملی‌موجب پیشرفت شیخ محمد درنجد شد. سخنانی‌راکه وی اظهارمیداشت ، همانها بود که قبلا ابن‌تیمیه ، اظهار داشته بود اما بامخالفتهای شدید مواجه شده و بادشواریهای بسیار و بازخواست و زندانی‌شدن ورنجهای دیگردست‌بگربیان‌گردیده بود وهیچگاه نتوانست عقاید خودرا بمرحلهٔ عمل درآورد ومثلا قبور بزرگان را ویران سازد . شیخ محمد برعکس‌ابن‌تیمیه، درنجد بادشواری شدیدی‌که مانع دعوت‌اوشود زیاد روبرو نشد و پس‌ازمدتی اتباع فراوان و متعصبی پیداکرد و معتقدات خودرا بوسیلهٔ

---

۱ ـ صلاح الدین مختار ج ۲ صفحهٔ ۱۵۴

۲ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین صفحه ۳۳۱

۳ـ دائرةالمعارف اسلامی ج ۱ صفحهٔ ۱۱۳

۴ـزعماء الاصلاح فی‌العصرالحدیث صفحهٔ ۱۳.

ایشان ، جامهٔ عمل پوشانید ، بویرانی قبور پرداخت و درختانی‌راکه مورد احترام مردم قرار داشت ، قطع کرد وکارهای دیگری ازاین‌قبیل انجام داد .

مطلبی که دراین مورد باید بآن توجه کرد ، تفاوت زیادی‌است که میان محیط دعوت‌ابن‌تیمیه وشیخ محمد وجود داشت : ابن‌تیمیه آراء وعقاید خودرا درشهرهایی همچون دمشق و قاهره که ازمراکزعمدهٔ علما وقضات درجهٔاول وصاحب نفوذ مذاهب اربعه بود ، اظهارمیداشت ، درنتیجه همانطورکه در ضمن شرح‌حال‌اوگفته‌شد ، بامخالفت سخت عموم علما وقضات روبروشد، با وی ببحث و مناظره پرداختند و بارها بزندانش انداختند ، سرانجام هم درزندان ، رخت ازجهان بربست . اما شیخ محمد ، در نجد به نشر عقاید خود پرداخت که‌درآن‌وقت شاید ازبزرگترین علمای‌آن ناحیه شیخ‌عبدالوهاب پدرشیخ‌محمد وبرادرش شیخ‌سلیمان بودندکه‌گرچه این دوتن شروع بمخالفت بااونمودند ولی باتوجه بوضع‌مردم نجد ، اینگونه مخالفت‌ها تأثیری‌نداشت . نجدیان مردمی بودند درنهایت سادگی وبساطت و دور از مناقشات مذهبی . ذهنی داشتند صاف وخالی وآمادهٔ پذیرش هرسخن تازه‌ای ، آن هم با بیانی مؤثر وگرم و نفوذ کلمه‌ای که ازخصوصیات شیخ محمد بود . چیز دیگری که دراین باره از عوامل پیشرفت وی محسوب میشود این بود که درمیان علمایی که درآن‌وقت درنجد وجود داشتند ، ظاهراً هیچیك درقدرت بیان ونفوذکلمه بپایهٔ شیخ محمد نمیرسید[1]. عامل دیگری که در این مورد ، نباید ازنظر دور داشت ، این است که اهل نجد درآن زمان زندگی قبیله‌ای داشتند و افراد هرقبیله درهمهٔ امور تابع‌وفرمانبر امیریاشیخ قبیله بودند وطبعاً اگرامیریاشیخی ازرؤسای قبائل ، دعوتی را می‌پذیرفت ، کسانی‌که تحت فرمان‌آن امیر یا

---

۱ ـ طبق نوشتهٔ دائرةالمعارف اسلامی (ج ۱۵ صفحهٔ ۴۷۹) ناحیهٔ عارض که دوشهر درعیه‌وعیینه جزوآن‌بوددرزمان‌محمدبن عبدالوهاب مرکزعلوم اسلامی‌بودکه جمع‌کثیری ازعلمای بزرگ ازآن برخاستند .

شیخ بودند نیزدعوت مزبوررا می‌پذیرفتند ، طبق‌همین‌اصل ، هریك ازرؤسای قبائل ، بهرعنوانی ، دست موافقت بسوی شیخ‌محمد درازمیکرد ، افراد قبیله نیز بی‌چون‌وچرا اطاعت میکردند ، سپس تحت تأثیر سخنان شیخ محمد قرار میگرفتند ونسبت بآن سخنان ، تعصب میورزیدند وهرامری‌راکه به‌گمانشان، جزو دستورهای دینی بود ، باحرارت و اعتقاد ، در اجرای آن میکوشیدند که ازشمه‌ای ازآن ، درآینده ، سخن خواهد رفت .

بخش چهارم

عقاید وهابیان

۱ ـ معنای توحید ومفهوم کلمهٔ لااله‌الاالله

شیخ محمد و اتباع او ، مفهوم توحید وکلمهٔ لااله الاالله را طوری قرار میدهندکه جزخودشان تقریباً موحد دیگری باقی نمیماند . وی چنین میگویدکه « لا اله الاالله»، نفی است واثبات، قسمت اول آن« لااله » دلالت برنفی جمیع معبودات میکند [۱] وقسمت دوم «الاالله» عبادت‌را برای خدایی که‌شریك‌ندارد، ثابت میکند . [۲] همچنین میگوید که بزرگترین چیزی که خداوند بآن امرکرده توحیداست که‌مقصود ازآن،منحصرساختن‌عبادت ، به خدا میباشد وبزرگترین چیزی‌که خدا ازآن نهی فرموده ، شرك‌است‌که منظور ازآن ، دعوت غیر خداست باخدا [۳] . ونیز درضمن شرح صفات باریتعالی میگوید که خداوند ، بکسی‌که حاجتهای بندگانش‌را باوگزارش دهد یا اورا یاری نماید یا عاطفه و رحم اورا نسبت به بندگانش برانگیزد ، محتاج نیست [۴] . بنابراین وهابیان

---

۱ ـ رسالهٔ هدیهٔ طیبه صفحهٔ ۸۲ و رسالهٔ عقیدة الفرقةالناجیه صفحهٔ ۱۹

۲ ـ ظاهراً مأخوذ ازگفتهٔ ابن‌تیمیه درکتاب‌العبودیه صفحهٔ ۱۵۵ میباشد .

۳ ـ ثلاث رسائل صفحهٔ ٦

٤ ـ آلوسی صفحهٔ ۴۵ .

زیارت قبور وغیرخدارا نداکردن ، مثل اینکه گفته‌شود : یامحمد [۱] ، همچنین غیرخدارا وسیله وشفیع قراردادن ونزد قبری نمازگزاردن واموری ازاین‌قبیل‌را که بعداً ذکرخواهد شد ، شرك بخدا میدانند ودراین‌مورد ، تفاوتی میان شیعه و سنی قائل نیستند .

محمدبن عبدالوهاب ، متوسلین به قبر معروف (کرخی) و عبدالقادر و زیدبن‌الخطاب و زبیررا مشرك دانسته[۲] ودرمورد دیگرزیارت وشفیع‌قراردادن شیخ عبدالقادر را ازطرف اهل تسنن مورد اعتراض قرار داده است [۳] .

آلوسی میگوید : هرکس زیارت رافضیان را در مشهد علی و حسین و موسی کاظم ومحمد جواد(ع) وزیارت اهل‌سنت‌را درنزد قبر شیخ عبدالقادر و حسن بصری و زبیر و امثال آنان ، مشاهده کند و ببیند که در نزد قبور نماز میگزارند وازصاحب قبرطلب‌حاجت‌میکنند ، درمییابدکه ایشان از نادان‌ترین وگمراه‌ترین مردم هستند ودردرجهٔ اعلای کفروشرك قراردارند[۴] . مفهوم سخن مزبوراین‌است که چون شیعه وسنی‌بزیارت قبورمیروند ودرآنجا نمازمیخوانند وصاحب قبررا وسیله قرارمیدهند ، پس کافرومشرکند . طبق همین عقیده ، بلاد دیگررا ، دارالکفر مینامیدند و مردم آن بلاد را بدین حق ، دعوت میکردند . درسال ۱۲۱۸ هجری ، سعودبن عبدالعزیز امیرنجد ، بشرحی که خواهد آمد ،

---

۱ ـ مرحوم علامه حاج سید محسن امین دراین‌مورد چنین گفته‌است که بدون شك مطلق دعا و ندا و طلب حاجت ازغیرخدا ، عبادت آن غیرنیست و هیچ منعی ندارد . بنابراین کسی که دیگری را میخواند تا نزد او برود یا اورا یاری کند یاچیزی باو بدهد یا حاجتی برآورد و امثال این امور ، عبادت غیرخدا ، محسوب نمیشود و دارای هیچگونه گناهی نیست و مقصود از آیهٔ مبارکه : « فلاتدعوا مع الله احداً » (که مورد استناد وهابیان میباشد) مطلق دعا نیست بلکه مورد نهی این‌است که کسی که دیگری‌را میخواند یاحاجتی از او میخواهد ، وی را مانند خدا ، قادر و مختار بداند (کشف الارتیاب صفحهٔ ۲۸۲)

۲ ـ هدیهٔ طیبه صفحهٔ ۸۵

۳ ـ کشف الشبهات صفحهٔ ۴۰

۴ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ۸۰

در امان نامه‌ای که برای اهل مکه فرستاد ، این آیهٔ مبارکه‌را درخطاب بمردم این‌شهرمقدس‌نوشت : « یا اهل‌الکتاب ، تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الانعبد الاالله ولانشرك به شیئاً ولایتخذ بعضنا بعضاً اربابأ من دون‌الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باتامسلمون [۱] » . که آنان‌را بهمان‌گونه که کفار بدین حق دعوت شدند، به پذیرفتن‌عقایدخود دعوت کرده‌است . همچنین یکی‌ازعلمای وهابی، بنام شیخ حمدبن عتیق ، دربارهٔ کافربودن یا نبودن اهل مکه رساله‌ای تألیف کرده وبموجب‌استدلالی که‌نموده‌آنان‌راکافردانسته‌است[۲] . البته این‌امرمربوط بزمانی‌است‌که وهابیان ، هنوز شهرمکه‌را متصرف نشده بودند .

درابتدای دعوت وهابی ، قبائل یـا مردم نواحی و شهرهایی‌که تسلیم امرای نجد میشدند ، بیعتشان ، بعنوان قبول توحید بود [۳] . بطورکلی وهابیان عقاید اکثرمسلمانان همچنین‌معاملاتی‌راکه میان مسلمانان‌دیگر، جریان‌دارد، مطابق‌اساس دین‌اسلام نمیدانند ، گویا همین امور ونظائرآنها باعث‌شده‌است که‌پاره‌ای ازخاورشناسان وازجمله نیبهردانمارکی، گمان‌کنندکه شیخ‌محمد، پیغمبر بوده است [۴] .

درهرصورت دربارهٔ مفهوم توحید از نظر وهابیـان ، ذکرسخن حافظ وهبه مناسب‌است‌که میگوید ، معنی لااله الاالله ترك هرمعبودی جز خدا و تنها توجه بخدا میباشد وعبادت درصورتی‌که برای غیرخدا باشد ،آن غیر، شریك خدا قرارداده شده است ، اگرچه عامل‌آن عبادت چنین قصدی نداشته‌باشد . مشرك ، مشرك‌است ، خواه شرك خودرا شرك بداند خواه آنرا توسل بنامد، حافظ وهبه،سپس‌سخن‌خودرا ، اینطور ادامه میدهدکه وهابیان ، شك ندارند

---

۱ ـ آیهٔ ۵۷ ازسورهٔ سوم (آل‌عمران) متن امان‌نامه درضمن تاریخ وهابیان ، خواهدآمد.

۲ ـ حافظ وهبه صفحهٔ ۳٤٦

۳ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۱ صفحهٔ ٤۳

٤ ـ جزیرة العرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ ۳۳۹

دراینکه اگر کسی بگوید « یارسول‌الله » و « یا ابن‌عباس » و « یا عبدالقادر » ونامهای دیگر ازاین‌قبیل‌را ، برزبان جاری سازد وقصد او ازاین‌خطابها دفع شر یاجلب خیرباشد و اموری‌را درنظربگیرد که جزخداوندکس‌دیگری، قدرت انجام آنرا ندارد ، چنین‌کسی مشرك و مهدورالدم است وتصرف دراموال او مباح میباشد [۱] .

خلاصهٔسخن اینکه محمدبن عبدالوهاب ، بتوحیددعوت‌میکرد، هرکس (توحیدی‌راکه اومیگفت) میپذیرفت ، خون ومالش ، سالم میماند وگرنه ، خون‌ومالش حلال ومباح‌بود ، جنگهائی‌که وهابیان درنجد وخارج ازنجد، ازقبیل‌یمن‌وحجازواطراف‌سوریه‌وعراق، میکردند، برهمین پایه ،قرارداشت، هرشهری که‌باجنگ‌وغلبه‌برآن‌دست‌می‌یافتند، برایشان‌حلال‌بود ،اگرمیتوانستند آن را جزو متصرفات واملاك خود قرار میدادند والابغنائمی‌که بدست‌آورده بودند ،اکتفا میکردند [۲] .

وکسانی‌که‌اظهار اطاعت‌مینمودند ،بایدبپذیرفتن دین‌خداورسول(آنطور که شیخ محمد میگفت) بااوبیعت نمایند ، (بامردم وادی دواسر ، بهمین‌گونه رفتارشد) واگرکسانی بمقابله‌برخیزند ،بایدکشته‌شوند واموالشان‌تقسیم‌گردد، طبق‌این‌رویه ، ازاهالی یك‌قریه درمشرق‌احسا ،بنام‌فصول ، سیصدمردرا بقتل رسانیدند واموالشان را بغنیمت بردند ودرناحیه غریمیل ، نزدیك احسا بهمین نحو رفتار کردند [۳] .

---

۱ ـ جزیرة العرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۳۳۹

۲ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ ۳۴۱

۳ ـ تاریخ المملکةالعربیةالسعودیه ج۱صفحهٔ ۵۱

پس موحد کیست ؟

آقای مغنیه با استناد بکتب محمدبن‌عبدالوهاب و آثاردیگر وهابیان ، وهابیان ، چنین نتیجه گرفته‌است که بنظروهابیها ، هیچ انسانی ، نه موحداست و نه مسلمان ، مگراینکه امور معینی راترك نمایدکه ازجملهٔ آنها ، این‌چندچیزاست[۱] :

۱ ـ بوسیلهٔ هیچیك ازانبیا واولیاء خدا ، به‌خدا توسل‌نجوید وهرگاه چنین کاری‌کند ومثلا بگوید ای‌خدا بوسیلهٔ پیغمبرت‌محمد (ص) بتومتوسل میشوم که مرا مشمول‌رحمت‌خود ، قراردهی ، چنین‌کسی براه‌مشرکین رفته وعقیدهٔ او ، همان عقیدهٔ اهل‌شرك است[۲] .

۲ ـ بقصد زیارت قبرپیغمبر ﷺ سفرنکند وبقبر مطهر دست‌نگذاردودر نزدقبر آن‌حضرت دعانخواند ونماز نگذارد و برآن‌بناومسجدی نسازد و برای آن نذرنکند[۳] .

۳ ـ از پیغمبر ﷺ طلب شفاعت نکند ، اگرچه خداوند ، حق شفاعت رابه پیغمبر اسلام ﷺ و دیگر پیغمبران ، عطاکرده ولیکن ازطلب آن نهی فرموده است .

برمسلمان جائزاست که بگوید یاالله ، شفّع لی‌محمداً (خداوندا محمد راشفیع‌من‌قرارده) ولی جائزنیست‌بگوید : یامحمد اشفع لی‌عندالله (ای‌محمد نزدخدا ، ازمن ، شفاعت کن)[۴] .

---

۱ ـ هذی هی‌الوهابیه چاپ بیروت ازصفحهٔ ۷٤ ببعد

۲ ـ با استناد بکتاب تطهیرالاعتقاد شیخ محمدبن‌عبدالوهاب صفحهٔ ۳٦ و رسائل عملیه نه‌گانهٔ او ، صفحهٔ٤٥

۳ ـ بنقل از تطهیرالاعتقاد صفحهٔ ۳۰ و ٤۱

٤ـ بنقل از منشور سلطان عبدالعزیز درسال ۱۹٤۳ ـ شیخ محمد میگوید که انسان باید شفاعت پیغمبررا از خدا طلب‌کند ومثلا بگوید : اللهم لا تحرمنی شفاعته یا اللهم‌شفعه لی(کشف الشبهات ص۴۴)

کسی که ازمحمد ، طلب شفاعت کند ، درست همانندکسی است که از بتان ، شفاعت خواسته است [۱] .

٤ ـ به‌پیغمبر ﷺ سوگند یاد نکند واورا ندانکند وآن‌حضرت‌را بالفظ سیدنا ، توصیف ننماید والفاظی ازقبیل **بحق‌محمدو یامحمد وسیدنا محمد**، بر زبان‌جاری‌نسازد ،سوگندبه پیغمبرﷺ ومخلوقات دیگر ،شرك‌اکبروموجب خلود درآتش میباشد [۲] .

همچنین شیخ محمد میگوید : نذر برای‌غیرخدا وپناه‌بردن واستغاثه بغیر خدا وخواندن غیرخدا ،شرك است [۳] .

پس موحد ازنظر اوکسی‌است که به‌ترك امور مزبوربکوشد .

۲ ـ اقرار به‌شهادتین موجب اسلام نیست

حافظ‌وهبه میگوید : غیروهابیان معتقدندکه‌هرکس‌شهادتین (لااله‌الاالله محمد رسول‌الله)را برزبان‌جاری سازد ، مال‌وخونش ،محفوظ ومحترم‌است اما وهابی‌ها میگویند ، قول‌بدون‌عمل ، ارزش واعتباری ندارد ، وبنابراین، هرگاه‌کسی شهادتین‌را بگوید ولی‌مردگان‌را بخواند وبآنها استغاثه کند واز ایشان حاجت بخواهد ودرخواست نماید که‌رنج‌وناراحتی‌اورابرطرف‌سازند، چنین‌کسی کافر ومشرك‌است وخون ومال‌او حلال‌میباشد [۴] .

---

۱ ـ بنقل ازرسائل عملیه نه‌گانه صفحه ۱۱۰ و ۱۱۴

۲ـ بنقل از فتح‌المجید صفحهٔ ٤١٤

۳ـ کتاب التوحید صفحهٔ ١٤١ و ١٤٢

٤ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ ۳۴۱

آلوسی نیز دراین‌باره ، گفته‌است که‌هر کس به کلمه لااله‌الاالله ، شهادت دهد ولی ، غیرخدارا عبادت کند (مقصود زیارت قبوراست) اگر چه‌نماز بخواند وزکات بدهد وروزه دارد واموری ازاعمال اسلام‌را انجام‌دهد ، بازهم این شهادت ازوی پذیرفته نیست .

آلوسی ، سپس چنین ادامه می‌دهد که کفر بردونوع میباشد ، یکی کفر مطلق که‌مقصوداز آن ، انکار تمام چیزهائی‌است که‌پیغمبر ﷺ آورده ، دیگری کفر مقید که مقصود ازآن ، انکار پاره‌ای ازآنهـا میباشد . وی برای اثبات کفر مقید ، به‌عمل صحابهٔ پیغمبر ﷺ استناد میکند که کسانی‌راکه ازپرداخت زکات خودداری کردند ، با اینکه بشهادتین اقرار داشتند و ادای‌نمازوروزه و حج نیز میکردند کافر دانستند [1] .

آلوسی از سخن خود چنین نتیجه می‌گیرد کـه عبادت کنندگان قبوررا (مقصود زیارت کنندگـان قبور است) نیز نمیتوان بدستاویز اینکـه نماز میگزارندوروزه می‌گیرند وبه‌بعث وقیامت ، ایمان دارند ، مسلمان دانست و مشرك ندانست [2] .

مسلم است که این سخنان مأخوذازنوشته‌های شیخ محمدبن‌عبدالوهاب

---

۱ ـ مقصود جنگ ابوبکر با قبائل عرب میباشد که‌چون بعد از وفات پیغمبر (ص) از پرداخت زکات خود داری کـردند ، ابوبکر ، آنان را مرتد خواند و با ایشان بجنگ پرداخت .

۲ـ عقیدهٔ غیر وهابیان دربارهٔ اینکه هرکس شهادتین برزبان ، جاری‌سازد ونمازبپادارد و زکات بپردازدوبضروریات دین معتقد باشد ، در عداد مسلمانان قرار میگیرد و خون و مالش ، محفوظ میباشد ، مطابق سیرهٔ پیغمبر(ص)وازمسلمیات اسلام است ودراین‌خصوص احادیث متعدد درصحیح بخاری ودیگرکتب حدیث ذکر شده وسیرهٔ مسلمانان ازفرقه‌ها و مذاهب‌گوناگون ، از ابتدا تا بامروز همین بوده و علمای عموم مذاهب اسلامی در این باره اتفاق داشته ودارند.

میباشد که درکتب ورسائل‌او بتفصیل آمده است [۱].

۳ ـ اثبات جهت برای خدا

وهابیها به تبعیت از ابن‌تیمیه ، چون بظاهر آیات و اخبار عمل‌می‌کنند و قائل بتأویل وتوجیه نیستند ، باستناد ظاهرپاره‌ای‌از آیات‌و احادیث، برای ذات باریتعالی اثبات‌جهت‌میکنند واورا دارای اعضاوجوارح میدانند.

آلوسی دراین باره‌گفته است که وهابیان به احادیثی که بر فرودآمدن خداوند به‌آسمان دنیا (آسمان اول) دلالت میکند ، تصدیق دارند، ومیگویند خدا از عرش به آسمان دنیا فرود می‌آید و میگوید **هل من مستغفر** ؟ همچنین اقرار دارند باینکه در روزقیامت، خدا به‌صحرای محشر می‌آید، زیرا خوداو فرموده است: **وجاء ربك والملك صفاً صفاً** [۲]. وخداوند بهریك ازمخلوقات خود ، بهرطور کـه بخواهد ، نزدیك میشود ، همچنان کـه خودگفته است : **ونحن اقرب اليه من حبل الوريد** [۳].

آلوسی درمورد دیگرمیگویدکه وهابیان گرچه اثبات‌جهت برای‌خداوند مینمایند ، اما مجسمه نیستند [۴] . (یعنی خدارا جسم نمیداننـد) واینکه مؤمنین خداوند را در روزقیامت می‌بینند ، اما بدون کیفیت و احاطه [۵] . وهابیان ، همچنین بموجب ظاهر پاره‌ای‌ازآیات ، برای ذات احدیت ، اثبات عضوی

۱ـ ازجمله ثلث رسائل مخصوصاً کشف‌الشبهات ازصفحهٔ ۵۰ ببعد.

۲ـ آیهٔ ۲۳ ازسورهٔ ۸۹ (فجر) .

۳ ـ آیهٔ ۱۵ ازسورهٔ ۵۰ (ق) دراین‌باره‌به‌کتابهاورسائل ابن‌تیمیه مخصوصاً رسالةالعقیدة الحمویهٔ او مراجعه فرمایید .

۴ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ۹۰ و ۹۱

۵ ـ همان‌کتاب صفحهٔ ۴۸ ـ معلوم‌نیست‌که چطور میتوان ذات خداوند را ، بدون‌کیفیت و احاطه ، مشاهده نمود ؟

ازاعضای بدن میکنند ، مثلا بموجب ظاهر آیهٔ « بل یداه مبسوطتان [۱] » اثبات دو دست و از ظاهر آیهٔ « واصنع الفلك باعيننا [۲] » ، اثبات دوچشم و از آیهٔ « فثم وجه‌الله » [۳] اثبات صورت وچهره میکنند. ونیزدلیلشان براثبات‌انگشتان، روایتی‌است که محمدبن عبدالوهاب، درآخرکتاب‌توحید ذکرکرده که «ان‌الله جعل‌السموات علی اصبع من اصابعه والارض علی اصبع والشجر علی اصبع، الی آخره[۴] .

۴ ـ دربارهٔ نخستین پیغمبران

شیخ محمد درکتابها ورسائل‌خود دربحث ازنبوت ، نخستین‌پیغمبران‌را نوح دانسته وگفته‌است: اولهم (اول‌الانبیاء) نوح وآخرهم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ودر این‌باره به آیه‌هایی ازقرآن ، استناد جسته‌است [۵] .

---

۱ ـ آیهٔ ۶۹ ازسورهٔ ۵ (مائده)

۲ ـ آیهٔ ۳۹ ازسورهٔ ۱۱ (هود)

۳ ـ آیهٔ ۱۰۹ ازسورهٔ ۲ (بقره)

۴ ـ هذی‌هی‌الوهابیه صفحهٔ ۹۳ ـ نویسندهٔ‌کتاب مزبورکه خود ازادبا و دانشمندان عرب است دردنبالهٔ این مطلب چنین میگوید که عربها ، آنقدرکه الفاظ را درمعانی مجازی ، استعمال‌میکنند ، درمعانی‌حقیقی بکار نمیبرند ، ومعلوم وبدیهی‌است‌که‌کتاب وسنت ، طبق کلام عرب و بطریقهٔ ایشان درخطابات و محاورات نازل شده‌اند (انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون)اگرقرارباشدکه ماجمیع الفاظ قرآن را ، بظاهرآن باقی گذاریم ، این‌آیه (واسئل‌القریة اللتی کنافیها) و آیه‌هایی ازاین‌قبیل را چگونه تفسیرکنیم ؟

۵ ـ ثلاث رسائل صفحهٔ۲۲ومختصرسیرة الرسول صفحهٔ۶ وعقیدةالفرقةالناجیه صفحهٔ ۳۳

۵ـ شفاعت واستغاثه

محمدبن‌عبدالوهاب میگوید : انواع عبادت‌هایی که خداوند به‌آنهاامر کرده است ازقبیل اسلام وایمان واحسان ودعا وخوف ورجاوتوکل ورغبت ورهبت و استقامت و استغاثه وذبح ونذر ، تمام اینها ، خاص‌خدا میباشد [۱] .

درموردشفاعت ،حافظ وهبه میگوید که‌وهابیان‌منکرشفاعت پیغمبر(ص) درروزقیامت نیستند وهمانطورکه در روایات آمده ، شفاعت را برای دیگر پیغمبران وهمچنین فرشتگان و اولیاء خدا وکودکان ، قائلند . طلب شفاعت باید به‌این‌نحو باشد که‌بنده ازخدا درخواست کند که پیغمبر ﷺ را شفیع‌او قرار دهد ومثلاً بگوید :

« اللهم شفّع نبینا محمداً فینا یوم‌القیامة . اللهم‌شفع فیناعبادك‌الصالحین : (خداوندا ، پیغمبرمان محمد ﷺ را درقیامت شفیع ماقرارده ـ خداوندا ، بندگان صالح خود را ، شفیع ما قرارده).

و اما اینکه برزبان مردم جریان‌دارد که : «یا رسول الله ویا ولی‌الله ، اسألك‌الشفاعة» والفاظی‌ازقبیل «یارسول‌الله! ادرکنی ـیاـاغثنی» برزبان‌راندن این شرك به‌خدا میباشد .[۲]

ابن سعود درضمن خطابهٔ مفصلی‌که در ذیحجهٔ سال ۱۳۶۲ قمری درمکه معظمه ایرادکرد ، چنین‌گفت : عظمت وکبریا ، خاص خداونداست‌ومعبودی جزاونیست و این‌سخن دررد کسانی‌میباشد که‌پیغمبر ﷺ را میخوانند و ازاو طلب حاجت میکنند ، درحالی‌که اوهیچ قدرت واختیاری ندارد و تمام امور مربوط به‌خدایتعالی است .

توحید مخصوص خداست وعبادت فقط متوجه اوست و امید و ترس و آرزو ، بخدا منحصر میباشد و بعثت پیغمبر اسلام و پیامبران‌دیگر ، تنهابرای

۱ـ ثلاث رسائل‌صفحهٔ ۸ .

۲ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ۳۳۹ و ۳۴۰.

یاد دادن توحید بمردم ، بوده‌است [۱] .

زینی دحلان ازقول محمدبن عبدالوهاب ، نقل‌میکند که‌هرکس به‌پیغمبر اسلام یابغیراو ازپیغمبران واولیاء وصالحین ، استغاثه‌کند ، یا یکی از ایشان را مورد ندای خود قرار دهد یا ازاو طلب شفاعت بکند ، چنین کسی همانند مشرکین میباشد ، زیارت قبر پیغمبر ﷺ و قبوردیگر نیز بهمین‌گونه وبمنزلهٔ شرك بخداست ، وزیارت‌کنندگان همچون‌مشرکین هستند که‌دربارهٔ‌بتان‌خود میگفتند : « مانعبدهم‌الا لیقربونا الی‌الله زلفی» [۲].

شیخ محمدبن عبدالوهاب همچنین دراین‌باره میگوید که‌شرك کسانی‌که ازقبور طلب شفاعت میکنند ازشرك بت‌پرستان‌زمان جاهلیت بدتر است [۳] .

توضیح دربارهٔ استغاثه

سیداحمد زینی دحلان ، مفتی مکه دردنبالهٔ‌مطلب مزبور ، چنین‌میگوید که دررساله هایی که دررد این عقاید نوشته شده ، استدلال فوق‌را ، باطل و ناصحیح دانسته اند زیرا افرادی ازمؤمنین که به پیغمبر ﷺ یا اولیاء استغاثه میکنند ، نه‌آنان را خدا میدانند ، نه شریك خدا ، بلکه معتقدند ، همهٔ ایشان مخلوق وبندگان‌خداهستندوبهیچوجه آنان‌را مستحق‌عبادت نمیدانند ، برخلاف مشرکین که‌آیهٔ مزبور وآیه‌های دیگر دربارهٔ ایشان نازل شده است . مشرکین بتان خودرا شایستهٔ پرستش میدانستند وعظمتی‌که برای بتان‌خود قائل بودند ،

---

۱ ـ روزنامهٔ ام‌القری چاپ مکه ، مورخ یازدهم ذیحجه ۱۳۶۲ . شیخ محمد میگوید: اصحاب پیغمبر (ص) درزمان حیات آن‌حضرت ازوی طلب دعا میکردند اما بعداز وفات او، حاشا وکلا که ازوی ودرنزدقبرش طلب دعا کرده باشند ، حتی خواندن‌خدارا نیزدر نزد قبرپیغمبر (ص) انکارکرده اند . (کشف‌الشبهات صفحهٔ ۵۹).

۲ ـ آیهٔ ٤ ازسورهٔ ۳۹ (زمر).

۳ـ کشف الشبهات صفحهٔ ٤٧و٤٨.

مانند عظمتی بود که برای خدا قائل بودند ، امامؤمنین ، انبیارا مستحق عبادت نمیدانند و عظمتی که مخصوص خداست ، برای ایشان ، معتقد نیستند ، بلکه معتقدند که پیغمبران واولیاء، بندگان خدا و دوستان وبرگزیدگان اوهستند ، که خداوند ببرکت وجود ایشان ، بر بندگان خود ترحم میکند و قصدشان از زیارت انبیا واولیا، فقط، تبرك جستن بایشان است [۱] .

درخصوص خواندن ونداکردن پیغمبر ﷺ برای استغاثه ، مرحوم علامه حاج سیدمحسن امین ازکتاب خلاصة الکلام (ازکتب وهابیها) نقل میکند که شعار اصحاب پیغمبر ﷺ هنگام جنگ بامسیلمهٔ کذاب **وامحمداه وامحمداه** بود و اینکه عبدالله عمر وقتی ناراحتی درپایش پیدا شد باوگفتند ، آن کس را که بیشتر از همه دوست داری یاد کن ، او گفت **وا محمداه** و پای او باز شد .مواردی دیگر از این قبیل که همهٔ آنها استغاثه به پیغمبر است ، نیز وجود دارد [۲] .

۶ ـ به غیر خدا ، سید ومولا خطاب کردن ، موجب شرك است

علامهٔ امین از رسالهٔ اول ازرسائل هدیة السنیه نقل میکند که صاحب رساله بعد از ذکر حرمت عمارت قبور گفته است که خواندن و نداکردن مدفونین درقبور و خطاب بایشان با الفاظ **یا سیدی** و **یامولای افعل کذا و کذا** (ای آقا وسرورمن ، فلان حاجت مرا رواکن) چنین سخنانی برزبان جاری ساختن ، همچون پرستش لات و عزی است [۳] .

محمدبن عبدالوهاب در این زمینه میگوید که مقصود مشرکین از کلمهٔ

---

۱ ـ الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ـ صفحهٔ ۲۵۸.

۲ ـ کشف الارتیاب صفحهٔ ۳۰۰.

۳ ـ نام دوبت از بتان اعراب جاهلیت .

اله ، همان بوده است که مشرکین زمان‌ما از لفظ **سید** اراده میکنند[۱].

در خلاصة الکلام چنین آمده که بگمان محمدبن عبد الوهاب ، هرکه بدیگری بگوید : **مولانا** یا بگوید **سیدنا** ، گویندهٔ این گونه الفاظ ، کافر است[۲].

توضیح در بارهٔ مطلب مزبور

مرحوم امین دردنبالهٔ ذکر مطلب فوق میگوید که اطلاق لفظ سید بر غیر خدایتعالی وندای غیرخدا باخطاب سید ، صحیح میباشد و هیچ منعی در آن نیست ، زیرا هیچکس در این خطاب ، مالکیت حقیقی راکه‌با مالکیت‌خداوند مساوی باشد ، اراده نمیکند ، از این گذشته در قرآن کریم در چند مورد کلمه **سید** بر غیر خدا اطلاق شده ، از جمله در بارهٔ یحیی بن زکریا : **و سیداً و حصوراً**[۳] ، همچنین در آیهٔ **والفیا سیدهالدی‌الباب**[۴].

درسخن پیغمبر ﷺ نیز ، اطلاق لفظ سید بر غیر خدا ، بحد تواتر رسیده است ، از جمله در روایت بخاری از جابر که پیغمبر ﷺ فرمود : **من سیدکم یا بنی سلمه** ، و در روایت ابوهریره ازپیغمبر ﷺ که فرمود: **انا سید ولد آدم یوم القیامه** ودرروایت‌دیگر: **انا سید ولد آدم وعلی سیدالعرب**. و بروایت از ابوسعیدخدری از پیغمبر ﷺ که **الحسن‌والحسین سیدا شباب اهل الجنة** و چند روایت دیگر . مرحوم امین سپس‌می‌گوید:

---

۱ ـ کشف‌الشبهات صفحهٔ ۳۴.

۲ ـ کشف‌الارتیاب‌صفحهٔ ۳۴۳.

۳ ـ آیهٔ ۳٤ ازسورهٔ۳ (آل عمران).

٤ ـ آیهٔ۲۵ ازسورهٔ ۱۲ (یوسف).

روایاتی که موهم این معنی است که اطلاق لفظ سید برغیرخدا جائز نیست، مقصود از آنها سید حقیقی است همانطور که گفته شد [۱]. باید توجه داشت که روایت **الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة** را، ابن تیمیه ذکر کرده و نیز گفته است که درحدیث صحیحی ازپیغمبر(ص) روایت شده است که دربارهٔ حسن علیه السلام فرمود: **ان ابنی هذا سید** [۲].

مطلب دیگری که دراین باره میتوان گفت این است که بپادشاهان سعودی باکلمهٔ **مولای**، چه درنثر وچه درشعر، خطاب شده است، ازجمله در روزنامهٔ ام القری چاپ مکه [۳] درچندمورد به ملك عبدالعزیز بالفظ **مولای** ودرقصیده‌ای که درتهنیت گویی عید قربان به ملك سروده شده در دومورد باو با لفظ **امولای** (ای مولای من)، خطاب گردیده است.

۷ ـ دربارهٔ ساختمان اطراف وبرروی قبور و ذبح و نذر برای آنها و افروختن چراغ در نزد قبور

حافظ وهبه میگوید: سخن دربارهٔ قبور باید ازچهارجهت مورد توجه قرارگیرد:

۱ ـ بنا وساختمان برروی قبور و زیارت آنها.

۲ ـ اعمالی که مردم درنزد قبور انجام میدهند از قبیل دعا و نماز و امور دیگر.

۳ ـ گنبدهایی که برروی قبور ومسجدهایی که درنزد قبور بنا میکنند.

٤ ـ سفر برای زیارت قبور.

---

۱ ـ کشف الارتیاب صفحهٔ ۳٤٤.

۲ ـ الفتاوی الکبری ج ۲ صفحهٔ ۲۹٦ و ۲۹۸.

۳ ـ مورخ یازدهم ذیحجه سال ۱۳٦۲ قمری.

زیارت قبور برای عبرت گرفتن و پند آموختن ودعا بمیت و بیاد آخرت افتادن، درصورتی که مطابق سنت پیغمبر ﷺ باشد ، مستحب است ؛ اما ذبح برای قبر و استغاثه بقبر وسجده برای آن ، شرك است .گچکاری قبور وساختمان آنها و نوشتن برروی آن ، تمام اینها بدعت میباشد واز آن نهی شده است ، بهمین مناسبت وهابیان درمکه ومدینه ، قبرهایی را که دارای بناهای بلند بود ، باخاك یکسان کردند ، همان طور که دریك قرن قبل ، (مقصود یك قرن قبل ازتألیف کتاب حافظ وهبه یعنی درحدود یکصدوچهل سال پیش میباشد) گنبدهای روی قبوررا درمکه ومدینه ، خراب کرده اند . مسافرت برای زیارت قبور نیزبدعت است[1].

وهابیان گذشته ازاینکه بنای روی قبور و سفر برای زیارت قبوررا منع میکنند ، فاتحه خواندن برای صاحب قبررا نیز جائز نمیدانند و (هنگامی که حجاز را متصرف شدند بشرحی که خواهد آمد) هرکس راکه برای قبری فاتحه میخواند، تازیانه میزدند. درسال ۱۳٤٤ قمری که تازه حجازرا بتصرف آورده بودند، سیداحمد ، شریف سنوسی ، ازرجال معروف اسلامی را ، بجرم اینکه درمقابل قبرخدیجه (درمکه) ایستاده وفاتحه خوانده، ازحجاز بیرون کردند[2]. همچنین وهابیان ، بموجب حدیثی که روایت میکنند ، روشن کردن چراغ وشمع، درنزد قبوررا ، جائز نمیدانند وبهمین مناسبت ، از زمانی که مدینهٔ منوره در تصرفشان قرارگرفت ، چراغ وشمع افروختن درروضهٔ نبوی را منع کردند[3] .

شیخ محمد میگوید : هرکه ازغیرخدا یاری جوید و برای غیر خدا ذبح و نذر کند واموری ازاین قبیل را انجام دهد ، چنین کسی کافراست[4]. همچنین

---

۱ ـ جزیرةالعرب فی القرن العشرین صفحهٔ ۳٤۰ درضمن تاریخ وهابیان خواهیم گفت که آنان درحدود یکقرن ونیم قبل مدتی مکه ومدینه را متصرف بودند ودرهمان وقت ، قسمتی از قبور را ، خراب کردند .

۲ ـ کشف الارتیاب ذیل صفحهٔ ٦٦ .

۳ ـ همان کتاب صفحهٔ ٤۲٤.

٤ ـ هدیهٔ طیبه صفحهٔ ۸۳ .

درنزد قبور صالحین نمازخواندن وچراغ افروختن وذبح کردن راجزو مسائل جاهلیت ذکر کرده است [۱].

توضیح دربارهٔ بنا برروی قبور و چراغ افروختن وذبح و نذر برای آنها و نوشتن بر روی قبور

آن‌طورکه معلوم است ، ازصدر اسلام ببعد ، ساختمان دراطراف وبر روی قبور ونصب‌لوحه و نوشتن برروی آن ، معمول بوده است . علامهٔ امین دراین‌مورد گفته است که جسد مطهر پیغمبر ﷺ را درداخل‌حجرهٔ مقدسه ، بخاك سپردند ، اگروجود بنا برروی‌قبر ، جائزنبود ، چراسلف صالح‌وصحابهٔ آن حضرت ، حجره‌راخراب‌نکردند وگذشته از اینکه بفکرخراب‌کردن‌حجره نیفتادند ، چند بار هم آن‌را تجدیدبناکردند [۲] .

همچنین هارون‌الرشید برروی قبر مطهر حضرت امیر المؤمنین علی ؑ درنجف ، قبه و بارگاهی بناکرد و بناهای دیگری از این قبیل بر روی قبور گوناگون ساخته‌شد که درکتب تاریخ به‌ثبت رسیده ومورد اعتراض هیچکس قرارنگرفته‌است .

بطورکلی ، بنا برروی‌قبور ، سیرهٔ‌همهٔ‌فرقه‌های اسلامی‌بوده وجزابن‌تیمیه و اتباعش ، کس‌دیگری باین‌امر اعتراض‌نکرده‌است .

ابن‌تیمیه ویارانش میگویند که‌بدعت بنا برروی‌قبور بعداز قرن‌پنجم ، بوجود آمد وهرگاه قدرت تخریب آنها بدست‌آید ، باقی‌گذاشتن آن بناهـا حتی یك‌روزهم جائزنیست ، زیرا این‌بناها ، بمنزلهٔلات وعزّی بلکه از لحاظ

۱ـ مسائل‌الجاهلیه صفحهٔ ۵۰.

۲ ـ بخاری درصحیح خود (ج۲صفحه۱۲۲) میگوید : درزمان ولیدبن عبدالملك‌دیوار روضه فرو ریخت وبه تجدید بنای آن پرداختند .

شرك ازدوبت لات وعزّی نیز ، بالاتراست [۱] .

درموردلوحه وسنگی که نام صاحب قبررا برآن می‌نوشتند ودرروی قبر نصب میکردندکه اکنون‌نیز معمول‌است ، شواهدی دردست میباشدکه‌بموجب آنها ، مسلّم می گرددکه ازقرن‌اول هجری ، چنین سنگها ولوحه‌هایی برقبرها قرار میداده اند :

ازجمله مسعودی درضمن ذکروفات حضرت جعفربن‌محمدالصادق علیه‌السلام میگوید که وی دربقیع دفن‌شد ، همانجاکه پدر وجدش مدفون‌بودند، برروی قبور آنان سنگ مرمری قرار دارد که برآن‌چنین نوشته شده‌است :

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ الحمدلله‌مبیدالامم ومحیی‌الرمم ـ هذاقبرفاطمة بنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله سیدة نساء العالمین وقبر الحسن بن‌علی وعلی‌بن‌الحسین بن علی وقبر محمدبن‌علی وجعفربن محمد ، علیهم‌السلام [۲] .

سمهودی نیز روایت میکند که‌عقیل‌بن ابیطالب ، درخانهٔ خود چاهی‌حفر کرد ، درضمن کندن‌چاه سنگی دیده‌شد که‌برآن چنین‌نقش‌شده بود :

«قبرام‌حبیبة بنت‌صخربن حرب». عقیل‌چون سنگ مزبوررا مشاهده‌نمود چاه را پرکرد وبرروی آن ، بنائی ساخت ، همچنین‌سنگی یافته شدکه برآن نوشته‌شده‌بود : «ام‌سلمة ، زوج‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله»وبقولی ، سنگ درازی در بقیع از زیرخاك بیرون‌آوردند که این‌نقش را داشت :

هذا قبر ام سلمة ، زوج‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله [۳] :

---

۱ ـ کشف‌الارتیاب صفحهٔ ۳۵۸ ـ دربارهٔ بناهائی‌که ازقدیم دربقیع وجود داشته و وضع قبور ائمهٔ بقیع (ع) قبل از خراب شدن ، درضمن ذکر تاریخ وهابیان ، بتفصیل سخن گفته خواهدشد .

۲ـ مروج‌الذهب ج ۳ صفحهٔ ۲۸۵ و ۲۹۷ تألیف درسال ۳۳۲ هجری.

۳ـ وفاء الوفاء ج ۳ صفحهٔ ۹۱۲ ـ ام حبیبه دختر ابوسفیان اززوجات پیغمبر(ص) است وپدرنام ابوسفیان میباشد .

گذشته از قرار دادن‌سنگ برروی‌قبور ، اززمان پیغمبر ﷺ بیعدگاهی برای قبرها ، علامت ونشانه میگذاشتند همانطورکه خودآن‌حضرت ، برروی قبرعثمان‌بن مظعون ، علامتی قرار داد[1] .

اما دربارهٔ نحر وذبح ، مرحوم علامهٔ امین ، چنین‌میگوید که ذبح ونحر اگر برای غیرخدا و بقصد تقرب به‌آن غیرباشد وبجای بردن‌نام خدا درموقع ذبح نام مخلوقی ، برده‌شود وذبح‌کننده ، آن‌مخلوق‌را همانندخدا قراردهد، این ، کاری زشت ، بلکه کفر و شرك است و همین نوع نحر و ذبح است که بگمان وهابی‌ها ، دیگر مسلمانان ، انجام میدهند ، درحالی که این گمان ، صحیح‌نیست و ابداً با واقعیت مطابقت‌ندارد ، زیرا ، نحر وذبحی که‌مسلمانان درنزدقبور میکنند ، همان‌نحر وذبح برای خداست و فاعل این‌کار ،قصدش‌جز این‌نیست‌که من این حیوان‌را درراه خدا ، ذبح‌میکنم تاگوشت آن‌را بفقرا و بندگان دیگر خدا، تصدق دهم وثواب آن‌رابصاحب‌قبر هدیه‌میکنم. ذبحی‌که به‌این‌قصد ، انجام یابد ، پسندیده وراجح است و جزء طاعت و عبادت خدا محسوب می‌شود ، خواه ثواب‌آن‌را به‌پیغمبر ﷺ یا یکی از اولیاء هدیه کند خواه به‌پدر ومادر یاکس دیگر . هیچ‌مسلمانی قصدش‌ازذبح ، قصدبت‌پرستان نیست که بخواهد ذبح‌را وسیلهٔ تقرب قراردهد . جواب ازنذرهم ، عیناً همین است که ذکرشد .

درمورد چراغ وشمع روشن کردن در محل قبور ، نخست اینکه سند روایت مورد استناد وهابیان ، ضعیف است و برفرض صحت سند عدم جواز آن‌یابرای این‌است‌که نفعی دربرافروختن‌شمع وچراغ‌درنزدقبور تصورنمیشود وبنا براین تضییع مال محسوب میگردد ، یامقصود ازمنع‌آن ، درغیرقبورانبیا و اولیامیباشد .

اما روشن‌کردن‌شمع وچراغ ، درمحل قبور ، برای خواندن‌قرآن‌ودعا

۱ـ عمدةالاخبارصفحهٔ ٤٦٠.

ونماز، وبرای آسایش زوار وکسانی که درمقابر ، شب را بصبح می‌رسانند ، نه‌مکروه‌است، نه‌حرام ، بلکه ازباب تعاون بربّرو تقوی‌میباشد که خداوند در قرآن بآن امر کرده است: (تعاونوا علی‌البر والتقوی) .

دیگرآنکه ترمذی ازابن‌عباس نقل کرده است که پیغمبرﷺ هنگام شب نزد قبری رفت ، برای‌آن حضرت چراغ روشن کردند ، وبموجب گفته عزیزی در شرح جامع صغیر ، منع از افروختن چراغ در نزد قبور ، مربوط بموردی است که زندگان ازآن نفعی‌نبرند [1] .

۸ ـ زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص)

جلوتر ، درضمن ذکرعقاید ابن‌تیمیه ، گفته شدکه‌وی دربارهٔ زیارت قبر پیغمبر ﷺ گفته‌است هیچ حدیثی که بر استحباب زیارت مرقد آن‌حضرت ، دلالت کند ، وجود ندارد واحادیثی که دراینخصوص ، روایت شده تا صحیح ومجعول‌است ، واینکه اگرکسی معتقد باشدکه‌وجودآن‌حضرت بعدازوفات، مانند وجود او درزمان حیات میباشد ، غلط‌بزرگی مرتکب شده‌است .

وهابیان‌نیز ، همین‌عقیده رادارند بلکه همانطورکه‌گفته خواهدشد، پای خودرا از آنچه ابن‌تیمیه گفته‌است ، فراترنهاده‌اند .

بطورکلی ، درسرزمین وهابی‌ها، عملی‌بنام زیارت‌قبوروجود ندارد ، تمام قبرها باخاك یکسان است وروضهٔ منورهٔ پیغمبر ﷺ را که بحال خود باقی میباشد، همانطورکه‌جلوترگفته شده است ،طوری قرار داده‌اندکه کسی نمیتواند بآن‌نزدیك شود وقبرمطهر ابداً دیده نمی‌شود .

چهارطرف روضه ، دیواراست ودرهرضلع قسمتی مشبك میباشد که‌در جلو این‌قسمتهای مشبك ، شرطه ایستاده وازنزدیك‌شدن مردم بآنها مانع‌میشود

---

۱ ـ کشف الارتیاب صفحه ۳۴۶ و ۴۲۴

واگر کسی بتواند ازغفلت شرطه استفاده نماید واز روزنه‌ها بداخل روضه نگاه کند ، ابتدا جزفضای تاریك چیزی نمی‌بیند ولی پس‌ازآنکه دیدگانش بتاریکی عادت کرد و داخل روضه را تشخیص داد ، ملاحظه میکند که اطراف قبر از زمین تا سقف ، پارچهٔ ضخیمی کشیده شده و بهیچوجه ، مرقد پیغمبر ﷺ را نمیتوان دید . در خصوص اعتقاد ابن تیمیه و اتباعش به حرمت زیارت قبر پیغمبر ﷺ و تفاوتی که ازاین حیث میان قبر آن حضرت و قبور دیگر قائل بودند، درضمن شرح عقاید ابن‌تیمیه، بتفصیل بحث‌شده‌است واحتیاجی بتکرار آن نیست .

توضیح دربارهٔ استحباب زیارت مرقد پیغمبر(ص)

دراینجا لازم‌است به قسمتی‌ازاحادیث مربوط بمشروع بودن واستحباب زیارت قبر پیغمبر(ص)واینکه آن حضرت، سلام کسانی‌راکه به او سلام‌میکنند میشنود وجواب میدهد ، اشاره شود تامعلوم‌گرددکه‌آنچه ابن‌تیمیه وپیروان‌او درمورد زیارت پیغمبر ﷺ گفته‌اند و جلوتر شمه‌ای ازآن ذکر شده است ، بامضمون‌این‌احادیث که‌تمام‌آنهاازطرق‌اهل‌تسنن‌نقل‌شده، بکلی‌منافات دارد :

نورالدین سمهودی در کتاب معروف خود ، **وفاء الوفاءباخبار دارالمصطفی** درفصل مربوط بزیارت پیغمبر ﷺ ، هفده حدیث درخصوص زیارت‌آن حضرت ، ذکرکرده‌است ، از جمله ، حدیثی از دارقطنی و بیهقی از ابن عمرکه پیغمبرفرمود : **من زار قبری وجبت له شفاعتی** (هرکه قبر مرا زیارت‌کند ، شفاعت من ازاو، برمن واجب‌است.) سمهودی ، طرق مختلف اسناد حدیث مزبوررا ، بدست داده‌است .

دیگر حدیثی بروایت بزاز ازطریق عبدالله‌بن ابراهیم غفاری ازابن عمر ازپیغمبر ﷺ که : **من زار قبری حلت له شفاعتی** (هرکه‌قبرمرازیارت‌کند، شفاعت من باو میرسد) .

دیگر ، ازطبرانی ازابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: **من جاء نی زائراً لاتحمله حاجة الازیارتی ـ کان حقاً علی ان اکون له شفیعاً یوم القیامة .** (هرکه بزیارت من آید که جز زیارت ، منظور دیگری نداشته باشد ، برمن است که درقیامت ، شفیع او باشم).

دیگر ، از دارقطنی و طبرانی ازابن عمرازپیغمبر صلی الله علیه و آله که **من حج فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زار نی فی حیاتی :** (هرکس ، پس از وفات من ، حج بگزارد، سپس مرازیارت کند ، همچون کسی است که مرا درزمان حیات زیارت کرده است) .

دیگر ، از ابن عدی ازابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه و آله که **من حج البیت و لم یزرنی فقدجفانی:** (هرکس حج، بجا آرد وبزیارت من نیاید ، براستی که بمن ستم کرده است) .

دیگر ، از دارقطنی ، ازحاطب که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : **من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی فی حیاتی .** (هرکه ، مرابعدازمرگ زیارت کند، همانند آن است که درزمان حیات مرا زیارت کرده باشد) .

دیگر، ازابوالفتوح سعیدبن محمدالیعقوبی ، از ابوهریره ازپیغمبر صلی الله علیه و آله که **من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی و انا حی و من زارنی کنت له شهیداً اوشفیعاً یوم القیامة :** (هرکس بعد از وفات من ، مرا زیارت کند ، مثل این است که درهنگام حیات، مرا زیارت کرده است وکسی که مرا زیارت کند، روز قیامت ، گواه او خواهم بود وبروایتی شفیع او خواهم بود) .

دیگر ، از ابن ابی الدنیا از انس بن مالك که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت : **من زارنی بالمدینة کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة:** (هرکه درمدینه مرا زیارت کند ، روزقیامت گواه وشفیع او خواهم بود) .

وچند حدیث دیگر دراین زمینه که ازامیرالمؤمنین علیه السلام وابن عباس وبکربن عبدالله ، روایت شده است [1].

---

۱ ـ وفاء الوفاء ج ۲ ازصفحهٔ ۱۳۳۶ ببعد .

نویسندهٔ کتاب عمدةالاخبار، از کتب مورد اعتماد وهابیان، گفته‌است که زیارت قبر سیدالاولین والآخرین ﷺ در نزد مرقد مطهر آن حضرت از قربتهایی‌است که هرکس ازفطرتی سلیم وقریحه‌ای مستقیم، برخوردار باشد، نمیتواند درآن، شك‌وتردیدی داشته‌باشد. آن‌هم، زیارت‌قبرپیغمبری که‌خداوند درقرآن درچند مورد، اورا ستوده است.

نویسندهٔ مزبور، آیه‌هایی ازقرآن‌راکه درستایش پیغمبر ﷺ است وچند حدیث، مربوط به آن حضرت را ذکرکرده، سپس گفته است: دلیلهایی که برمشروع بودن زیارت‌قبرشریف وارد شده، بسیار زیاد است که ما به‌نخبه‌ای ازآنها اشاره میکنیم. آنگاه حدیثی از ابوهریره روایت‌کرده که پیغمبر ﷺ فرمود: قبرها را زیارت‌کنید، زیرا این‌کار، شمارا بیاد آخرت می‌اندازد. ودر دنبالهٔ بحث از فضیلت زیارت قبور، گفته‌است که مدفون شدن درجوار صالحین، مستحب میباشد، همچنین زیارت قبور، درشب، مستحب‌است، زیرا مسلم از عایشه روایت‌کرده که پیغمبر ﷺ درشب، بقبرستان بقیع، میرفت [1].

واما دربارهٔ سلام برپیغمبر ﷺ بعداز وفات آن حضرت، ابو داود، بسند صحیح از ابوهریره روایت‌کرده‌است که پیغمبر ﷺ میگفت **ما من احد یسلم علی الا ردالله علی روحی حتی ارد علیه‌السلام**: (هرکه‌بمن‌سلام‌کند، خداوند، روح مرا بمن برمیگرداند، تاجواب سلام اورا بدهم) [2].

دربارهٔ علم پیغمبر ﷺ بعد از وفات، منذری ازآن حضرت روایت

---

۱ ـ عمدة الاخبار، شیخ‌احمد عباسی از علمای قرن دهم، صفحهٔ ۲۲ و ۲۶ حدیث مربوط بزیارت قبوررا، احمد حنبل به چند وجه روایت‌کرده‌است (مسند احمد ج ۳ صفحهٔ ۲۳۷ و ۲۵۰ وج۵ صفحهٔ ۳۵۰ و۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۹) وسنن ابی‌داود ج ۳ صفحهٔ ۲۱۲ وبخاری ج ۲ صفحهٔ ۱۲۲ و جامع الصغیر سیوطی ج ۱ صفحهٔ۱۶۲.

۲ ـ سمهودی ج ٤ صفحهٔ ۱۳٤۹ وکتاب مجموعةالتوحید صفحهٔ ۵۲۲.

کرده که فرمود: **علمی بعد وفاتی کعلمی فی حیاتی:** (علم من بعداز وفات ، همچون علم من است، درزمان حیات). بیهقی گفته است که برای اثبات حیات انبیا، بعداز رحلتشان، شواهدی از اخبار صحیح، دردست میباشد[1].

۹ـ دربارهٔ مقام پیغمبر(ص)

آلوسی از طرفداران جدی وهابیها دربارهٔ عقیدهٔ ایشان درخصوص مقام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بتفصیل، سخن گفته است ازجمله اینکه مرتبه ومقام پیغمبر صلی الله علیه وآله از کلیهٔ مردم، علی الاطلاق بالاتر است وآن حضرت درقبر زنده است وهرکه باو سلام دهد ، میشنود ، و زندگی آن حضرت بعداز وفات، بارزتر از زندگی شهدا میباشد که خدا در قرآن بزندگی آنان چنین تصریح کرده است کـه : «ولاتحسبن الذین قتلوافی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون»[2].

ابن تیمیه ، بااینکه درضمن فتواهای خود، گفته است که مردگان درقبر سخن میگویند وسخن دیگران را میشنوند وبموجب حدیث صحیحی ، صدای کفش زندگان را نیز میشنوند و در قبر مورد سؤال و جواب قرار میگیرند[3]، معهذا همانطور که از کتاب الردعلی الاخنائی او نقل شد ، احادیث مربوط بزیارت پیغمبر صلی الله علیه وآله را، مجعول دانسته وگفته است که اگرکسی معتقد باشدکه وجود آن حضرت ، بعد از وفات مانند وجود او در زمان حیات است، غلط بزرگی مرتکب شده است. و نظیر این سخن را ، شیخ محمدبن عبدالوهاب و اتباع او، شدیدتر، گفته اند . بنابراین، میتوان گفت که سخنان آلوسی باآنچه

۱ـ سمهودی ج ٤ صفحهٔ ۱۳۵۲ وی دراین زمینه، بتفصیل سخن گفته وبرای اثبات سخن خود ، احادیثی ازطرق مختلف نقل کرده است .

۲ـ تاریخ نجدصفحهٔ ۵۰.

۳ـ الفتاوی الکبری ج ۲ صفحهٔ ۲۱۷ـوقتی مردم معمولی، چنین باشند،مقام پیغمبر(ص) خود معلوم است که چگونه میباشد.

ابن‌تیمیه وپیروانش گفته‌اند، منافات دارد .

حافظ وهبه بعنوان دفاع ازوهابیان در مورد عقیدهٔ ایشان دربارهٔ مقام پیغمبر (ص) چنین گفته است کـه بشیخ محمد و اتباع او نسبت داده‌اند کـه به‌پیغمبر(ص) بانظر کراهت نگاه میکرده‌اند ومقام آن‌حضرت ودیگرپیغمبران را پائین آورده‌اند همانطورکـه این نسبت به‌ابن تیمیه و شاگردان او نیز داده شده است. منشأ نسبت مزبور بوهابیان این‌است که مردم‌نجد (مقصود، وهابیها هستند) بااستناد بحدیث « لاتشدواالرحال الاالی ثلاثة مساجد، المسجدالحرام ومسجدی هذا والمسجدالاقصی»، عقیده دارندکه سفر برای زیارت قبور انبیا و صالحین ، بدعت است و هیچیك از صحابه وتابعین ، آن را انجام نداده و پیغمبر(ص) به‌آن، امر نکرده است.

دیگرآنکه ، نجدیان (وهابیان) ازاینکه‌کسی درحال دعاخواندن‌مقابل قبرپیغمبر(ص)وقبوردیگربایستدو نزدقبرپیغمبر(ص)وقبوردیگرسجده‌کند ودست روی قبر بگذارد وخود را دراطراف قبور بخاك بمالد وبطورکلی، هرامری‌را که جنبهٔ استغاثه وطلب داشته باشد، منع میکنند .

سوم، اینکه وهابیها ، گنبدها و بناهایی‌که برای قبور بنا شده خراب میکنند و اوقاف مربوط به قبور را باطل میدانند.

چهارم، اینکه پاره‌ای ازابیات بوصیری رادرمدح پیغمبر(ص)درقصیدهٔ برده[1]، مورد انکار قرار میدهند، از جمله این بیت را:

«یا اکرم الخلق مالی من‌الوذبه سواك عند حلول‌الحادث‌العمم»

(ای‌گرامیترین خلق خدا، هنگام فروآمدن پیش‌آمدهای بسیار وبزرگ، جزتو پناهگاهی ندارم) .

۱ـ ابوعبدالله شرف الدین محمدبن سعید بوصیری ، ازمشاهیر وادیبان بزرگ قرن هفتم هجری و صاحب قصیدهٔ برده در مدح پیغمبر (ص)که از معروفترین قصائد عربی است و شروح بسیاری برای آن نوشته شده است .

واین نیم‌بیت: « ومن علومك، علم‌اللوح والقلم».
(ای‌پیغمبر(ص) ازجملهٔ علوم تو، علم لوح وقلم است).
واین بیت:
«ان لم تکن فی‌معادی‌آخذاً بیدی فضلا والا فقل یا زلة القدم»
(اگر در روز جزا ازروی تفضل، دست مرانگیری، پایم‌خواهدلغزید).
که این سخنان ،گزافه‌گویی و غلو ومخالف نصوص قرآن و احادیث صحیح میباشد. حافظ وهبه، سپس چنین میگوید که وهابیها، علاوه برآنچه‌گفته شد، معتقدندکه هرکس بظاهر این سخنان،اعتقاد داشته‌باشد ، مشرك وکافراست .

این چندامر، باعث شده است‌که دشمنان وهابیها به آنان تهمت بزنند وبگویندکه به‌پیغمبر(ص) بنظرکراهت نگاه میکنند ونسبتهای دیگر نیز بایشان داده‌اند ازقبیل‌اینکه‌آنان عصای خود رابهترازپیغمبر(ص) میدانند. حافظ وهبه در دنبالهٔ مطالب مزبور، سخن خودرا چنین ادامه میدهدکه حقیقت این است که مردم نجد(وهابیها) بیشترازهرکس دیگر،بدوستی پیغمبر(ص) علاقه‌دارند، لیکن‌غلورا زشت میشمارند وباهرگونه بدعتی مبارزه میکنند ومیگویند،محبت به پیغمبر (ص) این است که انسان پیرو راهنمایی های آن حضرت باشد ولی بدعت و تعطیل‌کردن امور دینی ودنبال هوی و هوس رفتن ، زشت شماردن پیغمبر(ص) ودین است نه محبت نسبت به پیغمبر(ص)[1].

گویا رجال با اطلاع ودنیا دیدهٔ وهابی ، از قبیل حافظ وهبه ، کوشا بوده‌اند ، تاعقاید افراطی ودوراز منطق و انصاف پاره‌ای ازمتعصبان وهابی را تعدیل و ازآن دفاع‌کنند وآنها را موجه جلوه دهند یاانکار نمایند و نسبت عقاید مزبور را بوهابیها، تهمتی ازطرف دشمنان وهابی، تلقی نمایند.

۱- جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۳۴۳ و ۳۴۴ موضوع عصا و سخنانی بالاتر ازآن، درکتب وهابیان واز جمله خلاصة الکلام آمده است، بکتاب‌کشف‌الارتیاب صفحهٔ ۱۳۹ مراجعه فرمایید .

۱۰ ـ عقیدهٔ ایشان دربارهٔ سلف صالح

سلطان عبدالعزیز بن سعود که گذشته از پادشاهی جزو علمای وهابی نیز، محسوب میشود، درضمن خطابهٔ مفصلی که درذیحجه سال ۱۳۶۲ قمری درمکه ایرادکرد، چنین گفت: پیغمبر ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ فرمود، بزودی امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که همه درآتشند مگر یك فرقه، اصحاب پرسیدند آن یك فرقه کدام است؟ فرمود آنان که براه من واصحابم میروند. ابن سعود سپس چنین ادامه داد که خداوند، دین خودرا باین سلف صالح که خلفای اربعه و رجال سلف صالح باشند، تأییدکرده است [۱].

نویسندهٔ کتاب هذی هی الوهابیه گوید که وهابیان دربارهٔ خلفای اربعهٔ راشدین، معتقدندکه ایشان برگزیدهٔ سلف صالح هستند و افضلیت آنان، بحسب ترتیب ایشان درخلافت است. موضوع تعجب آور این است که وهابیان، فضائل ومناقبی راکه برای علی علیه السلام روایت میکنند، حتی بعضی ازآنهارا برای هیچیك ازصحابه حتی خلیفهٔ اول، روایت نمیکنند. محمدبن عبدالوهاب، درکتاب توحید، هیچ منقبتی برای هیچکدام ازخلفا وصحابه ذکرنکرده است مگر آنچه را که پیغمبر(ص) درجنگ خیبر دربارهٔ علی علیه السلام فرمود که فردا علم را بدست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد، خدا ورسول هم، اورا دوست دارند وخداوند فتح خیبررا بدست او قرار داده است [۲].

نوهٔ شیخ محمد درکتاب فتح المجید (صفحهٔ ۹۰) سخن مزبور را چنین شرح داده است که بنا بگفتهٔ ابن تیمیه بموجب این حدیث، پیغمبر(ص) به ایمان ظاهری و باطنی علی علیه السلام شهادت داده وهمچنین دوستی علی باخدا وپیغمبر(ص) اثبات شده و برمؤمنین واجب شده است که علی علیه السلام را دوست بدارند [۳].

---

۱ ـ روزنامهٔ ام القری چاپ مکه شمارهٔ ۹۸۹.

۲ ـ کتاب التوحید شیخ محمد بن عبدالوهاب (رسالهٔ دهم ازمجموعهٔ توحید) صفحهٔ ۱۳۱.

۳ ـ هذی هی الوهابیه صفحهٔ ۱۰۰.

۱۱ ـ دربارهٔ اهل بیت

ابن‌تیمیه درفتاوای‌خود میگوید: پیغمبر(ص) کسای خودرا برروی علی و فاطمه وحسن وحسین علیهم السلام برگردانید و گفت: **اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب الرجس عنهم و طهرهم تطهیراً** [1]. (خداوندا، اینان اهل‌بیت من‌هستند، پلیدی را ازایشان دورکن وبخوبی پاکشان بدار).

وی درجای دیگرگوید: مااز کسانی هستیم که‌اهل بیت‌پیغمبر(ص) را، دوست‌دارند ووصیت آن‌حضرت‌را درروزغدیرخم محفوظ میداریم که‌فرمود: اهل‌بیت خودرا بیاد شما میآورم واین‌جمله را تکرارکرد [2].

همچنین میگوید: اهل بیت پیغمبر(ص) حقوقی دارند که رعایت آن واجب است. یکی ازآن حقوق، حقی‌است‌که خداوند در خمس و غنیمت به ایشان داده، دیگرآنکه به صلوات براهل‌بیت، بعدازصلوات برپیغمبر، امر کرده است. آل محمد، کسانی هستند که صدقه برایشان حرام میباشد [3].

واما دربارهٔ عقیدهٔ وهابیان درخصوص اهل‌بیت، آلوسی گفته است‌که همان عقیده‌ای را دارند که درکتاب وسنت درخصوص ایشان وارد شده‌است و به فضائلی‌که درشأن اهل‌بیت وارد گردیده، ایمان دارند، لیکن بساط ستیزه جوئی دربارهٔ پیغمبر(ص) ویاران آن‌حضرت‌را درنوردیدند وتعصبی‌راکه چون بند و قیدی، بباطل‌بسته شده بود، بیک‌سو نهادند. دوستی‌آل پیغمبر(ص) ایمان هرکس را مشخص میسازد، ایشان وارث نور خدا هستند، صلوات برایشان، موجب درست‌بودن وختام نمازاست. آلوسی، آنگاه میگوید که امرا وعلماء نجد، همواره جلو عوام‌الناس را میگرفتند تا درخصوص‌سخنانی

---

۱ ـ الفتاوی الکبری، ج۱ صفحهٔ۲٦۲.

۲ ـ عقاید واسطیه ابن‌تیمیه (رسالهٔ نهم ازمجموعةالرسائل‌الکبری ج ۱ صفحهٔ ٤۰۸).

۳ ـ رسالةالوصیةالکبری (رسالهٔ هفتم از مجموعة الرسائل الکبری ج ۱ صفحهٔ ۳۰۳).

که میان آل پیغمبر(ص) واصحاب آن حضرت جریان داشته ، ببحث نپردازند و گرد عصبیتی که حق و حقیقت را از جای خود ، دور میکند ، نگردند ، (ودرهرحال) وهابیان در دوستی اهل‌بیت ، غلو نمیکنند[1] .

۱۲ ـ اصول و فروع دین

بنا بگفتهٔ آلوسی مذهب وهابیان دراصول‌دین ، همان مذهب اهل‌سنت وجماعت‌است وطریقهٔ ایشان ، همان‌طریقهٔ سلف (اصحاب‌پیغمبرﷺ وتابعین) میباشد ، آیات و احادیث را حمل بظاهر میکنند و معنای حقیقی آنهارا بخدا واگذار مینمایند و اعتقاد دارند که خیروشر منوط بارادهٔ خداوند است وبندهٔ خدا قادر بخلق اعمال خود نمیباشد و اینکه اعطای ثواب و پاداش از فضل خداست وکیفر و عقاب ازعدل اوست ومعتقدند که مؤمنین درقیامت ، خدارا می‌بینند[2] .

اما درفروع ، تابع احمد حنبل هستند وبرهیچیك ازپیروان مذاهب‌اربعه ایراد نمیگیرند ولی پیروان مذاهب دیگر ازقبیل شیعه و زیدیه را ، مورد انکار قرار میدهند .

ونیز اگر برایشان مسلم شد که مسأله‌ای که مورد تأیید یکی ازمذاهب تسنن ، غیراز حنبلی ، میباشد و دربارهٔ آن نص صریحی ازکتاب یا سنت غیر منسوخ وارد شده ومخصص ومعارضی قویتر دربرابرآن وجود ندارد ، درآن مسأله بهمان مذهب عمل میکنند و مذهب احمد حنبل‌را دراین مورد ، پیروی نمی‌نمایند .

وهابیها ، مذهب کسی‌را تفتیش‌نمیکنند ومتعرض کسی‌نمیشوند مگراینکه

---

۱ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ۴۷.

۲ ـ بمضمون ظاهر آیهٔ مبارکه : وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة (آیه‌های ۲۲و۲۳ ازسورهٔ ۷۵ (قیامه)) دربارهٔ مسألهٔ رؤیت‌ازنظرابن تیمیه ووهابیان قبلا بحث شده است .

آشکارا چیزی برخلاف مذاهب اربعه ببینند . اجتهاد را درپاره‌ای از مسائل ، جائزمیدانند[1] . (مقصود تبعیض‌دراجتهاداست که کسی دربعضی‌ازمسائل مجتهد و دربعضی دیگر مقلد باشد) ابن‌سعود ، درمورد اصول و فروع دین ، چنین گفته‌است که ما دراصول ، تابع‌قرآن هستیم ودرفروع پیرو مذهب امام احمد حنبل وهیچکس حق ندارد درامور دین برأی خود عمل کند[2] .

۱۳ ـ عمل بظاهر آیات واخبار ومخالفت با تأویل[3]

ابن‌تیمیه که عقاید وهابیان مبتنی برآراء وفتاوای‌اوست ، میگوید برمردم لازم‌است که کلام خدا و رسول را اصلی قراردهند که باید ازآن پیروی کرد و آنرا مقتدای خود قرار داد ، خواه معنی کلام مزبوررا بفهمند ودرك بکنند ، خواه نفهمند و درنیابند .

همچنین برمردم لازم است به الفاظ نصوص قرآن وکلام پیغمبر ـ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اعتقاد و ایمان داشته باشند ، اگرچه حقیقت معانی‌آنهارا ندانند و جائزنیست که هیچ سخنی ، جز سخن خدا و رسول ، اصل قرار گیرد و تا معنی کلامی (مقصودکلام غیرخدا ورسول‌است) معلوم نباشد ، تصدیق‌آن واجب نمیباشد ، آن‌کلام اگرموافق سخن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد ، مقبول، وگرنه مردود است[4] .

---

۱ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ٤٨ .

۲ ـ از نامه‌ای که ابن‌سعود در ذیقعده سال ۱۳۳۲ قمری بفرقهٔ اخوان نوشته‌است . متن نامه درکتاب تاریخ المملکةالعربیة السعودیه ج ۲ صفحهٔ ۱۵۵ ـ همانطور که ملاحظه میشود ، این سخن باآنچه قبلا از آلوسی نقل شد ، کمی منافات دارد .

۳ ـ ازنخستین فرقه‌هایی‌که میگفتند ، بظاهر الفاظ قرآن وحدیث باید تمسك جست ، فرقهٔ ظاهریه ، پیروان داود ظاهری اصفهانی (قرن‌سوم) هستند . (دربارهٔ طبقات فقهای‌ظاهری بکتاب طبقات‌الفقهاء شیخ‌ابواسحاق شیرازی مراجعه فرمایید) .

٤ ـ الفتاوی الکبری ج ۵ صفحهٔ ۱۷ ـ دربارهٔ تأویل پاره‌ای از آیات قرآن و همچنین آیه‌های محکم و متشابه ازنظر ابن‌تیمیه ، به رسالهٔ الاکلیل وی مراجعه فرمایید .

حافظ وهبه دراین‌موردگوید: وهابیها معتقدند که عقاید صحیح اسلامی باید بهمان کیفیتی که درقرآن وحدیث وارد شده ، باقی‌بماند وهیچ‌نوع تأویلی درآن‌جائز نیست. کتب علمای نجد مشحون‌است ازمطالبی مربوط به رد سخن کسانی که بتأویل توسل میجویند یاعقاید دینی‌را بانظرات وافکار فلاسفه، تطبیق مینمایند [۱] . (مقصود ، متکلمین میباشد) .

درخصوص مخالفت وهابیان باتأویل‌آیات و اخبار ، جلوتر ازآلوسی نقل‌شدکه ایشان‌آیات و احادیث‌را بظاهرحمل میکنند ، ومعانی حقیقی‌آنهارا بخدا واگذار مینمایند ، ونیز درضمن بحث ازمسألهٔ رؤیت‌گفته‌شدکه وهابیها ازروی ظاهرپاره‌ای‌ازآیات ، قائل به رؤیت خدا وحتی معتقد به اثبات‌اعضا برای ذات احدیت ، هستند .

۱۴ ـ اجتهاد و تقلید

حافظ وهبه درضمن بیان اموری‌که ابن تیمیه بآنها دعوت‌کرده ، چنین گفته‌است‌که بعقیدهٔ ابن تیمیه ، هردو لنگهٔ باب اجتهاد ، بازاست و اینکه وی به مقلدان متعصب اعلان جنگ داده است . حافظ وهبه ، سپس میگوید که اساس سخن شیخ محمدبن عبدالوهاب هم ، این سخن ابن تیمیه بود . [۲]

آنطورکه‌معلوم‌است ، وقبلاً نیزبنقل‌ازآلوسی‌گفته‌شد وهابیان دراصول خودرا تابع مذهب اهل سنت ودرفروع پیرو مذهب احمد حنبل میدانند، تقلید ازمذاهب دیگر اهل تسنن را منع نمیکنند وخود هم ازاینکه در پاره‌ای مسائل ازمذاهب سه‌گانهٔ دیگراهل‌سنت (غیرازمذهب‌حنبلی) تقلیدکنند ، ابائی‌ندارند. همچنین قائل به تبعیض دراجتهاد هستند باین معنی‌که کسی دربعضی ازمسائل

---

۱ ـ جزیرة العرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۱۴۵.

۲ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۳۳۱ دربارهٔ اجتهاد و تقلید ازنظر ابن تیمیه بکتاب رفع الملام عن‌الائمة الاعلام (ازصفحهٔ ۱۴۱ ببعد) مراجعه فرمایید .

اجتهاد کند و دربعضی دیگر تقلید [۱] .

حافظ وهبه میگوید : علمای نجد در حیات علمی خود ، بنوشته های مؤلفان گذشته اعتماد میکنند (یعنی ازخود ، دخل وتصرفی نمینمایند) ازاینروی آثار ورساله‌های ایشان ، ازجمله ، کتب شیخ محمدبن عبدالوهاب وفرزندانش دارای متانت اسلوب وحسن تصرف ، نیست و مصادری که باید بآنها مراجعه کرده باشند ، بسیار نبوده است . ایشان ادعای اجتهاد مطلق نمیکنند ، بلکه مقلد احمدبن حنبل و ابن تیمیه وشاگردانش ، ازجمله ، ابن قیم هستند [۲] .

وهابیان درصورت بودن نص ، تقلید را جائز نمیدانند ، خواه از احمد حنبل، خواه از ابوحنیفه و شافعی و مالك ، اما درموردی که نصی نباشد ، از احمدبن حنبل تقلید میکنند ، یعنی اینکه سخن احمد درنظر آنان اصل ثابتی است که هنگام نبودن دلیل باید بآن رجوع کرد . این اصل ، نظیر قیاس است درنزد اهل سنت وهمانند عقل است درنزد شیعه ، دراین صورت وهابیان دریك زمان هم مجتهد هستند ، هم مقلد . ملك عبدالعزیز در خطابه‌ای که درسال ۱۳۵۵ قمری درمکه ایراد کرد ، چنین گفت که مذهب ما پیروی ازدلیل است ، آنجاکه دلیل یافته شود واگریافته نشود نوبت اجتهاد میرسد که دراینصورت ، ما ازاجتهاد احمد حنبل پیروی میکنیم [۳] .

۱۵ ـ دربارهٔ آنچه درزمان پیغمبر(ص) وصحابه نبوده است

حافظ وهبه میگوید: علمای نجد (مقصود علمای وهابی است) به آنچه ازقدیم مانده ، سخت پای‌بند هستند . این علاقه ، مخصوصاً نسبت باموری که به دین تعلق دارد ، شدیدتراست . ایشان معتقدند که عقاید صحیح اسلامی ،

۱ ـ بتاریخ نجد صفحهٔ ۴۸ مراجعه فرمایید .

۲ ـ جزیرة العرب فی القرن العشرین صفحهٔ ۱۴۸ .

۳ ـ هذی هی الوهابیه صفحهٔ ۱۰۳ .

بهمان‌گونه که درقرآن وسنت پیغمبر(ص) آمده ، باید باقی بماند وهیچگونه تأویل و دگرگونی درآن جائزنیست . وهابیان میگویند ، همان اموری که در عصر نبوت که بهترین عصرها بود ، برای مردم کفایت میکرد ، برای ما نیز کفایت‌میکند . ملاحظه میشودکه کتب علمای وهابی بر رد فرقه‌هایی که‌بتأویل توسل‌میجویند یاعقاید دینی‌را بانظرات فلاسفه ، تطبیق‌مینمایند ، مشتمل‌است. وهابیان، تصویر راحرام میدانند (ظاهراً اعم است ازاینکه صورت‌کسی یا چیزی‌را نقاشی‌کنند یا بادوربین ازآن‌عکس‌بگیرند) فراگرفتن فلسفه ومنطق‌را جائز نمیدانند . درمیان علمای نجد ، کسانی‌که بااین علوم ، آشنایی داشته باشند ، بندرت میتوان یافت. حتی تعدادکسانی‌که به اسرار لغت وادب عرب احاطهٔ‌کامل دارا باشند بسیارکم‌است و شمارهٔ افرادی‌که علوم بیان و اشتقاق و اسرار بلاغت‌را بدانند ، خیلی‌کمتراست . اطلاعشان درمعلومات تاریخی ، ازسیرهٔ پیغمبر ﷺ و سیرهٔ خلفاء راشدین ، تجاوز نمیکند ، وبتواریخ دیگر ، چه تاریخ قدیم وچه تاریخ اسلام ، توجهی ندارند . از اکتشافات جدید ، چیزی درجزیرة العرب شناخته نیست ، تنها خاندان پادشاهی و شاهزادگان ، بافکر و روحیهٔ جدیدی ، کتابهای امروزی را بدست میآورند ومطالعه میکنند و دوست دارند که ازکتب جدید ، درتاریخ وقانون ، همچنین از آداب لغت عرب ، آگاه گردند[1] .

درسال۱۳۴۹ قمری ، ازعلمای نجد فریادوفغان برخاست ودرمکه گرد آمدند وپس‌از مشورت بایکدیگر ، دربرابر ادارهٔ معارف در مکه ، قراری صادرکردند . علت اقدام مزبور ، این‌بودکه ادارهٔ‌معارف دربرنامهٔ مدارس ، درس‌رسم وتعلیم زبان خارجی وجغرافیا ، گنجانیده‌بود ، جغرافیایی‌که‌درآن

۱ ـ جزیرة العرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ ۱۵۰ این کتاب درحدود چهل سال قبل تألیف یافته ودراین مدت ، وضع‌کشور سعودی و شبه جزیرهٔ عربستان ، مخصوصاً ازلحاظ نفوذ تمدن جدید ، بسیار تغییرکرده است .

ازگردش زمین وکرویت آن ، سخن رفته‌بود[1] .

هنگامی‌که شریف غالب درسال ۱۲۲۱ ، (بشرحی‌که خواهد آمد) در مقابل‌وهابیان ، تسلیم شد ، با اوشرط‌کردند که‌آنچه بعداز قرن سوم هجری درمیان مسلمانان بوجود آمده ، ترك‌کند ، پاره ای ازاین امور عبارت بوداز التجاء بغیرخدا ، چه‌زندگان وچه‌مردگان ، برای‌دفع‌سختی‌ها ومهمات‌زندگی وبنای گنبد برروی قبور وصورت کشیدن و زراندودکردن وبوسیدن اعتاب‌و خضوع وفروتنی درمقابل قبور ونداکردن وخواندن خفتگان درقبور وطواف اطراف‌قبور ونذر وذبح وقربانی برای‌قبور وبپا داشتن عید واجتماعات درنزد قبور وگردآمدن مردم ازصفوف مختلف‌وزن ومرد، باهم .

وهابیان، آنچه‌را مطابق سنت پیغمبر ﷺ باشد ، همچنین‌چیزهائی‌را که باسیرهٔ خلفاء راشدین و صحابه و تابعین و آن دسته از پیشوایان دینی که بمرتبهٔ اجتهاد رسیده‌بودند (تاآخر قرن سوم) مطابقت داشته باشد ،می‌پذیرند ومعتقدند که‌آنچه‌بعدازقرن‌سوم بوجود آمده ، بدعت وحرام میباشد وازمیان بردن‌آن ، لازم است[2] .

از نوشتهٔ آلوسی چنین برمی‌آید کـه وهابیان یا عده ای از ایشان ، کتب فرقه های دیگر را باطل میدانسته و از میان می‌برده اند . وی در این مورد ، میگویدکه این‌کاررا ، بدوی‌ها و اعراب نادان میکرده‌اند که‌ازانجام آن منع شده‌اند[3] .

---

۱ ـ همان‌کتاب صفحه۱۴۵.

۲ ـ المختار من تاریخ‌الجبرتی صفحهٔ ٦٦٧ ـ دربارهٔ هریك از مواردمذکور،توضیحی‌در جای خود ، داده شده است .

۳ـ تاریخ نجد صفحهٔ ٤٩.

حرمت استعمال دخانیات

سالها قبل از اینکه وهابیان ، حجاز رامتصرف‌شوند ، کشیدن توتون‌و تنباکو درمکه ، معمول‌شده بود : صاحب تاریخ مکه گفته‌است که‌درسال۱۱۱۲ هجری توتون ازمصر بمکه آورده شد وکشیدن آن‌آغاز گردید . بعداز مدت کمی ، استعمال تنباکو نیز درمکه آشکارشد .

درسال ۱۱۴۹شریف‌مسعود (شریف‌مکه) با استعمال دخانیات ،سخت مخالفت‌کرد ودستورداد که‌هیچکس دربازارها و قهوه‌خانه‌ها، بکشیدن دود ، تظاهرنکند ، وبه‌حاکم خود درمکه ، امرکرد تا متظاهرین بکشیدن دود را ، عقوبت کند وحاکم درتمام راهها وکوچه و بازار مواظب بود تاکسی توتون و تنباکو ، استعمال‌نکند ، مردم درخانه‌ها جمع میشدند ، تادوراز‌چشم‌حاکم دود بکشند .

دربارهٔ علت منع شریف مسعود از استعمال دخانیات ، دو عقیده وجود داشت ، بعضی می‌گفتندکه‌وی‌اعتقاد به حرمت دودکشیدن دارد ،بعضی‌دیگر این منع را چنین توجیه میکردندکه چون استعمال دخانیات در حضور علما و بزرگان ، نوعی بی احترامی به آنان محسوب میشد ، از این جهت ، آن را منع کردند .

درهرحال، از شرفاءمکه، شریف غالب نیزدرسال۱۲۲۱از دودکشیدن، منع نمود .[1]

منعی‌که شرفاء از تدخین میکردند ، باحتمال قوی ، جنبهٔ مذهبی‌نداشت اما وقتی وهابیها پس‌از تصرف حجاز آن را منع کردند از این لحاظ بودکه چون امر بی‌سابقه‌ای است که در سه‌قرن اول وجود نداشته ، پس ارتکاب آن حرام میباشد .

---

۱ ـ تاریخ مکه ج۲ صفحات ۵۲و۷۶و۱۳۵ .

ازاینجهت، امراء نجد، دستور جلوگیری از آن را میدادند . ازجمله ، ترکی‌بن عبدالله (شرح‌حال او ، بعداً ذکرخواهدشد) درضمن‌نامهٔ نصیحت‌آمیزی که بمردم‌نجد نوشته ، آنان‌را ازمعاشرت‌های پست‌وازگردآمدن دور یکدیگر برای دودکشیدن منع کرده است [۱].

علامهٔ امین عاملی میگوید که در حجاز ، هرکس سیگار و غلیان میکشید ، مورد اهانت قرار میگرفت و کتك میخورد و بزندان می افتاد ، و در همان حال ادارهٔ گمرك حجاز ، برای توتون وتنباکو ،عوارضی وضع کرده بود [۲] .

امور دیگری‌که آنها را بدعت میدانند

وهابیان ، بطورکلی ، هرچیزی‌را که درزمان پیغمبرﷺ نبوده وبعداز سه‌قرن اول هجری ، پیدا شده ، بدعت وناپسند میدانند ، ازقبیل بنای چهار محراب درمساجد برای چهار امام از مذاهب اربعه واجتماع برای خواندن سیرهٔ پیغمبرﷺ و خواندن ابیات قصیده ها با آهنگ و صلوات فرستادن درروز تولد پیغمبرﷺ و خواندن فاتحه بعد از نماز برای مردگان و هنگام حمل جنائز وآب پاشیدن برروی قبر و صدارا به‌ذکرخدا بلندکردن و آویختن اسلحه وبیرق درتکیه‌ها وخانقاهها که‌همهٔ این اموررا حرام‌میدانند . درکتاب خلاصة‌الکلام چنین آمده که شیخ محمدبن عبدالوهاب ازصلوات فرستادن بر

---

۱ ـ متن نامه درتاریخ نجد صفحهٔ ۱۰۵.

۲ ـ کشف الارتیاب ذیل صفحهٔ ٦٦ ـ امروز ، سیگار وغلیان کشیدن درحجاز رائج‌است وهیچ منعی از آن نیست و مثل همه‌جا ، سیگار در مغازه ها بفروش میرسد ـ موضوع قابل ذکر این است که توتون و تنباکو را بعنوان اینکه در زمان پیغمبر (ص) نبوده حرام میدانستند ولی قهوه‌راکه آن‌نیز درزمان آن‌حضرت نبوده ، حرام نمیدانستند. (به کشف‌الارتیاب صفحهٔ ۱٤٦ مراجعه فرمائید) .

پیغمبر ﷺ در شبهای جمعه‌ودر مناره‌ها باصدای‌بلند زبان بصلوات‌گشودن را نهی کرد واینکه مرد نابینائی کـه صدای خوشی داشت ، بعد از اذان در مناره برپیغمبـر ﷺ صلوات میفرستاد و شیخ اورا از این‌کار نهی‌کرد و چون آن مرد دو باره بعد از اذان صلوات فرستاد ، شیخ محمد دستور قتل اورا صادرکرد [۱] .

دیگر از اموری‌که وهابیان متعصب حرام میدانند ، بلند گذاشتن شارب ودرازکردن‌لباس ، بیش از اندازهٔ معمولی است که سابقاً ، نخست‌بصاحب شارب یالباس‌بلند تذکر میدادند ،سپس خود ، آن‌مقدار ازشارب یالباس‌که بنظرشان بلند میامد ، مقراض میکردند [۲] .

بعداً درضمن بحث از فرقهٔ اخوان خواهیم‌گفت‌که‌آنان ، بستن عقال‌بر سررا جائز نمیدانستند ونیز استفاده از اختراعات جدید ازقبیل تلفن وتلگراف و اینگونه امور را منع میکردند .

یاد آوری

در پایان این بحث تذکر این مطلب مناسب است‌که مقصود از بدعت این است‌که امری جزو دین نبوده ، سپس آن را جزو دین‌کرده اند و با توجه باینکه در مواردیکه دلیلی برحرمت نیست ، اصل مباح بودن میباشد زیرا خدا فرموده است « خلق‌لکم ما فی‌الارض جمیعاً »،(حرمت‌هرچیزیکه درزمان‌پیغمبر ﷺ نبوده وجهی ندارد) [۳] .

---

۱ ـ کشف‌الارتیاب صفحهٔ ۱۴۲ بنقل ازهدیة السنیه تألیف نوادهٔ شیخ محمدبن‌عبدالوهاب وکتب دیگر وهابیها .

۲ـ جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ۳۱۵ .

۳ ـ بیان مطلب درکشف‌الارتیاب صفحهٔ۹۷و۹۸ .

چند ملاحظه

درپایان بحث‌ازعقاید وهابیان‌توجه به‌چند نکته‌ضرورت داردکه‌درضمن دوملاحظه ذکر میشود :

۱ ـ اینکه، هرچیزی‌که درزمان‌پیغمبر ﷺ وصحابه وبطور کلی در سه قرن اول‌هجری وجود نداشته ودر قرون‌بعد پدیدارگشته ، بدعت‌وحرام‌باشد ، اگر واقعاً چنین عقیده‌ای وجود داشته باشد، موجب‌رکودی دردین خواهدبود که با روح دین مبین‌اسلام وجاودانی بودن آن ،سازگار نیست .

دینی‌که نتواند با پیشرفت‌های علم وصنعت واکتشافات و اختراعاتیکه مولود ، ترقیات فکری‌وعلمی بشراست ،هماهنگ باشد ،چگونه ممکن‌است جاودانی وعالمگیرباشد ؟

این مطلبی است‌که شاید عموم کسانیکه در بارهٔ مذهب وهابی تحقیق کرده اند بآن توجه داشته ودرآثار خود متذکرشده‌اند .

آلوسی ازطرفداران جدی مذهب‌وهابی ، درضمن‌شرح امارت‌سعودبن عبدالعزیز، چنین‌گفته است :سعود، گرچه بزرگان‌عرب‌را تحت‌نفوذواطاعت خود درآورد ، لیکن مردم را ازحج خانهٔ خدا منع کرد و برسلطان (مقصود سلطان عثمانی است) خروج نمود و دربارهٔ تکفیر فرقه های دیگر اسلامی ، غیراز وهابیها ، غلّوکرد ، راجع بپاره ای از احکام سخت گیری نمود ، در زمان او نجدیها ، بیشتر اموررا حمل برظاهر مینمودند و بموجب آن ، حکم میکردند ودرمذمت مردم ، سخت زیاده روی مینمودند . اگربخواهیم انصاف دهیم ، باید هم سختگیریهای علما و عوام نجدی را از قبیل اینکه غارت های خودرا برمسلمانان ، جهاد درراه‌خدا نام‌می‌نهند وحج‌را منع مینمایند ،بکنار بگذاریم وهم سهل‌انگاری های مردم عراق و اهالی سوریه را که بغیر خدا ، سوگند یاد میکنند وقبرهای صالحان را با طلاونقره زینت میدهند و برآن نذر

مینمایند و دیگر اموری که شارع از آنها نهی کرده ، ازنظر دور داریم و حد وسط را بدست آریم . حاصل سخن اینکه افراط و تفریط در دین ، شایستهٔ مسلمانان نیست ، بهتر آنست از گذشتگان صالح پیروی نمایند . تکفیر مسلمانان یکدیگر را ، موجب خشم وغضب پروردگار است .

همین نویسنده ، درضمن شرح حال عبدالله بن سعود نیز چنین میگوید : عبدالله ، اگرچه احکام دین را مانند گذشتگان خود ، بقبائل عرب یاد داد و آنان را وادار کرد که درپنج وقت نماز جماعت بپا دارند ، مگر اینکه درجسارتی که بسلطان (سلطان عثمانی بشرحی که گفته خواهد شد) نمود ، بخطا رفت ، وی اگر به نجد و توابع آن ، اکتفا میکرد ، بهتر پیش میبرد ، مخصوصاً درتعلیم احکام دین ، بقبائلی که مانند چهارپایان بلکه از آنها ، پست‌ترند ، به ثوابی عظیم ، نائل میشد [1] .

نویسندهٔ امریکایی «لوتروپ ستودارد» که ازدعوت وهابی طرفداری کرده و از آن تعریف و تمجید فراوان نموده و پیدایش وهابیان را موجب بیداری مسلمانان دانسته ، چنین گفته است : همانا دعوت وهابی ، یکنوع دعوت اصلاحی خالص بود که میخواست اوهام را برافکند و شبهات را نابود کند وتفاسیر مختلفه وحواشی گوناگون که درقرون وسطی ، ایجاد شده بود ، ازمیان بردارد و بدعت وپرستش اولیا را پایمال سازد ، اجمالا میخواست باسلام نخستین بازگشته ، حقیقت وجوهر آنرا بازنماید ، یعنی توحید صاف وساده‌ای را میخواست که به پیغمبر صلی الله علیه وآله وحی شده و قرآنی را پیشوا و راهنمای خود قرار میداد که برپیغمبر صلی الله علیه وآله فرود آمده بشرطی که مجرد ازتأویل وتفسیر باشد. میگفت (یعنی محمدبن عبدالوهاب) جزاین ، هرچه هست باطل بوده وباسلام مربوط نیست ، سزاوار میدانست به ارکان دین وواجبات وقواعد وآداب مانند نماز و روزه وغیرذالك ، متمسك باشند . آنان (وهابیان) دراحوال معیشت ، منتهای

---

۱ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ۹۸ و ۹۹

سادگی‌را لازم میشمرند، لباس‌ابریشمین وتفنن درخوراك و باده‌گساری وقهوه (گویا قهوه را حرام نمیدانند) و تریاك و تنباکو وآنچه موجب اسراف بوده یا برای عقل زیان داشته‌باشد حرام میدانند. «لوتروپ‌ستودارد»، سپس‌میگوید: آنچه‌گفتیم، تمام مرام‌آنان‌نیست، وهابیها عمارات‌دینی‌راکه زینت‌شده‌باشد، ازنواهی ومحرمات‌اسلام میشمارند وبهمین‌سبب گنبد روی‌مرقد پیغمبرﷺ را درمدینه ویران‌کردند و گلدسته های مساجد را خراب نمودند، (این قسمت اشتباه‌است، گنبد روی مرقد مطهرپیغمبرﷺ وگلدسته‌های مساجد را خراب نکردند، علت خراب‌نکردن قبرپیغمبرﷺ درضمن تاریخ وهابیان گفته‌خواهد شد) بنابراین، آنان باشدت تعصب و علاقه‌ای که بواجبات دینی وقواعد و آداب دین دارند، درتعصب براه افراط رفته‌اند و دراثر این امور، گروهی نکته‌گیر برخاسته، روش وهابی‌را برهان قرارداده‌اندکه‌حقیقت وطبیعت‌اسلام بامقتضیات جورنیست و بااحوال ترقی وتبدیل‌جامعه، موافق نمیشود وباتغییر زمان نمیسازد[1]. نقل این‌مطلب ازاحمد امین نویسندهٔ مشهورعرب نیزدراینجا مناسب بنظر میرسد: اکنون ازعهد محمدبن عبدالوهاب دهها سال میگذرد و دهها تن از دلاوران ومردان مبارز در راه تعالیم او جنگیده وکوشیده‌اند، اما نتیجه چیست؟ عامهٔ مسلمانان درجمیع اقطاراسلامی، ازحیث توسل بقبور وضریحها، برای برآورده‌شدن حاجات، بهمان حالی هستند که قبل ازدعوت وهابی بوده‌اند و مانند همان زمان، درتولد پیغمبرﷺ و دیگر تولدها ودر مواردی ازاین قبیل، جشن میگیرند (گرچه از رونق این مجالس کاسته شده) تنها درعده‌ای ازخاص الخاصها دعوت مزبور اثرکرده، همچنین‌گروهی از جوانان تحصیل‌کرده ودرس خوانده، بمزارات وقبور بزرگان، پناه نمیبرند ومانند پدرانشان، بقبورتوسل نمیجویند ولی من میترسم که آنان، بخدا نیز

---

۱ ـ حاضرالعالم الاسلامی ج ۱ صفحهٔ ۲٦٤ ـ قسمتی ازاین‌کتاب، تحت عنوان، عالم نو مسلمین، بفارسی ترجمه شده است.

بآن‌گونه‌که پدرانشان متوسل وملتجی‌میشوند ، توسل نجویند وملتجی‌نشوند[۱] .

درپایان این‌بحث ، برای‌اینکه افرادی باخواندن نوشتهٔ نویسندهٔ امریکائی مزبور وامثال او ، درشبهه قرار نگیرند ودین اسلام را دینی جامد و دور از مقتضیات روز و ناسازگار باپیشرفتهای فکری بشر و اکتشافات علمی و اختراعات ، ندانند ، لازم‌است به اصل اباحه و مسألهٔ اجتهاد ، درمذاهب گوناگون اسلامی توجه شود : مثلا درمذهب تشیع ، اصل درهرچیز ، اباحه است یعنی هرامری‌که نصی برحرمت آن نباشد ، مباح است و ارتکاب آن ، هیچ منع شرعی ندارد ، ظاهراً فرقه‌های دیگراسلامی نیز ، بجز فرقهٔ وهابی ، اصل اباحه را قبول دارند .

دیگرآنکه مطابق مذهب شیعه مجتهد میتواند ازروی چهاردلیل : قرآن ، حدیث ، اجماع ، عقل ، حکم هرچیز تازه‌ای‌راکه احتیاج به حکم دارد ، استنباط کند. بنابراین ، دین‌اسلام‌که خود ، دین فکروعلم وعقل‌است ، باهرزمان و مکانی‌کمال سازگاری را دارد وهیچ امری درجهان یافته نمیشود و یافته نخواهد شد که ازلحاظ دینی ، مجتهد ، نتواند حکمی برای آن استنباط کند.

۲ ـ دربارهٔ عقاید محمدبن عبدالوهاب

ازهمان‌وقت‌که شیخ محمدبن عبدالوهاب ، عقاید خودرا ابراز ومردم‌را بپذیرفتن آنها دعوت کرد ، گروه زیادی ازعلمای بزرگ به مخالفت باعقاید او پرداختند . نخستین کسی‌که بشدت با او بمخالفت برخاست پدرش عبدالوهاب وسپس ، برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب بودند که هردو ازعلمای حنبلی محسوب میشوند . شیخ سلیمان کتابی تحت عنوان **الصواعق الالهیة فی‌الرد علی‌الوهابیة** تألیف کرد ودرآن ، عقاید برادرش را رد کرد .

---

۱ ـ زعماء الاصلاح فی‌العصرالحدیث صفحهٔ ۲۵ .

زینی دحلان گوید : پدر شیخ محمد ، مردی صالح از اهل علـم بود ، برادرش ، شیخ سلیمان نیز ازاهل علم محسوب میشد وچون شیخ عبدالوهاب وشیخ سلیمان درابتدای‌امر یعنی‌اززمانی که شیخ‌محمد درمدینه بتحصیل‌اشتغال داشت ، ازسخنان و کارهای او دریافته بودند که چنان داعیه‌ای دارد ، اورا سرزنش میکردند ومردم را از وی برحذر میداشتند [۱] .

عباس محمود العقاد میگوید که بزرگترین مخالفان شیخ‌محمد، برادرش شیخ سلیمان صاحب کتاب الصواعق الالهیه است [۲] . عقاد همچنین گفته است که شیخ سلیمان برادر شیخ محمد که از بزرگترین مخالفان او بود ، درضمن اینکه سخنان برادرش را بشدت رد میکند ، میگویـد : این امور (اموری که وهابیان موجب شرك وکفرمیدانند) قبل‌از احمدبن حنبل ودرزمان ائمهٔ‌اسلام، بوجود آمده بود ، جمعی‌هم آنهارا انکار کردند ولی ازهیچیك ازائمهٔ‌اسلام ، شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را ، کافر یا مرتّد دانسته و دستورجهاد باآنان‌را داده باشند ، یااینکه بلاد مسلمانان‌را بهمان‌گونه که‌شما میگویید، بلاد شرك یا دارالکفر نامیده باشند. همچنین دراین‌مدت هشتصدسال که اززمان ائمه میگذرد [۳] . ازهیچ عالمی ازعلماء اسلام ، روایت‌نشده‌است که این امور را کفر بداند [۴] . درهرحال ، کتابهای بسیاری در رد عقاید شیخ محمدبن‌عبدالوهاب تألیف‌یافته که‌یك‌یك‌عقاید اورا مطرح وبادلیل ردکرده‌اند. از جمله کتاب کشف الارتیاب فی اتباع محمدبن عبدالوهاب تألیف مرحوم

---

۱ ـ الفتوحات الاسلامیه ج ۲ صفحهٔ ۲۵۷

۲ ـ الاسلام فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۱۲۶

۳ ـ مقصود ازائمه ، چهارامام اهل تسنن ودیگرکسانی‌است‌که اهل تسنن ، سخن‌ایشان‌را حجت میدانند و مقصود از هشتصد سال ، فاصلهٔ میان پایان قرن سوم تازمان شیخ سلیمان یعنی قرن دوازدهم است .

۴ ـ الاسلام فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۱۲۷

علامه حاج سید محسن حسینی عاملی نویسندهٔ کتاب بزرگ اعیان‌الشیعه‌است . کشف الارتیاب ازبهترین کتب درنوع خود میباشد .

یکی از طرفداران وهابیت در مصر بنام عبدالله قصیمی در رد کتاب کشف الارتیاب ، کتابی بنام الصراع بین الوثنیة والاسلام را تألیف کرد و مرحوم شیخ محمد خنیزی نجفی کتاب **الدعوة الاسلامیه** را که چند مجلد آن بچاپ رسیده ، در رد الصراع تألیف نمود .

دیگرازکتبی‌که در رد عقاید وهابیها نوشته شده ، کتاب **منهج الرشاد** مرحوم علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطا میباشد .

دیگر کتاب **البراهین الجلیه** تألیف آقا سید محمد حسن قزوینی .

دیگر کتاب **کشف النقاب عن عقاید ابن عبدالوهاب** ، تألیف سید علینقی هندی .

دیگر کتاب **اللمعات الفریدة فی‌المسائل‌المفیده** تألیف سید ابراهیم رفاعی و کتاب **هذی هی‌الوهابیه** آقای شیخ جواد مغنیه و کتابهای دیگر ازاین قبیل . قسمتی‌ازکتاب معروف **الغدیر** مرحوم علامهٔ امینی ، نیز در رد وهابیان‌است . ازکسان دیگری‌که عقاید شیخ محمدبن عبدالوهاب را مردود شمرده ، سید احمد زینی دحلان ، مفتی مکه است که در کتاب معروف **الفتوحات الاسلامیهٔ** خود ، بشیخ محمد وعقاید او ، سخت تاخته‌است .

زینی دحلان ، قسمتی ازسخنان محمدبن سلیمان‌کردی را نیز که در رد عقاید محمدبن عبدالوهاب وخطاب به وی میباشد ، ذکرکرده است [1] .

دیگر کتاب **ازهاق‌الباطل فی رد الفرقةالوهابیه** تألیف امام الحرمین محمدبن داود همدانی ازعلمای قرن سیزدهم است [2] .

---

۱ ـ الفتوحات الاسلامیه ج ۲ صفحهٔ ۲۶۰

۲ ـ نسخه‌ای از آن بخط مؤلف درکتابخانهٔ جناب آقای سید مهدی لاجوردی در قم ، موجود است .

بخش پنجم

قدیمترین ذکر از مذهب و عقاید وهابیان در منابع ایرانی

ازابتدای پیدایش مذهب وهابی تاامروز ، گویا درسه مورد و باوقوع سه پیش‌آمد ، توجه مردم ایـران ، نسبت به شناختن وآشنائی باتاریخ وعقاید وهابیان ، جلب شده است .

اول ـ حملهٔ بکربلاونجف‌درسال ۱۲۱۶قمری‌که شرح آن درضمن‌تاریخ وهابیان بتفصیل خواهد آمد . درتاریخ مزبور ، جز گروهی ازخواص و اهل اطـلاع ، کس دیگری ازاین واقعه ، خبر نیافت ، زیـرا هنوز وسایل ارتباط عمومی ازقبیل تلگراف وتلفون وروزنامه ووسیله‌هایی ازاین‌قبیل وجود نداشت وعامهٔ مردم دربی‌خبری بسرمیبردند .

دوم ـ ویران‌کردن قبور بقیع در سال ۱۳۴۴ قمری و شهرت بی‌اساس تخریب مرقد مطهرپیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که دراین زمان ، چون وسائل ارتباط وپخش اخبار ، بطرق گوناگون وجود داشت ، مردم خیلی زود ازپیش‌آمد مذکور ، آگاه شدند و بصورتهای گوناگون باین عمل اعتراض‌کردند که شرح آن نیز درضمن ذکر تاریخ وهابیان ، داده خواهد شد .

سوم ـ داستان ابوطالب‌یزدی درسال ۱۳۶۲ قمری‌که جریان این‌واقعه‌هم باذکر منشأ اصلی وقدیمی‌آن ، درجای‌خود نوشته‌میشود .

واما قدیمترین ذکر ازوهابیها وعقایدشان درمنابع ایرانی وبزبان فارسی تاآنجاکه نویسنده اطلاع دارد، درذیل کتاب تحفة العالم تألیف سیدعبداللطیف شوشتری است که این کتاب درسال ۱۲۱۶ ، درحدود ده سال بعدازوفات شیخ محمدبن عبدالوهاب، ودرسال حملهٔ وهابیها بکربلا ونجف تألیف یافته ،سپس مؤلف ذیلی بآن افزوده است بنام ذیل التحفه که در این ذیل در بارهٔ وهابیان شرحی داده شده است که عیناً ذکرمیشود: درآنجا (بمبئی) بودم که خبر کدورت اثر عبدالعزیز خان [1] وهابی رسید که درهیجدهم ذی حجه سنهٔ ۱۲۱۶ باجیشی ازاعراب ، درارض اقدس کربلای معلی تاخت آورد (در ضمن شرح تاریخ وهابیان خواهیم گفت ، که خودعبدالعزیز بکربلا حمله نکرد ، بلکه پسرش سعود را فرستاد) وبقدر چهار پنجهزار کس از مؤمنین را بقتل رسانید وسوء آدابی که ازایشان بآن ارض منوره رسید درخورنگارش نیست ، شهررا غارت نموده و اموال به یغما برد و باز بمقرریاست خودکه درعیه است بازگشت . سخن که بدینجا رسید ، مناسب نمود که پاره ای ازاحوال وهابی ، بقلم بدایع رقم برنگارم تا ناظران را اطلاعی کامل باو و مذهب او بهم رسد و انتظار در کلام نماند :

شیخ عبدالوهاب (مقصود محمدبن عبد الوهاب است) که مؤسس این اساس بوده ، مردم درعیّه (یعنی از مردم درعیه) من اعمال نجد است ، در اماثل و اقران خویش بذهن و ذکا معروف و بعقل و کیاست موصوف بود و جودی بافراط داشت که بهرچه دسترس اوبود باتباع وانصارخود ، بذل وایثار مینمود ، بعداز آنکه دروطن پاره‌ای ازعلوم عربی وقدری ازفقه حنفی (ظ ـ

۱ ـ لقب خان که بدنبال نام عبدالعزیز ، امیرنجد آمده ، معلول این است که نویسندهٔ کتاب تحفة العالم ، تحت تأثیر محیط زندگی خود ، قرارگرفته است .

معلوم است که لقب خانی درآن زمان در ایران و هند رواج داشت و در نجد اثری از آن نبود .

صحیح حنبلی) خوانده ، مسافرت باصفهان ودرآن یونانکده ازفضلای نامدار وحکمای عالیمقدار استفادهٔ حکمیات نموده برمسائل حکمی که مدحض اقدام عوام کالانعامند ، فی الجمله بصیرتی بهمرساند وعود بوطن ودر سال ۱۱۷۱ (صحیح ۱۱۵۳) یایك دوسال پس وپیش که ضبط آن درست معلوم نیست ، مدعی این ملت گردید و طریقهٔ اوحنفی (صحیح ، حنبلی) ودراصول مقلد امام اعظم ابوحنیفه (صحیح احمد حنبل) و درفروع به رای خود عمل مینمود و بالاخره دربعضی اصول نیز گردن ازقلادهٔ امام اعظم (صحیح احمدبن حنبل) برآورد و مستقلاً آنچه برأی او مستحسن آمدی گفتی و مردم را بدان دعوت کردی ازآن جمله جمیع فرق اسلامی ویهود ونصاری وسایر اصناف انام را مشرك و کافر وعبدهٔ اصنام محسوب داشتی و بدینگونه اقامهٔ دلیل کردی که مسلمانان تعظیم وتوقیری که بقبر مطهر سیدرسل وآن روضهٔ مقدسه و قبور پرنور ائمهٔ هدی وبقاع منورهٔ اوصیاء واولیاء کنند ودرضراعات وتوسلات وانجاح مطالب دنیوی و اخروی بآن اماکن که خود از سنگ وگل بنا نهاده اند و بصاحبان قبور واموات متوسل شوند و درمقابل قبورسجده کنند وجبههٔ نیاز بخاك درآن آستانها ، سایند ودرحقیقت بت پرستی وعبادت اصنام ، عبارت از آن است چنانچه عبدهٔ اصنام نیز صنم وآن هیکل مخصوص را خدانگویندبلکه گویند که آن قبلهٔ ماست و بوساطت اینان مستدعیات خود را از درگاه باری مسألت مینمایند وچنین است حال یهود ونصاری که درکلیسا ها ومعابد ، تصویرات موسی وعیسی را نصب وآنهارا پرستش کنند وشفیع خود آورند وخدا پرستی آن است که ذات واجب را سجده و پرستش نمایند و به او جل شأنه ، شریکی قرار ندهند . مجملاً جمعی از قبیلهٔ اعوام او متابعت او اختیار ودر قری نجد صاحب آوازه واشتهار گردید ومدام ، تخریب قبهٔ رسول انام ومراقدمنورائمهٔ کرام را وردزبان داشتی که دروقت فرصت و هنگام قدرت همه را خراب وبا زمین یکسان نماید که اثری از آنها باقی نماند ، اجل اورا فرصت نداده درگذشت ،

وصی او عبدالعزیز [۱] که حالیا (درزمان تألیف تحفةالعالم ـ درحدودیکصدو هفتادو پنجسال قبل) اویا مسعود (صحیح ،سعود) پسر اوخلیفه و جانشین و مسمی به امیرالمسلمین است ، بآن‌مردم نواحی نجد ، اکتفانکرد وبلدان دور دست را بآن طریقه دعوت ودررواج آن طریقه کوشیدو باتباع و امت وتبعهٔ خویش اموال ودماء جمیع فرق‌را مباح وفرمان دادکه درهر شهر ودیارکه در آنند ، مردان عرضهٔ تیغ‌تیز واموال‌را بغارت برند اما بزنان و ناموس مردم ، دست نزنند ونگاه نکنند وبهریك ازمجاهدین دروقت محاربه براتی‌بنام‌خازن بهشت دهد ودر گردن او آویزد که بعد از مفارقت روح ، بلا فاصله بی‌نوال به‌بهشت درآید ودردنیا بعدازاو متکفل‌عیال واولاداو شود و ایشان بطمع مال بهشت قویدل و باطمینان تمام قدم درمعرکهٔ رزم‌گذارند ، چه اگر فتح‌کنند ، غنیمت بدست‌آرند واگر کشته شوند ، بوسیلهٔ براتی که‌دارند یك‌سر به‌بهشت روند . درسنوات قبل درنواحی نجد ولحسا و قطیف وبیشتر ازبرعرب تا زیر چهارفرسخی‌بصره ونزدیك عمان وبربنی عتبه ، بغلبه مستولی شده ، بعدازقتل واسر و تاراج ، مردم دین وایمان و طریقهٔ اورا اذعان‌کردندوصیت شوکت و اقتدار او دراقطار عالم پیچید و با اینکه مکرر ، غلبهٔ او بعرض سلطان روم (مقصود ، سلطان عثمانی است) و پادشاه عجم (مقصود فتحعلیشاه است) رسید کسی از ایشان قدم پیش‌نگذاشت و بدفع فتنهٔ او نپرداخت [۲]. رساله ای که درفتوی و اعتقاد نوشته بود ،نزد یکی ازپیروانش دیدم . مؤلف‌تحفةالعالم در اینجا متن‌عربی رسالهٔ مزبوررا ذکرکرده‌است [۳] .

---

۱ ـ بشرح حال شیخ محمدبن عبدالوهاب (پایان کارشیخ) مراجعه فرمایید.

۲ ـ درضمن شرح تاریخ وهابیها ، از اقدامات سلطان عثمانی دربرابرایشان همچنین از کوششی‌که فتحعلیشاه‌کرد ، سخن خواهد رفت .

۳ ـ ذیل‌التحفه ازصفحهٔ۸ ببعد.

سیدعبداللطیف شوشتری نویسندهٔ کتاب تحفة‌العالم ، سالهادرهنداقامت داشته و بامحمدبن عبدالوهاب، پیشوای وهابیان معاصربوده است.

دیگر ازقدیمترین آثار ایرانی که‌در آن ازعقاید وهابیـان ، سخن گفته شده، کتاب بستان‌السیاحه، تألیف حاج‌زین‌العابدین شیروانی (۱۱۹٤-۱۲۵۳) صوفی معروف زمان فتحعلیشاه است که خود درنجد ، امیرسعودبن عبدالعزیز (شرح‌حال‌او درضمن‌تاریخ‌آل‌سعود خواهدآمد) را ملاقات وراجع بمذهب وهابی ازوی‌سؤال‌کرده وسعود به پرسش های اوپاسخ داده است . اینك عین عبارات بستان‌السیاحه دراین‌مورد : راقم ، روزی ازآن امیر سؤال نمود که حقیقت مذهب وهابی چیست ؟ ومحدث آن‌طریقه‌کیست ؟

درجواب فرمود کـه مذهب وهابی محدث نیست و چون در این زمان محمدبن‌عبد الوهاب آن طریقه را رواج داد ، لاجرم بزبان مردم چنین افتاد والاتازه‌نیست‌بلکه‌همان‌مذهب‌تازی است : اعتقاداواین‌است‌که جزخدای‌تعالی احدی سزاوار عجزبندگی‌نیست وشفاعت‌انبیا واولیا واوصیاکلام بی‌معنی‌است وگنبدو بارگاه برسرقبور انبیا و اوصیا ساختن بدعت است و امری که زمان حضرت‌رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبود ، کردن عین ضلالت است . . . . ازانبیا واوصیا وملائکه ، شفاعت خواستن ، کفر وشرك باشد وامریکه درزمان‌رسول نبود و بعد ظهورنمـوده ، بدعت است وبدعت ضلالت‌است ، مثل غلیان کشیدن و مردان لباس زنان پوشیدن ومساجد ومعابد را زینت دادن وقرآن و کتاب را تذهیب کردن و آرایش نمودن و قبور انبیا و اولیا را ساختن وریش دراز گذاشتن ودست‌وپارا رنگ ولباس‌را تنگ نمودن وبزنان شبیه‌شدن وسر فرود آوردن وآستانه بوسیدن و راهداری وعشاری گرفتن وجامهٔ کوتاه یا بسیار بلند پوشیدن ونسوان‌را براسب‌زیندار سوارکردن ، همهٔ اینها بدعت‌است.... فقیر رساله‌ای درمذهب وهابی دیده‌که درآنجا مذهب خودرا به‌آیات‌قرآنی

و اخبار نبوی ثابت کرده بود [۱] .

ذکر وهابیان درمنابع دیگر ایرانی ازقبیل ناسخ التواریخ وروضة الصفای ناصری و منتظم ناصری ، نیز آمده که در ضمن شرح حملهٔ وهابیان بکربلا ونجف ، بآن اشاره خواهد شد :

۱- بستان السیاحه صفحهٔ ۶۰۲ ذیل کلمهٔ نجد .

بخش ششم

مرکز انتشار مذهب وهابی

همانطورکه جلوتر گفته شده است ، عقایـد و تعالیمی را کـه محمدبن عبدالوهاب ابرازکرد ، چند قرن قبل‌ازاو ، ابن تیمیه ، اظهار داشته بود ولی درمحیطی‌که آمادهٔ پذیرفتن آن عقایـد نبود ، اما در مـورد دعوت محمد بن عبدالوهاب‌درست‌برعکس‌بودوسرزمینی‌که‌وی‌بابرازعقایدخوددرآن‌پرداخت، بجهات گوناگون ، برای پذیرفتن آن عقاید آمادگی داشت ، بعلاوه ازیاری فرمانروایان محیط دعوت خود نیز برخوردار گردیـد . گرچه درابتدای امـر بامخالفتها ودشواریهایی مواجه شد لیکن دراثرمساعدبودن محیط ، خیلی‌زود برمشکلات فائق‌آمد ودرکارخویش ، کامیاب گردید .

وضع سرزمین نجد، مقارن دعوت شیخ‌محمد ، طوری‌بودکه اوتوانست درآن سرزمین ، تعالیم و عقاید خودرا منتشرسازد ، اما وقایعی‌که بعداً اتفاق افتاد ، ثابت‌کردکه ، بجز ازناحیهٔ نجد ، سرزمینهای دیگر ، کمترحاضربقبول این دعوت هستند وبهمین‌لحاظ وهابیان در دست‌اندازی بنواحی دیگر ، کاری ازپیش نبردند و دائرهٔ متصرفاتشان ازحجاز تجاوز نکرد وتعالیمشان درنقاط دیگـر زیاد توسعه نیافت ، اما افرادی ازطرفداران مذهب وهابی درنواحی مختلف به نشرآن پرداختند . باتوجه بمطالب مزبور ، مناسب بنظر میرسد که نخست وضع‌سرزمین‌نجد مقارن دعوت وهابی وپس‌از انتشارآن دعوت مورد

بررسی قرار گیرد، سپس بشرح دونیرو که موجب انتشار واجرای تعالیم وهابی در نجد و حجاز گردید ، یعنی خاندان سعود و جمعیة الاخوان پرداخته شود ، سپس از نفوذ مذهب وهابی درمناطق خارج از نجد و حجاز وکوششهایی که دراین راه انجام یافت ، سخن رود . بخشها و مندرجات آیندهٔ کتاب دربارهٔ این چند مورد ، خواهد بود .

سرزمین نجد

نجد ناحیه‌ای وسیع ازشبه‌جزیرهٔ عربستان‌است که امروز قسمتی‌ازکشور عربی سعودی محسوب میشود . کلمهٔ نجد بمعنی زمین مرتفع میباشد که چون سرزمین نجد ازنواحی‌اطراف بلندتراست آنرا باین نام نامیده‌اند . مرکزنجد شهر معروف ریاض از ناحیهٔ عارض‌است که این شهر اکنون پایتخت رسمی مملکت سعودی میباشد . بلاد معروف دیگرنجد عبارت‌است از دوشهر عنیزه و بریده ازناحیهٔ قصیم و شهر زلفی ازناحیهٔ سدیر و شهر شقراء از ناحیهٔ وشم وشهر درعیه ازناحیهٔ عارض وقراءِ قبائل دواسر وبسیاری قریه‌ها ونواحی‌دیگر.

نجد ازجنوب به بلاد عشیر ویمامه واحقاف، ازشرق بعراق واحساء و قطیف ، ازشمال به صحرای شام و ازغرب بناحیهٔ حجاز، محدود است .

آلوسی میگوید که نجد ازبهترین و معتدلترین سرزمینهای عربی‌است واز لحاظ گل وگیاه و فراوانی محصول وگوارایی‌آب وپاکیزگی‌هوا ، دراقطار عرب بی‌نظیراست ، دره های نجد ، همچون باغهای‌گل ، و گودالهای‌آن ، همانند حوض ، پرآب‌است [1] . شعرای قدیم و جدید همواره بوصف نجد و بلادآن مترنم بوده‌اند [2] . آلوسی دراینجا ، قسمتی‌از اشعاری را که دروصف

۱ ـ گویا دراین وصف ، نجد بازمینها وصحراهای خشك اطراف سنجیده شده است .

۲ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ۹

نجد سروده شده ، ذکر کرده است.

یاقوت حموی گوید آن اندازه که شعرا درتوصیف نجد وشوق دیدار و رفتن بسوی آن ، شعر سروده‌اند ، دربارهٔ هیچ نقطه‌ای ، این مقدار شعر ، گفته نشده است [۱] . یاقوت نیز نمونه‌هایی ازآن اشعار بدست داده است . ظاهراً شاعران اسلامی که خود کمتر درنجد میزیسته‌اند ، دروصف نجد ، تحت تأثیر اشعار زمان جاهلیت قرارگرفته اند و یاد نجد، درحقیقت ، یاد خاطره های خوب وزندگی خوش و بی غل وغش وساده ، دردامان طبیعت وبرخوردار بودن از آرزوها ، بوده‌است . پاره‌ای ازشاعران فارسی زبان نیز ازاین وصف‌ها، متأثرشده واز نجد یادکرده واز یاران نجد ، سخن گفته‌اند .

مردم نجد

آلوسی دربارهٔ مردم نجد چنین گفته‌است که نجدیان بدودستهٔ شهرنشین [۲] و بدوی تقسیم میشوند . شهرنشینان نسبت به بدویان کمترهستند . اغلب عربها چنین‌اند که بادیه را براقامت در قریه‌ها و شهرها ترجیح میدهند . شهرنشینان از راه تجارت و زراعت و محصول خرما و شترداری و گاو و گوسفند و صنعتگری ، زندگی میکنند و خوراکشان روغن وشیر گاو وگوسفند وگندم و جو وبرنج و ذرت وکنجد وچیزهایی ازاین قبیل است. معیشت بدویها ازگوسفند وگاو و شتر میباشد ، گوشت شتررا میخورند و شیرش را میآشامند و بیشتر ، موش صحرایی وخرگوش بمصرف میرسانند .

اهل نجد عموماً ملخ میخورند و ملخ بهترین چیزی‌است که برای‌خوراك خود ذخیره میکنند و لذیذترین خوردنی برگزیدهٔ ایشان‌است. نجدیان بنوشیدن

---

۱ ـ معجم البلدان ج٤ صفحهٔ ۷۴۷.

۲ ـ مقصود از شهرنشین دراینجا کسی است که درمحل معینی سکونت اختیار کرده و در مقابل‌اوبیابانگرد وخانه بدوش (بدوی) قرار دارد .

قهوه سخت راغب هستند و آنرا خوب عمل میآورند. مردم نجد علاقه‌ای بسیاحت ومسافرت ببلاد دوردست ازقبیل اروپا ندارند وازاینروی شغل تجارت درمیان ایشان ، ازشغلهایی است که کمترطرفدار دارد .

آلوسی همچنین میگوید که نجدیان ، آثار تاریخی و کتیبه ها و سنگ نبشته‌هایی که گمان میرفت ازدوران حمیری‌هاوتبابعه (ازسلسله‌پادشاهان قدیم یمن) باقی مانده باشد ودرنزدیکی سدوس ازناحیهٔ عارض قرار داشت ، باخاك یکسان کردند تا مبادا جهانگردان فرنگی برای دیدن آن آثار ، ببلاد ایشان بروند [۱] .

خلاصه اینکه نجدیها (درزمان آلوسی) نه بزودی از دیار خود بیرون میرفتند ، نه مایل بودند ، دیگران مخصوصاً فرنگی‌ها وارد بلاد ایشان‌شوند.

لباس شهرنشینان نجد ، جامه‌های معمولی وعبا وقبا میباشد . اهل‌علم ، عمامهٔ تحت‌الحنك‌دار ، بسرمیگذارند . سایرمردم عقال بسرمی‌بندند ونعلین بپا میکنند و عصا بدست میگیرند و خودرا باعطریات خوب ازقبیل مشك و عنبر خوشبو مینمایند .

آلوسی دربارهٔ اخلاق نجدیان میگوید که اخلاق ایشان همانند عربهای قدیم‌است یعنی بعهد خویش وفا میکنند و درغیرت وحفظ ناموس و شرافت و حمایت‌ازمیهمان وراستگویی وشجاعت وهوشیاری بسیار وحسن‌خلق، همچون آنان هستند .

چهره های نجدیها اززیباترین چهره هاست وغالباً گندم‌گون میباشند [۲].

---

۱ ـ تاریخ نجد صفحهٔ ۲۸ معهذا درحدود هشتاد سال قبل چند تن ازجهانگردان اروپایی ازجمله دوتی **Dougty** و **Blunt** وهمسرش و بارون نلده **Nolde** به‌کوه شمر (بفتح شین و تشدیدمیم) مقر آل رشید ، ازامرای نجد (که بعداً بدست آل سعود برافتادند) رفتند وآن نقطهٔ مرموز را ازنزدیك مشاهده‌کردند .

۲ ـ تاریخ نجد ازصفحهٔ ٤١ ببعد ـ وصفی که‌آلوسی‌ازمردم نجدکرده مربوط بزمان خوداو

←

وضع مردم نجد از بدوی و شهرنشین ، مقارن دعوت وهابی

حافظ وهبه درخصوص وضع نجدیان مقارن دعوت وهابی چنین گفته است : بدوی فکری جز نهب و غارت و راهزنی نداشت واین اعمال را ازافتخارات خود میدانست. بیچاره کسی که دربادیه ضعیف بود . زبان حال بدویان این بود که مال ، مال خداست ، یك روز ازآن من است و روز دیگر ازآن تو ، صبح فقیریم ، عصر ثروتمند .

کاروان تجارتی درصورتی میتوانست ازمنطقهٔ بدویان ، سالم عبور کند که عوارضی بآنان بپردازد یا افراد کاروان بایکی از بدویها دوست باشند . بدوی هیچگاه خودرا بخطر نمی انداخت وهرگاه احساس میکرد بدنبال غارتی که میکند ، خطری درپیش است یااینکه دفاع سختی ازطرف میدید ، ازغارت صرف نظرمیکرد . بدوی ازاخلاص درسخن و دوستی بدور بود ، ریاکاری و نفاق جزو طبیعت او قرارداشت. فرمانروایان نجد ، اغلب بکثرت عدد ونیروی بدویان ، اعتماد نداشتند زیرا بسیاری ازاوقات، آنان و بال گردن کسی بودند که خودرا یار و همراه او میدانستند ، باین معنی که چون آثار هزیمت در امیر یا فرمانروای ایشان نمایان میشد . بدویان نخستین کسانی بودند که اموال امیر خودرا غارت میکردند ومیگفتند حال که قراراست اموال او غارت شود یاخود وی دستگیر گردد ، ما باین کار ، شایسته تر از دیگرانیم [1] .

→ یعنی درحدود یکصد و سی سال قبل است . معلوم است که وضع نجدیها ازنظرثروت وطریقهٔ زندگی ، دراین مدت بسیارتغییر کرده ، تنها قسمتی ازبدویان تقریباً بهمان حال سابق خود باقی هستند و هرسال عده‌ای ازایشان باهمان وضع بداوت درمراسم حج شرکت میکنند و به آنان بدو (بفتم دال) میگویند .

۱ ـ جزیرة العرب فی القرن العشرین صفحهٔ ۳۱۳

نجد ازلحاظ دینی مانند دیگرنواحی (شبه‌جزیره) مرکزخرافات وعقاید فاسدی‌بودکه بااصول‌دین صحیح ، منافات داشت ، قبوری منسوب به‌صحابهٔ پیغمبرﷺ درآن ناحیه‌بودکه‌مردم بزیارت آنها میرفتند وطلب‌حاجت‌میکردند وبرای‌جلوگیری‌ازگرفتاریها بدانها متوسل‌میشدند ، ازجمله قبر زیدبن‌الخطاب بودکه درمحل جبیله قرارداشت ، مردم نزدآن‌قبر میرفتند تاحالشان نیکوگردد و حاجت روا شوند .

ازاین گذشته ، درشهر منفوحه ، دختران خانه‌مانده ، بدرخت‌خرمای نر توسل میجستند با این اعتقاد که‌درهمان سال شوهری برای ایشان پیداشود دختران باین‌منظور درمقابل درخت قرارمیگرفتند ومیگفتند : یا فحل الفحول ارید زوجاً قبل‌الحلول (ای‌سرآمد همهٔ نرها ، قبل‌از رسیدن سال‌نو ، شوهری میخواهم.) درشهر درعیه غاری بودکه‌آن‌را مقدس‌میشمردند وگمان میکردند که دختریکی ازامراکه‌گرفتارشکنجهٔ ستمگری شده‌بود ، بکوهی‌پناه‌برد ، کوه شکافته‌شد وبدخترپناه داد .

در نجد قانون و مقرراتی نبود ، امیران و عمال ایشان آنچه میخواستند میکردند . هرولایتی امیری داشت و میان امرا هیچگونه رابطه ای وجود نداشت .

شهرنشینان‌دائم با بدویان درجنگ وستیز بودند، امیران‌نیز درهرفرصتی همسایگان‌خودرا ، درصورتیکه ضعفی‌درایشان احساس میکردند ،موردتعدی قرارمیدادند .[1]

شمه‌ای از اخلاق واوضاع اجتماعی نجدیان

حافظ وهبه (در چهل پنجاه سال پیش) اخلاق وصفات مردم نجد را

۱- جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۳۳۶ و۳۳۷

بتفصیل مورد بحث قرار داده که خلاصه‌ای از آن ، بمناسبت مقام ، در اینجا نقل می‌شود :

قسمت اعظم ساکنان جزیرةالعرب مخصوصاً بدویان وقبائل‌خانه‌بدوش از القاب وعناوینی‌که درنقاط دیگر معمول‌است ، اطلاعی ندارند ودر هنگام خطاب حتی درخطاب بملوك وامرا ، تنها نامشان یا لقبهای عادی و معمولی ایشان را برزبان، جاری میسازند .

مخدوم ، خادم خود را ، پسر یا پسرك ، خطاب میکند ، وهنگامی که بزرگ خانواده ، قهوه طلب کند ، فریاد میزند : قهوه بیـار . خادمی که این جمله‌را شنیده ، آنرا باصدای‌بلند تکرارمیکندوبهمین نحو ، جملهٔمزبور، تکرار میشود تابگوش متصدی تهیهٔ قهوه برسد وآنرا حاضرسازد . ملك، ابن‌سعود ، اخیراً بجای ندا دردادن بترتیبی‌که‌گفته‌شد ، در قصرخود اززنگ اخبار برقی استفاده میکند اما اونیز در موقع شکار و در صحرا هرگاه بخواهد خادمی یا یکی از اطرافیان خودرا احضارکند ، نام اورا باصدای بلند ، برزبان جاری میسازد وهرخادمی که‌صدای اورا بشنود ، همان‌نام‌را تکرار مینمایدتابگوش شخص موردنظر برسد .

نوکر وغلام ، آقا وسرور خودرا، عمو وخانم خود را،عمه خطـاب میکند . هنگام حاضر شدن طعام ، همه دور سفره می‌نشیند و خادم باصدای بلند میگوید : سمّ ، یعنی بسم‌الله . برای هر میهمان هرقدر هم‌که ازحیث‌مقام کوچك‌باشد ، قهوه‌میبرند، امااگرمقام شامخی دارا‌باشد ، قهوهٔ اوراتجدید میکنند وهیچکس نمیتواند از دریافت قهوه،سر باززند .

از بیست‌سال‌پیش (این‌مطلب‌را حافظ وهبه درچهل‌و چندسال قبل‌نوشته است ،پس مقصود شصت وچند سال‌پیش است) مصرف‌کردن چایی درمیان بدویان وشهرنشینان معمول‌شده‌که بادیه‌نشینان آنرازیاد می‌جوشانند تاپررنگ و تلخ شود .

درنجد و صحرای عربستان ، رسم است که هنگام بازگشت از سفر ، کوچکتربینی وپیشانی یاشانهٔ بزرگتررامیبوسد ، درحجاز دست‌بوسیدن معمول بود ولی موقعی‌که اخوان وعلمای‌نجد (بشرحی‌که خواهد آمد) وارد حجاز شدند ، بوسیدن دست‌را انکارکردند اما پس‌ازچندسال ، آن‌را مجازشمردند واکنون (در زمان تألیف‌کتاب جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین) مردم حجاز ، دست ملك وهمچنین دست قضات‌را میبوسند وآنرا عیب‌نمیدانند[1].

سابقاً اشراف مکه خود را بالا تر از این میدانستند که دستشان را برای بوسیدن مردم دراز کنند و مردم ببوسیدن گوشهٔ جامهٔ ایشان اکتفا می‌کردند[2].

یکی ازطرق‌گرامی داشتن مهمان ، آوردن‌قهوه برای اوست‌که درنجد پنج شش‌قطره برای او میریختند و این‌کاررا تکرار میکردند ، تا اینکه مهمان بعلامت کافی بودن دستش راحرکت دهد . قهوه راتلخ وبدون شکر نزدمهمان میبرند و فنجان اول را میزبان یا خادمی که متصدی ریختن قهوه درفنجان است ، مصرف میکند تامعلوم‌شود که‌قهوه سوخته‌نیست وبی‌عیب‌است وخوب بعمل آمده است .

در میهمانی‌ها آوردن گلاب وبخورعود درمجلس ، علامت این‌استکه دیگر توقف مهمان جائز نیست وباید برود .

۱ـ بسیاری از اموری‌که مورد ایراد و انکار اخوان وعلمای نجد بود ازقبیل استفاده از اختراعات جدید و استعمال دخانیات ، دراثر مرورزمان ، مجاز شمرده‌شد .

۲ ـ این‌خصلت را شرفاء مکه از خلفاء عباسی بارث‌برده بودندکه می‌گفتند افرادمعمولی لیاقت بوسیدن دست مارا ندارند و پاره‌ای ازوزیران آن زمان درتکبر بپایه ای بودندکه میگفتند مردم عادی وحتی نویسندگان ، لایق این‌نیستند که برای ادای احترام درجلو پای مابایستند ، تفصیل‌مطلب درکتاب تاریخ شاهنشاهی عضدالدوله‌دیلمی‌تألیف نویسنده بخش مربوط به اوضاع اجتماعی قرن چهارم ، آمده است .

در غذا خوردن ، عادت براین است که یك کاسهٔ بزرگ واگرمیهمانان زیاد باشند ، چند کاسهٔ بزرگ طعام گذاشته میشود و حاضران بدون تفاوت درمقام ، گرد هر کاسه بر میآیند و بدون قاشق وبادست بصرف غذا مشغول می‌شوند . ممکن است ازیك‌ظرف ، ملك‌وشیخ‌ووزیروخادم باهم‌غذابخورند. هرگاه‌کسی زود تر از دیگران سیرشود، ازجا برنمی‌خیزد تا اینکه همه‌دست ازغذا بکشند آنگاه دسته‌جمعی ازجا بلند می‌شوند واگرکسی از روی اشتباه زود ازجا بلند شود ، دیگران هم ، سیرنشده برمیخیزند ، ملك عبدالعزیز این عادت‌را منسوخ کرد و اجازه دادکه هرکس سیرمیشود، بتواند برخیزد و برود اما عادت‌مزبور درنجد هنوز جاری است .

زنان معمولا بامردان‌همسفره نمیشوند واگر زنی‌باشوهر یاپسران‌بزرگ خود ، غذا صرف کند ، عیب بزرگی محسوب میشود . کودکان خرد سال میتوانند باپدر و مادرغذا بخورند لیکن دختران اگر بزرگ‌باشند ،بایدبامادر هم‌غذا شوند . این‌عادت درنجد جاری است ودرحجاز، تنها درخانواده‌هائی معمول است که بانجد انتساب دارند .

شیوخ عرب ،کمتر اتفاق می‌افتادکه بفرزندان خود غیراز تیراندازی و اسب‌سواری وصید وشکار ، چیز دیگری یاددهند و بعضی از آنان طلب‌علم‌را عیب میدانستند [1] .

یکی از امیران وقتی دید پسرش به‌مجلس درس حاضر می شود ، گفت که این پسر ، اختلال عقل پیدا کرده است والا امارت با طلب علم

---

۱ ـ خلفای بنی‌امیه میگفتند تحصیل علم وظیفه غلامان و زیردستان است و ما بالا تر از آنیم‌که درپی تحصیل علم رویم بلکه امارت و فرمانروائی خاص ما می‌باشد . گویا دریکی از ترجمه‌های آقای ذبیح‌الله منصوری بودکه در قرون‌وسطی اشراف‌اروپا افتخار میکردندکه بی‌سوادهستند .

سازگار نیست [۱] .

صنعت درمیان عرب عبارت است از زرگری و نجاری و آهنگری و بافندگی و اصلاح تفنگ و بیطاری و پاره‌ای از اموری که جزو طب محسوب میشود ازقبیل حجامت و رگ‌زنی و داغ کردن روی زخم . صنعتگری ازنظر عربها ، جزومشاغل‌پست وبی‌ارزش بود ، ازاینروی کسانی که امور مزبوررا پیشهٔ خود قرار میدادند ، یاعرب نبودند یا از خانواده‌های غیرمعروف بودند . وقتی‌میخواستند بکسی ناسزا بگویند میگفتند یا ابن‌الصانع (ای‌صنعتگرزاده) این لفظ درصورتی ادا میشد که میخواستند لفظی‌راکه جامع همهٔ ناسزاهاست برای تحقیرطرف برزبان جاری سازند .

حافظ وهبه سپس‌میگوید: غریب این‌است‌که عرب ، هنوزهم شترداری و گوسفند چرانی و راندن درازگوشان را ، برخرید و فروش و صنعتگری و تجارت ، ترجیح میدهد [۲] .

این وصف مختصری بود ازخانواده‌های متعین و مرفه عرب که درضمن آن وضع زندگی افراد عادی ومعمولی وبدویان نیز تاحدی معلوم شد .

باتوجه به صفات واخلاق وعادات عرب نجد که شمه‌ای ازآن ذکرشد تا اندازه‌ای میتوان بعلل پیشرفت دعوت وهابی وقوف یافت : نجدیان تابع امرای‌خود بودند و امرا بفکرپیشرفت وغلبه برحریف وحفظ منافع‌خود. دیدیم که شیخ‌محمدبن عبدالوهاب، درابتدای امر ، بادشواریهایی مواجه شد ، اما پس‌ازآنکه محمدبن سعود (امیرقسمتی‌ازنجد) بیاری‌او برخاست، کارش رونق یافت و روبتوسعه نهاد و اتباع فراوانی پیداکرد .

---

۱ ــ حافظ وهبه دراینجا میگوید که ماخوشحالیم ازاینکه پاره‌ای ازشیوخ درسالهای‌اخیر، فرزندان خودرا برای تحصیل علم ، به بیروت و اسکندریه میفرستند .

۲ ــ جزیرة العرب فی‌القرن‌العشرین خلاصه ازصفحهٔ ۱۲۱ تا صفحهٔ ۱۵۳

دیگر اینکه شیخ محمد، جنگ بامخالفان را که نام جهاد بر آن نهاده بود، جزو اصول کار خویش قرار داده بود، که اتباع او بقبائل و نواحی دیگر حمله برند و پس از غلبه بر دشمنان، اموال ایشان را تصاحب کنند و سرزمینشان را متصرف شوند. بادیه نشینان که باین امور عادت داشتند، بدان روآوردند، بویژه که اغلب آنان بایکدیگر دشمن بودند و هر قبیله برای حمله بقبیلهٔ دیگر آمادگی داشت[1].

موضوع دیگر اینکه شیخ محمد به اسلام صدر اول و دین و سیرهٔ سلف صالح دعوت میکرد و این طور خاطرنشان میساخت که در صورت متابعت از او همانند صحابهٔ پیغمبر (ص) و تابعین خواهند بود و باسخنان خود، این احساس را در اعراب بوجود می آورد که تنها ایشان موحد و مسلمان حقیقی و اهل بهشتند و در صورتی که در راه دعوت او کشته شوند یا بکشند، سعادت ابدی نصیبشان خواهد شد.

در آن زمان نجد نقطهٔ دور افتاده ای بود که کمتر کسی به آنجا میرفت و بندرت کسی از نجدیان بخارج مسافرت میکرد. ساکنان نجد، مردمی بودند در حال بساطت و سادگی و بی خبر از همه جا. اذهانشان از آنچه در دنیا میگذشت خالی بود و کمتر، فکر و عقیدتی بفکرشان القا شده بود. طبیعی است که مردمی این چنین، میبایست خیلی زود تحت تأثیر تعلیمات شیخ محمد قرار بگیرند و باتعصب از آن دفاع کنند و حتی از بذل جان خود در راه آن، دریغ ننمایند.

حال اگر فرض کنیم که دعوت وهابی در محیط دیگری غیر از نجد و در شرایطی غیر از شرایطی که در نجد وجود داشت، اظهار میشد، آیا باز هم پیشرفتی نظیر آنچه در نجد نصیب آن شد پیدا میکرد؟ ظاهراً جواب منفی است

---

۱ ـ از بررسی تاریخ محاربات نجدیان بامخالفان خود و ازجمله عثمانیها، معلوم میشود که همهٔ ایشان ازروی عقیده و ایمان نمیجنگیدند، چند مورد اتفاق افتاد که چون امیر خودرا دربرابر خصم ضعیف میدیدند، بخصم می پیوستند. درکتابهای تاریخ مکه و تاریخ المملکة العربیة السعودیه مواردی ازاین قبیل ذکرشده است.

زیرا بشرحی که درآخر کتاب ذکر خواهد شد ، دعوت وهابی درچند ناحیه غیرازنجد ، نفوذ یافت وافراد مبرزی به نشرآن همت گماشتند حتی درپنجاب هند ناشران دعوت ، همان روشی را درپیش گرفتند که شیخ محمد و اتباعش درنجد معمول میداشتند ، اما هیچیك ازاین کوششها به نتیجهٔ کافی نرسید [۱] .

۱ ـ دربارهٔ موضوع مورد بحث به مقایسه‌ای که درپایان شرح حال شیخ محمد میان او و ابن تیمیه شده ، مراجعه فرمایید .

بخش هفتم

آل سعود

بدون شك ، آل سعود ، مهمترین عامل انتشار و نفوذ دعوت وهابی درنواحی نجد وحجاز میباشندکه حتی مذهب وهابی‌را ، مذهب رسمی کشور خود قرار دادند وبپایمردی ایشان بود که شیخ محمدبن عبدالوهاب ، توانست دعوت‌خودرا ، منتشرسازد وقبائل نجد را مطیع‌خودکند و باز ، آل‌سعود بودند که پس از درگذشت شیخ محمد در راه ترویج عقاید او کوشش کردند و در مقابل هیچ مانعی ازپای ننشستند . از اینجهت دربررسی تاریخ وهابیان ، سهم بزرگترمربوط بتاریخ آل سعود خواهد بود :

خاندان سعود ، طبق نوشتهٔ حافظ وهبه ، از قبیلهٔ غزه هستند که قبل از شیخ‌محمدبن‌عبدالوهاب ، امارت کوچکی درنجد دارا بودند ودرمیان امارات دیگر شبه جزیرهٔ عربستان ، اثر وشأن ومقامی‌نداشتند ، اما پس‌ازآنکه درسال ۱۱۵۰ هجری ، بشرحی‌که قبلا گفته شده است ، شیخ محمد برمحمدبن‌سعود (امیرگوشه‌ای‌ازنجد) وارد شد و بایکدیگرتوافق کردند ودرنتیجه ، مبارزات و زد و خوردهایی میان امیر سعودی و امرا و قبائل دیگر نجد رخ داد که در عموم‌آنها پیروزی باامیرسعودی بود ، بتدریج حکومت آل سعود نضجی‌گرفت و درسرنوشت نجد و بعداً درتمام شبه جزیره ، صاحب نفوذ مطلق گردید و مهمترین عامل مؤثر بحساب آمد .

ازآن زمان تا بامروز یعنی مدتی درحدود دویست و چهل سال ، تقریباً امارت نجد و ازحدود چهل و پنجسال قبل ، حکومت وسلطنت نجد و حجاز دردست این‌خاندان بوده است وباستثناء مدت قلیلی‌که آل رشید برنجد تسلط یافتند وعبدالرحمان‌بن‌سعود را ازآنجابیرون‌راندند (بشرحی‌که‌گفته‌خواهدشد) هیچ نیرویی حتی عثمانیها ومحمد علی پاشا نتوانسته‌است ، دست سعودیها را ازنجد و نفوذ ایشان را درآن سرزمین ، بطورکامل ازمیان ببرد .

آغاز امارت آل سعود

خاندان سعود ازعشیرهٔ مقرن وازقبیلهٔ عنزه (یاعنیزه) هستند که از دیر زمانی درنجد وحوالی‌آن مانند قطیف واحسا ، ساکن بوده‌اند .

نخستین‌کس‌ازایشان‌که بامارت مختصری درنجد،رسید مردی بنام‌مانع بود که چون باامیریمامه ، خویشاوندی داشت ، ازطرف او بریاست دو ناحیه ازاطراف درعیه‌گماشته شد واین‌ریاست درفرزندان‌اوباقی‌ماند . بعداز مانع ، پسرش‌ربیعه روی‌کارآمد وحوزهٔ فرمانروایی‌خویش‌را وسعت‌داد ، وی‌فرزندی داشت بنام موسی‌که جوانی‌کاردان و متهور بود . موسی امارت پدر را از او گرفت و نزدیك آمد که وی‌را بقتل رساند . موسی قدرت فراوانی یافت وآل یزید را که درآن حوالی حکومتی داشتند ، برانداخت . بدین ترتیب آل مقرن یاقبیلهٔ عنیزه ، امارت مختصری برای‌خود ، تأسیس‌نمودند ودرنجد واطراف شهرتی پیداکردند ولی‌همانطورکه‌گفته‌شد ، منشأ اثری نبودند تاروی‌کارآمدن محمدبن سعود وهماهنگ‌شدن وی با محمدبن عبدالوهاب .

دائرة المعارف اسلامی ، تاریخ حکومت وهابی (یا آل سعود) را در درعیه و ریاض بسه دوره قسمت‌کرده است :

۱ ـ ازآغازتأسیس، تاحملهٔ نیروی مصر درسال ۱۸۲۰ میلادی (درحدود

سال ۱۲٤۰ هجری قمری) که دراین دوره ، شهردرعیه ، مرکزحکومت بود .

۲ ـ اززمانی که باکوشش ترکی و فیصل (از امیرزادگان سعودی) آل سعود ، حکومت ازدست رفته را ، بازپس گرفتند ، تاحملهٔ ابن رشید فرمانروای حائل (ازسال ۱۸۲۰ ـ ۱۸۹٦ میلادی) دراین دوره ، مرکز حکومت ، شهر ریاض بود .

۳ ـ از سال ۱۹۰۲ که ابن سعود ، ریاض را ازآل رشید باز گرفت [۱] . که ازاین پس ، حکومت سعودی ، بسرعت توسعه یافت و پیشرفت نمود . تقسیم مزبور، برای دوره‌های تاریخ سعودی ، متناسب است زیرا هریك ازآن سه دوره ، از دورهٔ دیگر بکلی جدا و کیفیت پیدایش هر دوره ، با دوره‌های دیگر متفاوت است .

محمد بن سعود

درضمن شرح حال محمدبن عبدالوهاب ، شمه‌ای ازکوششهای محمدبن سعود ، درراه ترویج دعوت جدید ، ذکرشد ، باین موضوع نیز اشاره گردید که شیخ با وعدهٔ غلبه بردیگر امرای نجد ، وی‌را دلگرم ساخت . مطلب قابل ذکر دربارهٔ محمدبن سعود ، حسن تشخیص وپایداری سخت او درراه رسیدن بمقصود بود که در برابر هیچ دشواری مأیوس نشد و حتی سستی در وی راه نیافت. معلوم است که القاء عقاید تازه بکسانی که قرنها بمعتقداتی برخلاف آن عقاید ، خوگرفته بودند وجزآنچه مورد اعتقادشان بود ، هرچیزدیگررا باطل میدانستند ، کارآسانی نبود وبهمین جهت ، شیخ محمد ومحمدبن سعود ، در ابتدای امر با دشواریهایی دست بگریبان شدند .

حافظ وهبه میگوید : سال ۱۱۷۸ سخت ترین سالها بر محمدبن سعود بود ، زیرا عرعربن خالدی حاکم احسا و سیدحسن بن هبةالله حاکم نجران ،

---

۱ ـ دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحهٔ ۱۹۱ ترجمهٔ عربی.

بایکدیگر هم‌قسم شده‌بودند که‌به‌درعیه‌حمله‌کنند ودعوت جدید دینی‌را ازمیان ببرند وشوکت مروجان آنرا درهم‌شکنند . از طرفی محمدبن سعود میدید که هنوز سپاه عرعر ودیگر مخالفان اونرسیده، فرزندش درناحیهٔ حائر ، بین‌خرج وریاض ،شکست خورده است . این پیش آمد ها اورا بسیار اندیشناك کرد . اما شیخ محمد باسخنان خود اورا دلگرم میکرد . دراین‌میان ، بین شیخ محمد و محمدبن‌سعود ، از یك‌طرف وامیرنجران ازطرف دیگر ، صلح‌برقرارشد [۱]. وخطری‌که دراین ناحیه ، محمدبن سعود را تهدید میکرد ، ازمیان رفت .

دردائرةالمعارف اسلامی‌چنین‌آمده‌است که محمدبن‌سعود ،پس‌ازتوافق با محمدبن عبدالوهاب ، در سال ۱۱۵۹ ، از هر طرف ببلاد مجاور و مناطق بدویانی که باو نزدیك بودند ، حمله میبرد و اموالشان را غارت میکرد . این امر موجب‌شد که امرای نیرومند نجدکه بااوهمسایه بودند ، مانندبنی‌خالد از لحسا (یااحسا) وآل‌مکرمی ازنجران ، درکاراو مداخله نمایند اما نتوانستند پیشرفت وهابیت را متوقف سازند . اشراف مکه[۲] نیز وهابیان را خارج از دین میدانستند و آنان را بخروج از دین ، نسبت میدادند و از اینروی اجازهٔ زیارت اماکن مقدسه را بایشان نمیدادند . در سال ۱۱۶۲ اشراف مکه ، جریان‌کار وهابیان را بباب‌عالی عثمانی اطلاع دادند واین نخستین باربودکه حکومت عثمانی ازدعوت جدید اطلاع‌می‌یافت. محمدبن سعود درسال ۱۱۷۹ پس‌از سی‌سال فرمانروائی درگذشت [۳] .

۱ـ جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین صفحه ۲۴۴

۲ ـ مقصود از اشراف مکه امیران وحکام‌مکه‌است که دراین‌زمان‌ازطرف پادشاهان‌عثمانی انتخاب میشدند ودرجای‌خود ازایشان سخن خواهدرفت .

۳ ـ دائرةالمعارف اسلامی ج۱ صفحهٔ ۱۹۱

عبدالعزیز بن محمدبن سعود ۱۲۱۸ - ۱۱۷۹

عبدالعزیز ، بزرگترین پسران محمدبن‌سعود بود که پس‌از آنکه‌بعدازپدر زمام اموررا دردست گرفت ، درراه پیشرفت مذهب وهابی وتوسعهٔحکومت خود ، بسیار کوشش کرد . وی درسی‌سال اول فرمانروایی ، پیوسته با قبائل مجاور ، درحال‌جنگ بود . درسال ۱۲۰۸ ، ناحیهٔ احسارا فتح کرد یا بگفتهٔ حافظ‌وهبه ، سپاه توحید ، بنی‌خالد ، حکام‌احسارا ازمیان بردند ، بافتح‌احسا وقطیف ، وهابیان بکرانه های خلیج فارس ، رسیدند .

عبدالعزیز وشریف مکه

جلوتر ، در ضمن شرح حال محمدبن عبد الوهاب گفته شد که وی فرستادگانی را برای‌اظهار دعوت وگرفتن اجازهٔ حج‌نزد شریف‌مسعودفرستاد ولی شریف دستور دستگیری ایشان را صادرکرد و حکم بکفرشان داد وطبعاً اجازهٔ حج‌هم به‌آنان‌نداد .

وهابیان تامرگ شریف مسعود ، از انجام حج محروم بودند . در سال ۱۱۸۶ شریف سرور ، جانشین شریف مسعود ، اجازهٔ زیارت خانهٔ خدا را بوهابیان داد مشروط براینکه جزیه بپردازند ولی‌آنان ازپرداخت جزیه امتناع کردند[1]. این حق‌تاسال ۱۲۰۲ برای ایشان باقی‌بود ، لیکن دراین‌سال ، شریف غالب جانشین شریف‌سرور ، حق‌مزبوررا ازایشان سلب‌کرد وآمادهٔجنگ با عبدالعزیز ، امیروهابی‌شد .

عبدالعزیز نیز که همواره درفکر تصرف‌مکه بود وبهانه ای برای این‌کار

---

۱ - تاریخ مکه ج ۲ صفحهٔ ۱۲۴

میجست ، بلافاصله ، بسوی‌مکه لشکر کشید و میان او وشریف غالب،جنگ آغاز گشت. این‌جنگ نزدیك به‌نه‌سال بطول‌انجامید ودراین‌مدت پانزده واقعهٔ مهم میان‌طرفین رخ داد ولی‌کار یك طرفه نشد .

نویسندهٔ تاریخ‌المملکة العربیةالسعودیه دراین مورد میگوید کـه درسال ۱۲۰۵ شریف غالب ، سپاه‌گرانی که‌شمارهٔ آن به ده هزارتن میرسید وبیش از بیست توپ همراه ایشان‌بود ، بسرداری برادرش عبدالعزیز برای‌جنگ‌بامردم نجد ، تجهیزکرد ولی سپاه مزبور کاری ازپیش نبرد .

نویسندهٔ مزبور ، دفاع نجدیان‌را بطرز مبالغه آمیزی وصف کرده واز جمله گفته‌است که‌سپاه‌عظیم‌شریف غالب‌که دربین راه ، جمعی‌ازعشائرحجاز وشمّر ومطیر وافراد دیگر نیز بآن پیوسته‌بودند ، نتوانست قصربسام راکه‌فقط سی‌تن ازآن دفاع میکردند ، فتح‌کند ، همچنین قدرت نیافت قریهٔشعرارا بعد ازیکماه محاصره ،بگشاید درحالی‌که بیش‌ازچهل‌تن درآن‌وجود نداشت[1] .

سرانجام درسال۱۲۱۲ ، درآخرین‌وقعه که‌بنام‌غزوةالخرمه معروف‌است عبدالعزیز سعودی برسپاه شریف غالب، نیرومندترین دشمنان‌خود ،غالب‌آمد اما بگفتهٔ حافظ وهبه ، سیاست اقتضاکرد کـه میان فریقین ، قرارداد صلح بسته‌شود وراه‌حج بروی‌حجاج نجدی‌باز گردد . باین مناسبت ، امیرنجد در سال ۱۲۱٤ وسال‌بعدازآن ، حج گزارد واین نخستین‌باری‌بودکه امیری‌وهابی مناسك‌حج‌بجاآورد ، امادرسال‌قبل یعنی‌سال ۱۲۱۳ جمعی ازنجدیان‌درانجام مناسك حج شرکت کرده‌بودند .

درهرحال ، قرارداد صلح ، دیری نپایید وازمیان‌رفت درحالی‌که‌هریك ازطرفین ، دیگری‌را متهم میکرد باینکه بشرایط صلح احترام نگذاشته است . سیاست کلی نجدیان این‌بودکه توحید (بهمان معنی‌که خود آنان میگفتند)در

۱ـ تاریخ‌المملکةالعربیةالسعودیه ج۱ صفحهٔ ۵۲

جزیرةالعرب منتشر گردد وتمام‌مخالفان ازمیان‌برده شوند[۱] .

چندسالی، اوضاع به‌آرامش گذشت، درسال ۱۲۱۵ ، عبدالعزیز باتفاق پسرش سعود ، باجمع بسیاری ازمردم وعشائر نجد ، مردوزن وکودك ،بقصد حج حرکت کرد ،لیکن هنوز هفت منزل نپیموده بودکه احساس کسالت کرد، از اینروی خود به‌نجد بازگشت و پسرش سعود ، اعمال‌حج‌را انجام داد ودر مکه با شریف غالب ملاقات کرد[۲] .

دراین‌سفر ، قبائل عسیر وتهامه وبنی‌حرب به‌سعود پیوسته‌بودند ،وگویا این‌موضوع شریف غالب‌را آزرده خاطرکرده‌بود ، بعلاوه ، درهمین اوان ، میان همراهان سعود وکسان شریف غالب اختلافاتی رخ داد و دوباره، آتش جنگ میان دوطرف زبانه‌کشید ، که تاچندسال بطول انجامید و سیزده واقعهٔ جنگی درمیان طرفین رخ داد . نیروی وهابی ازهرجهت برنیروی‌شریف‌غالب فزونی داشت ، ازاین‌جهت وهابیان بتدریج ،عرصه‌را برشریف تنگ‌کردند و بتصرف شهرطائف (درنزدیکی‌مکه) نائل‌آمدند .

شریف غالب، دیگر نتوانست به‌اقامت‌خود درمکه ادامه دهد، ازاینروی برادر خود عبدالمعین را در مکـه قرار داد و خود به بندر جده گریخت ، عبدالمعین با سعود از درموافقت درآمد ودرنامه‌ای‌که برای او نوشت ،امان خواست . عبدالمعین درآن‌نامه ، نوشته‌بودکه اهل‌مکه حاضرندازسعود پیروی کنند وخوداو نیز حاضراست ازطرف‌سعود ، والی‌مکه باشد .

فرستادگان‌شریف که‌همه ازبزرگان ومعاریف مکه‌بودند ، درمحلی‌بنام وادی‌السیل (بین طائف‌ومکه) با سعود ملاقات کردند ومذاکرات لازم انجام یافت ، سعود پیشنهاد شریف عبدالمعین‌را پذیرفت ودرنامه‌ای که‌متن‌آن ذکر می‌شود، اهل‌مکه را به دین‌خدا ورسول دعوت‌کرد و درهمین‌نامه،عبدالمعین

---

۱ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ ۲۴۵.

۲ ـ تاریخ‌المملکة العربیةالسعودیة ج۱ صفحهٔ ۷۳ .

را به امارت شهرمکه تعیین‌نمود ، فرستادگان شریف با نامهٔ سعود ، بشهر مراجعت کردند. درروزجمعه‌هفتم‌محرم‌سال ۱۲۱۸ نامهٔ‌سعود بوسیلهٔ‌مفتی‌مالکی برای‌مردم قرائت‌شد .

متن‌نامهٔ مزبور چنین‌است :

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ من‌سعودبن عبدالعزیز الی کافةاهل‌مکة والعلماء والاغاوات و قاضی السلطان ، السلام علی من اتبع الهدی ، امابعد ـ فانتم جیران‌الله وسکان حرمه ، آمنون بامنه ، انما ندعوکم لدین‌الله و رسوله (قل‌یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم انلا نعبد الاالله ولا نشرك به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوابانا مسلمون) [1].

فانتم فی وجه‌الله ووجه امیرالمسلمین سعودبن عبدالعزیز وامیرکم عبدـ المعین بن مساعد فاسمعوا له واطیعوا مااطاع‌الله والسلام:

«بنام خدای بسیار بخشاینده ومهربان، این نامه‌ای است ازطرف سعود پسرعبدالعزیز به‌عموم اهل‌مکه وعلما وخواجگان [2] وقاضی منصوب ازطرف سلطان عثمانی».

درود برکسی‌که پیرو راهنمائی خدا ورسول‌باشد ، اما بعداز حمدخدا ودرود برپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، شما همسایگان خدا وپناهندگان باو وساکنان حرم وی هستید که‌بامان خدا در امانید ،همانا ماشما را به‌دین‌خدا ورسول دعوت می کنیم .

---

۱ ـ آیهٔ ۵۷ ازسورهٔ ۳ (آل‌عمران).

۲ ـ مقصود از خواجگان که در عربی به‌آنان اغاوات میگویند (مأخوذ ازآغاکه سابقاً در ایران جلونام خواجه‌ها قرار می‌گرفت) کسانی است که بخدمت در مسجدالحرام و مسجدالنبی وحفظ نظم مسجد ، اشتغال داشته هنوزهم بقایایی از ایشان درهردو مسجد هستند . سابق‌براین پاره‌ای ازمتمکنین بخارا و سمرقند و نواحی دیگر، نذر میکردند که چنین‌کسانی را بخدمت مسجد بگمارند .

سعود دراینجا آیه‌ای ازقرآن را خطاب به اهل مکه ذکرکرده که مضمون آن چنین‌است : (ای اهل‌کتاب (مقصود کفاری است که دارای کتاب آسمانی میباشند) بیایید بسخنی‌که ما وشما بآن اعتقاد داریم ، روآوریم که بجزخدا احدی‌را عبادت‌نکنیم ونپرستیم وهیچکس وهیچ‌چیزرا با وی شریك قرارندهیم وبعضی ازما ، بجزخدا ، بعض‌دیگررا صاحب وپروردگارخویش نداند . اگر ازاین‌سخن روبگردانند ، بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم .) سعود ، سپس میگویدکه شما درراه خدا ودر راه سعود ، امیرمسلمانان ، گام برمیدارید و امیرشما عبدالمعین‌بن مساعد است ، سخن اورا بشنوید وتاآنجا که او فرمان خدا را میبرد، فرمانش را ببرید» .

روزهشتم‌محرم سعود درحالی‌که‌محرم بود وارد مکه شد ، پس‌ازطواف وسعی، درباغ شریف فرودآمد، بعدازآن‌بمسجدالحرام رفت وخطابه‌ای ایراد کرد که درآن ، مردم را بتوحید دعوت نمـود و دراجتماع دیگـری ، بمردم دستورداد ، قبه‌هایی‌راکه روی قبور بنا شده بود ، خراب‌کنند [1] .

کیفیت ویران‌کردن قبور در مکه

صبح روز دیگر وهابیان ، درحالی‌که جمع‌کثیری ازمردم ، بیل‌بدست ، همراهشان بودند ، بخراب‌کردن قبور و گنبدها پرداختند . نخست گنبدهای قبرستان معلی [2] را ویران ساختند ، تعداد این گنبد ها بسیار بود ، سپس گنبد روی محل‌تولد پیغمبرﷺ ومحل تولد ابوبکر وعلی [3] وگنبد خدیجه ، همچنین

---

۱ ـ تاریخ مکه ج ۲ ازصفحهٔ ۱۳۱ ببعد.

۲ ـ گورستان معلی یا معلاة قدیمترین‌گورستان مکه است که اکنون در اواسط شهر قرار دارد وخیابان عریضی‌آن‌را بدوقسمت‌کرده‌است . نیمهٔ اول بنام مقبرةالمعلاة و نیمهٔ دوم بنام مقبرة ابی‌طالب معروف‌است .

۳ ـ وجود محلی بنام مولد علی ، قابل تأمل‌است .

قبهٔ روی چاه زمزم و قبه های اطراف خانهٔ کعبه وتمام بناهایی‌راکه بلندتر از کعبه بود خراب کردند. بعدازآن تمام مواضعی‌راکه درآنها آثاری ازبندگان صالح خدا بود ، بدست‌آوردند وویران ساختند. وهابیان هنگام خراب‌کردن قبرها وگنبدها ، رجزمیخواندند وطبل مینواختند وآواز میخواندند ودرناسزا گفتن به ساختمانهای قبور مبالغه میکردند . بعداز سه روز ، تمام آن آثار را محو نمودند [۱] .

اقدامات دیگر سعود درمکه و بازگشت شریف غالب

امیرسعود پس‌از دستور ویرانی مقابر دستور دیگری صادر نمود ، مبنی براینکه باستثناء نماز عشا ، پیروان مذاهب اربعه ، حق ندارند دریك زمان باهم، درمسجدالحرام نمازجماعت بپا دارند[۲]، بلکه صبح بشافعی،ظهربمالکی وعصرومغرب هریك به حنفی وحنبلی ، اختصاص یابد ونمازجمعه‌را مفتی مکه بپا دارد . همچنین دستورداد، کتاب کشف‌الشبهات تألیف محمدبن‌عبدالوهاب درمسجدالحرام تدریس شود و خواص و عوام درحلقهٔ درس ، حضور یابند . سعود بیست و چهار روز درمکه ماند ، سپس برای دستگیری شریف غالب ، بسوی جده حرکت کرد و آنجارا درمحاصره انداخت ولی بعلت اینکه جده دارای حصاری استوار و وسائل دفاعی نیرومندی بود ، نتوانست بآن دست یابد ، ناگزیر به نجد مراجعت‌کرد ، شریف غالب ازغیبت سعود استفاده‌کرد وبمکه بازگشت وبدون هیچ مزاحمت و ممانعتی ازطرف برادرش عبدالمعین، آن شهررا بتصرف آورد [۳] . اما وهابیها بهیچ قیمت حاضر نبودند ، مکه را

---

۱ ـ کشف الارتیاب صفحهٔ ۲۲ و۲۳

۲ ـ سابقاً دراوقات نماز ، درهریك ازچهار رکن خانهٔ کعبه ، یکی ازمذاهب چهارگانه ، نماز جماعت بپا میکردند .

۳ ـ تاریخ مکه ج ۲ خلاصه ازصفحهٔ ۱۳۱ و ۱۳۲

ازدست بدهند ، شریف‌غالب نیزمیخواست مانند سابق درمکه حکمروایی کند باین‌لحاظ ، دوباره آتش‌جنگ میان دوطرف زبانه‌کشید و تا ذیقعدهٔ سال ۱۲۲۰ دوام یافت . لیکن دراین‌وقت صلحی برقرارشد ، بدین‌منظورکه وهابیان وارد مکه شوند وپس‌از اداءِ مناسك حج ، به بلاد خود برگردند .

شریف غالب ازجنگ با وهابیها خسته شده‌بود وازطرفی‌نیروی‌مقاومت درخود نمیدید وازطرف‌دیگرسخت علاقه داشت‌که بقیهٔ نفوذ خودرا حفظ کند. ازاینروی چاره‌ای ندید جزاینکه بمذهب وهابی تظاهر نماید و طبق تمایلات وهابیها رفتارکند وبگفتهٔ صلاح‌الدین‌مختار باپذیرفتن دین‌خدا ورسول باسعود بیعت نماید [۱] . شریف غالب برای اینکه خلوص خودرا بهتر به ثبوت رساند ، دستور داد بقاعی‌راکه وهابیان از خراب‌کردن آنها صرف‌نظرکرده بودند ، خراب‌کردند و درمکه و جده بقعه‌ای باقی نگذاشت ، باهمهٔ اینها ، اعمالی از او سرمیزد که سعود را نسبت بخلوص وی بدگمان میساخت . ازکارهای جالب توجهی‌که ازشریف درآن ایام سرزد این بود که ازبازرگانان اموالی بعنوان عشور دریافت میداشت و چون مورد اعتراض قرار میگرفت ، میگفت این‌بازرگانان مشرکند (مقصودش این‌بودکه چون جزوفرقهٔ وهابی‌نیستند، پس مشرکند)وبنابراین ، من‌این‌مال‌راازمشرکین‌دریافت‌میکنم‌نه‌ازمسلمانان‌موحد [۲] .

تصرف مدینه

درهمین‌سال ۱۲۲۰ سعود شهرمدینه‌را متصرف شد وتمام اشیاءِ گرانبهائی راکه درحرم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود داشت ، بتصرف‌آورد و نیز قاضی مکه و مدینه‌راکه ازطرف‌عثمانیهابود ، ازشهربیرون راند [۳] . بنا برنوشتهٔ صلاح‌الدین

۱ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۱ صفحهٔ ۹۱

۲ ـ المختار من تاریخ الجبرتی صفحهٔ ٦٦٧

۳ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۱ صفحهٔ ۹۱

مختار، چون وجوه واعیان مدینه دریافتند که شریف غالب قصد بیعت باسعود را دارد، به سعود پیشنهاد کردند بیعت اهل مدینه را مبنی بر پذیرفتن دین خدا ورسول وفرمانبری ازسعود، قبول کند. پس ازاین پیشنهاد، اهل مدینه بویران ساختن قبه‌ها وبناهای روی قبور، اقدام کردند[1]. باین ترتیب، وهابیان حکومت بزرگی تشکیل دادند که شامل نجد وحجاز میشد، عمال عثمانی را بیرون کردند ونام سلطان عثمانی را ازخطبه انداختند، باین هم قانع نشدند، بعراق مخصوصاً شهرهای کربلا ونجف هم دست اندازی میکردند.

حملهٔ وهابیان به کربلا و نجف

ازاوایل تشکیل حکومت آل سعود، درمیان آن حکومت وعراق که در آن زمان جزو متصرفات سلطان عثمانی بود، گاهی مناقشات و زد و خوردهایی رخ میداد و وهابیها بشهرها ونواحی مختلف عراق حمله میبردند. لیکن حملهٔ آنان بدوشهر کربلا ونجف ازنوع حمله‌هایی که بنواحی دیگر عراق میکردند، نبود وازکیفیت حمله وروشی که در قتل عام مردم واهانت بمرقد مطهر امام حسین علیه‌السلام معمول داشتند، بخوبی معلوم میشود، که انگیزهٔ اصلی این اعمال، معتقدات مذهبی توأم باتعصب شدید ایشان بود که درمدتی نزدیك به ده سال، چند بار شدیدترین حملات را باین دوشهر روا داشتند.

قبلا گفته شده است که ابن تیمیه و اتباع او، بیشتر ازاین لحاظ با شیعه مخالفت وعناد میورزیدند که ایشان را حجاج یا عباد قبور میدانستند و بدون اینکه ازحقیقت امر آگاه باشند، گمان میکردند که شیعه قبرهای بزرگان خویش را میپرستند وبجای حج خانهٔ خدا به حج قبور میروند واموری ازاین قبیل که جلوتر بتفصیل مورد بحث قرار گرفته ومطالب لازم، برای رفع این اتهامات

---

۱ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیة ج ۱ صفحهٔ ۹۲

ذکر گردیده است .

درهرحال ، باتوجه باینکه دوشهر کربلا ونجف ، ازشهرهای مورداحترام و از بزرگترین زیارتگاههای شیعه هستند ، زیارتگاههایی با بناهای عالی و گنبد های افراشته با نذورات و نفایس فراوان و موقوفات بسیار که هرسال هزاران تن از دور ونزدیك برای زیارت باین دوشهر رومیآورند ، وهابیان که همانطور که گفته شد ، بواسطهٔ بی‌اطلاعی وشبهاتی که درذهن ایشان القاشده بود ، نسبت باین امور تعصب شدید میورزیدند ، طبعاً بدنبال دستاویزی بودند که مقصود خویش را انجام دهند .

بنابر نوشتهٔ دائرةالمعارف اسلامی ، تعدی قبیلهٔ شیعی مذهب خزاعل را بیکی از قافله های نجد ، دستاویزی برای حملهٔ بکربلا ونجف قراردادند[1] .

حملات وهابیان بکربلا ونجف از سال ۱۲۱٦ هجری ، زمان حکومت عبدالعزیزمزبورشروع شد وتابعداز سال۱۲۲۵زمان امارت سعودبن‌عبدالعزیز ، ادامه داشت .

شرح این حملات را نویسندگان وهابی و غیر وهابی نوشته‌اند. درآثار نویسندگان ایرانی آن زمان نیز ، آمده است. بعضی از علمای نجف که خود شاهد وقایع بوده و حتی در عداد مدافعان شهر قرار داشته‌اند ، بگوشه‌ای از آنچه خود دیده یا شنیده‌اند ، بمناسباتی در تألیفات خود اشاره کرده‌اند که در اینجا بذکر خلاصه‌ای ازمجموع آثار مزبور ، پرداخته می‌شود :

۱- ج۱ صفحهٔ ۱۹۲ داستان عرب‌خزاعل درضمن شرح حملهٔ وهابیان بنجف ذکر خواهد شد و ظاهراً باحملهٔ آنان بکربلا ارتباط زیادی ندارد . یادآور میشودکه وهابیان درسال ۱۲۱٤ بنجف حمله کردند ولی عرب خزاعل جلوشان را گرفتند وسیصدتن از ایشان را کشتند (دوحة الوزرا ص۲۱۲) .

حمله‌ای به کربلا

صلاح‌الدین مختار ، از نویسندگان وهابی دراین باره چنین میگوید که درسال ۱۲۱۶ ، امیرسعود ، دررأس نیروهای بسیاری ازمردم نجد وعشایر و جنوب وحجاز وتهامه ونواحی‌دیگر، بقصد عراق حرکت نمود ودرماه‌ذیقعده بشهر کربلا رسید و آن را محاصره کرد . سپاه مذکور باروی شهر را خراب کردند و بزور وارد شهر شدند. بیشتر مردم را درکوچه و بازار و خانه‌هابقتل رسانیدند ونزدیك ظهر باموال وغنائم فراوان، ازشهر خارج شدند ودر آبی بنام ابیض‌گرد آمدند . خمس اموال را خود سعود برداشت و بقیه را بهرپیاده یك سهم وبهرسوار دوسهم ، قسمت کرد[1].

نویسندهٔ مزبور چند صفحهٔ بعد، همان واقعه را بدین نحو نوشته است که امیر عبدالعزیزبن محمدبن سعود ، سپاه انبوهی ، بفرماندهی پسرش سعود ، بعراق‌گسیل داشت. جمعی ازاین سپاه درماه ذیقعده سال ۱۲۱۶ بکربلا هجوم بردند. شیخ عثمان‌بن بشر نجدی[2] درکتاب خود ، عنوان المجد فی‌تاریخ‌نجد (ج ۱ صفحهٔ ۱۳۰) چنین ذکرکرده است که جنگجویان نجدی ، قبهٔ روی قبر حسین علیه‌السلام را خراب کردند وآنچه در داخل قبه وحوالی آن بود، بچپاول‌بردند وسنگ روی قبرراکه بادانه های زمرد ویاقوت وجواهرات دیگرآراسته شده بود، کندند وباخودبردند وآنچه درشهر یافتند ازاموال واسلحه ولباس وفرش وطلا، ربودند ....

امیرسعود، بشهری حمله‌برد و قتل و غارت کردکه درنظر شیعه ، شهری است که رعایت احترام‌آن‌لازم‌است[3].

۱ـ تاریخ المملکةالعربیةالسعودیه ج۱ صفحهٔ ۷۳.

۲ـ مورخ ونویسندهٔ معروف وهابی درقرن سیزدهم هجری.

۳ـ تاریخ‌المملکةالعربیةالسعودیه ج ۱ صفحهٔ ۷۷ و۷۸ ـ جملهٔ اخیر اشاره‌ای است‌بعلت کشته شدن عبدالعزیز، پدر سعود، بشرحی‌که خواهدآمد .

مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی ازعلمای بزرگ شیعه مقیم نجف که خود شاهد حملهٔ وهابیان بنجف بوده ، درضمن اشاره به پیدایش مذهب وهابی ، چنین گفته است که درسال ۱۲۱۶ به مشهد حسین علیه‌السلام غارت بردند ، مردان وکودکان را کشتند ، امـوال مردم را گرفتند و در بی‌احترامی نسبت به‌آستان مقدس زیاده روی کردند وآن‌را ویران ساختند وازریشه درآوردند[۱].

نویسندگان شیعه ، عموماً قتل عام کربلا را ، درروز هیجدهم ذیحجه (عید غدیر) دانسته‌اند.ازجمله‌مؤلف روضات‌الجنات درضمن شرح‌حال مولی عبدالصمد همدانی حائری گفته است که درروز چهارشنبه هیجدهم ذیحجه که عید غدیر بود ، پس‌ازآنکه وهابیان ، عالم مزبور را باحیله و مکر ازخانـه بیرون کشیدند، بدست ایشان بشهادت رسید[۲] . و اما شرح واقعه ، آنطور که دکترعبدالجواد کلیددار که خود ازاهل کربلاست درتاریخ کربلا و حائر حسین ، ازتاریخ کربلای معلی نقل کرده [۳] ، چنین‌است :

درسال ۱۲۱۶ ، امیر سعود وهابی ، سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد وبشهر کربلا حمله‌ورشد . کربلا دراین‌ایام ، درنهایت‌شهرت وعظمت بود و زوار ایرانی وترك وعرب بدان روی میآوردند . سعود، پس‌از محاصرهٔ شهر، سرانجام واردآن گردید ، وکشتارسختی ازمدافعین وساکنان آن نمود ، حصار شهر ، از چوب و شاخه‌های درخت خرما که آنهارا پشت دیوارهای‌گلی ، تعبیه‌کرده بودند ، بوجود آمده بود .

سپاه وهابی ، چنان رسوایی درشهربپارآوردندکه بوصف نمی‌گنجد ، حتی‌گفته میشود که دریك‌شب بیست‌هزار تن را بقتل رسانیدند .

پس‌ازآنکه امیر سعود ، از کارهای جنگـی ، فراغت یافت ، بطـرف

---

۱ ـ مفتاح الکرامه ، خاتمهٔ مجلد پنجم صفحهٔ ۵۱۲ چاپ مصر

۲ ـ روضات الجنات صفحهٔ ۳۵۱

۳ ـ صفحهٔ ۲۰ و ۲۲

خزینه های حرم ، متوجه شد . این خزائن ازاموال فراوان و اشیاء نفیس ، انباشته بود . وی هرچه درآنجا یافت ، برداشت . میگویند که درمخزنی را بازکرد که سکه‌های بسیار ، درآن گردآوری شده بود ، ازجمله چیزهایی که بچنگ آورد ، گوهر درخشان بسیار بزرگی وبیست قبضه شمشیرکه همه باطلا زینت‌یافته وباسنگهای قیمتی مرصع‌شده بود ، ظرفهای زرین وسیمین وفیروزه و الماس ازذخائرگران‌قیمت، همه‌را برداشت . دیگرچهارهزارشال کشمیری، دوهزارشمشیرطلا، تعداد زیادی تفنگ واسلحهٔ دیگر، همه بغارت رفت .

کربلا، پس‌ازاین‌حادثه بوضعی درآمد که شعرا برای‌آن مرثیه میگفتند، کسانی که‌جان سالم بدر برده بودند ، بتدریج بشهربازگشتند و باصلاح‌پاره‌ای ازخرابیها ، همت گماشتند .

بنابرآنچه لونکریك درتاریخ خود نوشته (چهار قرن از تاریخ عراق چاپ بغداد) تمام پایتخت‌های کشورهای‌اسلامی، ازاین‌واقعه بشدت، لرزید[1].

همین نویسنده ، درجای دیگرازکتاب خود ، بنقل‌از لونکریك این‌طور نوشته‌است : خبر نزدیك شدن وهابیان ، بشهرکربلا ، غروب روز دوم نیسان ۱۸۰۱ میلادی ، درهنگامی که بیشترساکنان‌آن شهربقصد زیارت به نجف رفته بودند (ظ ـ بمناسبت عید غدیر) منتشرشد . آن عده ازمردم که درشهر مانده بودند ، شتابان دروازه‌ها را بستند . وهابیان‌که شمارهٔ‌آنها ، به ششصد پیاده وچهارصدسوار تخمین زده میشد ، بکنارشهرفرودآمدند وچادرهای‌خویش‌را برافراشتند وآذوقهٔ خودرا بسه قسمت‌کردند. آنگاه ازطرف محلهٔ باب‌المخیم (دروازهٔ خیمه‌گاه) سوراخی درباروی شهر بوجود آوردند وازآن سوراخ وارد خانه‌ای شدند وازآنجا به نزدیکترین دروازه‌ها حمله بردند و بزور آنرا گشودند وداخل شهرشدند . مردم وحشت‌زده وبدون هدف و مقصدی پا بفرار نهادند. وهابیان‌بطرف‌ضریحهای‌مقدس‌سرازیرگشته شروع بخرابی‌آنهانمودند.

---

۱ ـ تاریخ کربلا و حائر حسین(ع) صفحهٔ ۱۷۴.

اشیاء نفیس و نذورات قیمتی وهدایایی که فرمانروایان و پادشاهان ایران ، فرستاده وتقدیم کرده‌بودند ، همه‌را غارت کردند ، همچنین زینت آلات دیوارها وطلای سقفهارا کندند ، شمعدانها وقالیهای گران قیمت وقندیلهای پرارزش‌را بردند، درهای مرصع وآنچه ازاینگونه یافته میشد ، همه‌را کندند. علاوه‌براین اعمال ، قریب پنجاه تن‌را نزدیك ضریح وپانصد نفررا بیرون ضریح ودرصحن بقتل رسانیدند و بهرکس برخوردند ، بدون رحم و شفقت ، کشتند . برپیران وخردسالان ، ترحم نکردند . بعضی ، تعدادکشتگان‌را هزارتن وبعضی‌دیگر، پنج برابر ، تخمین زده‌اند [1] .

همانطورکه ملاحظه میشود ، درنقلهای مختلف ، شمارهٔ وهابیها و همچنین تعداد مقتولین ، بااختلاف زیاد ذکرشده‌است .

باتوجه بنوشته‌های نویسندگان وهابی که‌قسمتی‌ازآنها قبلا ذکرشده‌است وقرائن‌دیگر، گویا تعداد درحدود بیست‌هزار برای‌مهاجمین ودرحدود پنجهزار برای‌کشته‌شدگان ، درست‌تر باشد .

علل غلبهٔ وهابیان به شهرکربلا

بعداً گفته خواهد شد که وهابیها بشهر نجف نیز حمله‌ور شدند وسخت کوشیدند تاآن‌را فتح‌کنند اما نتوانستند ولی شهرکربلارا به‌آسانی‌گشودند و آنچه میخواستند کردند . علل این امر ، تاآنجاکه بنظر نویسنده رسیده ، این چند چیز است :

۱ ـ عمرآقا ، حاکم شهرکربلا ، ازطرف سلیمان پاشا ، والی بغداد ازطرف سلطان عثمانی ، برای حفاظت شهر، کاری انجام نداد و هیچ اقدامی نکرد (وبهمین مناسبت ، مورد مؤاخذهٔ سلیمان پاشا قرارگرفت و سرانجام

---

۱ ـ تاریخ کربلا و حائر حسین صفحهٔ ۱۷۲

کشته شد [1]).

۲ ـ برج و باروی شهر کربلا ، استحکام کافی نداشت ، بعلاوه برای دفاع از آن ، عدهٔ کافی ولازم وجود نداشتند .

۳ ـ ازهمه مهمتر اینکه مردان وجوانان، عموماً بمناسبت عیدغدیر رهسپار نجف شده بودند وکسی نبود که ازشهر دفاع کند ودر برابر مهاجمین بایستد. درشهر فقط زنان وسالخوردگان وکودکان باقی‌مانده‌بودند که ازایشان کاری ساخته نبود .

٤ ـ هنگام هجوم وهابیان بشهر کربلا طبق نوشتهٔ صاحب مفتاح الکرامه قبایل شیعی مذهب اطراف از قبیـل : قبیلهٔ خزاعل وآل بعیج و آل جشعم ، بایکدیگر اختلاف داشتند وسرگرم زدو خورد بودند [2] و مجـال جلوگیری از وهابیان را نداشتند .

می بینیم که وهابیان ، در حمـله های بعدی ، هرچه کوشش کردند نتوانستند ، بشهر راه یابند ، زیرا این عوامل در موقع این حملات ، تقریباً وجود نداشت .

حمله‌های دیگر وهابیان بکربلا

گفتیم که وهابیها در مدتی متجاوز از دوازده سال ، گاه و ناگاه بشهر کربلا و اطراف آن حمله‌میبردند وغارت میکردند کـه نخستین این حملات ، همان هجوم ایشان در سال ۱۲۱٦ بودکه‌شرح داده‌شد .

۱ـ پاورقی صفحه ۱۷۳ کربلا وحائر حسین بنقل از سفرنامهٔ میرزا ابوطالب صفحه ۲٦۲

۲ ـ مفتاح الکرامة ج ۷ صفحهٔ ٦۵۳ ـ علت دیگری نیز میتوان به چهـار علت مزبور افزود و آن شیوع طاعون در بغـداد و اطراف بود (دوحة الوزراء صفحهٔ ۲۱٦) که باعث‌شد والی ودیگر مسئولان امور بفکر جان خود باشند و بطورلازم بدفاع از کربلا نپردازند .

صلاح‌الدین مختار ، دربارهٔ یکی از این حمله‌ها چنین گفته است :

درماه جمادی‌الاولی سال ۱۲۲۳ مجدداً امیرسعودبن عبدالعزیز بانیروی بسیار که ازجمیع نواحی نجد واحسا وحبوب ووادی دواسر و بیشه و رینه و طائف و حجاز وتهامه ، گردآورده بود ، بسوی‌عراق حرکت‌کرد .به‌نخستین شهری‌که رسید ، کربلا بود لیکن این‌بار ، شهر کربلا ، دارای برج وبا روی محکم و استواری بود ، این برج و باروی غیر قابل نفوذ را ، مردم کربلا بعداز حملهٔ قبلی وهابیها و ثمرات تلخ و بسیار ناگواری که بوجود آورد ، بنا کرده بودند .

قوای‌وهابی ، شهررا ، به گلوله بستند ، اما هیچ نتیجه‌ای نداشت ، و اهل‌شهر باقوا وذخائری که برای چنین روزی ، گرد آورده بودند ، بخوبی ازشهرخود دفاع میکردند ، فرمانده سپاه وهابی دستور داد ، نردبانهایی که برای چنین‌مواردی تهیه‌کرده بودند برباروی‌شهر قرار دهند تاسپاهیان ازدیوار بالا روند .

بااینکه نزدیك بود ، ازاین راه بشهرنفوذ یابند ، اما دفاع اهل‌کربلا ، موجب‌شد که سپاه وهابی بدون‌هیچگونه نتیجه‌ای ، ازمحاصرهٔ‌کربلا صرفنظر کنند وآنجارا ترك نمایند [۱] .

مرحوم‌علامه ، سیدمحمدجواد عاملی‌هم ، درآخر مجلد هفتم از کتاب مفتاح‌الکرامه چنین میگوید که‌این جزء ازکتاب ، بعدازنیمهٔ‌شب‌نهم رمضان‌المبارك سال ۱۲۲۵ بدست مصنف‌آن ، خاتمه‌یافت درحالی‌که دل درنگرانی و تشویش بود ، زیرا اعراب عنیزه کـه معتقد بگفتار وهابی خارجی هستند ، اطراف نجف‌اشرف و مشهد حسین علیه‌السلام را احاطه کرده اند ، راههارا بسته و زوارحسین علیه‌السلام راکه اززیارت نیمهٔ شعبان باوطان خود باز میگشته‌اند،غارت نموده اند . جمع بسیاری ازآنان و بیشتر اززوار ایرانی‌را بقتل رسانیده اند .

۱ـ تاریخ‌المملکةالعربیةالسعودیة ج۱ صفحهٔ ۹۷ و۹۸

گفته می شود عدد مقتولین یکصد و پنجاه تن بوده است ، کمتر از این نیز گفته اند [۱] .

حملهٔ وهابیان بکربلا در منابع ایرانی

چند تن از نویسندگان ایرانی که همزمان باحملهٔ وهابیها بکربلا یانزدیك بآن زمان بوده‌اند ، این‌حادثه را در آثار خویش، ذکر کرده‌اند که بمناسبت سخن ، قسمتی ازنوشته‌های ایشان ،عیناً نقل‌میشود :

قدیمترین نویسندهٔ ایرانی که حادثه مزبوررا درکتاب خود ذکر نموده (تا آنجا که‌نویسنده اطلاع دارد) سید عبداللطیف شوشتری‌است که در ذیل کتاب تحفةالعالم بحملهٔ وهابیها بکربلا اشاره کرده و شمه ای از معتقدات ایشان‌را نوشته است که‌عین عبارات او درپایان‌سنجش مربوط به‌عقایدوهابیان نقل‌شده‌است ، تنها این‌مطلب دراینجا تذکر داده می‌شودکه کتاب تحفةالعالم درسال ۱۲۱۶ تألیف یافته که همان سال حملهٔ بکربلاست و ذیل‌التحفه یکی‌دو سال بعدازآن نوشته شده‌است .

رضاقلیخان هدایت دراین‌باره‌چنین میگوید : دراواخرسال ۱۲۱۶صباح روز هیجدهم ذی‌حجه ، عید غدیر خم (سعود و همراهانش) بناگاه بر قلعهٔ کربلای معلی ، مشهد امام همام حسین‌بن علی علیه‌السلام ، تاختن کردند ، شهررا بی‌خبر بتصرف درآوردند ، چه بسیاری از اعزهٔ آن شهر ، طاعت را بنجف اشرف غروی رفته بودند وجمعی مردمان ضعیف‌الحال وشکسته‌بال زاهد عابد رکّع ساجد برجای‌مانده ، درحرم‌محترم بنماز وذکر واوراد ودعوات‌اشتغال داشتند، چندین‌هزارتومان‌اموال‌تجاروغیره وکروری‌چندازنقود واجناس سکنهٔ حرم محترم بغارت بردند وکمال خلاف‌ادب والحاد بظهور آوردکه قریب به شش‌ساعت هفت هزار عالم فاضل ومرشد کامل از علمای محققین و فضلای

۱ ـ مفتاح‌الکرامه ج ۷ صفحهٔ ۶۵۳

صاحب یقین، بقتل درآوردند وآنچه درسر وبرمردان و زنان بود برکشیدند، خون پیران وجوانان خدای شناس صاحب بینش و دانش، چون سیلاب‌جریان گرفت وتنهای چاك‌چاك متقیان حق‌پرست چون پشته پشته برفراز یکدیگربرآمد وگروهی بزرگوارکه درزمان امتحان وگاه حیات این جهان معاصر و معاون سیدالشهداء حسین‌بن علی علیه‌السلام نبودند و دراین عهددرآن مرقد مبارکه آرزوی شهادت رکاب آن حضرت همیکردند بحکم سعادت دراین روزگار درحوالی مرقد آن امام اطهار بلکه درحضور روح پاك آن امام معصوم مقتول و در سلك شهدای گذشته مسطور و مذکور شدند[1].

میرزا محمد تقی سپهر، چنین نوشته است: عبدالعزیز را بخاطرآمد که برقلعهٔ نجف اشرف تاختن‌کرده قبهٔ مبارك را پست کند (یعنی خراب‌کند) و موقوفات‌بقعهٔ شریفه‌رابرگیرد وزائران آن حضرت‌راکه بگمان‌خود بت‌پرست می‌پنداشت مقتول‌سازد. پس‌لشکری به سعود داده اورا بدین مهم مأمورداشت وسعود بامردم خود بطرف نجف‌اشرف سرعت نموده قلعهٔ نجف را بمحاصره انداخت وچندکرت یورش بقلعه برد ومقصود حاصل‌نکرد وازآنجا بی‌نیل‌مرام مراجعت‌کرده، آهنگ‌کربلانمود بادوازده هزار تن ازابطال رجال‌خود، چون سیلاب بلا، مغافصةً بکربلا درآمد واین‌هنگام، بامداد روز عید غدیر بود. پس نخستین تیغ بیدریغ درسکنهٔ آن بلده نهاده پنجهزارتن ازمرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارك را درهم شکستند وآلات زر ولسیم وجواهر رنگین و لآلی‌ثمین‌که سالهای فراوان ازهرکشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند، بنهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین‌را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را ازایوان مطهر بازکردند و چندانکه توانستند درتخریب‌آثار وبناکوشش‌کردند. بعدازشش‌ساعت ازشهربیرون‌شدند واشیاء

---

۱ ـ روضة الصفای ناصری ج ۹ صفحهٔ ۳۸۱ و ۳۸۲

منهوبه را برشتران خویش نهاده ، بجانب درعیه کوچ دادند[۱] .

این نقل سپهر بانوشتهٔ بیشتر نویسندگان تفاوت دارد ، زیرا همانطور که جلوتر ذکرشده است ، وهابیان ، نخست آهنگ کربلا کردند سپس بنجف روآوردند ، مگراینکه مقصود حمله‌ای باشد که بوسیلهٔ قبیله خزاعل دفع شد و شرح آن خواهد آمد .

اقدامات فتحعلیشاه

چون خبرقتل عام و تخریب کربلا بسمع فتحعلیشاه پادشاه ایران (که در آن وقت ، چند سالی بود که بسلطنت رسیده بود) رسید[۲] ، اسماعیل بیك بیات‌را نزد سلیمان پاشا والی بغداد (ازطرف سلطان عثمانی) فرستاد وازاو خواست که بدفع وهابیان بپردازد . سلیمان پاشا قبول کرد ولی چندی‌نگذشت که درگذشت[۳] . رضا قلیخان هدایت موضوع مزبور را مفصلتر و بدین‌شرح نوشته‌است که‌چون فتحعلیشاه ازاین‌خبرآگاه شد ، نخست‌اسماعیل‌بیك بیات‌را نزد سلیمان‌پاشا فرستاد ، سپس‌حاج‌حیدرعلی‌خان برادرزادهٔ حاج‌ابراهیم‌خان شیرازی را که نائب‌الوزارهٔ عباس‌میرزا بود ، بسفارت مصرمنصوب داشت و نامه ای ملاطفت آمیز بضمیمهٔ یك قبضه شمشیر خراسانی گوهرنشان ، در نزد محمد علی پاشا که درآن‌وقت فرمانروای مصربود فرستاد و ازاو خواست که دردفع وهابیان بکوشد وگرنه اطلاع دهد تا پادشاه ایران ازراه خشکی‌ودریا سپاهی بنجد گسیل دارد و وهابیهارا قلع و قمع کند . چون سفیر ایران بمصر

---

۱ ـ ناسخ التواریخ قاجاریه ج ۱ صفحهٔ ۱۱۹ و ۱۲۰ چاپ اسلامیه دراین چاپ همه‌جا کلمهٔ سعود ، مسعود ، چاپ شده است .

۲ ـ مؤلف دوحةالوزراء میگوید که اخبار مربوط بکربلا و نجف را به حکومت ایران اطلاع میدادند (صفحهٔ ۲۱۷) .

۳ ـ منتظم ناصری ج ۳ صفحهٔ ۷۸

رسید و محمد علی‌پاشا ازحقیقت‌حال اطلاع‌یافت، ربیب‌خود ابراهیم پاشا را بدفع آن طائفه مأمور کرد ، تاشهر درعیه را خراب و عبدالله بن سعود ، امیر وهابی‌را مقید ومغلول روانهٔ اسلامبول (پایتخت‌عثمانی) نمود و وی بدستور پادشاه عثمانی بقتل رسید وسفیر ایران مقضی‌المرام ازراه شام به تبریز وارد شد و بحضور عباس میرزا نائب‌السلطنه رسید [۱] .

اقدامات فتحعلیشاه در منابع غیر ایرانی بنظر نگارنده نرسیده است و همانطورکه در سیاق تاریخ شرح داده خواهدشد ، مبارزات محمدعلی پاشا با وهابیان ، بدستورپادشاه عثمانی بودلیکن میتوان گفت که‌اقدامات فتحلیشاه نیز دراین‌زمینه بی‌تأثیر نبوده‌است .

کشته‌شدن عبدالعزیز به‌دنبال حادثهٔ کربلا

صلاح‌الدین‌مختارگوید : درماه‌رجب سال۱۲۱۸ عبدالعزیز امیر وهابی وپدر امیرسعود ، درمسجد درعیه ، حین‌نماز بقتل رسید ، قاتل‌اومردی‌کرد از اهالی عمارهٔ موصل بود ، این‌مرد ازوطن‌خود ، بقصد غافلگیر کردن‌سعودبن عبدالعزیز حرکت‌کرده‌بود ، (سعود درسال ۱۲۱۶درشهرکربلا که‌درنظرشیعه، شهر محترمی‌است ، مرتکب قتل وغارت شده بود) اماچون به‌سعود دسترسی نیافت ، عبدالعزیزرا ازپای درآورد . وی‌بصورت دراویش‌وارد شهردرعیه‌شد وخودرا مردی‌مهاجر ، جلوه داد واظهارزهد وعبادت مینمود و نسبت بدستور های عبدالعزیز خودرا مطیع نشان میداد . عبدالعزیز اورا گرامی داشت ومال وجامه به وی عطاکرد ، لیکن قصدآن مرد ، جز این‌بود :

هنگام ادای فریضهٔ عصر ، موقعی‌که عبدالعزیز بسجده رفته بود ، مرد مذکورکه‌درصف سوم‌بود ، بطرف‌عبدالعزیز جست‌و باخنجری‌که‌باخودداشت زیرشکم اورا درید ، وضع مسجدبهم برآمد ، جمعی‌گریختند وعده‌ای‌ضارب

۱ ـ روضة الصفای ناصری ج ۹ خلاصه ازصفحه‌های ۵۸۵ و ۵۸۶

راتعقیب کردند، سرانجام عبدالله بن محمد بن سعود ، برادر عبدالعزیز ، ضارب را ازپای درآورد وعبدالعزیز را بقصرخویش بردند امادیری نپایید که وی رخت از جهان بربست [۱] .

در دائرةالمعارف اسلامی چنین آمده است که قاتل عبدالعزیز مردی شیعی مذهب از اهل عماریه بود [۲] .

حملهٔ وهابیان به نجف اشرف

سعود بن عبدالعزیز گاه بگاه ، بحرم مطهر غروی حمله میبرد وچندتنی را که در بیرون باروی شهر می‌یافت بقتل میرسانید ، لیکن امکان وارد شدن بشهر برای او دست نمیداد .

علت اینکه وی زود بزود بنجف حمله میکرد این بود که محلی بنام رحبه راکه در نزدیکی نجف قرار داشت ، پایگاه خود قرار داده بود ، هنگامیکه سعود ازرحبه بقصد حمله بنجف حمله میکرد ، مردم شهر آگاه میشدند ودروازه هارا می‌بستند ، سعود دراطراف حصار شهر گردش میکرد واگر کسی را مییافت بقتل میرسانید وسر اورا بداخل حصار می‌انداخت . گاهی هم جمعی ازیاران او که شمارهٔ ایشان به ده نفر یازیادتر میرسید ، مردم نجف را غافلگیر میکردند ووارد شهر می‌شدند وبقتل وغارت میپرداختند [۱] .

---

۱ ـ تاریخ المملکةالعربیة السعودیه ج ۱ خلاصه از صفحه‌های ۷۸و۷۹

۲ ـ ج ۱ صفحهٔ ۱۹۲ ـ کرکوکلی گوید (دوحةالوزراء ص ۲۲۷) قاتل عبدالعزیز مردی افغانی الاصل ساکن بغداد بنام ملاعثمان بودکه نذرکرده بود از دین حنیف ومسلمین دفاع کندو او تصمیم بقتل عبدالعزیز گرفت و بلباس وهابیان در آمد .

۱ ـ ماضی النجف وحاضرها ج ۱ صفحهٔ ۳۲٤

برخورد وهابیان بقبیلهٔ خزاعل و شدت یافتن کینهٔ ایشان نسبت به شهر نجف

درسال ۱۲۱٤ هجری ، کاروانی‌ازنجد ، درحالی‌که گروهی‌ازسواران وهابی همراه‌آن بودند ، ببغداد آمد ، افراد کاروان مال‌التجاره‌ای‌که همراه داشتند فروختند و آنچه‌لازم داشتندخریدند وبقصد بازگشتن ببلادخود حرکت کردند ، جمعی از مردم‌عراق نیز به‌نیت انجام فریضهٔحج باآنان روانه شدند . چون بنجف رسیدند ، عده ای از قبیلهٔ شیعی مذهب خزاعل در آنجا بودند . سواران‌وهابی ، امیرقبیلهٔ خزاعل‌را درحال عتبه‌بوسی حرم‌مطهر علوی‌مشاهده کردند ، به‌اوحمله بردند وخونش‌را ریختند ، این‌امر موجب نزاعی میان‌عرب خزاعل وسواران وهابی شدکه سه ساعت بطول انجامید و ازهریك ازطرفین یکصدتن کشته‌شدند . اموال حجاج عراقی وشتران واسبان وهابی ها بغارت رفت . ازوهابیان هرکه سالم مانده بود ، راه نجدرا درپیش گرفت و حجاج عراقی ببغداد بازگشتند .

این‌واقعه بودکه تخم کینه‌را میان وهابی‌ها ومردم‌نجف ، بیشتر ازآنچه بود پراکنده ساخت [۱] .

نخستین وقعه

پس از آنکه وهابیان در سال ۱۲۱٦ کربلا را قتل‌عام کردند و ویران ساختند ، متوجه‌نجف‌شدند . این‌حادثه‌را براقی ازقول‌کسی‌که خودشاهدبوده چنین‌نقل میکند: سعود به‌نجف‌آمد ، وآن‌را محاصره کرد ، دو طرف شروع

۱ ـ ماضی‌النجف وحاضر ها ج۱ صفحهٔ ۳۲۵ ـ جریان واقعه ازکتاب غرائب‌الاثر نسخهٔ خطی نقل شده است. کرکوکلی‌گوید (دوحةالوزراء ص۲۱۲) وهابیان درسال۱۲۱۴بنجف حمله‌کردند ولی قبیلهٔ خزاعل جلوشان‌راگرفتند وسیصدنفرشان‌راکشتند .

به تیراندازی‌نمودند ، ازمردم‌نجف پنج تن‌که یکی ازایشان عموی‌من سیدعلی حسنی مشهور ببراقی بود ، بقتل رسیدند . اهل‌نجف چون از اعمال و رفتار وهابیان درکربلا ومکه ومدینه ، آگاه‌بودند ، سخت در اضطراب وناراحتی بسر میبردند . زنان ، چه‌پیر وچه‌جوان ازخانه‌ها بیرون آمدند ، ودر حالی‌که درشهر میگشتند ، بهر دسته از مدافعان که میرسیدند ، جمله‌های تهییج آمیزی مربوط بدفاع ازشهر وحفظ‌نوامیس برزبان میراندند وحمیت وغیرت‌ایشان‌را بجوش می‌آوردند .

تمام‌مردم شهر باگریه وفریاد بخدا پناه‌بردند واز علی علیه‌السلام مددخواستند. خداوند بفریادشان‌رسید ، دشمن‌گریخت وجمعش‌پراکنده‌گشت[1].

وقعهٔ دوم ودفاع علما وطلاب ازشهر

مردم‌نجف احساس‌کردند که‌وهابیان دست‌بردارنیستند وبهرحال‌به‌نجف حمله خواهند کرد . نخستین اقدامی کـه کردند ، این بود که خزانهٔ حرم امیر المؤمنین علیه‌السلام را ببغداد منتقل نمودند تا مانند خزانهٔ حرم نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بغارت نرود[2]. پس‌از آن آمادهٔدفاع از وطن وجان‌خود شدند .

پیشوا و سرپرست مردم در دفاع ازشهر نجف عالم بزرگ شیعه علامه شیخ جعفر کاشف الغطا مؤلف‌کتاب معروف کشف‌الغطا بودکه علمای دیگر نیزاورا یاری می‌کردند. مرحوم‌کاشف‌الغطا شروع به‌جمع‌آوری اسلحه نمود وهرچیزی‌که در دفاع ازشهرلازم میدانست ، گردآورد .

چندروز بعدازاین آمادگی سپاه وهابی در اطراف شهر فرود آمدند و

---

۱ ـ ماضی‌النجف وحاضرها صفحهٔ ۳۲۵ و ۳۲۶.

۲ـ کرکوکلی‌گوید (دوحة‌الوزراء صفحهٔ ۲۱۷) خزانهٔ علوی را بخزانهٔ امام موسی‌الکاظم (ع) انتقال دادند .

به‌این نیت که روز دیگر بشهر هجوم برند ، وبقتل وغارت پردازند ،شب‌را در بیرون حصارشهر بسربردند، کاشف‌الغطا دستور داد دروازه‌ها را بستند وپشت درها، سنگ‌های گران قراردادند. درهای شهردرآن وقت کوتاه‌وکوچك‌بود، مرحوم‌شیخ برای دفاع ازهر دروازه عده‌ای ازجنگجویان را معین کرد و بقیهٔ مردان جنگی ، ازداخل شهر بمواظبت ازدیوارهای شهر مأمورشدند . باروی نجف درآن‌هنگام ، سست‌پی‌بود ودرفاصلهٔ هرچهل یاپنجاه ذراع برجی‌بودکه مرحوم کاشف‌الغطا درهریك ازآنها جمعی ازطلاب‌علوم‌را درحالی که‌غرق‌در اسلحه بودند ، قرار داد .

عددکلیهٔ کسانی که درآن‌موقع از نجف دفاع میکردند ، از دویست تن تجاوز نمیکرد ، زیرا بیشتر اهالی ، پس‌از اطلاع ازحملهٔ وهابیان ، گریخته و بعشایر عراق پناه برده بودند ، تنها ،جمعی ازمشاهیرعلما ازقبیل شیخ‌حسین نجف وشیخ خضرشلال وسیدجواد صاحب مفتاح‌الکرامه وشیخ‌مهدی‌ملاکتاب وگروهی دیگر از برگزیدگان‌علما ، باقی مانده بودندکه کاشف‌الغطارا یاری میکردند ، آنان همه تن بمرگ داده بودند ، زیرا شمارهٔ دشمنان ومهاجمان بسیار وایشان اندك بودند ، اما باکمال تعجب مشاهده‌شدکه سپاه‌وهابی ، در حالی که‌شب‌را دربیرون دیوارهای شهر بروزمیرساندند ،هنوز سپیده‌دم‌ندمیده بود که همهٔ آنها ازاطراف‌شهر پراکنده شده بودند .

صاحب کتاب صدف (صفحهٔ ۱۱۲)که خود ازکسانی است‌که شاهد و ناظر واقعه بوده است ، عدد سپاه وهابی را پانزده‌هزارتن ذکرکرده که‌هفتصد نفر از ایشان بقتل رسیده‌اند .

خلاصهٔ سخن اینکه حملهٔ وهابیها بنجف سلسله حوادثی بود که پشت سرهم اتفاق می‌افتاد و وهابیان هیچگاه از پیش نمیبردند وناگزیر عقب‌نشینی میکردند . اهل نجف در دفع وهابیان بخدا پناه میبردند و بعلی علیه‌السلام توسل پیدا

مینمودند ومورد حمایت قرارمیگرفتند[1].

مرحوم علامه سیدمحمد جواد عاملی که خودشاهد ودست اندرکاردفاع ازنجف بوده، درآخر مجلد پنجم مفتاح‌الکرامه ، چنین گفته است که درشب نهم‌ماه صفرسال۱۲۲۱ یکساعت بصبح مانده، ناگهان وهابیان درنجف‌اشرف بماهجوم آوردند، حتی بعضی ازآنان ببالای دیوار شهرنیز راه یافتند ونزدیك آمدکه شهر را متصرف شوند، لیکن ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام معجزاتی آشکار شد و کرامـاتی بظهور پیوست کـه موجب کشته شدن بسیاری از سپاه مهاجم و عقب نشینی ایشان گردید[2]. علامهٔ مزبور ، کیفیت و جریان ماوقع را شرح نداده است .

همچنین درآخر مجلد هفتم‌گوید که این جزء ازکتاب، بعداز نیمه شب نهم ماه رمضان‌المبارك سال۱۲۲۵ پایان‌یافت، باقلبی مضطرب وحالی‌پریشان زیرا اعراب عُنیزه وهابی ، اطراف نجف اشرف و مشهد امام حسین علیه‌السلام را احاطه‌کرده‌اند[3].

توضیح دربارهٔ رحبه

درآغازشرح حملهٔ‌وهابیان بنجف‌گفته‌شدکه ایشان‌ناحیهٔ رحبه راپایگاه خود قرار داده بودند .

۱- ماضی‌النجف وحاضرها ج ۱ صفحهٔ ۳۲۶ .

۲- ج ۵ صفحهٔ ۵۱۲ .

۳- مفتاح‌الکرامة ج ۷ صفحهٔ ۶۵۳-نکتهٔ بسیار جالب توجه ودقت این است‌که مرحوم علامه سید محمد جوادعاملی درهمان حال‌که مسلح وآمادهٔ دفاع از نجف بود وهرلحظه بیم سقوط شهر وقتل عام ونهب و غارت میرفت بتألیف‌کتاب اشتغال داشت آن‌هم‌کتابی همچون مفتاح الکرامه‌که از امهات‌کتب فقه شیعه‌است وتابعداز نیمه شب بلکه تاطلوع صبح سرگرم این مهم بوده است.

رحبه که محلی آباد وپرآب و سبزه بود درنزدیکی نجف قرار داشت .

این محل بمرد ثروتمند و متنفذی بنام سید محمود رحباوی (در نسبت برحبه) تعلق داشت. اعراب وهابی، هرگاه بعزم حمله به‌نجف حرکت میکردند، دررحبه فرود میآمدند وسیدمحمودمقدمشان راگرامی میداشت ودراحترامشان میکوشید، بهمین مناسبت گفته میشدکه وی آنان را برای حمله به‌نجف رهنمون بوده است .

مرحوم کاشف‌الغطاکه همانطورکه گفته شد، سرپرستی مدافعان شهر را بعهده داشت ، چون از این امر اطلاع حاصل کرد ، بسیدمحمود مزبور پیغام فرستادکه سزاوار این است که هروقت احساس میکنی وهابیان آهنگ حملهٔ بنجف را دارند ،ماراآگاه کنی تا غافلگیر نشویم وخودرا برای دفاع آماده سازیم. جواب سید محمود این بودکه من مردی ثروتمند و دارای آب و ملك فراوان هستم و همچون طعمه ای در دست وهابیان قرار دارم و از جان خود میترسم. کاشف‌الغطا ناچار، جمعی ازجوانان نجف را معین کرد وبرای ایشان حقوق قرار داد واسلحه دراختیارشان گذاشت تا دراطراف شهر مراقب حملهٔ وهابیها باشند .....[1]

سعودبن عبدالعزیز ۱۲۱۸-۱۲۲۹

گفته شدکه عبدالعزیز درسال ۱۲۱۸ بقتل رسید، بعدازعبدالعزیز پسرش سعود بجای اوقرارگرفت . سعود از مقتدرترین امرای سعودی است . وی‌چه درزمان پدر وچه در مدت فرمانروایی خود، در راه توسعهٔ حکومت سعودی، کوشش بسیاری بکاربرد . سعود مرتب بسرزمینهای‌اطراف دست‌اندازی‌میکرد وازناحیه‌ای به‌ناحیهٔ‌دیگرمیتاخت‌وبانفوذهای‌دیگری که درجزیرةالعرب ونواحی

۱- ماضی‌النجف وحاضرها ج ۱ صفحهٔ ۳۳۰.

اطراف وجود داشت مبارزه میکرد . گویا بهمین‌مناسبت نویسندگان‌سعودی به او لقب (کبیر) داده‌اند [۱] .

درزمان سعود ، مذهب وهابی درناحیهٔ حجاز هم انتشار یافت زیرا شریف‌غالب همانطور که قبلاگفته‌شده‌است ، علاقهٔ فراوان داشت‌که بقیهٔ نفوذ خودرا درحجازحفظ کند، ازاینروی بطورکامل دربرابر وهابیها خاضع وتسلیم شد واین‌امرموجب انتشار مذهب وهابی درحجاز گردید [۲] .

صاحب تاریخ مکه میگوید : درسال ۱۲۲۰ شریف‌غالب قبول کردکه در امارت‌خود تابع نجدیها (آل‌سعود)باشد وباین‌مناسبت کوشش کردکه‌اقدامات خودرا باوضع جدید متناسب سازد : استعمال دخانیات وتنباکورا منع کرد، دستورداد ، مردم نمازخودرا درمسجد به‌جماعت بگزارند ومؤذنان فقط اذان بگویند واز سلام دادن (برپیغمبرﷺ) و پند و اندرز وطلب رحمت درضمن اذان ، خودداری‌کنند . درسال ۱۲۲۱ بدستور سعودیها درمکه‌ندادردادند که هیچیك ازحجاج ازاین پس حق ندارد ، موی چانهٔ خودرا بتراشد [۳] .

آغاز مبارزات عثمانیها با آل سعود

خاندان‌سعود ، اززمانی‌که امارتی‌تشکیل‌دادند ، درنظر داشتند، اطراف جزیرة العرب‌را، تحت یك‌حکومت گردآرند واهالی را درزیریك‌لوا جمع کنند و یك امپراتوری وسیع عربی تشکیل دهند واین همان چیزی بود که سلاطین عثمانی‌را درقسطنطنیه بوحشت می‌انداخت و همین امر موجب گردید که راه مبارزه باآل‌سعود را درپیش‌گیرند ودراین‌راه ، شدت‌عمل‌بخرج‌دهند[۴].عوامل

۱ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۱ صفحهٔ ۸۶

۲ ـ دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحهٔ ۱۹۲

۳ ـ تاریخ مکه ج ۲ صفحهٔ ۱۳۵ و ۱۳۶

۴ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۱ صفحهٔ ۱۱۸ سلیمان فائق بك از نویسندگان عثمانی گویدکه سعود میخواست یك دولت عربی مرکب ازعراق وحجاز وشام تشکیل‌دهد و خود پادشاه آن باشد . (تاریخ بغداد صفحهٔ ۳۷) .

دیگری هم وجود داشت که دشمنی و کینه‌توزی آل عثمان را نسبت به خاندان سعود ، بیشتر برمی‌انگیخت ، از جمله اینکـه وهابیان ، از ورود محملی که هرسال باتشریفات خاصی ، بحرمین شریفین آورده میشد (وشرح آن درضمن سخن ازجمعیة‌الاخوان خواهدآمد) جلوگیری کردند ومهمتراینکه سعود دستور داده بود که دیگر خطبه بنام سلطان عثمانی خوانده نشود وازهمه بالاتراینکـه سعود درنامه‌ای رسمی بوالی‌دمشق نوشته‌بودکه نه تنها توباید مذهب وهابی‌را بپذیری بلکه خود سلطان عثمانی‌هم باید بآن بگرود . ازاینهاگذشته ،وهابیان مرتب بمتصرفات عثمانی دست اندازی میکردند .

عوامل مذکور واموری‌دیگرازاین‌قبیل ، باعث‌شدکه باب عالی (دربار عثمانی) حملهٔ به حجاز (و دفـع وهابیان را) به محمد علی پاشا والی مصر واگذار کند [1] .

هنگامی که سال ۱۲۲۶ فرارسید ، سلطان عثمانی‌ازپیشرفتهای امیرسعود نگران بود ، زیرا سعود ، نجد و حجاز و یمن و عمان را بتصرف آورده ویك کشور عربی وسیع بوجود آورده بود . سلطان درماه ذیقعدهٔ سال مزبـور ، سپاه‌گرانی بامقدار بسیاری اسلحه و ادوات جنگ و تعدادی توپ و ذخائر و اموال و مواد خوراکی و چادر ، بمصرگسیل داشت . درآن‌وقت والی مصر محمد علی پاشا بود که سلطان عثمانی فرماندهی‌این سپاه را باو واگذاشت [2] بعـلاوه به وی دستور داد سپاه دیگری ازمصرآماده سازد و ضمیمهٔ سپاه ترك بکند . محمد علی پاشا ازمصر و مغرب سپاهی تجهیزکرد وبفرماندهی پسرش

---

۱ ـ دائرة المعارف اسلامی ج ۱ صفحهٔ ۱۹۲ و ۱۹۳

۲ ـ سرزمین مصر از زمان سلطان سلیم عثمانی بتصرف عثمانیها درآمد و درزمان مورد بحث ما ، محمد علی پاشا ، از طرف سلطان عثمانی والی مصربود ، اما بتدریج خود او و اخلافش از زیر بارحکومت عثمانی بیرون آمدند . بنا بگفتهٔ جرج آنتونیوس محمد علی پاشا ، داعیهٔ خلافت داشت و دولت اتریش اورا دراین‌راه تشجیع میکرد . (یقظة‌العرب صفحهٔ ۸۶) .

احمد طوسون ، ازراه دریا روانهٔ حجاز نمود . طوسون به بندر ینبع درساحل دریای‌سرخ (نزدیکترین بندر بمدینهٔ منوره) حمله برد وآنرا به‌آسانی‌متصرف شد . چون امیرسعود از این پیش‌آمد ، آگاه شد ، دستور فوری داد تا مردم سرزمینهای تحت تصرف او ، از بیابانگرد و شهرنشین ، شتابان بسوی مدینه روآرند . درمدت‌کوتاهی هجده هزارتن گرد آمدند ، سعود ، فرماندهی سپاه مزبوررا به فرزندش امیرعبدالله تفویض‌کرد . عبدالله باسپاه ترك درآویخت و پس‌ازچند واقعه که درمیانه اتفاق افتاد ، سرانجام ترکان شکست خوردند و احمد طوسون به بندر ینبع عقب نشست . ابن بشرنجدی‌گوید: شمارهٔ مقتولین ترك بالغ برچهارهزارتن وازسعودیها درحدود ششصد تن بود [1] .

حملهٔ دوم

درسال ۱۲۲۷ محمد علی پاشا سپاهی انبوه‌تر و مجهزتر ازسپاه قبلی ، به حجاز گسیل داشت که این سپاه باباقیماندهٔ سپاه شکست‌خورده ، مدینه را محاصره واطراف شهرتوپ نصب‌کردند و درزیر باروی‌آن حفره‌هایی بوجود آوردند وپس ازقراردادن باروت‌آنهاراآتش‌زدند ، درنتیجه دیوار فروریخت وترکان شهررا متصرف‌شدند . دراین معرکه ، چهارهزارنفر ازسعودیها مقتول شدند و فرمانده مدینه درخواست صلح کرد . بعدازچندی قوای مصری بمکه هجوم‌بردند وشریف‌غالب‌برخلاف‌پیمانی‌که باسعود بسته بود ، باترکان‌موافقت کرد وبسپاه خود دستورداد ، بسپاه ترك ملحق‌شوند . احمدطوسون بدون هیچ زدوخوردی ، شهرمکه‌را بتصرف آورد ودرقصر (قراره) فرودآمد .

در ماه ذیقعدهٔ سال بعد (۱۲۲۸) خود محمد علی پاشا ، باسپاهی عظیم درحالی‌که‌کاروان حج مصری همراه او بود، وارد مکه شد . شریف‌غالب ، مطابق‌معمول‌خود ، برای ادای تحیت بدیدن‌او رفت . محمد علی پاشا درابتدا

---

۱ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج۱ خلاصه ازصفحهٔ ۱۱۹ تا ۱۲۲

اوراگرامی‌داشت ولی‌دریکی ازدیدارهای شریف‌ازاو دستورتوقیف ومصادرهٔ اموالش را صادر کرد و بجزیرهٔ سالانیك تبعیدش نمود . شریف درآنجا بود تاسال۱۲۳۱بمرض طاعون درگذشت [۱] .

حملهٔ وهابیان به مسقط واستمداد امام مسقط ازفتحعلیشاه

سپهر درضمن شرح وقایع سال ۱۲۲۶ چنین میگوید : همانا آن‌جماعت (وهابیها) هرروز برقوت و شوکت افزوده تازمین بحرین را بتحت فرمان آوردند و همت برقتل و غارت مسقط استوارکردند . امام مسقط ، بشاهزاده حسینعلی میرزا که فرمان‌گذار فارس بود ، اطلاع داد و برحسب فرمان او ، صادق‌خان دولوی قاجارکه درجنگ با اعراب ، تجربه داشت ، بافوجی از سپاه ایران بمسقط تاختن‌آورد ، درآنجا نیز جمعی را با لشکرخود پیوسته‌کرد وتاحوالی درعیه پیش‌رفت. امیرسعود برای برابری‌باسپاه ایران،سیف‌بن‌مالك ومحمدبن‌سیف‌را باگروه بسیاری‌ازاعراب ، گسیل‌داشت ، بعدازجنگ سختی که میان طرفین رخ داد ، محمد وسیف بابرداشتن زخمهای مهلك ، گریختند وکشتهٔ بسیار برجاگذاشتند وامام مسقط بشکرانهٔ این فتح ، پیشکشی‌لایقی‌برای شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاد وخبرآن درروز بیستم ماه ربیع‌الاول باطلاع فتحعلیشاه رسید [۲] .

پیش‌آمد مزبوررا ، همانطورکه‌ملاحظه‌شد،سپهر جزو وقایع سال۱۲۲۶ ضبط‌کرده ، لیکن جبرتی درضمن شرح وقایع سال ۱۲۱۸ به‌آن اشاره نموده وچنین‌گفته‌است : وهابیان مکه و جده را تخلیه‌کردند زیرا بایشان خبررسیده بودکه‌ایرانیان‌ببلادشان درعیه ، حمله‌برده وقسمتی‌ازآن‌را بتصرف‌آورده‌اند[۳].

---

۱ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه خلاصه ازصفحهٔ ۱۲۳ تا ۱۲۹

۲ ـ ناسخ التواریخ قاجاریه ج ۱ صفحهٔ ۲۰۶

۳ ـ المختار من تاریخ الجبرتی صفحهٔ ۵۳۹

ممکن است گفته‌شود که حملهٔ ایرانیان بنجد ، مکرر اتفاق افتاده و در نقل سپهر ملاحظه‌شد که دربارهٔ صادق‌خان دولو گفته‌بود که درجنگ‌بااعراب تجربه داشت .

بنا براین ، احتمال دارد که اشارهٔ جبرتی به‌حملهٔ دیگری ،غیرازموردی که سپهر نوشته ،بوده‌است .

درگذشت سعود

امیرسعود در یازدهم جمادی‌الاولی سال ۱۲۲۹ به بیماری التهاب مثانه رخت ازجهان بربست . سعود مدت دوسال درنزد محمدبن عبدالوهاب درس خوانده بود و در علم تفسیر وفقه و حدیث ، دست داشت و حلقات درس تشکیل میداد [۱] .

امیرعبدالله فرزند سعود وحملهٔ مجدد عثمانیان

بعداز مرگ سعود، بافرزندش عبدالله‌بیعت کردند واعراب ازهرناحیه‌ای میآمدند و اظهار اطاعت وانقیاد میکردند . درهمین‌حال محمدعلی پاشاکه در شهرمکه مستقربود ، سپاهی‌گران برای جنگ با وهابیان تجهیزکرد و گسیل داشت ، میان‌طرفین مکرر زدوخورد اتفاق‌افتاد ،سرانجام منجربانعقادپیمانی گردید ،لیکن‌چون سلطان‌عثمانی ومحمدعلی‌پاشا تصمیم به‌برانداختن وهابیها و ازمیان بردن‌حکومت ایشان داشتند و ازطرفی جمعی‌ازافراد عشایر نجد و حجاز بمصر رفتند وشروع به‌بدگوئی از امیرعبدالله کردند (دراین‌وقت‌محمد علی پاشا درمصربود) از اینروی محمد علی پاشا سپاهی انبوه که از ترکان و مصریان ومردم دیار مغرب وشام وعراق تشکیل یافته بود ، گردآورد وچون فرزندش طوسون درسال ۱۲۳۱ درگذشته‌بود ، سپهسالاری این‌سپاه را بفرزند

۱ـ تاریخ‌المملکة العربیةالسعودیة ج ۱ صفحهٔ ۱۳۳

دیگرش ابراهیم‌پاشا (وبقولی به ربیبش ابراهیم پاشا) واگذار کرد ، ابراهیم پاشا بااین‌سپاه جرار ازدیارمصر حرکت کرد .

نخست بمدینهٔ‌منوره رسید وآن‌را با اطرافش متصرف شد . سپس به‌آب حناکیه‌فرود آمد ودرحوالی آن شروع بقتل‌وغارت کرد .

ابراهیم‌پاشا چنان‌رعب و وحشتی دردل قبائل اطراف افکند که بسیاری از آنان نزد اوآمدند و اظهار اطاعت کردند و حاضر شدند درراه او جنگ کنند . ابراهیم تا حلول سال ۱۲۳۲ در حناکیه ماند، آنگاه بناحیهٔ رجله در نجد حمله برد .

امیرعبدالله قوای بسیاری تهیه دید و بقصد سرکوبی قبائلی‌که ازابراهیم پاشا اطاعت‌کرده بودند ، به‌حجازرفت ، قبائل مزبور چون چنین دیدند ،در حناکیه به‌ابراهیم‌پاشا پناه‌بردند .

زدوخوردهایی‌که ازاین‌پس میان دوطرف‌رخ میداد ، بیشتر به‌زیان‌امیر عبدالله بود ، باین‌علت که سپاه ابراهیم پاشا هم از لحاظ عدد چندبرابر سپاه عبدالله‌بود وهم از تجهیزات جدیدجنگی وتوپهای‌قوی برخورداربود، ابراهیم بتدریج‌ناحیهٔ رس‌وشهرخبراءوعنیزه (ازنواحی‌نجد)رامتصرف‌شد وشهر شقراء (درنجد) را باصلح بتصرف آورد .

خلاصهٔ سخن‌اینکه ابراهیم‌پاشا مرتب‌پیش‌میرفت ونواحی حجازونجدرا متصرف میشد وپیشرفت او همراه باتخریب وقتل ونهب وغارت‌بود تاسرانجام شهر درعیه مرکز امیرعبدالله‌را محاصره‌کرد وپس از وقایع جنگی متعددی‌که رخ داد ، آن‌را تصرف‌کردوعده‌ای‌ازامرای سعودی‌را دردهانهٔ توپ‌گذاشت یا تیرباران‌کرد وامیرعبدالله تسلیم شد .

این‌اخبارچون بمصررسید، هزارتوپ بعلامت شادمانی انداختندومدت هفت روز مصر واطراف‌آنرا چراغانی‌کردند .

امیرعبدالله درمصر وداستان خزائن حرم پیغمبر(ص)

ابراهیم پاشا ، پس‌ازدوروز به‌عبدالله اطلاع‌داد ، آمادهٔ سفر باسلامبول وروبرو شدن باسلطان عثمانی بشود ، آنگاه اورا همراه گروهی ازسپاهیان گسیل داشت وسفارش کرد که درراه ،بشدت‌از اونگهداری کنند تابباب‌عالی (دربارسلطان عثمانی) برسد . امیرعبدالله را باسه تن یاچهارتن ازیارانش و بگفتهٔ زینی دحلان با جمع کثیری از امرای‌نجد ، ازدرعیه حرکت دادند .وی درمحرم‌سال ۱۲۳٤ واردمصرشد . درمصر موکب بزرگی برای اوتشکیل‌دادند تا مردم وی‌را ببینند ، چون‌عبدالله برمحمدعلی پاشا وارد شد ، پاشا باحترام او ازجابرخاست واورا پهلوی خودنشاند ودرضمن سخن‌گفتن باوی پرسیدکه ابراهیم پاشاراچگونه دیدی ؟ پاسخ‌دادکه دروظیفهٔ‌خود کوتاهی‌نکردوکوشش لازم را بکاربرد ، مانیز چنین‌بودیم وآنچه‌خداوند مقررکرده بود ، همان‌شد . سپس محمدعلی پاشا خلعت باو پوشانید .

همراه‌عبدالله صندوق کوچکی بود ، محمد علی‌پاشا سؤال کردکه این چیست ؟ جواب‌داد که‌این‌را پدرم ازحجره (بقعهٔ مطهر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برداشته است ومن آن‌را نزد سلطان (سلطـان عثمانی) میبرم ، محمد علی دستور داد صندوق‌را باز کردند ، سه‌نسخه از قرآن مجید درآن یافتند که مربوط بخزانهٔ پادشاهان بود وهیچکس بهتر ازآنهارا ندیده بود ، همچنین‌سیصددانه‌مروارید بزرگ و دانه‌ای زمرد بزرگ‌وظرفی‌ازطلا درآن‌یافته میشد ، محمدعلی‌گفت شما غیراز اینها ، اشیاءِ بسیار دیگری نیز ازحجره گرفته‌اید ، پاسخ‌داد :این نزد پدرم‌بود واو آنچه درحجره می‌یافت ، بخود اختصاص نمیداد بلکه‌اعراب واهل مدینه وخواجگـان‌حرم و شریف مکـه نیز آنها را برده اند . محمدعلی گفت این سخن صحیح است زیرا ما بسیاری از آن اشیاء را در نزد شریف

مکه دیدیم [1] .

اعدام امیر عبدالله

سپس محمدعلی پاشا ، امیرعبدالله را روانه اسلامبول نمود . در آنجا پس از آنکه وی و یارانش را در بازار ها گرداندند، عبدالله‌را در جلوباب‌ـ همایون (قصر سلطان) وهمراهان او را هریك در ناحیه‌ای ازشهر اسلامبول بدار آویختند .

ویران کردن‌شهر درعیه و تبعید آل‌سعود وآل‌شیخ به‌مصر

در خلال جنگهایی که درمیان طرفین رخ‌داد ، مخصوصاً هنگام‌محاصره و تصرف شهر درعیه، جمعی ازرجال آل‌سعود وآل‌شیخ محمدبن‌عبدالوهاب ، کشته یااعدام‌شدند ، ازجمله شیخ سلیمان‌بن عبدالله‌بن‌شیخ محمدبن‌عبدالوهاب بود که‌پس‌از مصالحهٔ ابراهیم پاشا با اهل‌درعیه ، اورا باتهدید وبیم طلب‌کرد وبرای اینکه ازوی تحقیری شده باشد ، دستورداد‌چندنفر درجلواوربا‌ب(یکی ازآلات موسیقی) بنوازند . پس‌ازآن وی‌را تیرباران‌کرد .

ابراهیم‌پاشا درحدود نه‌ماه دردرعیه ماند ، دراین‌مدت اوامری مبنی بر تبعید همهٔ آل‌سعود وخاندان شیخ محمد ، بمصر ، صادرکرد . فرمان او نفاذ یافت و افراد این دوخاندان ، از مرد وزن وکودك ، تحت‌الحفظ بمصرکوچ داده شدند .

در ماه‌شعبان سال ۱۲۳٤ ، محمد علی پاشا در نامه‌ای که برای ابراهیم پاشا فرستاد ، باو دستور داد شهردرعیه‌را ویران‌و باخاك یکسان‌کند . ابراهیم پاشا به‌اهل درعیه امرکرد تا ازشهر بیرون‌روند ، آنگاه سپاهیان وی به‌خراب کردن قصرهای حکومتی وهمچنین خانه‌های مردم وبریدن نخلها پرداختند ،

---

۱ ـ زینی‌دحلان (الفتوحات الاسلامیه) ج ۲ صفحهٔ ۲٦۷ و۲٦۸

بعضی از خانه‌ها را درحالی‌که هنوز خالی ازسکنه نشده بود ، مشغول ویران ساختن بودند . باغهارا نیز ازمیان بردند ودر خانه ها آتش‌زدند و باین ترتیب جز تلی‌خاك ، اثردیگری ازدرعیه باقی نماند .

گذشته از درعیه ، ابراهیم پاشا قوایی برای خراب‌کردن دیگر قلعه‌ها و استحکاماتی‌که درنجد وجود داشت ، فرستاد . در خلال این حوادث یك نفر نجدی بطور ناگهانی ، به‌ابراهیم‌پاشا حمله‌کرد وبا خنجری‌که دردست‌داشت قسمتی ازجامه وزین اسب‌اورا درید ولی بخودوی آسیبی وارد نیامد . ازاین پس هرج‌ومرج شدیدی دربلاد نجد حکمفرماشد ومردم قبایل ونواحی‌مختلف بجان‌همدیگر افتادند و ابراهیم‌پاشا بمدینه بازگشت و ازآنجا بشام رفت و مواضعی را فتح کرد [1] .

ورود ابراهیم‌پاشا به‌مصر وغرور عجیب‌او

ابراهیم‌پاشا بعداز این‌پیروزی نمایان وشکست‌عظیمی‌که بوهابیان وارد ساخت ، درمحرم سال ۱۲۳۵ وارد مصرشد . دراین وقت جارچیان فریادزدند که‌شهرمصر (مقصود قاهره‌است) درمدت هفت‌شبانه‌روز چراغان‌شود وآذین بندی گردد .

مردم ، تاآنجاکه درقدرتشان بود ، دراین‌امرکوشش‌کردند ، مسیحیان درمحله‌ها وکاروانسراهای خود امورعجیبی‌ابداع‌نمودند وتصاویرومجسمه‌ها و شکل‌های غریبی درمعرض نمایش قرار دادند .

ابراهیم باموکبی‌که برای او ترتیب داده بودند ، باریش انبوهی که در

۱- شرح مربوط به حملهٔ محمدعلی پاشا و ابراهیم پاشا به وهابیان بطور خیلی خلاصه وفهرست‌وار ازکتاب تاریخ المملکة العربیة السعودیة ج ۱ ازصفحهٔ ۱۴۳ تا حدود ۱۹۳ اقتباس شده است . علاوه برکتاب مزبور ازکتاب فتوحات‌الاسلامیه سیداحمد زینی‌دحلان مفتی مکه وکتاب عجائب‌الآثار جبرتی نیز بهره‌گرفته شده است .

حجاز گذاشته بود ، از باب النصر وارد شهر شد ، پدرش محمدعلی پاشا در جامع غوری حضور یافته بود تا موکب فرزندش را تماشا کند .

آذین بندی و چراغانی و شب زنده داری و آتش بازی و توپ انداختن وموسیقی و انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها ، هفت شبانه روز در مصر جدید و قدیم و بولاق (از شهرهای معروف مصر) و تمام خطّهٔ مصر ، ادامه داشت .

ابراهیم پاشا، پس از بازگشت از این سفر ، خود را بسیار بزرگ میپنداشت وچنان غروری براو مستولی شد که حدی برای آن متصور نبود . این غرور عجیب وقتی آشکار شد که مشایخ، برای سلام وتهنیت ودرود ، بحضورش رفتند . وی ازجا برنخاست وجواب سلامشان را نداد ، هنگامی که مشایخ نشستند و باو تبریك گفتند بازهم جواب نداد حتی اشاره‌ای هم نکرد ودرهمان حال با دلقك خود سخن می گفت . مشایخ ، دل شکسته و گرفته حال از نزد او بازگشتند [1].

فروش اسیران وهابی

جبرتی میگوید: درمحرم سال ۱۲۳۵ جمعی ازسپاه مغربی وعرب حجازی وارد مصر شدند درحالی که اسیرانی ازوهابیان اززن ودختر وپسر همراه داشتند . سپاهیان، اسیران را بهر کس که طالب بود میفروختند ، بااینکه آن اسیران مسلمان وآزاد بودند [2] .

شاید این امر ناشی از این بود که مخالفان وهابیان ، ایشان را خارجی میدانستند . احتمال دیگر اینکه طبق نوشتهٔ جبرتی ، بیشتر سپاهیان عثمانی پیرو هیچ دین ومذهبی نبودند ، صندوق های شراب باخود حمل میکردند ، هیچگاه صدای اذان از لشکرگاهشان شنیده نمیشد و نماز بپا نمیکردند و بخاطرشان نمیگذشت که شعار دینی بپادارند .

---

۱ ـ المختار من تاریخ الجبرتی صفحهٔ ۱۰۱۳

۲ ـ همان کتاب صفحهٔ ۱۰۱۲

کشته‌هایی که ازسپاه عثمانی بجا میماند ، چون تفحص میکردند ، بسیاری ازایشان ختنه نشده بودند [۱] . بنا برمطالب مذکور ، سپاهی با این اوصاف اسیرانی‌راکه درجنگ‌ازدشمن میگرفت ، طبق معمول آن روز ، مانند بردگان میفروخت و به دین ومذهب اسیرهم نمی‌اندیشید .

اماباتوجه باینکه اسیران دراختیار جمعی عرب حجازی و سپاه مغربی بودند ، شاید احتمال اول صحیحتر باشد .

تشکیل مجدد حکومت آل سعود

بااعدام امیرعبدالله دراسلامبول وتبعید آل سعود وآل شیخ محمد بمصر تصورمیشدکه سلطان عثمانی و محمد علی پاشا، وابراهیم پاشا ، بمنظورخود دست یافته وحکومت خاندان سعود ووهابیان‌را برانداخته‌اند . اماچنین‌نبود، زیرا عده‌ای‌ازافراد این‌دوخاندان‌گریختند وبعداً اقدام به‌تشکیل‌مجدد حکومت آل سعود کردند .

یکی ازگریختگان ، امیر ترکی پسر امیرعبدالله‌بن محمدبن سعود بود ، دیگری برادرش زید همچنین علی بن حسین بن محمد بن عبدالوهاب بودند که به‌قطروعمان گریخته‌بودند. امیرترکی‌همان‌کسی‌است که‌بعداًحکومت‌سعودی‌را دوباره ، تشکیل داد [۲] .

دراواخر سال ۱۲۳٤ محمدبن مشاری بن معمر ، خواهر زادهٔ سعود بن

---

۱ ـ المختارمن تاریخ الجبرتی صفحهٔ ۸۲۳ ـ ابن ایاس درباره فسادها و اعمال فجیعی‌که سپاه عثمانی مرتکب میشدند ، داستانها نوشته است حتی درهنگام اقامت سلطان سلیم درمصر کاربجایی‌رسیدکه‌ازطرف سلطان درقاهره ندادردادندکه تاسپاه‌ازقاهره بیرون نرفته‌اند هیچ غلام وکنیز و زن وپسربچهٔ امرد ، حق ندارد از خانه ببازار آید . (بدایع الزهور ج ۵ صفحهٔ ۱۸۸) .

۲ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۱ صفحهٔ ۱۹٤

عبدالعزیز که درهنگام خرابی درعیه بدستور ابراهیم پاشا ، ازآنجا به عینیه کوچ کرده بود ، دوباره بدرعیه بازگشت و چون باآل سعود نسبت و قرابت داشت ، بطمع افتاد که حکومت نجد را دردست گیرد . وی شهردرعیه‌را ازنو بناکرد ومقادیر زیادی اسلحه ووسائل‌جنگی‌ذخیره نمود واموال فراوان‌بدست آورد و بروش امرای گذشتهٔ آل سعود ، شروع بدعوت مردم بتوحید نمود و بمردم شهرها ودهات اطراف ورؤسای قبائل نامه‌نوشت وازایشان دعوت‌کرد بدیدن‌او بروند . گروهی دعوتش را اجابت نمودند ، گروهی دیگر بمخالفت برخاستند .

ابن معمر باحسن تدبیر برمخالفان فائق آمد وکار او استوارشد . دراین میان ، ترکی‌بن عبدالله مذکور و برادرش وارد درعیه شدند . ترکی نخست با ابن‌معمر از در موافقت درآمد ، سپس ضمن جریانهای متعدد و مفصلی که رخ داد ، بایکدیگرشروع بمبارزه‌کردند تاسرانجام ، ابن‌معمربدست‌ترکی، اعدام شد .

دراین‌هنگام که مطابق باسال ۱۲۳۵ هجری بود ، اوضاع نجد سخت قرین هرج و مرج و آشوب بود و قبائل برسم قدیم به زدو خورد با یکدیگر پرداخته بودند . درهمین ایام قسمتی ازنیروی دریایی انگلیس باتعداد زیادی ناوهای جنگی ، مجهز به توپ ، به رأس‌الخیمه حمله کردند و شهر را اشغال نمودند ، مردم گریختند وقوای انگلیس شهررا ویران ساختند [۱] .

امیر ترکی

امیرترکی‌بن عبدالله ازسال ۱۲۳۶ گرفتارحملهٔ ترکان عثمانی شد . علت این‌امرهمانطورکه قبلا نیز اشاره شده است ، ناراحتی سلطان عثمانی‌ازتشکیل یك‌حکومت‌بزرگ‌عربی‌بود . وچون امیرترکی بتدریج قدرت‌ونیرویی می‌یافت

۱ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۱ خلاصه ازصفحهٔ ۱۹۸ تا ۲۰۷

و دائرهٔ متصرفات خودرا توسعه میداد ، سلطان عثمانی سپاهی از ترکان را بفرماندهی صاحب منصبی بنام حسین بك ، بنجد گسیل داشت . مقارن این حال ، ترکی مرکز خویش را ، شهر معروف ریاض که امروز نیز ، پایتخت کشور سعودی است ، قرار داد .

بین ترکی و حسین بك ، جنگهای خونینی درگرفت . این جنگها موجب ضعف وشکست ترکی شد ودریکی از آنها ، فیصل پسر ترکی اسیر و روانهٔ مصر گردید ، اما سرانجام ترکی قدرتی یافت ودراین میان ، پسرش فیصل نیز از مصر گریخت و به او پیوست .

مدت امارت ترکی مشحون از جنگها و اختلافات میان قبائل و قتل و غارت و انواع ناراحتیها بود ، تاسال ۱۲۴۹ که خواهرزاده‌اش مشاری بن عبدالرحمن بن سعود ، بطور ناگهانی اورا بقتل رسانید . مشاری از کسانی بود که ابراهیم پاشا ایشان را بمصر تبعید کرده بود واو توانسته بود ازمصر بگریزد و به دایی خود ، ترکی پناهنده شود . پس از آنکه مشاری به ترکی پناه آورد ، ترکی اورا گرامی داشت وامارت شهر منفوحه را به وی تفویض کرد ، اماچون مشاری داعیهٔ فرمانروایی داشت ، نسبت به ترکی خیانت روا داشت ، لیکن خیلی زود ، بانتقام خون ترکی ، بدست پسرش فیصل کشته شد .

فیصل پسر ترکی

پس از کشته شدن ترکی ، یکی ازغلامان او بنام زوید از ریاض گریخت و به احسا که فیصل پسر ترکی درآنجا بود ، رفت و وی را ازماجرا ، آگاه ساخت ، فیصل برای خونخواهی پدر ، بریاض حمله برد ، گروهی ازمدافعین شهر ازاو طرفداری کردند . وی پس از زدوخوردهایی ، ریاض را بتصرف آورد ومشاری وچندتن ازیارانش مقتول شدند. فیصل دراوایل سال ۱۲۵۰ بجانشینی پدر ، برامارت نجد استقرار یافت . حکام شهرها و رؤسای قبائل ازاطراف

آمدند وبا او بیعت کردند وامارت نجد را به وی تهنیت گفتند .

آل رشید

فیصل درسال ۱۲۵۱ ، صالح بن عبدالمحسن ، امیرجبل‌شمر (بفتح شین وتشدید میم بروزن عنبر) را عزل کرد وبجای‌او عبدالله‌بن علی‌بن‌الرشیدرا قرار داد. عبدالله چون به شهرحائل مرکزجبل شمررسید ، میان‌او وآل علی ،اعوان صالح‌امیرقبلی ، اختلاف شدیدی رخ داد وکار به زد و خورد کشید . عاقبت ، ابن‌الرشید ، صالح را درقصرش محاصره کرد ، سپس‌اورا امان داد وازشهر بیرون راند و به‌فیصل‌نوشت که‌آغاز اختلاف ونزاع ازطرف‌آل علی‌بوده‌است وفیصل سخن اورا تصدیق کرد .

آل‌رشید ازاین‌پس، درجبل‌شمراستقرار یافتند ودرصدد توسعهٔ‌متصرفات خود برآمدند ، حتی یکی‌ازامرای این خاندان بنام محمد، برریاض غلبه نمود وبشرحی‌که‌گفته خواهد شد ، عبدالعزیز ، امیرسعودی را از نجد بیرون‌کرد و بکویت‌فرستاد، لیکن باهمهٔ‌اینها ، قدرت‌ایشان دیری‌نپایید وعبدالعزیزبن‌سعود بمبارزه باآنان پرداخت ودرسال ۱۳۳۶ قمری (درحدود پنجاه‌وشش‌سال‌قبل) بکلی ازمیان‌رفتند. در زمان محمد ، امیر مقتدر آل رشید (۱۲۸۵-۱۳۱۵) بود که پای جهانگردان اروپایی بکوه شمر بازشد وهمانطورکه‌قبلا گفته‌شد، چندتن از اروپائیان آن ناحیه‌را ازنزدیك دیدن‌کردند .

حملهٔ مجدد ترکان به‌نجد ودستگیری‌وتبعید فیصل

گروهی‌ازسپاهان مصری بفرماندهی احمد پاشا درمکه اقامت‌داشتند . احمدبن‌عون شریف مکه احمد پاشارا تحریك‌کرد تابناحیهٔ عشیرحمله‌ورشود . اهالی عشیر ابتدا اظهار اطاعت نمودند ولی در فرصت مناسب مصریان را غافلگیروآنان‌را تارومار کردند. قوای مصری دوباره بنجد حمله بردند وشهر

ریاض‌را متصرف گردیدند وامیرفیصل به احسا گریخت .

آنطورکه درطول حملات عثمانیها به نجد معلوم ومسلم شد این بود که سپاه عثمانی ومصری به‌آسانی نجد را متصرف میشدند اما اقامتشان درآنجا، همراه بادشواریهای بسیاری بود واین‌امر یا باطبیعت‌آب وهوای‌آن حدود که بمزاج ترکان ومصریان ناسازگاربود ، ارتباط داشت ، یامعلول ناراحتیهایی بود که قبائل اطراف برای ایشان ایجاد میکردند یاعوامل دیگری ازاین‌قبیل ، درهرحال نتیجه‌ای‌که ازاین‌عوامل عاید میشد این‌بودکه عثمانیان پس‌ازتصرف نجد ، طولی نمی‌کشید که آن‌را رها میکردند وبحال خود میگذاشتند .

موضوع مزبور دراین‌مورد نیزصدق‌کرد وسپاه عثمانی درریاض و نجد روبضعف نهاد و فیصل از احسا بریاض بازگشت ، لیکن نتوانست آن را بتصرف آرد .

درسال۱۲۵٤ ، خورشید پاشا فرمانده سپاه مصری، قوایی‌ازناحیهٔ قصیم بفرماندهی یکنفرکرد بنام ملاسلیمان بریاض فرستاد و دستورداد اسماعیل‌آقا فرمانده قبلی بمصرعزیمت‌کند . پس‌ازمدتی‌خود خورشید پاشا نیز به عنیزه‌آمد وبین‌او وفیصل مبارزات ووقایعی رخ داد که نتیجهٔ نهائی‌آن تسلیم‌شدن فیصل و روانه‌کردن او بمصر بود .

فرار فیصل از مصر

صلاح الدین مختار دربارهٔ گریختن فیصل ازمصر ، دوقول نقل میکند یکی‌گفتهٔ ابن بشر درکتاب عنوان المجد فی‌تاریخ نجد ، که فیصل با برادر و پسرعمو و دوفرزندش عبدالله ومحمد ، ازقصری‌که حکام مصری‌باواختصاص داده بودند، گریخت باین‌نحوکه از روزنه‌ای به‌ارتفاع هفتاد ذراع باطنابهایی که نهانی تهیه‌کرده بودند پائین رفتند و براسبانی‌که برای ایشان آماده شده‌بود سوارشدند و به‌کوه شمر گریختند .

دیگر، نوشتهٔ امین ریحانی است در کتاب نجد الحدیث که بموجب آن محمد علی پاشا اورا از زندان رها کرد تا بعنوان امیر نجد ببلاد خود بازگردد (ودر این صورت ، نمیتوان عنوان فرار بر آن نهاد) .

صلاح الدین مختار ، قول ابن بشر را ، از این جهت که معاصر با فیصل بوده درست میشمرد[1] .

در هر صورت ، چون فیصل بنجد بازگشت ، کوه شمّر را مقر خویش قرارداد ، در آن وقت یکی از بنی اعمام او بنام عبدالله بن ثنیان که از سال ۱۲۵۷ قدرتی بهم زده بود ، درریاض واطراف آن حکمروایی میکرد . فیصل پس از وقایع وجریان هایی که رخ داد ، ابن ثنیان را دستگیر و زندانی ساخت و او در زندان در گذشت .

فیصل از امراء مقتدر وباتدبیر آل سعود بود که فتنه هارا خاموش کرد و بعداز سالها هرج ومرج ، آرامش وامنیتی بوجود آورد و بر متصرفات خود افزود ، لیکن از سال ۱۲۶۸ ببعد ، دو باره آشوب و اختلاف و ناراحتی ، درنجد واطراف پدیدار گشت وفیصل برای ازمیان بردن آنها، کوشش میکرد.

وی درماه رجب سال ۱۲۸۲ چشم ازجهان فروبست وبامرگ او اختلافات واختلالاتی درحکومت سعودی آغاز گشت .

حکومت آل سعود پس از فیصل تا روی کار آمدن ابن سعود

بعداز فیصل فرزندش عبدالله به امارت نشست . ازاین تاریخ یعنی ماه رجب ۱۲۸۲ تاسال ۱۲۸۳ آرامش برقرار بود . اما دراین سال ، سعود برادر عبدالله نسبت باو نافرمان شد و ازپاره‌ای از امرای اطراف یاری خواست . سر انجام درجنگی که میان سپاه عبدالله (که فرماندهی آن را برادر دیگرشان محمد عهده دار بود) وسپاه سعود رخ داد ، سعود زخم برداشت وشکست خورد وبه احساگر یخت

۱ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیة ج۱ صفحهٔ ۳۱۸

واز آنجا رهسپار عمان شد .

درسال ۱۲۸۷ سعود به بحرین رفت و به آل خلیفه ، امرای بحرین پناه برد و ازایشان خواست تادربرابر برادرش عبدالله ، اورا یاری کنند وامرای بحرین به اووعدهٔ کمك دادند . جمعی دیگر ازمخالفان عبدالله و ازجمله قبیلهٔ عجمان و آل مره به سعود پیوستند .

درجنگی که میان دوطرف روی داد ، عبدالله از سعود شکست خورد و محمد دستگیروزندانی شد وسعود احساء وریاض را بتصرف آورد . بعدازچندی والی بغداد (ازطرف سلطان عثمانی) بعنوان کمك به عبدالله ، سپاهی بفرماندهی فریق پاشا بنجد فرستاد ، این سپاه که عبدالله نیز همراه آن بود ، سعودرا بسختی شکست داد .

علاوه بر سپاه مزبور ، عثمانیها نیروی دیگری بفرماندهی مدحت پاشا اعزام داشتند که این نیروباکمك شیخ مبارك الصباح از امیران کویت ازراه دریا وارد بندرعقیر (بندری درخلیج فارس ، مقابل بحرین) شد.

درخلال این نقل وانتقالات ، کسی درنهان ، به عبدالله اطلاع داد که غرض اصلی مدحت پاشا دستگیر کردن وی وتسلیم شدن او به حکومت عثمانی است. ازاینروی عبدالله بالطایف الحیل ازمیان سپاه عثمانی گریخت وبه ریاض رفت و بکارهای خویش سروصورتی داد . ازجمله کارهای اودراین وقت ، هجوم به آل شمّر وکشتن جمعی از مردان آن بود .

درسال ۱۲۹۰ سعود بریاض حمله کرد وبرادرش عبدالله راشکست داد و اوبکویت پناه برد . سعودهم درجنگی که باقبیله عتیبه کرد بسختی شکست خورد وبریاض بازگشت. اوضاع همچنان آشفته بود . درسال ۱۲۹۱ امیرعبدالرحمن پسرچهارم فیصل بن ترکی ، که دربغداد بود به احسا آمد و بجمع آوری قوا پرداخت . دراین وقت نواحی اطراف ، درتصرف نیروهای عثمانی بود . عبدالرحمن ، نخست با سپاه عثمانی که در اطراف شهر هفوف متوقف بودند ،

درآویخت ، پس‌ازآن باآن‌عده از اعراب کویت که به‌مدحت‌پاشاکمك کرده بودند ، بمبارزه برخاست و آنان را در کوت ابراهیم و کوت حصار ، به محاصره افکند . اعراب مزبور ازوالی‌بغداد یاری‌خواستند واونیرویی به‌کمك ایشان گسیل‌داشت . عبدالرحمن ازاین‌نیرو شکست‌خورد وبطرف ریاض‌رفت ، دراین‌وقت که‌ذیحجهٔ سال ۱۲۹۱ بود ، امیرسعودکه به شهر حریمله رفته بود ، در گذشت ، وعبد الرحمن به امارت یا به اصطلاح خودشان به امامت ، استقرار یافت .

درسال۱۲۹۳ پسران‌سعود ، باعبدالرحمن‌بمخالفت برخاستندواوناگزیر ازترك ریاض شد ودر بادیهٔ عتیبه به برادرش عبدالله پیوست ، عبدالله ، وی را گرامی‌داشت .

سپس عبدالله با عده‌ای جنگجو درحالی‌که عبدالرحمن‌نیز همراه‌اوبود ، بسوی ریاض حرکت‌کرد . پسران‌سعود بی‌آنکه جنگی‌بکنند ، ازریاض‌بیرون رفتند وعبدالله درریاض مستقرشد ،عبدالرحمن وبرادردیگرش محمد ، درهیچ کاری باعبدالله مخالفت نمیکردند .

ازاین‌پس تاسال ۱۳۰۸ هجری ، وضع آل سعود دراثر مخالفت‌هایی‌که بایکدیگر مینمودند ومبارزاتی که‌میانشان جریان‌داشت ، بسیارآشفته‌بودوبطرف ضعف و انحطاط میرفتند . در نتیجه آل رشید برآنان غلبه کردند و محمدبن عبدالله‌الرشید برریاض دست‌یافت وحکومت نجدرا بدست‌آورد وعبدالرحمن با خانوادهٔ خود و ازجمله پسرجوانش عبدالعزیز رهسپارکویت‌شد ، امامحمد الصباح شیخ‌کویت مانع ازورودا‌و بکویت‌گردید ، عبدالرحمن ناگزیر ببادیهٔ نجد (الربع‌الخالی) روی‌آورد ، ابتدا نزد بنی‌مره ، سپس مدتی درمیان قبیلهٔ عجمان (که اصل خودرا ایرانی‌میدانستند) توقف‌کرد بعدازآن به‌قطر رفت و دوماه درآنجاماند.

سلطان‌عبدالحمیدسلطان‌عثمانی ، درصدد جلب‌دوستی‌عبدالرحمن‌برآمد

ودر هرماه شصت‌لیرهٔ طلا برای اومقرری تعیین کرد ، باین‌مناسبت شیخ کویت اورا پناه داد وعبدالرحمن ازقطر بکویت رفت ودرآنجا ماند تا اینکه پسرش عبدالعزیز (بشرحی که گفته خواهدشد)سرزمین‌نجدرا ازاین هرج‌ومرجهانجات داد ومملکت عربی سعودی‌را بوجودآورد .

صلاح‌الدین مختار از امین ریحانی نقل‌میکندکه حاکم احسا از طرف سلطان عثمانی بوسیلهٔ دکتر زخور عازار لبنانی به عبدالرحمن پیغام دادکه‌اگر ازسلطان اطاعت کند ، حکومت ریاض‌را باوخواهد سپرد ولی عبدالرحمن از قبول این‌امر عذر خواست [۱] .

عبدالعزیز بن عبدالرحمن معروف به ابن‌سعود

هنگام اقامت عبدالعزیز وپدرش عبدالرحمن درکویت ، میان حکومت عثمانی ودولت انگلیس برای‌جلب‌توجه شیوخ‌عرب بسوی‌خود،مبارزهٔ شدیدی جریان داشت .

عبدالحمیددوم سلطان‌عثمانی‌احساس کردکه‌شیخ کویت بطرف‌انگلستان متمایل است ، ازاین روی بیاری عبد العزیز الرشید امیرشمّر که دشمن شیخ کویت بود ، شتافت وبه‌اوخبردادکه دولت عثمانی‌ازاینکه وی کویت‌راضمیمه متصرفات خودسازد ، ممانعتی‌ندارد، عبدالعزیزالرشید ازاین‌امر بسیارمسرور شد زیرامعتقدبودکه‌اگراین‌بندررا بدست‌آرد، پایهٔ‌استواری‌برای‌دوام حکومت آل‌رشید خواهدبود . باین‌منظور درسال ۱۹۰۰میلادی ، (۱۳۱۷ قمری)باافراد جنگجوی عشایر شمّر، آماده حمله بکویت شد .

امیرکویت قدرت مبارزه با اورانداشت ، لیکن با اندوختهٔ‌فراوان‌مالی که در اختیار اوبود عشایرعجمان و ضفیر ومنتفق‌را باخود همراه ساخت‌ونیز دست یاری بطرف آل‌سعود درازکرد ووعده‌دادکه ریاض‌رابایشان‌برگرداند،

۱ـ تاریخ‌المملکة العربیة السعودیة ج۱ صفحهٔ ۳۸۸

عبدالعزیز بن عبدالرحمن‌را هم ازمقاصد واهداف‌خود آگاه نمود ، سرانجام شیخ مبارك بن‌الصباح امیرکویت وعبدالرحمن آل‌سعود وپسرش عبدالعزیز ، گرد هم بر آمدند و به مشورت پرداختند و به پایان دادن کاراین الرشید مصمم‌شدند .

درسال ۱۳۱۸ قمری ، درجنگی‌که میان دوطرف روی‌داد ، شیخ‌کویت سخت شکست‌خورد ، وابن‌الرشید تاپشت دروازه‌های‌کویت تاختن‌آورد ، اما ناگهان ناگزیر ازعقب‌نشینی شد زیرا باقوای‌انگلیسی که ازراه‌دریابرسرراه او قرارگرفته‌بودند ، مواجه گردیده بود ، و انگلیسیها ازراه‌نصیحت به‌او گفتند که مصلحتش درمراجعت است ، واگر جزاین‌کند باتوپ‌های‌سنگین‌وپرقدرتی که همراه‌دارند ، اورا تارومار خواهندکرد ، ودمار ازروزگارش برمیآورند ابن‌الرشید خواست ازباب عالی‌عثمانی‌کمك بخواهدولی در اثر مذاکراتی‌که میان استامبول ولندن جریان‌یافته‌بود ، انگلستان دولت عثمانیراقانع‌کرده بود که‌ابن‌الرشیدرا یاری‌نکند .

ازاین‌جریان سودعمده‌را انگلستان برد که برای‌خود درخلیج فارس در سرراه هند ، جای‌پای استواری بدست‌آورد . شیخ‌کویت نیز از اینکه‌درمعرض تهاجم قرارگیرد ، ایمن‌شد [۱] .

عبدالرحمن و پسرش عبد العزیز به اقامت درکویت ادامه میدادند و عبدالعزیز در این‌مدت به‌حلقه های درسی که تشکیل می‌شد حضور می‌یافت و علوم دینیرا فرامیگرفت .

تصرف ریاض ازطرف عبدالعزیز

درمدتی که عبدالعزیز در کویت اقامت داشت ، همواره بیاد بلاد نجد مخصوصاً ریاض بود وازاینکه آل‌رشید براین نواحی چیره شده اند رنج میبرد

۱ـ تاریخ المملکة العربیةالسعودیة ج۲ خلاصه‌ازصفحه‌های ۲۵ تا ۲۹

و دائم درناراحتی واندیشه بود . عاقبت بعداز مذاکراتی که باپدرکرد وپس‌از آنکه مقصود خودرا با شیخ کویت درمیان‌گذاشت ، تصمیم به هجوم بریاض وتصرف آن گرفت . دریکی ازشبهای ظلمانی سال ۱۳۱۹ هجری درحالی‌که بیش‌از بیست‌ویکسال ازعمراونمیگذشت ، باچهل‌تن ازجوانانی‌که نسبت به او وفادار بودند، ازجمله برادرش امیرمحمد وپسرعمش‌امیرعبدالله، روی بریاض نهاد .

عبدالعزیز درضمن یك سلسله عملیات قهرمانی‌که درمنابع وهابی‌بتفصیل تمام ذکرشده‌است ، درشوال سال۱۳۱۹ شهر ریاض را بدست‌آورد ودرهمین روز فتح ریاض مؤذنان درموقع نمازظهر فریاد برآوردند که حکم وفرمان ، اول برای خدا ، سپس برای عبدالعزیزبن عبدالرحمن‌است [۱] .

عبدالعزیز ، پس ازتصرف ریاض درصدد برانداختن آل رشید برآمد . درسال ۱۳۲۰ برقسمت جنوبی نجد غلبه یافت و درسال ۱۳۲۱ برسدیر و وشم وقصیم ،مستولی‌شد . درمبارزاتی‌که میان عبدالعزیز و ابن‌الرشید جریان‌داشت دولت‌عثمانی‌بطرفداری‌ازآل رشید مداخله میکرد. درسال ۱۳۲٤ ترکان‌عثمانی از نجد بیرون رفتند و در همین سال ، ابن متعب امیر آل رشید بقتل رسید و خاطرعبدالعزیز ازجهت آل رشید ، تااندازه‌ای ، آسوده شد .

درسال ۱۳۲۸ عبدالعزیز معروف به ابن سعود ، درمقابل سه جبهه قرار داشت : ۱ ـ آل رشید ۲ ـ عموزادگانش که در جنوب نجد به مخالفت با او برخاسته بودند ۳ ـ شریف حسین ، شریف مکه .

وی دربرابر دودشمن اول ، شمشیر را حکم قرار داد و باسومی از راه سیاست وارد شد واین ، نخستین برخورد میان ابن‌سعود وشریف حسین بود .

---

۱ ـ شرح مطلب در کتاب تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۲ از صفحهٔ ۳۰ تا ٤۳ وکتاب جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین ازصفحهٔ ۲۷۲ تا۲۷۵عامل عمدهٔ پیروزی‌عبدالعزیز این‌بودکه درریاض هواخواهان بسیاری داشت .

درسال ۱۳۳۰ دولت عثمانی ، سخت به ناتوانی میگرایید و مطامع دولتهای بزرگ ازهرطرف آن‌را احاطه کرده وبانیروی شکست‌خورده، ازجنگ بالکان، کناره‌گیری نموده بود. ابن‌سعود ازاین فرصت استفاده کرد و به‌احسا حمله برد وآنجارا اززیر نفوذ عثمانی بیرون‌آورده ونفوذ خودرا تاکرانه‌های خلیج توسعه داد و باانگلستان رابطهٔ سیاسی برقرار نمود و این رابطه پیوسته دراستحکام و پیشرفت بود [1] .

درجنك بین‌الملل اول وبعد ازآن

درسال ۱۹۱٤ میلادی آتش‌جنگ‌جهانی زبانه‌کشید ؛ عثمانیان باآلمانها متحد شدند . ابن سعود خواست ازفرصت استفاده‌کند و دراتحاد قبائل عرب بکوشد. وی به این‌منظور نامه‌هایی بشیوخ وامراء عرب نوشت ، لیکن‌هیچیك به پیشنهاد او توجهی نکرد. ابن‌الرشید خودرا درپناه دولت عثمانی قرار داد ، ابن سعود نیز دوستی انگلیسیهارا برگزید . درسال ۱۹۱۵ (۱۳۳٤ ه) معاهدهٔ قطیف را باانگلستان منعقد نمود که بموجب آن حق نداشت بادولتهای دیگر رابطه برقرارکند واین امرآنطورکه حافظ وهبه ازسیاستمداران و رجال مطلع سعودی نوشته‌است، به این‌سبب‌بودکه مشاورین ابن‌سعود درآن‌وقت، ازآنچه درجهان میگذشت بی‌اطلاع بودند ونیروی استفاده ازفرصت‌را نداشتند .

درهرحال ، این اشتباه درمعاهدهٔ جده که در سال ۱۹۲۷ انعقاد یافت جبران شد زیرا بموجب معاهدهٔ اخیر، بریتانیا باستقلال‌کامل ابن‌سعود واینکه حق‌دارد بادولتهای دیگررابطه داشته باشد یاپیمان اتحاد منعقد سازد، اعتراف کرد . ابن سعود بموجب همین حق ، برحائل مستولی شد و بزرگترین دشمن نجدی خود یعنی آل رشید را ، ازمیان برد [2] .

---

۱ ـ حافظ وهبه‌صفحهٔ ۲۷۵و۲۷٦ـ انگلستان ازسالهاقبل یعنی‌ازسال ۱۲۱٦قمری درجده نمایندگی برقرارکرده بود (تاریخ مکه ج ۲ صفحهٔ ۱۰۱) .

۲ ـ جزیرة العرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۲۷٦ و ۲۷۷ .

ابن سعود و شریف حسین

ابن‌سعود بتدریج نفوذ خودرا درتمام سرزمین نجد توسعه داد وهمانطور که گفته شد ، رقیب نیرومند خود ، ابن‌الرشید را ازمیان برد وقبائل محلی را که بهیچ عنوان حاضر نبودند آرام سرجای خود بنشینند ، سرکوبی کرد ، حتی قبیلهٔ عجمان‌راکه ازسرسخت‌ترین و دلیرترین قبائل نجد بودند ، سرجای خود نشاند ، وچون دیگر ازداخلهٔ نجد ، تقریباً نگرانی‌نداشت ، درصددبرآمد حکومت خودرا توسعه دهد و حجازرا بتصرف آرد وحرمین شریفین‌را ضمیمهٔ حکومت خویش کند . دراین اوان ، عامل دیگری بوجود آمده بود که امکان داشت درپیشرفت او بسیار مؤثر واقع شود وآن تشکیل جمعیةالاخوان بود که ازجان‌ودل به وی کمك‌میکردند ودرراه انجام مقاصد او ازهیچ‌گونه جانفشانی مضایقه نداشتند (اگرچه‌گاهی‌نیز برای او ایجاد مزاحمت‌میکردندکه شرح آن دربخش‌مربوط به‌اخوان‌خواهدآمد .) اما درمقابل ابن‌سعود ، درراه رسیدن باین‌منظوریعنی‌تصرف‌حجاز ،مردنیرومندی همچون شریف‌حسین قرارداشت‌که باوجود او دست‌یافتن به حجاز و حرمین شریفین ،کاری بس‌دشوار بود .

دراینجا مناسب بنظرمیرسدکه قبل از پرداختن بشرح مبارزات ابن‌سعود با شریف حسین که بتصرف حجاز ازطرف ابن‌سعود ، منجرشد ، درخصوص شرفاء مکه مخصوصاً شریف‌حسین ، بطوراختصارشرحی داده شود .

شرفاء مکه

اطلاق نام‌شریف برواليان مکهٔ معظمه ازقرن‌چهارم هجری معمول گردید وقبل‌ازاین تاریخ به‌آنان والی‌گفته میشد. نخستین والی‌که ازطرف پیغمبراکرم برای مکه معین‌شد ، عتاب‌بن‌اسید (بفتح‌همزه) بود که درسال هشتم هجری‌که سپاه اسلام مکه‌را فتح‌کردند ، باین‌سمت برگزیده شد .

ازبعداز رحلت پیغمبرﷺ تااواسط قرن چهارم ، والیان مکه ازطرف خلفا تعیین میگردیدند (دراین مدت گاهی کسان دیگری غیرازخلفا براین شهر مقدس چیره میشدند که وضع دیگری پیدا میکرد) درحدود سال ۳۵۸ هجری ، پس‌ازآنکه کافور اخشیدی والی مقتدر مصر ازطرف خلفای عباسی ، رخت از جهان بست وقبل‌ازآنکه خلفای فاطمی مصررا متصرف‌شوند ، یکی‌ازسادات حسنی‌بنام جعفربن محمدبن‌الحسن ، ازاولاد حسن مثنی برمکه غلبه‌کرد وبعداز آنکه المعزلدین‌الله فاطمی ، مصررا بدست‌آورد . جعفربنام اوخطبه خواند [۱] . بعداز جعفر فرزندانش‌بجای‌اوقرارگرفتند وازاین پس امارات مکه مخصوص سادات آل ابیطالب بود که به اشراف یاشرفاء مکه ، معروف هستند [۲] .

شرفاء مکه به چهار طبقه تقسیم میشونـد ، سه طبقه ازسال ۳۵۸ تاسال ۵۹۸ برمکه فرمانروایی کردند وطبقهٔ‌چهارم که به‌آل قتاده شهرت دارند ازسال ۵۹۸ تاسال ۱۳٤٤ هجری که ابن‌سعود ، شریف‌حسین ، آخرین شریف‌مکه‌را ازحجاز بیرون راند ، امارت مکه را بعهده دار بودند .

درسال۹۲۲ هجری ، پس‌ازآنکه سلطان‌سلیم عثمانی ، مصررا فتح‌کرد شریف‌مکه نسبت به او ، اظهارانقیاد نمود . تازمانی که‌عثمانیان‌قدرت‌داشتند ، شرفا فرمانبرآنان‌بودند اما بعدازآنکه روبضعف‌نهادند ، شرفا بااینکه خودرا بظاهرخادم سلطان میدانستند ، لیکن میکوشیدند تادرحجاز قدرت ونفوذکلمهٔ بیشتری پیدا کنند [۳] .

تاریخ شرفاء مکه از جنگها وزد و خوردها و امور دیگری ازاین قبیل آمیخته‌است‌که بتفصیل درکتب‌تاریخ ذکرشده وقلم دوستان ودشمنان دربارهٔ ایشان ، مطابق معمول ، متفاوت بلکه دونقطهٔ مقابل میباشد .

---

۱ ـ تفصیل مطلب درشفاء الغرام فاسی ج ۲ ازصفحهٔ ۱٦۲ تا ۱۹۳ .

۲ ـ شریف درآن‌زمان مفهوم کلمهٔ سید را درایران داشت و جز به آل علی(ع) ، تقریباً بکس دیگری ، گفته نمیشد .

۳ ـ حافظ وهبه ازصفحهٔ ۱٦٦ ببعد .

شریف حسین

شریف‌حسین ، آخرین شریف مکه ، درسال ۱۲۷۰ هجری در اسلامبول تولدیافت ، هنگامی که‌پدرش (شریف‌علی) بعنوان امیرمکه انتخاب شد ، وی همراه پدر به مکه رفت . درسال ۱۲۹۹ بعدازآن‌که عمویش شریف عون [۱] ، به‌امارت مکه‌رسید ، حسین بنا بدرخواست شریف عون ازباب عالی (دربار عثمانی) ، به اسلامبول تبعیدشد . وی دراسلامبول بود تاسال ۱۹۰۸ میلادی که دراین‌سال به‌امارت‌مکه نائل‌گردید . وظیفهٔ‌حسین این‌بودکه آرامش‌دربلاد عرب برقرار سازدودرتقویت نفوذ عثمانیان درآن‌نواحی‌بکوشد .

شریف‌حسین، برخلاف شریفان‌دیگر که‌خودراازمردم جدانگاه‌میداشتند و بامردم ، با جبروت و تکبر رفتار میکردند ، مردی متواضع وعادل بود و نسبت بمردم مکه علاقه و تعصب داشت واز منافعشان دفاع میکرد ، همچنین دارای‌همتی‌عالی ودامنی پاك بود [۲] .

۱ـ طبق نوشته تاریخ مکه ، عثمانی‌ها درزمان شریف عون تغییراتی دروضع‌مسجدالحرام دادند ، ازجمله اینکه تا آن زمان درمسجدالحرام‌قسمتی به‌نمازنان اختصاص داشت که آن‌را قفس زنان‌میگفتند ودیواری این‌قسمت‌را ازقسمتهای دیگر مسجد جدا میکرد ، در سال۱۳۰۱قمری ، درزمان شریف‌عون ، این‌دیوار فاصل برداشته‌شد .

۲ ـ حافظ وهبه صفحهٔ ۱۶۹ و۱۷۰ ـ اما صلاح‌الدین مختار ، شریف را مردی خود ـ خواه و خودپسند معرفی‌کرده وگفته است که موقعی‌که بعقبه تبعید شده‌بود ، بدیدن او رفتم ، چون با او مصافحه‌کردم ، دوچشم درشت خودرا بمن دوخت یعنی که دست مرا ببوس ولی‌من نبوسیدم . وی در عقبه در کارهای مأمورین بندر و در امور مربوط به فرمانده پادگان آنجا مداخله میکرد و برای‌فرزندش ملك‌علی که‌درجده بود ، فرمان‌صادر مینمود . (ج ۲ صفحه ۲۹۵)

مخالفت شریف باعثمانیها وانقلاب حجاز

ترکان عثمانی ازقرن دهم‌هجری (زمان سلطان سلیم) نفوذ خودرا در سرزمین‌های‌عرب بسط دادند وقسمت مهمی ازبلاد عرب ودرمواردی ، تمام بلاد عرب ، جزو امپراطوری عثمانی قرار گرفت . لیکن عربها ، در مقابل عثمانیان ، مرتب شورش‌میکردندو ازنواحی‌مختلف ازقبیل‌عسیرونجد وسوریه ندای مخالفت برمیخاست .

حافظ وهبه میگوید : واقعیت غیرقابل انکار این است‌که ترکان عثمانی مردانی جنگجو وفاتح بودند ، اما اهل‌تمدن وآبادانی نبودند از اینروی بلاد ترك وعرب که مدتی طولانی ، تحت تسلط ایشان قرار داشت ، در حال عقب ماندگی بود وسیر قهقرایی‌میکرد ، این‌امرباعث‌شد که آزادی‌خواهان‌عرب‌و ترك بیکدیگر پیوستند وجمعیت‌های سری تشکیل دادند و شورشهایی بپا داشتند تا بسقوط سلطان عبدالحمید سلطان عثمانی واعلان حکومت قانونی ازطرف دولت عثمانی انجامید .جوانان عرب‌امید داشتند که‌سرزمینشان درسایهٔقانون به اصلاحاتی ، نائل‌آید،لیکن‌برخلاف انتظارایشان، عثمانیها تغییررویه‌ندادند و مانند سابق ، عمال عثمانی حاکم ومردم سرزمینهای‌عرب ،محکوم‌بودند، بدین‌جهت ، عرب‌ها بفکر بدست آوردن‌حقوق‌خود افتادند وعلاوه بر جمعیت های سری ، احزاب سیاسی نیز تشکیل دادند که‌مهمترین آنهاعبارت بوداز: جمعیت **قحطانی** کـه در سال ۱۹۰۹ در اسلامبول بوجود آمد ، و جمعیت **عهد** که شعبه‌ای از جمعیت قحطانی بود و درسال ۱۹۱۳ ایجاد شده بود ؛ دیگر جمعیت **لا مرکزیه** که درمصر درسال ۱۹۱۲ بوسیلهٔسیدرشید رضاوچند تن دیگر تشکیل یافته بود .

بتدریج شعبه های این جمعیت ها در شهرهای بزرگ عربی مانند بغداد و دمشق وحلب وحمص وحماة وبیروت بوجودآمد .

در سال‌های ۱۹۱۲ و۱۹۱۳ مبارزهٔشدید و تندی میان‌روزنامه‌های‌عربی و عثمانی جریان داشت . پاره ای از نویسندگان عثمانی در تألیفات خود به‌عربها طعنه‌میزدند وکسانی ازآنان را که‌گرد اصلاحات میگشتند ، متهم می کردند که اقدامات ایشان بحساب بیگانگان است و دست اجنبی‌است که‌این جمعیت‌ها را اداره میکند .

ازطرفی دانشجویان عرب مقیم پاریس ،بفکر تشکیل انجمنی افتادند ، همچنین پیشنهاد هائی دربارهٔ استیفای حقوق عرب باجمعیت لامرکزی مصر ، درمیان گذاشتند که شورای عالی جمعیت مذکور با آن پیشنهاد هـا موافقت کرد ونمایندگانی بپاریس اعزام داشت و انجمن دانشجویان در سال۱۹۱۳ در سالن بزرگ جمعیت جغرافیایی پاریس تشکیل یافت .

عثمانیها دربرابر این اقدامات ، اول شدت عمل‌بخرج دادند وجمعی‌از اصلاح طلبان را دربیروت دستگیر کردند ولی با عکس العمل مردم و تعطیل بازار مواجه شدند و بهتر دیدندکه ازراه دیگر وارد شوند وباعربها بصورت ظاهر کنارآیند . تدبیر دیگری نیز بکار بردند که بسیار مؤثر واقع‌شد وموجب اختلاف میان اصلاح طلبان گردید . تدبیر مزبور این‌بود که به جمعی ازآنان مقاماتی تفویض‌کردند ، ازجمله سیدعبدالحمید زهراوی ،رئیس‌انجمن‌پاریس را به‌عضویت مجلس‌اعیان‌برگزیدند وبه چندتن ازجوانان‌اصلاح‌طلب ،مشاغل مهمی دادند .

این امر جوانان عرب‌را نسبت به‌این افراد ، خشمناك ساخت و میگفتند که اینان درامانت خیانت‌کردند زیرا مابایشان اعتماد کرده بودیم .

این‌جریان دیری نپایید زیرا جنگ‌بین‌الملل شروع گردید [1] ،و همانطور که خواهیم‌گفت ، وضع‌حکومت عثمانی دگرگون‌شد .

---

۱ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین صفحه ۱۷۱ تا ۱۷۵

شروع انقلاب وداستان خلافت شریف‌حسین

درمیان مقامات عالی ترك شایع شده بود که‌شریف حسین درنهان‌مشغول اقداماتی است تا ازترکان جداگردد و اینکه فرزندان‌او در اثنای‌عبور ازمصر با تماس‌گرفتن بالرد کیچنر (سیاستمدار معروف انگلیسی) زمینهٔ‌کاررا فراهم میسازند ، وبازشهرت داشت که منظور شریف تنهاجدایی ازترکان‌نیست بلکه کوشش‌میکند ، خلافت رانیز از ایشان بازستاند [1] .

عثمانیان برای جلوگیری ازخطری‌که ممکن‌بود برای ایشان پیش آید ، یکی ازرجال‌خود بنام وهیب‌بك‌را بعنوان والی به‌حجاز فرستادند تااین‌مهم‌را ازمیان بردارد .

شریف ازتمام جریانهایی‌که برضداو انجام می‌یافت ، مطـاع میشد وبا دوراندیشی میکوشید تادر دام نیفتد . در این هنگام ، دولت عثمانی بضدیت با انگلستان وفرانسه باآلمان متحد شده وبه آن دوکشور اعلان‌جنگ داده بود ، ودولت انگلستان مذاکره با شریف حسین راکه قبلا بوسیلهٔ لرد کیچنر شروع شده بود ، تعقیب کرد ودوطرف درخط مشی خود توافق‌کردند [2] .

---

۱ ـ موضوع خلافت سلاطین عثمانی این‌بود که هنگام تصرف مصر ازطرف سلطان سلیم عثمانی در سال ۹۲۳ هجری، خلیفهٔ عباسی دست نشانده ممالیك ملقب به‌المتوکل‌علی‌الله را به اسلامبول فرستاد و درآنجا اورا وادارکردند حق خلافت ووداییع خلافت که‌عبارت بود ازعصا و شمشیر و ردائی (وچند چیز دیگرکه‌همهٔ آنهـا امروز در موزهٔ توپ قاپی اسلامبول نگهداری میشود .) که مدعی بودند از پیغمبر (ص) باقی مانده ، به‌سلطان سلیم تفویض‌کند .

ازاین تاریخ ببعد ، سلاطین عثمانی خودرا خلیفه میدانستند . خلافت عباسی را درمصر پس از انقراض عباسیان در بغداد ، فرمانروایان مصر که به ممالیك معروفند . بوسیلهٔ یکی ازفرزندان خلفای عباسی بوجود آورده بودند .

۲ ـ حافظ وهبه صفحهٔ ۱۷٦

ازاین‌پس میان‌رجال سیاسی دولت بریتانیا وشریف حسین نامه‌هایی ردو بدل‌شد که‌متن قسمتی ازآنها درکتابهای جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین [۱] . والثورةالعربیةالکبری [۲] ، ثبت است .

دریکی از این‌نامه ها به‌امضای سرآرتور ماکماهون ، تصریح‌شده‌است که انگلستان باستقلال بلاد عرب راغب است وزمانی‌که مسألهٔ خلافت عنوان شود ، آن را تصویب میکند . ماکماهون درمورد دیگر میگوید که‌ما یکبار دیگر ، آشکارا میگوییم که پادشاه بریتانیای کبیر ازاینکه خلافت ، بادست یك‌عرب حقیقی منسوب به خاندان مبارك پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باز گرفته شود ،خوش آمد میگوید .

درمیان عوامل گوناگونی‌که شریف حسین‌را وادار بمخالفت باعثمانیها میکرد ، ظاهراً مؤثر تر از همه ، وعده های مساعدتی بود که انگلیس ها به او میدادند .

دراین‌مورد ، باید بکوشش‌های کولونل لورنس مرد مرموز انگلیسی که در آن ایام در حجاز بود ، توجه داشت . وی سالها درشبه جزیرهٔ عربستان اقامت داشت ولباس عربی دربر میکرد . در جریان انقلاب حجاز در اواخر سال ۱۳۳٤ قمری ، شریف حسین و یارانش از لورنس که کارمند مخابرات انگلستان بود ، خواستند که‌وضع میدان‌های جنگ اطراف مدینه‌را بطورکامل بایشان گزارش دهد ، ونوع احتیاجات هریك ازآن میدانهارا بدست‌آرد ،تا قوای لازم بهر میدان فرستاده شود . لورنس (در مدینه) به فیصل و علی ، فرزندان شریف حسین پیوست و بجستجوی کار سپاهیان پرداخت و نتیجهٔ مشاهدات وتفحصات خودرا ، باشتاب ارسال‌داشت .کمکهای انگلستان نیز

---

۱ - ازصفحهٔ ۱۷۸ ببعد

۲ - ج ۱ ازصفحهٔ ۱۲۵ ببعد

پی درپی میرسید وچهارطیارهٔ انگلیسی سپاه‌شریفرا یاری میکردند [۱] .

درهرصورت، نخست درمدینه ، سپس در مکه میان قوای شریف‌حسین وسپاهیان عثمانی،زدوخوردآغازگشت. دراین‌هنگام فرمانده پادگان‌عثمانیها درمدینه، یکی ازمردان مقتدرعثمانی بنام فخری پاشا بود .

این پادگان مرتب ازطرف حکومت عثمانی، تقویت میشد . شریف نیز به‌جمع‌آوری قواپرداخته بود واز امرای اطراف،طلب یاری میکرد. فرزندان شریف هم برای‌کمك به‌پدر، چه از راههای سیاسی وچه ازطرق دیگر، بسیار کوشش مینمودند.

شروع زد و خورد ، روزنهم ژانویه ۱۹۱۶ درمدینه بودکه فخری پاشا قوای شریف راشکست داد،لیکن نبرد ادامه یافت وچون فخری پاشا، سخت نیرومند بود ، شریف ، ناچار ازانگلستان‌کمك خواست اما پس از چهارماه مذاکره،انگلیسها،برخلاف انتظار شریف، عدهٔ‌کمی سرباز مصری وانگلیسی بیاری اوفرستادند وگویا دلسردی شریف از انگلیسیها، ازهمین وقت، شروع شده است .

شریف درگردآوری‌نیرو، بسیارکوشش میکرد، ازطرفی جنگ‌بین‌الملل بپایان خود نزدیك میگردید و باپایان یافتن جنگ، طومارحکومت عثمانی ، پیچیده میشد .

مقارن خاتمه یافتن جنگ‌جهانی،شریف حسین، فخری‌پاشارا درمدینه محاصره‌کرده‌بود، (دراواخرجنگ‌که وضع عثمانیها،بشدت آشفته شده بود، نمیتوانستند ، به فخری پاشا کمك کنند) در همین اوان نیروی ترك از حجاز فرا خوانده شد و در نتیجه ، شریف حسین ، بدون مزاحمی ، فرمانروای حجاز شد .

---

۱ ـ تاریخ مکه ج ۲ صفحهٔ۲۲۷

حکومت شریف حسین

درروز پنجشنبه ششم محرم۱۳۳۵قمری‌مطابق سوم دسامبر ۱۹۱۸میلادی درمکه باشریف‌حسین بعنوان پادشاه عرب، بیعت‌کردند. بامداد روز دیگر، شیخ عبدالله‌بن سراج، مفتی حنفی از طرف وی به سمت قاضی‌القضاة، معین گردید، سایر متصدیان امور نیز تعیین شدند ودرهمان روزها، فرمان‌تشکیل مجلس شیوخ (پارلمان) راهم، صادرکرد.

شریف، چند سالی بطور دلخواه، فرمان راند ولی پایه‌های حکومت‌او به‌دلیلهای ذیل، لرزان بود:

۱ـ دولت انگلستان وفرانسه، عنوان پادشاهی او را برعرب نپذیرفتند بلکه پس ازمدتی دراز، حکومت وی را، تنها برحجاز برسمیت شناختند.

۲ـ رقیب‌نیرومند وباتدبیری مانندابن‌سعود، داشت که‌باتمام‌قوامیکوشید حجاز را از چنگ او، خارج سازد، در صورتیکه شریف، وی را نادیده گرفته بود.

۳ـ درتشکیل حکومت واحد عربی، باهیچیك از فرمانروایان وامرا و شیوخ عرب، مذاکره و مشورت نکرده بود وطبعاً ایشان‌هم زیر بار فرمان او نمیرفتند.

بنابراین باید گفت کـه شریف دراعلام فرمانروایی برجهان عرب کمی عجله بخرج داد، همانطورکه قبلا نیز درشروع انقلاب، عجله‌کرده و قبل از آماده شدن‌مقدمات‌کار، به‌آن دست‌زده وباقوای‌عثمانی‌به‌جنگ برخاسته‌بود.

شریف‌حسین وخلافت

شریف تا سال ۱۳۴۲ قمری، تقریباً بطور دلخواه حکمروایی‌کرد، در این مدت دوتن ازفرزندان اوبه‌حکومت رسیده بودند، یکی‌ملك فیصل دیگری

امیرعبدالله که بعدازجنگ بین‌الملل اول، اولی بحکومت عراق‌ودومی به‌امارت شرق اردن نائل گردیده بودند[1].

شریف حسین دراین‌سال(۱۳٤۲)عنوان‌خلافت نیزپیداکرد به این توضیح که در سفری که بشرق اردن ، مقر حکومت پسرش امیرعبدالله کرده بود ، نمایندگانی از قبائل آمدند و رغبت خود را در برگزیدن وی بخلافت اظهار داشتند. درنتیجه درمجلسی که ازاین نمایندگان تشکیل یافت ، شریف حسین، بخلافت مسلمانان، منصوب شد وحکومت شرق اردن ، بیعت با اورا بعنوان خلیفه، اعلام‌داشت. این امرهنگامی وقوع‌یافت که مصطفی کمال مؤسس‌ترکیهٔ جدید، خلیفهٔ عثمانی را ازترکیه بیرون رانده وخلافت را ملغی اعلام‌کرده‌بود.

هنوز بلقب شریف که ملك‌العرب بود، لقب‌امیرالمؤمنین اضافه نشده‌بود که بمکه بازگشت تابرتخت خلافت تکیه زند[2].

حملهٔ ابن سعود به‌حجاز

سلطنت شریف حسین‌درحدود هشت سال دوام‌یافت، امابعلل‌گوناگونی که به شمه‌ای از آنها اشاره شد، متزلزل وغیرقابل اطمینان‌بود. ابن سعود در این‌مدت، گرچه بنظر میرسید، انزوا اختیارکرده وظاهراً مزاحمتی‌برای‌شریف نداشت ، لیکن بادوراندیشی ، بموانعی‌که سر راه حملهٔ به‌حجاز قرار داشت می‌اندیشید ومنتظر فرصت میبود.

ابن سعود به‌دوامر ، بیشتر توجه داشت : یکی اینکه درصورت حملهٔ او به‌حجاز، آیادولت انگلیس ساکت خواهد نشست؟ دیگر اینکه دوپسر نیرومند شریف حسین ، ملك فیصل و امیرعبدالله فرمانروایان عراق و اردن ، ناگزیر

۱ـ بعدازجنگ بین‌الملل دوم،عراق‌استقلال پیداکرد وامارت شرق اردن(یاماوراء اردن) به سلطنت تبدیل شد ونام امیر عبدالله به‌ملك عبدالله تغییریافت.

۲ـ تاریخ مکه ج ۲ صفحهٔ ۲۳۲ .

بیاری پدر خواهندشتافت .

درمورد انگلیسها ، آنطورکه مؤلف تاریخ مکه نوشته است[1]، مطامع استعماری ایشان اقتضامیکردکه بندرعقبه‌را، ازحجازجداسازندوادعا میکردند که آن‌را ضمیمهٔ شرق اردن که تحت حکومت امیرعبدالله ،فرزند شریف حسین است،خواهند ساخت .

شریف دراین‌خصوص، به‌انگلیسها ، سخت پرخاش کرد و آنان‌درعوض او را درمقابل رقیب دیرینه‌اش ابن‌سعود ، تنها گذاشتند . عاقبت ابن سعود ، تصمیم گرفت به‌حجاز حمله‌ورشود ، ازاینروی درغرهٔ ماه ذیقعده سال ۱۳۴۲ درریاض‌انجمنی‌مرکب‌ازعلما و رؤسای‌قبائل‌بریاست پدرش‌عبدالرحمن‌تشکیل داد . ابتدا عبدالرحمن آغاز بسخن کردوگفت نامه‌هائی‌رسیده‌وازمادرخواست سفرحج کرده‌اند ، من آن‌نامه‌هارا نزدفرزند خود عبدالعزیز فرستاده‌ام ،او ، امام شماست [2] ، هرچه میخواهید از او بخواهید . سپس ابن سعود خطاب به حاضرین چنین‌گفت: نامه‌های‌شما رسید وازشکایت شما آگاه‌شدم ،هرچیزی پایانی دارد وهرکاری باید بموقع خود انجام‌گیرد . بعداز سخنان ابن‌سعود ، مذاکراتی جریان یافت ودرنتیجه همهٔ حاضران حملهٔ به‌حجاز را تأییدکردند. مدت‌سه‌سال بودکه شریف‌حسین به نجدیان ، اجازهٔ حج نداده بود .

ابن‌سعود به دنبال تصمیم به جنگ ، سپاهی بفرماندهی سلطان بن بجاد بسوی مکه ، گسیل‌داشت . سپاه‌مزبور ،بعداز چندزدوخورد،درماه صفرسال ۱۳۴۳ طائف را فتح کرد .

طبق نوشتهٔ صلاح‌الدین مختار ، شریف‌حسین (وی‌پس ازرسیدن‌بسلطنت ملک‌حسین نامیده میشد) چون‌وضع خودرا وخیم‌دید ، ازسفیر بریتانیا درجده

۱- ج ۲ صفحهٔ ۲۳۶

۲ ـ وهابیان ، فرمانروایان خودرا ، امام مینامند .

یاری خواست ، سفیر باووعده داد که‌درخواست وی را بدولت‌متبوع‌خویش اطلاع دهد .

شریف ازجده بمکه‌بازگشت‌ومنتظر کمك انگلستان نشست ولی آن‌دولت در جواب درخواست او به‌سفیر خود اشعار داشته‌بود که‌جنگ میان ابن سعود و ملك حسین یك‌جنگ مذهبی است که انگلستان ، بخود اجازهٔ مداخله‌درآنرا نمیدهد ، اما اگرزمینه رامساعد بیند، حاضر به میانجیگری میباشد [1] .

تفویض سلطنت به ملك علی

درهمین‌هنگام ، جمعیتی درمکه بنام‌حزب وطنی تشکیل یافت که هدف نهائی آن رها ساختن حجاز از وضع آشفته‌ای بود که دچار آن‌گردیده بود . جمعیت‌مزبور ،مقررداشت که ملك‌حسین، بنفع‌فرزندخودملك‌علی ، ازحکومت کناربرود وملك‌علی فقط‌پادشاه‌حجاز باشد .

حزب وطنی باین‌منظور درتاریخ چهارم‌ربیع‌الاول‌سال۱۳۴۳ ، تلگرافی به‌امضای یکصدو چهل‌تن از علما و اعیان وتجار وصنوف دیگر به ملك‌حسین مخابره کرد وموضوع مزبوررا به‌او تکلیف نمود . ملك‌حسین ناگزیر پذیرفت وحزب وطنی‌درروزبعد ، ضمن تلگرافی ، ملك‌علی‌راکه درجده بود ازجریان آگاه ساخت واوبمکه‌آمد ودرتاریخ‌پنجم ربیع‌الاول سال۱۳۴۳زمام امور‌را دردست گرفت ، اما این تدبیر ، هیچ مشکلی‌را حل‌نکرد زیرا ابن‌سعودبه‌ملك علی همان‌نظری‌را داشت که بملك‌حسین پدرش دارابود [2] وپیشروی درسرزمین حجازرا کماکان ادامه میداد .

---

۱ ـ المملکة‌العربیة‌السعودیه ج ۲ صفحهٔ ۲۹۹ و ۳۰۰ وبنا بگفتهٔ جرج آنتونیوس دولت انگلستان گفته بود اگر طرفین درخواست کنند که میان آنها ، حکم شود ، در کارشان مداخله‌خواهدکرد (یقظة‌العرب‌ص۴۵۵).

۲ ـ صلاح‌الدین مختار ج ۲ ازصفحهٔ ۳۰۰ ببعد.

پایان کار شریف‌حسین

ملك‌حسین ، پس‌از کناره‌گیری ازحکومت ، ازمکه بسوی جده‌حرکت کرد وروز دهم ربیع‌الاول وارد جده‌شد . درشب‌شانزدهم ماه مذکور ، خود وغلامانش باکشتی بطرف بندرعقبه روانه‌شدند . پس ازرسیدن بمقصد ،درراه پیشرفت ملك‌علی وکمك به‌اوکوشش فراوان میکرد و بدوام حکومت‌وی‌امید بسیاری داشت ، در همین‌حال دولت انگلستان بوسیلهٔ یکی از امیر البحرهای خود بملك‌حسین اخطارکردکه درمدت سه‌هفته بندرعقبه‌را ترك‌کند و بهرکجا میخواهد برود .

وی ابتدا این اخطاررا نپذیرفت اما پس‌از جریاناتی که رخ داد و ذکر آن از سخن ما خارج است ، مجبور شد ، سوارکشتی شود و رهسپار جزیرهٔ قبرس گردد .

شریف طوری‌نسبت به انگلیسها بدبین شده بودکه غذا جزازدست آشپز مخصوص‌خود نمیخورد ومیترسید وی‌را مسموم کنند .

شریف تاسال ۱۹۳۱ میلادی درقبرس ماند ، دراین‌سال بیمارشد وچون بیماری‌او شدت یافت ،وی‌رابه‌عمان (پایتخت‌اردن ومرکزپسرش‌امیرعبدالله) بردند ودرآنجا درهمان‌سال‌وفات‌یافت ودرجوار قدس‌شریف دربیت‌المقدس بخاك‌سپرده‌شد [1] .

ابن‌سعود درمکه

سرزمین حجاز ، بجز مدینه وجده و بندرینبع در تصرف قوای‌ابن‌سعود افتاده بود ، ملك‌علی در جده میزیست و به جمع‌آوری نیرو سرگرم بود ، از طرفی نمایندگانی ازدوسوی ، درآمدورفت‌بودند ، تامگر قضیه با صلح‌فیصله

۱ـ صلاح‌الدین مختار ج۲ صفحهٔ ۳۰۶ و۳۱۴ تا۳۱۶

یابد اما هیچ نتیجه‌ای نمیگرفتند .

درروز دهم ربیع الثانی سال ۱۳۴۳ ابن سعود به‌نیت عمره ، از ریاض بسوی مکه حرکت کرد و بفرمانروایان اطراف ازجمله امام‌یحیی پادشاه‌یمن نوشت تانمایندگانی ازطرف‌خودبمکه‌اعزام‌دارند تااین‌نمایندگان که‌نمایندگان جهان‌اسلام‌هستند ، بایکدیگر دربارهٔ اینکه چگونه بیت‌الله‌الحرام، ازتمایلات سیاسی دورنگاهداشته شود ، تبادل‌فکر نمایند .

ابن‌سعود درحالی‌کـه جمع کثیری از سپاهیان وعلمای نجد و جمعی از خاندان شیخ محمدبن عبدالوهاب وعده‌ای ازرؤسای قبایل ، همراه اوبودند، درمدت بیست وچهار روز به نزدیکی مکه رسید . در کوه عرفات ابن لؤی ، یکی از فرماندهان سپاه‌او درمکه ، با هزارتن ازجمعیت اخوان ، به استقبال وی آمد .

ابن‌سعود ازاسب پیاده‌شد آنگاه رهسپار مسجد الحرام گردید وبطواف خانهٔ کعبه پرداخت . ورودا‌و بمکه غروب روز هفتم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۴۳ بود .

مباحثه علمای نجد و علمای مکه

روزبعد ، علمای مکه که‌دررأس آنان شیخ‌عبدالقادر شیبی کلیددار خانه کعبه [1] قرار داشت ، بدیدن ابن سعود آمدند . ابن سعود ، درخطاب به علما

---

۱ ـ طبق نوشته ازرقی (اخبار مکه ج۱ صفحهٔ ۱۱۰) اززمان جاهلیت افتخار کلیدداری خانه‌کعبه‌را ، بنی عبدالدار داشته اند . بعداز فتح مکه ، سمت ایشان از طرف پیغمبر (ص) تثبیت شد به این‌نحوکه پیغمبر اکرم (ص) کلید خانه را به عثمان بن ابی طلحه ازقبیله بنی‌عبدالدار عطا فرمود وگفت این‌امانت خداست درنزد شماکه هرکس آن‌را از شما بگیرد ظالم است . عثمان در خدمت پیغمبر (ص) بمدینه رفت وکلیدرا به پسرعمش

←

سخنانی ایرادکرد و درضمن آن ازدعوت محمدبن عبدالوهاب یادکرد واظهار داشت که احکام دینی ما، طبق اجتهاد احمدبن حنبل است، حال اگراین سخنان درنزد شما پذیرفته است ، بیایید تابرای عمل کردن بکتاب خدا وسنت خلفای راشدین بایکدیگر بیعت کنیم . همه بابیعت موافقت کردند، سپس یکی ازعلمای مکه ، از ابن سعود خواست کـه مجلسی فراهم آورد تاعلمای مکه ونجد در اصول وفروع مذهب ، به‌مباحثه بپردازند ،وی این پیشنهادرا پذیرفت ودرروز یازدهم جمادی‌الاولی ، پانزده تن از علمای مکه وهفت‌تن ازعلمای نجد، گرد آمدند و مدتی بحث کردند ، درنتیجه بیانیه‌ای ازطرف علمای‌مکه صادرشد ، مبنی براینکه در پاره‌ای از مسائل اصولی ، میان ما و علمای نجد ، موافقت گردید ، ازجمله اینکه هرکس میان خود وخدا واسطه قراردهد ، چنین کسی کافراست و تاسه‌بار توبه داده میشود واگرتوبه‌نکرد ، باید بقتل برسد ، دیگر اینکه ساختمان برروی قبوروچراغ افروختن دراطراف قبور واداءنماز درنزد قبور، حرام‌است، همچنین هرکس‌خدارا بجاه‌ومقام کسی بخواند، مرتکب بدعت شده وبدعت درشریعت، حرام است [1].

سقوط جده

درحدود یکسال یعنی تا ماه جمادی‌الاولی سال ۱۳۴۴ میان‌نیروهای‌ابن سعود وملك‌علی ، درجده مبارزات وزدوخورد جریان داشت ، دراواخر ماه مزبور ، ملك‌علی ، آمادهٔ بیرون‌رفتن ازجده وتسلیم آن به‌ابن‌سعودگردید ، و

→

شیبه‌سپرد و این‌افتخـار در اولاد شیبه باقی‌ماند . اکنون نیز کلیدداران کعبه از همین خاندان هستند که به شیبی معروفند . ابن‌تیمیه گوید (کتاب السیاسة الشرعیه ص ٦) عباس ازپیغمبر (ص) کلید کعبه را خواست ولی برای برگرداندن کلید به بنی شیبه آیهٔ «ان‌الله یأمرکم ان تؤدواالامانات الی‌اهلها» نازل شد.

۱ـ صلاح‌الدین‌مختار ج۲ صفحهٔ ۳۴۳ و۳۴۴

در مقابل این عمل ، شرایطی بوسیلهٔ گوردون ، کنسول انگلستان درجده ، به ابن‌سعود پیشنهاد کرد ، در روز اول جمادی الثانیه ، کنسول و ابن سعود بایکدیگر ملاقات کردند وکنسول شرایط ملك‌علی‌را که‌هفده‌فقره‌بود به‌ابن‌سعود تسلیم‌نمود وابن‌سعود آنهارا پذیرفت . روز چهارم همان ماه ، کنسول به ابن سعود خبرداد که‌ملك‌علی برکشتی انگلیسی بنام کورن فلاور سوارشده وعازم عدن است تا ازآنجا بعراق رود .

بامداد روزششم ماه جمادی الثانیه ، کشتی حامل ملك‌علی بطرف عدن حرکت‌کرد وصبح روزهفتم ابن‌سعود روانهٔ جده‌گردید وهنگام ورود بشهر در محله کندره استقبال‌عظیمی ازوی بعمل آمد [1] .

تصرف مدینه

هنگامی‌که ابن‌سعود درمحل بحره (درسرراه‌مکه بجده) بود ، فرستادهٔ مخصوصی ازطرف امیر مدینه ، شریف شحات ، نزداو آمد و نامهٔ امیر مدینه را مبنی براظهار اطاعت باوتسلیم‌کرد ، شریف‌شحات درنامهٔ خود ازابن‌سعود خواسته‌بود، امیری ازجانب‌خود بمدینه فرستد ، ابن‌سعود بمکه بازگشت‌وپسر سوم‌خود ، امیرمحمدرا برای این‌منظور تجهیز کرد ، امیرمحمد با عده‌ای از سپاهیان ، درروز ۲۳ ربیع‌الثانی بمدینه‌رسید وغرض از آمدن خودرا باطلاع اهالی رسانید .

فرمانده پادگان مدینه ازطرف ملك‌علی ، حاضر به‌تسلیم‌نشد اما بواسطهٔ نداشتن آذوقه ووسائل واینکه ملك‌علی هم نتوانسته بود اورایاری‌کند، بعداز دوماه پایداری ، مدینه‌را به‌امیرمحمد تسلیم‌کرد و امیرمحمد درصبح روزشنبه

۱ ـ تاریخ المملکةالعربیة السعودیه ج۲ صفحهٔ ۳۵۷ و۳٦۳

۱۹ جمادی‌الاولی‌سال ۱۳٤٤ شهررا متصرف شد [۱] .

ویرانی مقابر ومشاهد

قبلاگفته شده‌است که‌وهابیان‌بهرجادست‌می‌یافتند، کلیه مشاهدومزارات را باخاك یکسان میکردند. هنگام تصرف شهرهای حجاز نیزاین کارراکردند .

قسمتی‌از مقابر ومشاهدمکه واطراف‌را درمرتبهٔ اول‌که آنجارابتصرف آوردند وجلوترشرح داده شده‌است، خراب کرده بودند، دراین‌مرتبه ، آنچه‌در مکه باقیمانده بود وآنچه درنواحی دیگرحجاز وجود داشت ویران ساختند . نخست در طائف گنبد عبدالله‌بن عباس‌را خراب کردند ، پس‌ازآن درمکه قبّه‌های عبدالمطلب جد پیغمبر ﷺ و ابو طالب عموی پیغمبر ﷺ و خدیجه ام‌المؤمنین (زوجهٔ‌اول‌پیغمبر ﷺ) وهمچنین‌بنای‌محل تولدپیغمبر ﷺ ومحل تولد زهرا (ع) را ویران نمودند .

درجده قبرحواء (یا منسوب به‌حواء) وبطورکلی تمام مزارات اطراف مکه و جده را ازمیان بردند . درمدینه ، هنگامی‌که شهررا در محاصره داشتند مسجد ومزار حمزه ومقبرهٔ شهدای احدراکه‌بیرون‌شهربود ، خراب کردند.

ویران ساختن قبور بقیع

پس از آنکه مدینه از طرف وهابیان تصرف شد ، شیخ عبدالله بن بلیهد قاضی‌القضاةوهابیها ، درماه‌رمضان ازمکه بمدینه‌آمد وازاهل‌مدینه‌سؤال‌کرد که دربارهٔخراب‌کردن قبه‌ها ومزارات چه‌میگوئید ؟ بسیاری ازمردم ، ازترس جوابی‌ندادند وبعضی ازآنان، خراب‌کردن رالازم دانستند .

مرحوم‌علامه حاج‌سیدمحسن‌امین دراینموردمیگوید که مقصودشیخ‌عبدالله از این‌سؤال ، استفتاءحقیقی نبود ، زیرا وهابیان دروجوب خراب‌کردن تمام

۱ـصلاح‌الدین مختار ج ۲ ملخص ازصفحهٔ ۳۸۰ تا ۳۸۲

قبه‌ها وضریح ها حتی قبهٔ روی قبر مطهر پیغمبر ﷺ هیچ تردیدی ندارند . این قاعده و اساس مذهبشان میباشد وسؤال‌مزبور تنهابرای تسکین‌خاطر مردم مدینه بود .

بعد از سؤال وجواب مذکور ، آنچه در مدینه و اطراف گنبد وضریح ومزاربود ، منهدم ساختند ، ازجمله گنبد هـای ائمهٔ مدفون در بقیع که عباس عموی پیغمبر ﷺ نیز درزیر آن مدفون بود ودیوارها وصندوق روی قبور ، همه‌را خراب کردند ، همچنین گنبد های عبد الله پدر پیغمبر ﷺ وآمنه مادر آن‌حضرت ونیز گنبدها و قبور زوجات پیغمبر ﷺ وگنبد عثمان‌بن عفان و اسماعیل بن‌جعفرالصادق و مالك پیشوای مذهب مالکی را ویران ساختند ، خلاصهٔ‌سخن‌اینکه درمدینه‌واطراف‌ودرینبع ، قبری‌باقی‌نگذاشتند [1].

انعکاس ویرانی مقابر درایران ودیگر کشورهای اسلامی

چون خبر ویرانی مقابر بخصوص قبوربقیع ، در اقطار اسلامی ،انتشار یافت ،مسلمانان آن را واقعه ای عظیم وکاری بزرگ شمردند ، تلگرافهـای اعتراض ازعراق و ایران ونقاط دیگر مخابره‌شد ، مجالس درس و نماز های جماعت تعطیل‌گردید ومراسم عزاداری بعنوان اعتراض به‌این‌امرتشکیل‌یافت ، مطلبی‌که بیشتر موجب نگرانی شد ، انتشار این موضوع بود که‌گنبد روی قبر مطهر پیغمبر ﷺ را نیز به‌گلوله بسته‌اند ، (وحتی‌قبر مقدس راخراب کرده‌اند) اما بعداً معلوم شد که موضوع اخیر صحت نداشته خودوهابیان هم‌آنرا انکارکردند [2] .

---

۱ ـ کشف‌الارتیاب ازصفحهٔ ۵۹ تا ۶۱

۲ـ طبق‌نظر مرحوم عاملی ، وهابیان ازعاقبت کار اندیشه‌کردند و از این بیم داشتند که عالم اسلام درمقابل‌ایشان قیام‌کند واگر جزاین‌بود ، درخراب‌کردن‌گنبد روی‌حرم‌پیغمبر (ص) درنگ جایز نمیدانستند .

دولت ایران‌نسبت به‌قضیه مزبور سخت اهتمام ورزید وباموافقت علماء مقررشد نمایندگانی بطوررسمی ازطرف ایران به‌حجاز اعزام‌شوند تا در بارهٔ حقیقت موضوع کسب اطلاع کنند و نمایندگان اعزامی مشاهدات خودرا در حجاز ازاعمال وهابیان گزارش دادند .

مرحوم علامهٔ‌عاملی‌ضمن‌شرح مطلب فوق چنین گفته‌است که‌علمای‌ایران اجتماع کردند وویرانی مقابر را امری بزرگ بحساب آوردند و ما در دمشق تلگرافی ازیکی ازعلمای‌عالیقدر خراسان دریافت‌داشتیم که‌ازحقیقت‌موضوع استعلام کرده بود [1] .

توضیح در بارهٔ وضع قبور ائمهٔ مدفون‌دربقیع پیش‌از خراب شدن

نویسنده درسفرنامهٔ حج خود ، وضع قبور ائمهٔ مدفون دربقیع را ، قبل‌از سال ۱۳٤٤ قمری یعنی‌قبل از خراب‌شدن بوسیلهٔ وهابیها ، بتفصیل شرح‌داده و تصاویری ازآن ، مربوط به‌پیش‌از خرابی وبعد از خرابی ، ارائه‌کرده است ، اینك نیز بمناسبت سخن‌شرحی دراین‌باره داده میشود :

تاسال ۱۳٤٤ قمری ، قبور ائمهٔ مدفون دربقیع وپاره‌ای قبوردیگردارای گنبد و بارگاه وفرش وپرده وچراغ وشمعدان وقندیل‌بوده است ، بسیاری از کسانی که قبل‌از تاریخ مزبور آنجارا دیده‌اند ، وضع‌بنا ودیگر خصوصیات مربوط بمقبره را باذکر جزئیات ، درسفرنامه‌های‌خود ذکرکرده‌اند وپاره‌ای ازآنان‌که متأخربوده‌اند ، عکسها وتصاویری نیزازگنبد وبارگاه مربوط‌بقبور درآثارخودنشان داده‌اند .

۱ـ کشف‌الارتیاب صفحهٔ ٦۰ نمایندگان ایران که برای تحقیق قضیه به حجاز رفتند تحت ریاست وزیر مختار ایران در مصر و جنرال کنسول ایران درشام بودند . (همان کتاب ذیل صفحهٔ٦٥) .

ازجمله این نویسندگان، میرزاحسین فراهانی است که درسال ۱۳۰۲ قمری (نودسال قبل) بسفرحج تشرف یافته ودربارهٔ قبور بقیع چنین گفته است :

قبرستان بقیع قبرستان وسیعی است که درشرقی سور (بارو) مدینه متصل بدروازهٔ سورواقع شده ، ودور تادور آن را دیوار سه ذرعی از سنگ وآهك کشیده‌اند وچهاردردارد ، دودرب آن ازطرف غرب ودرکوچهٔ پشت سوراست و یك درب طرف جنوب و درب دیگر آن شرقی و طرف حش کوکب است که درکوچه باغهای بیرون شهراست وازبس دراین قبرستان سرهم دفن کرده‌اند اغلب قبرستان یکذرع متجاوزازسطح زمین ارتفاع بهمرسانیده است ودراوقات آمدن حجـاج بمدینه ، همـه روزه در های این قبرستان تا وقت مغرب باز است وهرکس که میخواهد میرود و در غیروقت حاج ، ظهر روز پنجشنبه باز می‌شود تانزدیك غروب روزجمعه ، بعد بسته‌است مگرآنکه کسی بمیرد وآنجا دفن کنند .

چهارنفر ازائمهٔ اثناعشر صلوات‌الله علیهم‌اجمعین دربقعهٔ بزرگی که بطور هشت ضلعی ساخته شده واقعند واندرون وگنبد او سفیدکاری است وبنای این بقعه معلوم نیست ازکه وچه‌وقت بوده امامحمدعلی‌پاشای‌مصری درسنهٔ ۱۲۳٤ بامرسلطان‌محمود خان‌عثمانی‌تعمیرکرده وبعدهمه‌ساله‌ازجانب سلاطین‌عثمانی این بقعهٔ مبارکه وسایر بقعه‌جات واقعه دربقیع تعمیرمیشود . دروسط این بقعهٔ مبارکه، صندوق بزرگی‌است ازچوب‌جنگلی خیلی‌ممتاز و دروسط‌این‌صندوق بزرگ دوصندوق چوبی دیگر است ودر این دو صندوق پنج نفر مدفونند یکی امام ممتحن حضرت حسن سلام‌الله علیه است ویکی‌حضرت سجاد علیه‌الصلوة والسلام است ویکی حضرت امام‌محمدباقر صلوات‌الله‌علیه‌است ویکی‌حضرت جعفر صادق علیه‌التحیة والسلام است ویکی‌عباس عـم رسول‌الله صلوات‌الله‌علیه وآله است که بنی‌عباس از اولاداویند ودروسط بقعهٔ متبرکه درطاقنمای غربی مقبره‌ای است‌که بدیوار یك‌طرف اورا ضریح آهنی ساخته اند و میگویند قبر

فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیهااست .

چند محل‌است که مشهور بقبرصدیقهٔ طاهره‌است یکی‌دربقیع درحجره‌ای که بیت الاحزان میگویند و بهمین ملاحظه اغلب در بیت الاحزان نیز زیارت صدیقهٔ کبری‌را میخوانند ویکی‌هم درهمین بقعهٔ متبرکه که‌سنی وشیعه در آنجا زیارت میخوانند ودرجلوهمین‌قبرمبارك ، پردهٔ گلابتون دورگنبد آویخته و از گلابتون بیرون‌آورده‌اندکه: سلطان احمدبن سلطان‌محمدبن سلطان‌ابراهیم.. سنةاحدی وثلثین و مائة بعدالالف (۱۱۳۱) . و دراین بقعهٔ مبارکه دیگر زینتی نیست مگر دو چهل‌چراغ کوچك وچند شمعدان‌برنج وفرش زمین بقعه ،حصیر است وچهارپنج نفر متولی وخدام دارد که اباً عن‌جدّ هستند ومواظبتی ندارند ومقصودشان اخذ تنخواه (پول) ازحجاج است .

حجاج اهل‌تسنن برسبیل ندرت در این‌بقعهٔ متبرکه‌بزیارت می‌آیندوبرای آنها ممانعتی در زیارت نیست وتنخواهی ازآنهاگرفته نمیشود اماحجاج‌شیعه هیچیك را بی‌دادن وجه نمیگذارند داخل بقعه شوند مگرآنکه هردفعه تقریباً از یك‌قران الی‌پنجشاهی بخدام بدهند وازاین تنخواهی که باین تفصیل ازحجاج میگیرند باید سهمی‌به نائب‌الحرم وسهمی به‌سیدحسن‌پسرسید مصطفی که‌مطوف عجم است برسد و بعداز دادن تنخواه هیچ‌نوع تقیه درزیارت ونماز نیست و هرزیارتی سراً یا جهراً میخواهد بکند آزاد است و ابداً لساناً ویداً صدمه‌ای به‌حجاج شیعه نمیرسانند . پشت‌گنبد ائمهٔ‌بقیع بقعهٔ‌کوچکی‌است که‌بیت‌الاحزان حضرت‌زهرا سلام‌الله‌علیهااست .

مرحوم فراهانی، سپس ، دیگر قبور بقیع و بنای روی آنها را وصف می‌کند [1] .

حاج فرهاد میرزا که درسال ۱۲۹۲ قمری (یکصد و اندی سال قبل) بمسافرت‌حج‌رفته درسفرنامهٔ خودبنام هدایةالسبیل چنین‌گوید : ازباب جبرئیل

۱ ـ سفرنامهٔ فراهانی ازصفحهٔ ۲۸۱ ببعد.

درآمده (مقصود این است که هنگام بیرون آمدن ازحرم پیغمبر ﷺ ازباب جبرئیل بیرون آمدم) بزیارت ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام مشرف‌شدم که‌صندوق‌ائمهٔ اربعه علیهم‌السلام درمیان صندوق بزرگ است که عباس عم رسول‌الله ﷺ نیز درآن صندوق‌است ولی صندوق ائمه که‌درمیان همان‌صندوق، بزرگ‌است مفروز است که دوصندوق است. متولی آنجا درضریح‌راباز کرده بمیان‌ضریح رفتم وطوافی دورضریح کردم وطرف پائین پا خیلی‌تنگ‌است که میان‌صندوق وضریح کمتر از نیم‌ذرع‌است که بزحمت میتوان‌حرکت کرد [1].

نائب الصدر شیرازی که‌درسال ۱۳۰۵ قمری بمسافرت حج تشرف یافته درسفرنامهٔ‌خود بنام تحفة الحرمین چنین‌گفته است : واردبقیع بدست‌راست، مسجد پوشیده‌ای است مانند اطاق برسر او نوشته : **هذامسجد ابی‌بن کعب‌و** صلی فیه النبی غیرمرة (این‌مسجد ابی بن کعب است که پیغمبر ﷺ چند بار درآن نمازگزارد) بقعهٔ ائمهٔ بقیع جناب امام‌حسن وامام زین العابدین وامام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم در یك ضریح میباشند .
میگویند عباس بن عبدالمطلب آنجا مدفون است وآثاری درآن بقعه در پیش روی ائمه بطرف دیوار مانند شاه نشین ضریح و پرده دارد ، میگویند جناب صدیقهٔ طاهره (ع) مدفون هستند [2] .

ابراهیم رفعت پاشاکه در سال‌های ۱۳۲۰ و۱۳۲۱ و ۱۳۲۵ قمری امیر-الحاج مصر بوده است درسفرنامهٔ مفصل خود بنام مرآت‌الحرمین وضع قبور بقیع و افراد معروفی که درآن مدفونند از صحابهٔ پیغمبر ﷺ و غیر آنان ، ذکرکرده وگفته‌است که قبهٔ اهل‌بیت (مقصود ائمهٔ مدفون در بقیع‌است) از بقعه‌های دیگر بلندتراست . رفعت پاشا در ضمن ذکر وضع بقعه‌ها عکسها و تصاویری از بقاع بقیع که بقعه وگنبد ائمه ازهمهٔ آنها مجلل‌تر و بلندتر است،

۱ ـ هدایة السبیل‌صفحهٔ ۱۲۷ ببعد.
۲ـ تحفةالحرمین صفحهٔ ۲۲۷

ارائه کرده است [۱] .

درضمن بررسی وضع قبور ائمهٔ بقیع پیش‌ازخراب‌شدن ، ذکراین‌مطلب مناسب‌است‌که قبور ائمهٔ بقیع ، ازقرون اولیهٔ هجری دارای بارگاه و گنبد و سنگ قبر بوده است . جلوتر درضمن توضیح دربارهٔ بنابرروی قبور بنقل از مسعودی‌درمروج الذهب وسمهودی دروفاءالوفا ، عباراتی‌که روی سنگ قبر حضرت زهرا و ائمهٔ مدفون در بقیع نوشته شده بوده است ، ذکر گردید و مؤیداینکه درقرون اولیهٔ هجری برروی قبور ائمهٔ بقیع گنبد و بارگاه بوده ، شرحی‌است‌که ابن‌اثیر درضمن‌وقایع سال۴۹۵ ذکرکرده‌که دراین‌سال‌معماری از اهل قم که مجدالملك بلاسانی (صحیح براوستانی درنسبت به براوستان ، محلی قدیمی درقم) اورا برای تعمیر قبه‌ای‌که روی قبرحسن علیه‌السلام وعباس قرار داشت ، فرستاده بود، بدست منظوربن عماره امیر مدینه بقتل رسید [۲] ، که معلوم میدارد درقرن پنجم برروی قبور ائمهٔ بقیع و عباس عموی پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله گنبد وبارگاه بوده و تعمیر لازم داشته‌است وطبق قاعده باید سالهای متمادی براینگونه بناها بگذرد تااحتیاج به تعمیر پیدا کند .

سمهودی متوفی درسال ۹۱۱ ، شرح مفصلی ازوضع قبور بقیع ازقرون اولیهٔ هجری تااوایل قرن دهم ذکرکرده است ازجمله میگوید که برروی قبر عباس عموی پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله وحسن‌بن علی علیه‌السلام ودیگر مدفونین دربقیع گنبدی‌است که سر به آسمان‌کشیده . ابن‌نجار گفته‌است‌که‌آن ، گنبدی‌است بزرگ و بلند وبنای‌آن‌قدیمی‌است. ساختمان دودر داردکه درهرروز یکی‌ازآنها بازمیشود. ابن‌نجار نام بانی‌آن‌را ذکرنکرده ولی‌مطری‌گفته‌است‌که بنا کنندهٔ آن ، خلیفه الناصر احمدبن المستضیء میباشد . این سخن مطری صحیح بنظر نمیرسد زیرا ابن‌نجار و ناصرمعاصربودند درحالی‌که ابن‌نجار آن بنارا قدیمی دانسته‌است

---

۱ ـ مرآت‌الحرمین ج ۱ صفحهٔ ۴۲۶

۲ ـ الکامل ج۸ صفحهٔ ۲۱۴

ومن (سمهودی) دربالای محراب مشهد مزبور دیدم نوشته بود که دستور این بنارا منصورمستنصربالله داده‌است اما نه اسم او و نه تاریخ بناء ذکرشده بود. سمهودی سپس میگوید که قبرعباس و حسن علیهما السلام اززمین ارتفاع دارد ، مقبره وسیع‌است وبدیوارهای آن لوحه‌هایی بسیار بدیع وزیبا وقطعه‌هایی ازروی که بوسیلهٔ میخهایی به‌بهترین وجه ستاره نشان گردیده، الصاق‌شده‌است. سمهودی بناهای دیگری‌را نیزکه دربقیع وجود داشته ذکرکرده‌است [۱] .

انجمن اسلامی برای تعیین تکلیف اراضی مقدسه

ابن‌سعود ، پس‌ازتصرف دوشهرمقدس مکه و مدینه ، بهتر دید که تعیین تکلیف وچگونگی‌حکمروایی دراین‌دوشهررا بنظرخود وباموافقت جهان‌اسلام واگذارنماید، ازاینروی‌ازکشورهای‌مستقل‌اسلامی، ترکیه، ایران، افغانستان ، یمن ، همچنین ازرؤسای سرزمینهای دیگرازقبیل‌مصر، عراق، شرق اردن ونیز ازامیرعبدالکریم ریفی وحاج‌امین‌الحسینی مفتی بزرگ‌فلسطین وازبای[۲] تونس و دمشق وبیروت ودیگر زعمای اسلامی دعوت‌کرد تابرای انعقاد یك انجمن یا کنگرهٔ اسلامی ، نمایندگان خودرا اعزام دارند ، دعوت مزبور درتاریخ دهم ربیع الثانی سال ۱۳٤٤ انجام یافت .

بیشترسرزمینهای‌اسلامی این دعوت‌را رد کردند وتنها چندکشور، آن‌را پذیرفتند ودرتشکیل انجمن شرکت‌نمودند. ازجملهٔ شرکت‌کنندگان، مسلمانان هند بودند [۳] . ایشان پیشنهاد کردند درحجاز یك حکومت جمهوری که تمام مسلمانان درآن‌شرکت داشته باشند ، برقرارگردد وتعهدکردندکه قسمت‌مهمی

---

۱ ـ وفاءالوفا باخبار دارالمصطفی ج ۳ صفحهٔ ۹۱٦

۲ ـ بای ، لقبی بود که سلاطین عثمانی بپاره‌ای از والیان اطراف عطا میکردند .

۳ ـ درآن‌وقت چون هنوز پاکستان و هند ازیکدیگر جدا نشده بودند ، تعداد مسلمین هند بسیار زیاد بود .

ازهزینهٔ آن‌را بعهده بگیرند [۱] . این پیشنهاد ، بعلل گوناگون ، عملی نبود .

علت عدم شرکت نمایندهٔ ایران

بنا برنوشته مرحوم علامهٔ عاملی دولت ایران درنظر داشت نمایندهٔ‌خود را برای شرکت در انجمن مذکور به‌مکه اعزام دارد ولی چون ازویرانی‌قبور ائمهٔ‌بقیع علیهم‌السلام اطلاع‌یافت ازفکرفرستادن نماینده ، عدول‌کرد وبعنوان‌اعتراض براین‌امر ، تصمیم بعدم شرکت گرفت بعلاوه برای اینکه مبادا خطری متوجه حجاج ایرانی بشود ، سفرحج‌را منع‌کرد تاسال ۱۳٤٦ قمری که‌چون ازوجود خطر ایمن‌شد ، اجازهٔ حج بمردم داد [۲].

سلطنت ابن‌سعود درحجاز

استقرار سلطنت سعودیها در حجاز

بعداز آنکه ازانجمن اسلامی‌مذکور نتیجه‌ای عایدنشد ،سی‌تن ازاعیان جده بمکه آمدند ودرآنجا باتفاق سی‌تن‌ازشخصیت‌های‌مکه، انجمنی تشکیل دادند ودر ۲۲ جمادی الثانیه سال ۱۳٤٤ باتفـاق آراء مقرر داشتند با سلطان عبدالعزیز آل‌سعود ، بعنوان پادشاه حجاز بیعت‌کنند و به او اطـلاع دادند تا وقتی‌را برای بیعت معین کند .

درروزجمعه ۲۵ ماه مزبور بعدازنماز جمعه مردم جلوباب‌الصفاء (یکی از درهای مسجد الحرام) گرد آمدند . ابن سعود یك ساعت بعد از ظهر آمد و پس از انجام مراسمی ، سید عبدالله دملوجی ، یکی از مشاورین ابن‌سعود ، صورت بیعت را بر مردم خواند [۳] . در این موقع یکصد و یك تیر

۱ ـ صلاح‌الدین مختار ج ۲ صفحهٔ ۳۸۵ و ۳۸٦

۲ ـ کشف‌الارتیاب صفحهٔ٦۱ و ٦۲ ـ درسال ۱۳۰۸ شمسی (۱۳۴۸ قمری) هیئتی از کشور سعودی به‌ایران آمد وروابط سیاسی میان دوکشور برقرار شد .

۳ـنمونه‌ای ازصورت یا وثیقهٔ بیعتی‌که هنگام امارت یاسلطنت یکی از آل‌سعود بر مردم خوانده میشد، در ضمن ذکر سلطنت ملك سعود، ارائه خواهد شد .

توپ شلیك شد.

به‌این‌ترتیب ، ابن‌سعود ، عنوان پادشاه‌نجد وحجازراپیدا کرد ونخستین دولتی‌که حکومت او را برسمیت شناخت ، دولت اتحاد جماهیر شوروی‌بود. بعدازآن ، انگلستان وفرانسه وهلند وترکیه وبتدریج‌دیگردولتها آن‌رابرسمیت شناختند .

سلطان‌عبدالعزیز از این‌پس کوششهای فراوانی برای تثبیت وضع کشور وحکومت‌خود بکاربرد ،بابسیاری ازدولتها قرارداد بست وشورش‌های‌زیادی ازجمله شورش فیصل الدویش‌را خوابانید ومخالفان خویش‌را سرکوبی‌کرد، یکبارهم درمسجدالحرام هنگام طواف ، مورد سوء قصد از طرف چهار یمنی زیدی مذهب ، قرار گرفت و بسلامت جست ، سر انجام وضع کشور خود را منظم کرد و امنیت و آرامشی کـه در آن نواحی کمتر سابقه داشت ، بوجود آورد [1] .

قرارداد استخراج نفت

ازمهمترین کارهای ابن سعود ، بستن قرارداد استخراج نفت در منطقهٔ شرقی ناحیهٔ احسا (ظهران) میباشد .

نخستین قرارداد درماه مه سال ۱۹۳۳ میـلادی میان دولت سعودی و شرکت نفت عربی ـ آمریکایی که بعداً به آرامکو معروف شد ، انعقاد یافت که ازطرف حکومت عربی سعودی ، شیخ عبدالله سلیمان واز طرف شرکت ، مسترهاملتون، آنرا امضا کردند [2] .

---

۱ ـ تفصیل وقایعی‌که در سالهای اول پادشاهی ابن‌سعود برحجاز ونجد رخ داد درکتاب تاریخ‌المملکة العربیة السعودیه ج۲ ازصفحهٔ ۳۸٦ ببعد آمده است .

۲ ـ تاریخ‌المملکة العربیة السعودیة ج۲ از صفحهٔ ٤۷۷ ببعد.

المملکةالعربیةالسعودیه

در تاریخ ۱۷ جمادی‌الاولی سال ۱۳۵۱ قمری سلطان‌عبدالعزیز آل‌سعود فرمانی به‌شمارهٔ ۲۷۱۶ صادرکرد مبنی براینکه از روز۲۱ ماه‌مذکور ، کشور او بنام‌المملکة العربیةالسعودیه خوانده شود ، بعد از این تغییر نام ، مستشاران وارکان دولت ، چنین صلاح‌اندیشی کردندکه سلطان عبدالعزیز فرزند بزرگتر خود، امیرسعود را بولایتعهدی برگزینند.

درتاریخ ۱۶ محرم سال ۱۳۵۲ شورای وزیران و مجلس شورا، بیعت باامیرسعود را بولیعهدی مقرر داشت وپادشاه دراین باره فرمانی صادرکرد .

داستان ابوطالب یزدی

در ذیحجهٔ سال ۱۳۶۲ مطابق سال ۱۳۲۲ شمسی داستان قتل ابوطالب یزدی درمکه اتفاق افتادکه چون اطلاع ازآن ونظائر آن‌که مکرر پیش‌آمده است ، مورد علاقهٔ عموم خوانندگان میباشد، بشرح داستان مزبورومنشأاصلی وچندصدسالهٔ آن مبادرت میشود:

درتاریخ چهاردهم ذیحجهٔ سال ۱۳۶۲ هجری قمری در شهر مقدس مکه اعلامیه‌ای باین مضمون انتشار یافت که در روز دوازدهم ذیحجهٔ سال ۱۳۶۲ پلیس در بیت‌الله‌الحرام، مردی بنام طالب‌بن حسین ایرانی از شیعیان ایران را دستگیرکرد، وی زشتترین جرائم را مرتکب شده بود، زیرا قاذورات باخود حمل میکرد وبقصد آزار طواف‌کنندگان و بمنظور اهانت بآن مکان مقدس ، آنهارا در دائرهٔ طواف میریخت . بعد از تحقیق وثبوت این‌گناه زشت، حکم شرعی بقتل اوصادر شد ودرروزشنبه‌چهاردهم‌ذیحجه دربارهٔ وی‌اجراگردید[1].

این‌خبر بطور مبهم بایران رسید وهمه راغرق درناراحتی وتعجب‌کرد،

هیچکس از حقیقت امر آگاه نبود ، تا اینکه ایرانیانی که در آن سال بسفرحج مشرف شده بودند ، مراجعت کردند و جریان امر را چنین توضیح دادند که ابوطالب یزدی، هنگام طواف دچاربهمخوردگی مزاج میشود وحال استفراغ باو دست میدهد ، برای اینکه دائرهٔ طواف آلوده نشود دامن لباس احرام را جلو دهان خود میگیرد ودرنتیجه مقداری‌ازآنچه استفراغ کرده‌بود، درگوشهٔ لباس احرام جمع میشود ، چندتن از طواف‌کنندگان او را دستگیر میکنند و بشرطه تحویل‌مینمایند وهمان چند نفردرمحکمه‌شهادت میدهندکه وی‌قاذورات همراه داشته ومطاف را ملوث میکرده است.

در اینجا موضوع مبهمی پیش می‌آید و آن اینکه چرا برای آن عده از طواف‌کنندگان‌که ابوطالب را به‌آن حال دیدند، این شبهه پیش‌آمدکه اوقصد ملوث‌کردن و اهانت به بیت‌الله‌الحرام را داشته واین تصور ناشی از چه بوده است ؟ وآیااین امر فقط تصور و توهمی بوده یاآن چند نفر از روی قصد و عمد ، چنین تهمت بزرگ و فجیعی را بمنظور خاصی به او وارد آورده‌اند؟ موضوع پیچیده و مبهم بنظر میرسید و روشن نبود که آیا امری اتفاقی بوده یامسبوق بسابقه یاسوابقی میباشد ؟ امر دیگری که بیشتر باعث حیرت وتعجب میشد، این بودکه چگونه میتوان‌تصورکردکه فردی مسلمان وعاقل‌که باتحمل رنج بسیار و مشکلاتی‌که آن روز در راه سفر حج وجود داشت[۲]، باین‌توفیق

۱- متن عربی اعلامیه در شمارهٔ ۹۹۰ روزنامهٔ ام‌القری چاپ مکه مورخ بیستم ذیحجهٔ ۱۳۶۲ درج شده است.

۲-حادثهٔ‌ابوطالب دربحبوحهٔ‌جنگ دوم‌جهانی وقوع‌یافت‌ودرآن وقت، وضع‌زندگی بسیار سخت‌ومسافرت مخصوصاً سفرحج بسیار دشوار بود. بیشتر ایرانیانی‌که قصد حج داشتند، بهرزحمتی بود خود را بکویت میرسانیدند ودرآنجا، اگرمیسر میشد، باکامیون ، از راه←

بزرگ نائل شده وبه بزرگترین آرزوهای دینی خود رسیده بود، مرتکب چنین کار فجیعی بشود وزشتترین عملی که ممکن است کسی انجام دهد، عالماً وعامداً ازاوسربزند؟ بازسؤال دیگری که دراین مورد، پیش می آید این است که چگونه بر قضات محکمه ثابت شد که وی چنین قصدی داشته ؟ در صورتی که ظاهراً نه اوزبان قضات رامیدانسته نه قضات زبان اورا، چه کسی از اودفاع میکرده، آیاوکیل مدافعی که زبان فارسی بداند ، از وی دفاع میکرده است ؟ باهمهٔ اینها، فاصله میان اتهام واجرای حکم، بیش از دوروز نبوده است، درحالی که در مورد حکم قتل، ازنظر دین مبین اسلام ، میبایست همه گونه احتیاطی بشود، مباداکه جان بیگناهی باشتباه یابااعمال غرض ازمیان برود .

درهرحال انگیزهٔ قتل ابوطالب، ازنظر نویسنده درپردهٔ ابهام باقی بود، تاچند سال پیش درضمن مطالعهٔ شرح حال شیخ حرّ عاملی، عالم بزرگ شیعه درعصر صفویه ، درکتاب خلاصة الأثر ، به پیش آمدی نظیر داستان ابوطالب یزدی برخورد و در نتیجه ، فکر او باین امر متوجه شد که داستان ابوطالب ، باید ریشهٔ عمیقی داشته باشدواگرتفحص شود ، ممکن است برای آن نظائری پیداکرد .

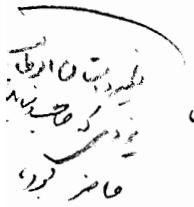

خلاصهٔ داستان

درسال یکهزاروهشتادوهفت یاهشتادوهشت قمری (متجاوزازسیصدسال

صعب‌العبور صحرا بنجد و حجاز میرفتند . مقصود این است که ابوطالب یزدی باتحمل این دشواریها موفق شده بود خود را بمکه برساند وبعد این اتفاق ناگوار و مبهم برای او پیش آمد.

موضوع قتل ابوطالب موجب قطع رابطهٔ سیاسی میان ایران وکشور سعودی گردید تاسال ۱۳۲۷ خورشیدی که مجدداً رابطه برقرار گردید واز این تاریخ ببعد وضع حجاج ایرانی بتدریج برپایه‌ای صحیح و اساسی ، قرارگرفت .

پیش) شیخ محمد بن‌الحسن معروف به حرّعاملی وارد مکه شد ، دراین سال ترکان‌عثمانی ، جمعی‌ازایرانیان‌را ، به‌این‌تهمت که خانهٔ کعبه‌راملّوث کرده‌اند ، بقتل‌رسانیدند . شیخ حر به سید موسی ، یکی‌ازاشراف حسینی مکه ، پناه برد وسید موسی اورا بایکی ازکسان‌خود ، به یمن فرستاد . مؤلف خلاصة‌الاثر ، ضمن ذکرداستان مزبور ، چنین میگوید که این از شنیع‌ترین رسوایی‌ها است که گمان نمیکنم که هرکس بویی ازاسلام ، بلکه بویی از عقل برده باشد ، به‌آن اقدام‌کند ، حاصل داستان این‌است که بعضی‌ازخادمان بیت‌الله ، متوجه شدند که‌کعبهٔ شریف ، آلوده شده‌است ، این‌خبرشیوع یافت ودربارهٔ‌آن ، سخن‌بسیار گفته شد ، خواص‌مکه ، باشریف‌برکات ، شریف مکه ومحمد میرزا ، قاضی مکه‌گردآمدند ودرخصوص‌پیش‌آمد مذکور ، سخن‌گفتند ، سرانجام به‌گمانشان رسیدکه‌این ، کاررافضیان‌است وبااین‌گمان ، بین‌خود قرارگذاشتند هرکس‌را که‌برافضی‌بودن شهرت دارد ، مقتول سازند و به این‌امرفرمان دادند . ترکان عثمانی وگروهی ازاهل مکه ، بسوی حرم آمدند وپنج تن ازشیعیان‌را ازجمله سید محمد مؤمن‌که مردی سالخورده وعابد و زاهد بود ، بقتل رسانیدند .[1]

نویسندهٔ تاریخ‌مکه ، داستان مزبوررا به این‌کیفیت نوشته‌است که‌درشوال سال یکهزاروهشتاد و هشت ، صبحگاهان ، مردم ، کعبه‌را ، آلوده به چیزی شبیه به عذره دیدند ، مردم ، طبق یك عقیدهٔ قدیمی که من نمیدانم ، چگونه عقلهایشان ، اجازهٔ داشتن چنین عقیده‌ای را بایشان میدهد ، شیعه را باین‌کار متهم‌کردند ، اهل مکه وترکان مجاور وجمعی‌ازحجاج ، به‌گروهی‌ازشیعه ،

سال ۱۰۸۸

---

۱ ـ خلاصة‌الاثر فی‌اعیان القرن الحادیعشر ، ج ۳ ـ صفحهٔ ۴۳۲ و ۴۳۳ـ مقصودازسید محمد مؤمن ، میرمحمد مؤمن بن دوست محمد حسینی استرابادی‌است‌که ازایران به حجاز رفته ومجاور بیت‌الله‌الحرام شده بود . خاتون‌آبادی درکتاب وقایع‌السنین (صفحهٔ۵۳۳) گویدکه من درسفرحج خود درسال یکهزار و هشتاد و شش (سه یاچهارسال قبل‌ازشهادت سید مزبور) ازاو اجازهٔ حدیث دریافت‌کردم .

حمله‌ور شدند و چندتن را سنگ باران کردند و چند نفر دیگررا ازدم شمشیر گذراندند .

سید دحلان از تاریخ عصامی نقل میکند که خود باچشم خویش دید که آنچه کعبه‌را باآن ملوث کرده بودند ، ازقاذورات نبود بلکه پاره‌ای از انواع سبزی‌بود که‌باعدس وروغن‌متعفن آمیخته‌بودند ورائحهٔ بدی‌از آن‌برمیخاست[1] .

نویسندهٔ مذکور ، سخن خودرا چنین ادامه میدهد که خواه این سخن صحیح باشد ، خواه صحیح نباشد ، حقیقت این است که دین‌اسلام ، بنوعی وداد و دوستی‌احتیاج داردکه باید تمام فرقه‌هایی‌که ازجهت عقاید بایکدیگر اختلاف دارند ، گرد یکدیگر برآیند و دریك راه قدم بگذارند ، پیروان این دین‌مبین ، نباید ، بموجب توهماتی دربارهٔ مخالفان‌خود راه جدایی‌ازیکدیگررا بپیمایند .

مؤلف تاریخ مکه ، بعداز ذکراین مطلب ، چنین گفته‌است که من سخت متأسفم از اینکه عوام الناس ، (دراین‌نواحی)چنین گمان‌میکنندکه‌شیعهٔ عجم ، درصورتی‌حج خودرا قبول میدانندکه کعبهٔ شریف‌را ملوث نمایند .سپس ، سخن خودرااین‌طورادامه‌میدهدکه‌اگرما ، پیرومنطق‌وعقل‌بودیم ، وصحیح‌فکرمیکردیم درمی‌یافتیم‌که بموجب این توهم ، میبایست درهرسال ، هزاران‌بار ، بتعداد حجاج شیعهٔ عجم ، کعبه ملوث گردد درحالی‌که واقعیت ملموس و آنچه به رأی‌العین مشاهده میکنیم ، خلاف این امر را ثابت میکند . اما چه‌بکنیم‌که ما درمقام دشمنی ، عقل وخرد را از خویشتن دور میکنیم[2] .

---

۱ ـ موضوع مزبور ، مؤید این‌معنی‌است‌که طبق‌آنچه ازمدتها قبل ، شایع بوده ، درایجاد اختلاف میان مسلمانان ، همواره دستهایی مرئی یا نامرئی درکاربوده‌است ، کما اینکه در واقعهٔ ابوطالب نیز این سخن‌گفته میشد .

۲ ـ تاریخ مکه تألیف احمدالسباعی ، ج ۲ صفحهٔ ۴۰

مورد دیگر

باز مؤلف تاریخ مکه گوید که درعهد شریف محمدبن عبدالله در سال یکهزارویکصدوچهل‌وسه ، مصیبتی به‌شیعه رسید که بعقیدهٔ من (نویسندهٔ تاریخ مکه) یکی‌ازمصائبی‌است‌که مسلمانان ازآتش‌آن میسوزند و این‌نتیجهٔ تعصب وسوءِ تفاهم میان فرقه‌های مختلف میباشد. درسال مزبور ، کاروان حج‌شیعه ، دیرتر ازایام حج بمکه رسید و افراد کاروان ، ناگزیر درمکه ماندند تاموسم حج ۱۱٤٤ فرا رسد واعمالشان‌را انجام دهند . (درخلال این‌مدت) بعضی‌از عوام‌الناس ، بتوهم اینکه شیعهٔ مزبور ، کعبهٔ معظمه‌را آلوده‌کرده‌اند ، شورش نمودند وبدنبال شورش عوام ، سپاهیان نیز شورش‌کردند ودسته‌جمعی بخانهٔ قاضی رفتند ، قاضی ازترس فتنه‌جویی ایشان‌گریخت ، شورشیان بخانهٔ مفتی رفتند و اورا ازخانه‌اش بیرون‌کشیدند ، دیگرعلمارا نیز ازخانه‌هایشان بیرون آوردند ودرنزد وزیر مکه رفتند واز وی خواستند اقامهٔ دعوا کند درحالی‌که معلوم نبود طرف دعواکیست؟ سرانجام وزیر را قانع‌کردند دستوری دربارهٔ بیرون‌راندن شیعه ازمکه‌صادرکند، سپس ببازارآمدند و به طرد شیعه وویرانی خانه‌های‌ایشان ، ندا در دادند. روز دوم نزد امیرمکه رفتند وازاو درخواست کردند دستور وزیررا دربارهٔ شیعه تصدیق‌کند ، امیر، ابتدا خودداری‌کرد اما ازترس فتنهٔ عوام ، ناگزیر، مطابق میلشان ، عمل‌کرد . گروهی‌ازشیعه‌بطائف وجمعی بجده رفتند ، تافتنه فرونشست وامیر مکه ، سرکردگان فتنه‌جویان‌را دستگیرنمود و بافراد شیعه اجازه داد ، بمکه بازگردند .

دحلان ازتاریخ رضی نقل‌میکندکه‌آنچه رخ داد ، نتیجهٔ تعصب پاره‌ای از اراذل واوباش‌وترکان‌عثمانی‌بودواینکه ساکنان حقیقی مکه ، به این‌امور راضی نبودند و همین نادانی عوام است که همواره باعث تفرقه میان مسلمین واختلاف‌کلمهٔ‌آنان بوده است [1] .

---

۱ ـ تاریخ مکه ج ۲ صفحهٔ ۷۱

منشأ اصلی این پیش‌آمدها

در بررسی سلسله جنگهایی که از آغاز تشکیل سلطنت صفویه ، در میان حکومت عثمانی‌وایران، جریان داشت، ازامور قابل دقت وتوجه، روشی‌است که علمای عثمانی دربرابرایران ، پیش‌گرفته بودند که‌درمقام دشمنی، از هیچ تهمت ونسبتی در بارهٔ ایرانیان فروگذار نمیکردند ،حتی جنگ با ایران را بمنزلهٔ جهاد در راه دین وا نمود می‌کردند و به مباح بودن قتل شیعه و حتی ایرانیان غیرشیعه و اسیرکردن وبمعرض‌فروش درآوردن زنان‌وکودکان‌ایشان فتوی میدادند .

درابتدای‌کار یعنی‌در زمان شاه‌اسماعیل مؤسس‌سلسلهٔ‌صفوی‌ودرسالهای شروع جنگ میان‌طرفین ، علمای عثمانی درمساجد خود ختم میگرفتند وبشاه اسماعیل نفرین میکردند .

ابن‌طولون از نویسندگان عثمانی معاصر شاه اسماعیل و سلطان سلیم عثمانی ، میگوید که‌درسال نهصدو بیست‌وسه ، سیصدوشصت قاری بسرپرستی خود من (ابن‌طولون) در مسجد جامع اموی دردمشق (که جزو متصرفات عثمانی‌بود ،) درمدت چهل‌روز ، سورهٔ مبارکهٔ انعام را ، تلاوت میکردند و چون بین‌دونام‌جلاله میرسیدند ، به‌صوفی اسماعیل (مقصودشاه اسماعیل‌است) نفرین میکردند [1] .

---

۱ ـ مفاکهةالخلان ابن‌طولون ج۲ صفحهٔ ۷۴ و اذا وصلوا الی بین‌الجلالتین‌دعواعلی‌ـ الصوفی المذکور . مقصود این‌است که درحین ختم انعام وقتی به آیهٔ ۱۷٤ از سورهٔ مزبور میرسیدند که‌در این‌آیه دولفظ جلاله الله پهلوی‌هم قرارگرفته (لن‌نؤمن حتی‌نؤتی مثل ما اوتی رسل‌الله ـ الله اعلم حیث یجعل رسالته) پس از تلفظ جلاله اول ، نفرین میکردند (واگر منظور دعابود دعا میکردند) سپس با برزبان‌راندن جلالهٔ دوم،بتلاوت سوره ادامه میدادند .

چون از نفرین کردن نتیجه‌ای نبردند ، برای پیش بردن مقاصد خود ایران را دارالحرب اعلام کردند وبدینوسیله ، مردم وسپاهیان عثمانی را به‌جنگ با پادشاهان صفویه ، تحریض و تشویق مینمودند .

شاه تهماسب صفوی درتذکرهٔ خود به‌این‌معنی اشاره کرده وچنین گفته است : سیادت پناه امیرشمس‌الدین‌را به ایلچیگری مقرر کردیم که‌بعداز آنکه به استنبول رفته‌بود ، رستم پاشا وجمعی ازسوختگان حرفهای ناخوش‌درمیان آورده ، ازجوانب ردوبدل بسیاری کرده بودند و نگذاشته‌بودندکه کاری‌بخیر ساخته شود ، کتابت طولانی نوشته ، مصحوب سیادت پناه مذکور فرستاده بودند که‌علمای روم [1] ومشایخ اینجا ، بالتمام فتوی داده‌اند که‌خون ومال و اهل‌وعیال تمامی اهل‌شرق ازسپاهی ورعیت ، مسلمانان و ارمنی و یهودی ، حلال‌است وجنگ باایشان ،غزا[2]ست .

گفتم ، این‌فتوی ، بسیار خوب‌است ! ماکه نماز وروزه وحج وزکات وتمامی ضروریات دین‌را میدانیم وبعمل میاوریم ، ایشان‌مارا کافر میدانند، حضرت رب‌العالمین میانهٔ ماوایشان ، حکم فرماید [3].

این جریانات تازمان نادرشاه افشار نیز ادامه داشت . متن سؤالی که هنگام حملهٔ افاغنه بایران ، ازشیخ عبدالله مفتی قسطنطنیه ، درسال یکهزار و یکصد و سی و پنج ، بزبان ترکی اسلامبولی ، شده و فتوایی که‌وی داده در دست است [4] .

خلاصهٔ‌فتوای مزبوراین‌است که‌دیارایران‌دارالحرب است‌واحکام‌مرتدین دربارهٔ مردم آن ، اجرا میشود .

---

۱ ـ مقصود ازروم ، همان عثمانی است که‌بجای‌روم شرقی ،قرارگرفته بود .

۲ ـ جنگ در راه دین .

۳ ـ تذکرهٔ شاه تهماسب صفحهٔ ٦٤ چاپ برلین .

۴ ـ متن سؤال وجواب درکتاب حدیقةالزوراء ابن‌السویدی چاپ‌بغداد صفحهٔ ۹۵

این‌فتوی درزمانی صدوریافت که محمودافغان درایران فرمان‌روا بود وهرج‌ومرج فراوان حکمفرما بود واوضاع بکلی ازهم گسیخته‌بود ، پادشاه عثمانی بتوهم اینکه فرصتی است که میتواند برای‌رسیدن به منظور خود ازآن استفاده‌کند ، سپاهی‌گران بایران ،گسیل داشت وبفرمانده سپاه دستور داد، متعرض محمود افغان‌نشوند[1] .

فتوای مذکور در آن وقت برای تهییج سپاهیان و گمراه ساختن ایشان صادر شد .

مطلب قابل توجه این‌است که‌آن‌فتوی بقدری بی‌اساس وغیراصولی و دور از مبانی دینی وانسانی بودکه سپاهیان عثمانی باهمه تعصب واعتقادی‌که نسبت به‌مفتیان خود داشتند ، در مقـام عمل واجرا ، خود را قادر بانجام آن نمی‌دیدند یعنی هنگام برخورد با مردم ایران وخانواده‌ها ،کوچکترین چیزی که‌موجب صدورآن فتوای‌تند وزننده باشد ، مشاهده‌نکردند ،ودرنتیجه، بخود حق ندادند ، این‌مردم‌را مرتد و خارج‌ازدین بدانند .

داستان ذیل‌که از یکی از نویسندگان عثمانی نقل می شود ، مؤید این سخن میباشد :

سپاهیان عثمانی ، درراه خود ، بکاروانی‌که از اصفهان بیکی‌ازنواحی میرفت ، حمله‌کردند وطبق‌فتوای‌شیخ‌الاسلام، مردان راکشتند وزنان‌راکه همه از خاندان‌های سادات علوی و اشراف و از خانواده‌های امرای‌ایران‌بودند، باسیری بردند . اما برخلاف تصوری‌که ازفتوای مزبور در ذهنشان نقش بسته بود، آن‌زنان‌را بسیارعفیف و دیندار دیدندکه درراه‌حفظ خود ازچشم‌نامحرم سخت مبالغه میکردند و آثار کمال و نجابت از آنـان آشکار بود . با این مشاهدات ، دربارهٔ اینکه بتوان چنین زنانی‌رااسیر وبرده‌کرد ، دچار تردید و

۱ ـ همان‌کتاب صفحهٔ ۹٤ ولی این تمهیدات باآمدن نادرشاه افشار ، نقش برآب شد و فتوای شیخ‌الاسلام جز ایجاد تفرقه میان‌مسلمانان ، اثردیگری نداشت .

دودلی شدند و سرانجام ایشان‌را بااحترام وعزت، بکرمانشاهان بردندوتحویل یکی ازاکابرشهر ، بنام میرزا عبدالرحیم ، دادند[۱] .

اثر اینگونه فتواها ، ازقلمرو عثمانی تجاوز کرده وبه ماوراء النهر نیز رسیده بود حتی در زمان قاجاریه نیز می‌بینیم که مردم ماوراء النهر ازپادشاه عثمانی‌که اورا خلیفةالخلفا مینامیدند ،سؤال‌میکردندکه آیا اسیرکردن‌وخرید وفروش شیعه جائز است یانه ؟[۲]

تردیدی نیست‌که در هرمورد ، اگر رجال یاسپاهیان عثمانی وازبك از نزدیك بامردم ایران تماس میگرفتند ، آنان‌را جزآن میدیدندکه دراثرتلقینات سوء ،از ایشان در ذهنشان ، نقش بسته بود .

منع ایرانیان ازحج

عثمانیها گذشته ازفتوا های مزبور ، باقدامات دیگری نیزدرراه دشمنی با ایران دست می‌زدند ، از جمله اینکه در سال ۱۰٤۲ هجری پادشاه عثمانی دستورداد که ایرانیان ازحج منع‌شوند[۳] .

این دستوررا دربازارهای مکه ندا در دادند تا ایرانیانی‌که در آن سال برای انجام مناسك‌حج آمده بودند ، هنگام مراجعت ، ببرادران ایرانی خود اطلاع دهند تاآنان درسال‌بعد ، بسفر حج نروند .

مؤلف تاریخ مکه ،بعدازنقل داستان‌مزبور ، چنین میگویدکه من‌برعلت روشنی درخصوص منع ایرانیان ازحج وقوف نیافتم ، جزحوادث تاریخی‌که درآن زمان جریان داشت باین‌توضیح که‌ایرانیها درسال۱۰۳۳ بغدادراازچنگ عثمانیان در آوردند و ایشان را از آن شهر راندند ، تا سال ۱۰٤۲ که سپاه

۱ ـ ابن‌السویدی صفحهٔ ۹٦

۲ ـ ناسخ‌التواریخ جلد مربوط بقاجاریه ضمن وقایع سال ۱۲۲۸

۳ـ درآن‌وقت ، حجاز جزو متصرفات عثمانی بود .

سلطان‌مرادعثمانی دوباره بغدادرا بتصرف آوردند . بعید نیست که عثمانی ها هنگامی که شدیدترین اختلافات را باایران‌درمورد بغداد داشتند، حجاج ایرانی را از حج ، منع کرده باشند [۱] .

نادرشاه و شریف مکه

درسال۱۱۵۷ نادرشاه افشار ، پادشاه ایران ، پس ازغلبه برسپاه‌عثمانی و تصرف عراق ، یکی از علمای‌بزرگ‌را با نامه‌ای ازسوی خود ، بمکه در نزد امیر مسعود ، شریف مکه فرستاد ، مضمون نامه اینکه خلیفهٔ عثمانی [۲] موافقت‌کرده است که‌درمنبر مکه (درمسجدالحرام) بما دعا بشود و مذهب جعفری که مذهب رسمی ما است درمکه آشکار گردد و امام جماعت ما در مسجدالحرام ، درجنب ائمهٔ جماعت مذاهب اربعه بنماز ایستد . نادرشاه درنامهٔ خود ،شریف‌را تهدیدکرده بود ، این‌امر برشریف گران آمد و درمکه نوعی پریشانی حکمفرما شد .

والی‌ترك درجده (از طرف سلطان عثمانی) از شریف مسعود خواست رسول نادرشاه را نزد اوفرستد تابقتلش رساند ، اما شریف ازاین‌کار، امتناع کرد وگفت من‌اورا نگاه میدارم و جریان‌را بدارالخلافه (اسلامبول)مینویسم تا چه دستوری برسد ؟ والی با این‌عمل شریف موافق نبود وشایدگمان‌میکرد که وی متمایل بمذهب جعفری میباشد ، شریف که این‌گمان را ازوالی نسبت بخود دریافته بود ، برای ازبین بردن اثرآن ، دستور داد شیعه‌را در منابرمکه لعن کردند [۳] .

---

۱ ـ تاریخ مکه ج ۲ صفحهٔ ۲۸

۲ ـ علت اینکه سلاطین عثمانی خودرا خلیفه میخواندند ، جلوتر گفته‌شد .

۳ـ تاریخ مکه ج ۲صفحهٔ ۷۷

توضیح دربارهٔ شیعه و اقدامات نادرشاه

داستان مزبور، خواه ازنظرتاریخی، صحیح باشد یانباشد ، آنچه مسلم است ، این است که نادرشاه برای نزدیك کردن شیعه و سنی بیکدیگر و ایجاد وداد، میان آندو، کوشش بسیار کرد ولی تعصب و عناد اولیاءِ امورعثمانی که نمونه‌ای از آن ذکرشد ، بقدری شدید بود که کوششهای نادر بجایی نرسید .

دراینجا اشاره به چند نکته مناسب بنظرمیرسد : یکی اینکه درطول تاریخ شیعه چه درعصرصفویه وچه‌درزمانهای‌دیگر، ظاهراً هیچ موردی نمیتوان‌یافت که یك عالم شیعه ، جنگ بایك فرقهٔ اسلامی‌دیگررا درحکم جهاد درراه دین دانسته یابریك سرزمین‌اسلامی ، دارالحرب اطلاق کرده باشد ، یابکفر پیروان یکی‌ازمذاهب اسلامی ، فتوی ، داده باشد .

دیگرآنکه فتواهایی که شیخ الاسلامهـای عثمانی میداده‌اند ، درحقیقت اجرای‌دستورهاوتمایلات‌سلاطین‌عثمانی‌بوده‌است ،درصورتی که درتاریخ شیعه هیچ سابقه ندارد که پادشاهی ازعالمی خواسته باشد که درمورد بخصوصی ، فتوایی بدهد ، یااینکه عالمی نسنجیده و صرفاً ازروی تعصبات و احساسات شخصی یاقومی ، فتوایی صادرکرده باشد .

نکتهٔ سوم ـ اینکه ، علما وطلاب ومردم سرزمین وسیع‌عثمانی، ازکتب ومدارك مورد اعتماد و استناد شیعه ، درتفسیروفقه وحدیث وکلام ودیگرعلوم اسلامی، کمتراطلاع داشتند وشاید بسیاری ازآنان نمیدانستند که شیعه چه فقه وسیع واصیلی‌دارد، درصورتی که عکس این‌موضوع صادق نبود ، یعنی‌عموم علماوطلاب‌شیعه‌ازکتب‌دیگرمذاهب‌اسلامی بخوبی‌اطلاع‌داشتند، زیرادرایران که مرکزعمدهٔ پیروان مذهب شیعه‌است ، هیچگاه برای‌کتابهای دیگر مذاهب اسلامی ، محدودیتی نبوده‌است . همین امروز، برهرکس مشهود است که در کتابفروشیها وکتابخانه‌های عمومی‌وخصوصی ، همه نوع کتابی‌ازنویسندگان

اسلامی، ازهرمذهبی که‌باشند ، دردسترس میباشد ، بعلاوه دردانشگاه تهران، فقه حنفی و شافعی که جمعی ازپیروان این دو مذهب درایـران وجود دارند ، تدریس‌میشود . مقصود این‌است که اگرعثمانیان، کتابها ومدارك مورد اعتماد شیعه‌را دردسترس داشتند و صرفاً برای حقیقت‌جویی آنهارا بررسی میکردند ، مسلماً پیروان مذهب‌شیعه‌را ، همان‌طورکه درواقع وحقیقت هستند، میشناختند نه ازروی‌گمان وتوهم یاتلقینات سوء افراد مغرض و بی‌اطلاع .

نتیجه

مقصود نهایی از ذکر مطالب مزبور این‌است که باتوجه بواقعهٔ قتل عام حجاج ایرانی درسال ۱۰۸۸ وحوادثی مشابه آن ، مسلم میگردد که از اوایل تشکیل سلطنت صفویه ، درسرزمینهای وسیع حکومت عثمانی ، مخصوصاً در حرمین‌شریفین، برای تهییج‌مردم وایجاد دشمنی‌درتبعهٔ‌عثمانی، نسبت به‌ایرانیان گذشته ازفتواهای مزبور، بانواع تهمتهای ناروا وناجوانمردانه هم ، متوسل میشدندکه‌یکی‌ازآنهااتهام بسیارفجیع وعظیمی بودکه بارها باصحنه‌سازیهایی جان حجاج ایرانی‌را بباد داد که آخرین آن ، داستان ابوطالب یزدی بود .

درگذشت سلطان عبدالعزیز

سلطان عبدالعزیز در ده سال آخرعمر، زمین‌گیرشده بود وبرروی تخت چرخدارحرکت‌میکرد. ازاین‌گذشته ، به تصلب شرائین قلب ومغزنیزدچاربود. درتابستان‌سال۱۹۵۳ میلادی، درنظرگرفت درطائف‌بسربرد ولی‌طائف‌باهوای لطیف ومعتدلی که‌دارد ، بواسطهٔ اینکه یکهزارودویست‌مترازسطح‌دریا ارتفاع دارد، مناسب وضع مزاجی‌اونبود ودرنتیجه ، حال وی ببدی‌گرایید . بااینکه گذشته‌ازطبیب‌مخصوص‌او،چند طبیب‌آلمانی‌نیز درمعالجهٔ وی‌کوشش‌میکردند معالجات سودمند واقع نشد ودرروزدوم ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۷۳ رخت از

جهان بربست و جنازهٔ او از طائف باهواپیما بریاض حمل و درآنجا بخاك سپرده شد [۱].

کشورسعودی بعدازابن‌سعود

پس‌از درگذشت سلطان‌عبدالعزیز، پسران اوگردهم برآمدند وباولیعهد او ملك سعود بعنوان پادشاه مملکت عربی سعودی، بیعت‌کردند وملك سعود برادرخود امیرفیصل را به‌ولیعهدی برگزید.

بیعت باملك سعود، ازطرف مردم‌کشور سعودی، درمکهٔ معظمه انجام یافت به‌این نحوکه هزاران تن از اطراف مملکت برای بیعت با پادشاه جدید گردآمدند. اهل مکه بهمراهی علما وقضات ورجال حل وعقد امور ورؤسای شهر وثیقهٔ تاریخی مبنی بربیعت شرعی راتسلیم داشتند.

متن‌وثیقهٔ مزبورچنین‌بود: **یاامام‌المسلمین[۲] الملك سعودبن‌عبدالعزیزبن عبدالرحمن الفیصل آل سعود المتوفی یوم الاثنین ۲ ربیع‌الاول سنة ۱۳۷۳ رحمه‌الله ـ قدعهد الامانة من بعده الیکم واخذت لکم البیعة فی‌عام ۱۳۵۲ـفان امامتکم بذلك منعقدة وثابتة شرعاً واننا بمناسبة وفاة والدکم عبدالعزیزرحمه‌الله وتولیکم‌امامة المسلمین من بعده نجددونؤکدبیعتکم اللتی فی‌اعناقنا علی‌العمل بکتاب‌الله وسنة رسوله واقامة العدل‌فی‌کل‌شیء وتحکیم الشریعة الاسلامیة ولکم علینا السمع والطاعة فی العسر والیسر والمنشط والمکره ونسأل الله لکم العون والتوفیق فیما حملتم من امور المسلمین‌وان‌یحقق علی‌ایدیکم ماترجوه الامة الاسلامیة من مجدوتمکین.**

بعد از انجام تشریفات مزبور، علمای ریاض بریاست مفتی بزرگ و

---

۱ ـ خلاصه از تاریخ‌المملکةالعربیةالسعودیه ج ۲ ازصفحهٔ ۵۳۵ ببعد.

۲ـ وهابیان به امرا و پادشاهان خود امام میگویند و منظورشان از مسلمین، وهابیها میباشد.

همچنین علماء هر شهر و قریه ای برای بیعت با ملك سعود میآمدند و اظهار اطاعت میکردند .

غروب روزپنجشنبه پنجم ربیع‌الاول‌سال ۱۳۷۳ملك سعود بمسجدالحرام رفت وامامت جماعت نمازمغرب را بعهده‌گرفت، سپس طواف خانهٔ‌کعبه را بجاآورد و دعاکرد و خطابه‌ای ایراد نمودکه درضمن آن اساس حکومت و سیاست خودرا چه درداخل مملکت وچه درخارج برای مردم‌بیان‌کرد[1].

ملك سعوددرمدت سلطنت خود برای‌آبادانی‌کشور خودکوشش فراوان بکار برد، مدارس وبیمارستانهای متعدد بناکرد ودر راه سازی وطرق ارتباط اقداماتی انجام داد .

از مهمترین کارهای ملك سعود، توسعهٔ مسجدالحرام ومسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم میباشد ، که بسیاری از اراضی و مستغلات اطراف این دو مسجد مقدس را خرید و ضمیمهٔ مسجد کرد و در اطراف هردومسجد خیابانهای وسیعی بوجود آورد ، بطوری که دیگر ازهیچ طرف ، ساختمانی وصل بدیوارهای هیچیك ازدومسجدنیست .

باید دانست‌که شروع بتوسعهٔ مسجدالنبی درماه شوال ۱۳۷۰ در زمان سلطنت ملك عبدالعزیز بود اما کارهای عمدهٔ آن در زمان ملك سعود انجام یافت ومساحت‌کل مسجد دراین توسعه وتغییربه۱۶۳۲۷ متر بالغ شده‌است[2].

۱ـ مجلهٔ البلادالسعودیه چاپ مکه، مورخ ۱۶ ربیع‌الاول۱۳۷۴.

۲ـ توسعهٔ مسجدالنبی امروزخاتمه یافته ولی توسعه وبناهای جدید درمسجدالحرام هنوز ادامه دارد ونزدیك به تمام شدن است. دربنای جدید مسجدالحرام محل سعی میان صفا و مروه‌که سابقاً بازار تنگ وکثیفی بوده است، تبدیل به یك بنای دوطبقه عالی وزیبایی باعرض‌کافی‌شده است . مساحت مسجدالحرام دراین‌توسعه بااحتساب مساحت‌شبستانهای دوطبقهٔ اطراف مسجد، متجاوز ازیکصد وشصت هزارمتر مربع خواهد بود .

درسال ۱۹۶۱ میلادی مطابق باسال ۱۳۸۱ قمری، ملك فیصل که ولیعهد ورئیس الوزرای ملك سعود بود، به‌سمت قائم‌مقام پادشاه برگزیده شد، وبعداز مدتی دیگر، بموجب تصمیم شورای مشایخ ورؤسای قبائل وعلما، کلیهٔ اختیارات سلطنت به اوتفویض شد.

درماه نوامبر ۱۹٦٤ بنابرتصویب شورای وزیران و تصمیم شورایعالی رؤساء قبائل وشیوخ وفتوای علماء، بعنوان پادشاه کشور عربی سعودی باوی بیعت کردند.

بخش هشتم

جمعية الاخوان یا جمعية الامرين بالمعروف والناهين عن المنكر

چون جمعية الاخوان در دورهٔ اخیر تاریخ وهابیان ، بخصوص ازلحاظ اجرای‌احکام‌دینی (طبق معتقدات‌خودشان) تأثیر بسزایی داشته‌اند ، ازاینروی مناسب بنظررسیدکه بخش جداگانه‌ای ازکتاب به‌بررسی وضع آنان‌اختصاص داده شود :

دربارهٔ علت تشکیل فرقهٔ اخوان ، صلاح الدین مختارچنین‌گوید: ملك عبدالعزیزآل‌سعود ، چون دید که قوم او درصحرا پراکنده‌اند وخیلی زود گرد فتنه وفساد میگردند وآشوب بپامیکنند، درصدد برآمد بوسیله‌ای میان‌این‌قبائل جاهل وفتنه‌گر، اتحاد وهماهنگی ایجادکند وبرای عملی‌ساختن منظورخود ، چنین اندیشید ، که هیچ عاملی بهتر و مؤثرتر ازتمسك به دین ونشر احکام دینی و اقامهٔ حدود درمیان قبائل بدوی نیست . ابن سعود برای اجـرای نظرخود ، ازعالم نجد ، شیخ عبدالله‌بن محمدبن عبداللطیف ، خواست که کتابهایی‌بزبان ساده ، بطوری‌که بدویها بفهمند وبپذیرند ، براساس مذهب حنبلی تألیف‌کند ودربین‌همهٔ قبائل‌منتشرسازد. ابن‌سعود، همچنین‌عده‌ای‌ازشاگردان‌شیخ‌عبدالله‌را بعنوان خطیب و راهنما بمیان قبائل فرستاد و ایشان مطالب دینی را بآن‌گونه برای بدویان تشریح میکردند که ازاعماق قلب‌آنهارا ازحفظ مینمودند . باین

ترتیب یك عاطفهٔ دینی دربین بدویان بوجود آمد وازمجموع این اقدامات ، فرقهٔ اخوان پدیدارگشت .

این تدابیر درزمانی بکاررفت که خود بدویان ازکثرت خون ریزی میان آل سعود وآل‌رشید به‌تنگ‌آمده ودرصدد بودند خودرا ازآن‌حال رها سازند و زندگی تازه‌ای پیداکنند . بنابراین‌آنان تشنهٔ تعالیم مزبور بودند، تعالیمی که ایشان‌را ازخونریزی منع‌میکرد وبعدالت‌وآرامش‌دعوت‌مینمود . تعالیم مزبور درجسم بدوی نیزتأثیرکرد. اوکه دربدترین حالات توحش بسرمیبرد وهرششماه یایکسال هم تن خودرا باآب نمی‌شست ، اکنون بامرنظافت وپاکی‌تن سخت توجه داشت تابحدیث **النظافة من‌الایمان** عمل‌کرده باشد . بدوی‌که زندگیش برنهب وغارت اموال بندگان‌خدا پایه‌گذاری شده بود ، اینك همواره این‌دعا برزبان او جاری بود که **اللهم اغننابحلالك عن حرامك.** درنتیجهٔ این تدبیر، امنیت کم نظیری بوجود آمد که اگرکسی درراه خود یا درصحرا ، پول نقد یاهرچیز دیگری‌را ببیند ، فوری بحاکم اطلاع میدهد[1].

بدویان در اثر اقدام مذکـور بسرعت بشهرنشینی گراییدنـد و این امر باعث‌افراط وتفریط ها وتعصباتی درامور دین‌شدکه موجب‌ناراحتیهایی‌برای ابن‌سعود گردید واو برای جلوگیری ازاین امور ، ازعلما خواست تانامه‌ای بفرقهٔ اخوان بنویسند وآنان را ازکار های خلاف دین وتعصبات وافراطهای ناشی ازآن برحذر دارند، خود اوهم بیانیه‌ای تهدیدآمیزدر این زمینه خطـاب به‌فرقهٔ اخوان صادر نمود[2] .

حافظ وهبه دربارهٔ فرقهٔ اخوان چنین‌گفته‌است که‌هرگاه درحدود عراق یاشرق اردن یاکویت ، نام اخوان برده‌شود ، ترس بردلها مستولی میگردد و همه بقلعه‌ها ودرپشت برجهاوباروها، پناه میبرند . این‌قاصدان ترس‌وناراحتی دربلاد عرب کیستند ؟

---

۱ ـ تاریخ المملکة العربیة السعودیه ج ۲ ازصفحهٔ ۱٤٦ ببعد .

۲ـمتن‌نامهٔ علماوبیانیهٔ‌ابن‌سعودراصلاح‌الدین‌مختارذکرکرده‌است(ج۲ ازصفحهٔ۱٤۹ ببعد).

درسالهای اخیر ، اخوان به‌اعراب بادیه‌نشینی گفته‌شدکه خانه بدوشی‌را ترك کردند ودرمحل‌های معینی سکنی گزیدند وبرای‌سکونت‌خود خانه‌های گلین ساختند که به‌آنها هجره گفته‌میشد ، یعنی اینکه از زندگی زشت سابق دوری جستند و بزندگی خوب بعدی پرداختند . این خانه‌های گلی بجای‌چادروخیمه، اول‌بار درسال ۱۳۳۰ هجری (شصت وچندسال پیش) بناشد و ساکنان آنها آمیخته‌ای ازچند قبیله بودند. اعراب ،زندگی قبلی را جاهلیت وزندگی‌جدید را ، اسلام نامیدند [۱] .

مشکلاتی که از این‌رهگذر بوجود آمد

این بدویان وچادرنشینان شهری شده ،کم کم معتقد شدند به‌اینکه‌مبادی و تعلیمات دینی همان است که ایشان فراگرفته‌اند وهرچه جزاین باشدضلالت است ، ازاینروی ، بغیر ازخود و ازجمله به شهرنشینان‌نجد ، بابدگمانی نگاه میکردند حتی نسبت به‌ابن‌سعود هم بدگمان بودند ، اعتقاد داشتند کـه عمامه بسرگذاشتن سنت است ولی عقال بسربستن بدعت‌زشتی است وبعضی ازایشان دراین‌باره غلوکردند وگفتند عقال‌لباس کفار است وکسی که‌عقال می‌بندد‌باید ازاو دوری جست .

بسیاری ازایشان معتقدبودندکه هرکس چادرنشینی وبادیه را ترك‌نکند ، هرقدرهم دردین پیشرفته باشد ، بازهم‌مسلمان‌نیست واز این‌جهت ببادیه‌نشینان سلام نمیکردند وجواب سلامشان را نمیدادند و از ذبیحهٔ ایشان نمی‌خوردند . فرقه‌ای از اخوان عقیده داشتند که‌مشایخ نسبت به‌ابن‌سعود مداهنه میکنند واز این‌بابت تقصیرکارندکه کتمان حق کرده اند .

و باز معتقدبودندکه شهرنشینان‌گمراهند وجنگ‌بامجاوران شهرواجب

۱ ـ محمدبن عبدالوهاب میگوید (رسالهٔ عقیدةالفرقة الناجیه صفحهٔ ۲۸) هجرت‌ازبلاد شرك بسوی بلاد اسلام ، برای امت اسلام تا قیامت واجب است .

است واینکه این‌امر ازسوی خدا بایشان القاشده و بنا براین سخن هیچکس‌را درمورد منع ازجنگ نمی پذیرفتند .

جمعی از اخوان بسلطان عبدالعزیز ایراد گرفتند واورا متهم کردندکه با کفار دوستی میکند و دردین سهل‌انگاری مینماید ، جامهٔ بلند میپوشدوشارب خودراکوتاه نمیکند وعقال بسرمی‌بندد، خلاصهٔ سخن اینکه‌فرقهٔ اخوان‌هرچه‌را که مطابق میلشان نبود حرام میدانستند [1] .

چاره جوئی ابن سعود

این‌روح سرکش و این تعصبات ناپسند ، نتیجه تلقینات غلطی‌بودکه از ناحیهٔ کسانی‌ازشاگردان‌شیخ عبدالله‌مزبورکه‌برای راهنمائی بدویان رفته‌بودند به آنان القا شده بود .

حافظ وهبه دراین مورد گویدکه سال ۱۳۳۵ را باید سخت ترین سالها در تاریخ نجد ، بحساب آورد زیرا دراین‌سال نزدیك‌بودکه یك‌فتنهٔ داخلی در این‌سرزمین‌برپاشود ، ازیك‌طرف فرقهٔ اخوان وازطرف دیگر حکومت‌سعودی ومردم شهرنشین .

ابن‌سعود برای جلوگیری‌ازخطری‌که‌نجدراتهدیدمیکرد ، جمعی‌ازطلاب علوم مطلع ازتعالیم دین‌رابسوی‌اخوان فرستاد تاباصلاح آنچه فرستاده‌شدگان قبلی فاسدکرده بودند ، بکوشند . ضمناً دست فرستادگان قبلی (شاگردان‌شیخ عبدالله) که‌تخم جهالت وگمراهی راکاشته بودند ،ازکاری‌که بعهده داشتند، کوتاه‌شد و ازسکونت درهجر (خانه‌هایی‌گلین که‌اخوان برای خود بناکرده بودند) منع‌گردیدند .

این تدبیر ،گرچه بسیار سودمند واقعشد ولی نتوانست ، آنچه راکه در اذهان اخوان جایگیرشده‌بود ، بکلی از میان‌بردارد . واگر ازشمشیروسطوت

۱- جزیرةالعرب فی‌القرن العشرین صفحهٔ ۳۱۱ و ۳۱۲

سلطان عبد العزیز بیمناك نبودند هرج و مرج ، همهٔ شبه جزیرهٔ عربستان را فرا میگرفت [۱] .

شمه‌ای ازصفات و اخلاق اخوان

حافظ وهبه میگوید : اخوان اکنون (چهل وچند سال‌قبل) از حامیان راهها هستند و معتقدند که‌تعدی بمسافر وابن‌سبیل حرام است وبرای‌مسلمان‌و همسایه احترام قائلند وخون و مال مسلمان را حرام میدانند .

اخوان از مرگ نمیترسند و برای نیل بشهادت (مطابق عقیدهٔ خود) و رفتن بسوی خدا ، بمرگ رو میآورند ، مادر ، وقتی بافرزند خویش وداع میکند میگوید : خداوند ماوتورا دربهشت گردیکدیگر برآرد . هنگام حمله و هجوم شعارشان ایاك‌نعبد وایاك‌نستعین میباشد . من (حافظ وهبه) شاهدبعضی ازجنگهای ایشان بودم ودیدم‌که چگـونه خود را بمرگ می سپارند و گروه گروه بطرف دشمن پیش میروند وهیچیك اندیشه‌ای ندارد جز شکستن وکشتن سپاه دشمن .

در دل‌عموم اخوان ذره‌ای‌رحم وشفقت‌وجودندارد ، هیچکس‌ازدستشان رها نمیشود و هرکجا بروند ، قاصدان مرگند .

قدرت و خطر اخوان در جنگ ، در حمله‌های مکرر بعراق وکویت و شرق‌اردن معلوم شد . بااینکه امامشان ابن‌سعود ، آنان را ازاین جنگها نهی میکرد و همواره دستور میدادکه رفق ومدارا بکار برند ومردم‌را بقتل‌نرسانند، علمانیزبایشان سفارش میکردندکه‌اسیران وپناهندگان‌را مقتول‌نسازند، گوش آنان بسخن هیچکس ، بدهکارنبود .

هرگاه یکی ازاخوان کسی‌را درراه ببیند که شارب اوبلند است وی‌را

---

۱ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ ۳۱۳

بسنت پیغمبر ﷺ دعوت میکند ، سپس با دست خود ، قسمت زیادی را با مقراض کوتاه مینماید، واگر عابرازمیان‌خانه‌های محل سکونت ایشان‌بگذرد منع کردن او از داشتن‌شارب بلند باشدت عمل وبازور و جبراست ، نه ازراه نصیحت وبازبان ملایم .

همچنین اگر جامهٔ کسی را دراز ببینند ، زیادی را با مقراض میبرند ، با همهٔ اینها و بااینکه فرقهٔ اخوان در مقـابل حکومت ازحد خویش ، تجاوز کردند ، ابن‌سعود از آزار آنان چشم پوشید وکارهای ایشان‌را باصبروبرد - باری ، تحمل کرد و میگفت که مرورزمان این‌شدت وتعصب‌را تخفیف‌خواهد داد و از حدت‌آن خواهد کاست [1] .

اخوان در مکه ومخالفت با اختراعات جدید و پاره کردن سیم‌های تلفن

نخستین بار که اخوان وارد مکه شدند برای حکومت هیبت و شکوهی قائل نبودند . هرچیزکه بگمانشان منکر میآمد، آن‌را باتفنگ یاعصایابادست خود ، از میان میبردند . در بسیاری از موارد ابن‌سعود برای‌جلوگیری‌ازفتنه، دربرابر آنان تسلیم میشد ، اما اگـر میدید هماهنگ شدن با ایشان ، باعث ضعف حکومت او بر جزیرة العرب می شود ، با سختی و شدت عمل باآنان رفتار میکرد .

ابن‌سعود اول دفعه درمکه دستگاه تلفن را مشاهده کرد و متوجه شد که دستگاهی بسیار سود منداست که میتوان بوسیلهٔ آن ،کارها را زود به انجام رسانید وباسرعت‌خبرداد وخبرگرفت . ازاین‌جهت درصدد برآمدیك رشته‌سیم تلفن میان‌مکه وناحیهٔ حدّاء که لشکرگاهش بود ،همچنین سیم‌دیگری بین‌ناحیهٔ

---

۱ - جزیرة العرب فی‌القرن‌العشرین صفحهٔ ۳۱٤ و۳۱۵

رغامه وحدّاء برقرارسازد ولی ازاین فکـرمنصرف شد و انجـام آنرا بتأخیر انداخت زیرا امکان داشت کشیدن سیم تلفن ، اخوان را تهییج کند وبشورش بر خیزند .

افراد جمعیت اخوان ، هرجاسیم‌تلفن می‌دیدند ، پاره میکردند ،بگمان آنان ، تلفن امرمنکری است که‌ازمیان بردن آن واجب میباشد ، بسیاری‌از اوقات ، سیمهایی که بقصرسلطان مربوط بود ، درهمان‌حال‌که پادشاه‌درمکه بود ، قطع میکردند .

ازاین‌گذشته ، یکی ازاخوان،چون خادمی‌از خادمان سلطانرا سواربر دوچرخهٔ پایی (بی‌سیکلت) دید ، اورا کتك زد . نجدیان دوچرخه‌را ،ارابهٔ شیطان‌یااسب شیطان مینامند وآن‌را بدعت میدانند ومعتقدندکه به‌نیروی‌جادو و با پای‌شیطان، حرکت میکند .

درسال۱۹۲٦ سلطان‌عبدالعزیز ناچارشد ،تسلیم‌نظر اخوان‌شودوتلگراف بی‌سیم‌مدینه‌را متوقف‌سازد .

روش ابن‌سعوداین‌بودکه‌جلوجریان‌های‌تندرانمیگرفت‌بلکه‌آنرابحال‌خود رهامیکرد تاسیرطبیعی‌خودرابکند ، اما وقتی بکندی میگرایید ، فکرخودرادر کوبیدن دشمنان درفرصتهای‌مناسب بکارمیبرد .

درهمین‌مواقع‌که ابن‌سعود بااخوان بملایمت‌رفتارمیکرد، امیرعبدالله‌بن جلوی ، حاکم‌احسا ازطرف او، به سخت‌ترین وجهی باایشان رفتار مینمود . بسیار اتفاق می‌افتاد که رؤسای قبائل اخوان را به مناسبت شدت و غلوی‌که درکارهای خود داشتند ، سرزنش میکرد و میگفت که حالت بداوت ایشان از حال فعلی آنان بهتر است . هیچیك از اخـوان جرئت نمیکرد در احسا دست خود را بطرف احدی درازکند و اگر میکرد ، به شدیدترین‌وجه عقوبت میشد . ازاینروی افراد اخوان،بطور ناشناس باحسامیرفتند وباکمال‌آرامش

کارخودرا انجام میدادند .[1]

ایرادهای اخوان به ابن سعود

درروزعیدفطرسال۱۳٤۳ بعدازنمازعید، فیصل دویش (یکی‌ازسران‌فرقهٔ اخوان)وجمعی ازیارانش‌اجتماع کردندوطبق رسم‌اخوان‌که مجلسشان، خالی ازموعظه و نصیحت نمیباشد، فیصل خطاب بحاضرین سخنانی ایرادکرد ودر ضمن‌آن‌گفت‌که مقصود ما ، جز برطرف‌ساختن مظالم و ازمیان‌بردن بدعتها ومنکرات ، چیز دیگری نیست . ما باهرکس‌که ازراهی برود که شریف مکه رفت ، مبارزه میکنیم . این‌نخستین تهدیدی بود که ازطرف یکی‌ازپیشوایان اخوان‌ازسلطان عبدالعزیزشد. پس‌ازمدتی نزدیك به یك سال ازجریان مزبور، مجمعی از رؤسای اخوان تشکیل یافت و دراین مجمع ، بایکدیگرهم پیمان شدندکه دین خدارا یاری‌کنند ودرراه خدا جهاد نمایند ، آنگاه امور ذیل‌را برملك عبدالعزیز ایراد گرفتند :

۱ ـ باکفار دوستی و در دین سهل‌انگاری میکند ، لباس دراز میپوشد وشاربش‌را نمیزند وعقال بسرمی‌بندد (این‌موضوع ،جلوترنیزگفته‌شده‌است) .

۲ ـ پسرش سعود را به مصرکه بلاد شرك میباشد ، فرستاده است .

۳ ـ پسردیگرش‌را به لندن اعزام داشته است .

---

۱ ـ جزیرةالعرب‌فی‌القرن‌العشرین ازصفحهٔ ۳۱۵ببعد . حدت وشدت اخوان دربارهٔ موارد مزبور وامثال‌آن ، دراثرمرور زمان وباقدرت‌حکومت ازمیان رفت وکشورسعودی بتدریج ازعموم مظاهرسودمند تمدن‌جدید واختراعات مفید ، برخوردارگردید. طبق نوشتهٔ مجلهٔ البلاد السعودیه چاپ مکه شمارهٔ مورخ ۱٦ ربیع‌الاول ۱۳۷٤ (درحدود هیجده سال قبل) کشورسعودی درآن تاریخ دارای ۷۱ مرکز بی‌سیم مجهز به جدیدترین‌آلات‌مخابراتی‌بوده و با بیشتر نقاط دنیا از راه تلگراف بی‌سیم ارتباط داشته ، همچنین درمیان چهارده شهر ، ارتباط تلفنی ودرمکه فرستندهٔ رادیویی برقرار بوده است . مسلماً دراین‌فاصلهٔ هیجده سال استفاده ازاختراعات واکتشافات علمی درآن‌کشور ، بیش‌ازپیش توسعه یافته است .

٤ ـ ازاتومبیل وتلگراف وتلفن استفاده میکنند .

۵ ـ مالیاتهایی درحجاز و نجد ، مقرر کرده است .

٦ ـ به عشایر عراق و شرق اردن اجازه داده است تا احشام خودرا در اراضی مسلمانان (یعنی نجد و حجاز) بچرانند .

۷ ـ تجارت باکویت را منع کرده است . اگرمردم کویت از کفارند ، باید باایشان جنگ کرد واگرمسلمانند ، چرا باآنان قطع تجارت بشود ؟

۸ ـ شیعهٔ احسا و قطیف‌را مجبورسازند ، تادین اهل‌سنت و جماعت‌را بپذیرند .

سلطان عبدالعزیـز (چون از ماجرا آگاه شد) بعجله از نجد به حجاز بازگشت تااین‌پیش‌آمد را باسرانگشت تدبیر ، برطرف‌سازد. برای‌این‌منظور ، از زعمای‌اخوان دعوت کرد تادرروز ۲۵ رجب سال ۱۳٤۵درریاض گردآیند. دعوت اورا همهٔ سران فرقهٔ اخوان قبول کردند و در ریاض حضور یافتند ، جز سلطان‌بن بجاد (از رؤسای اخوان) که دراین اجتماع شرکت نداشت . ملك عبدالعزیز دراین مجمع دربارهٔ خود شرح مفصلی بیان‌کرد و خویشتن را خادم ونگهبان شریعت‌اسلام نامید وگفت من همانم که بودم و برخلاف آنچه بعضی‌ازمردم‌گمان میکنند ، تغییری درمن پیدا نشده است ، من‌همواره بیدار و مواظب مصلحت عرب و مسلمانان هستم .

نتیجهٔ این اجتماع فتوایی بود که علمای نجد دربارهٔ مسائلی‌که موجب پریشانی خاطر اخوان شده بود ، صادر کردند . ازاین‌گذشته ، حضار مجلس علاقهٔ خویش‌را به پادشاهشان (ابن‌سعود) ابراز داشتند و با او بعنوان پادشاه نجد بیعت‌کردند ولقب رسمی ملك حجاز و نجد و ملحقات آنهارا پیداکرد . فتوای‌مذکورکه متن‌آن‌را حافظ وهبه ذکرکرده ، خطابی‌است‌ازطرف‌علمای حاضردرجلسه‌که‌نامهای ایشان درمتن فتوا آمده‌است ، بفرقهٔاخوان‌درخصوص سؤالهایی‌که ازملك عبدالعزیزکرده بودند وجواب به‌آن سؤالها که خلاصهٔ‌آن

جوابها چنین است:

اما درمورد تلگراف بی‌سیم (درزبان نجدیان ، برقی) این امر تازه‌ای است که ما ازحقیقت آن، آگاه نیستیم و سخنی در خصوص آن ازهیچیك از علما نشنیده‌ایم، بنابراین دراین مسأله توقف میکنیم ، زیرا، لازمهٔ حکم قطعی به مباح بودن یاحرمت آن محتاج باطلاع ازحقیقت امراست .

دربارهٔمسجدحمزه‌وابی‌رشید، فتوادادیم که امام(مقصودابن سعوداست) فوری آنهارا خراب کند .

اما قوانین و مقررات عرفی ، اگرچیزی ازآنها درحجاز وجود دارد ، فوری ازمیان برده شود و احکام فقط بموجب شرع مطهر باشد .

درمورد حجاج مصری که با اسلحه ونیروارد مکه میشوند، فتوامیدهیم که امام ، از ورود آنـان جلوگیری کند و از اظهار شرك و جمیع منکرات مانع گردد .

اما محمل، فتوا میدهیم که از بردن آن بمسجدالحرام ، جلوگیری بعمل آید وبهیچکس اجازه ندهندآن را لمس کند یابوسد ، همچنین اعمال منکری ازلهو ولعب که اطرافیان محمل مرتکب میگردند ، موقوف شود ودر صورت امکان وعدم بروز مفسده‌ای، بکلی ازورود محمل بمکه ، جلوگیری کنند[1].

۱ـ همانطورکه توضیح داده خواهد شد، ازقرنها قبل،محمل‌های متعددکه مهمتر ازهمه، محمل مصری بود، باموزیك وتشریفات خاصی بمکه آورده میشد.

نخستین بارکه وهابیان برای منع ورودمحمل بمکه اقدام‌کردند سال۱۲۲۱هجری بودکه درآن وقت تامدتی مکه را متصرف بودند و شرح آن داده شده است .

درآن سال طبق نوشتهٔ تاریخ مکه (ج ۲ صفحهٔ ۱۳۵ و ۱۳۶) چون محمل‌های شامی و مصری را در ایام حج وارد مکه کردند، مورد اعتراض سعودیها قرار گرفت و به‌امرای محمل اخطارکردندکه بعد ازاین، سال دیگر بامحمل بمکه بازنگردند. سال بعد محمل شامی را ازمیان راه برگرداندند ومحمل مصری راکه بی‌خبر وارد مکه شده بود، آتش زدند. پس‌ازآنکه مکه دوباره بدست عثمانیها افتاد آوردن محمل معمول شد، تاسال ۱۳۴۵ که بکلی منع گردید .

دربارهٔ رافضیان فتوا میدهیم که امام (مقصود، ابن‌سعود است) آنان را وادار کند براسلام بیعت کنند وازاظهار شعارهای دین خود منع شوند همچنین برامام لازم است که به‌نائب خود در احسا دستور دهد که شیعیان آنجا را نزد شیخ، ابن بشر (ازعلمای وهابی) حاضر کند تابااو به دین خدا و رسول بیعت کنند و آنان را مجبور نماید که صالحین از اهل‌بیت ودیگران را برای قضای حوائج خود نخوانند و دیگر بدعتها را از قبیل اجتماع برای بپاداشتن‌ماتم [۱]، (ظاهراً مقصود عزاداری عاشورا است) و مراسم دیگری که مربوط به شعار مذهبشان میباشد، ترك کنند واز زیارت مشاهد منع شوند و وادار گردند که در اوقات پنج نماز درمسجد گردآیند وامام‌جماعت ومؤذن ونائبانی از اهل‌سنت برای آنان تعیین شوند و ایشان را ملزم نمایند که سه اصل دین را فراگیرند [۲] واگرمحلهای معینی برای بپاداشتن‌بدعتهای خوددارند، خراب گردد وبدعتهای خودرا در مساجد و مکانهای دیگر، بپاندارند . هرکس ازشیعهٔ احسا از قبول این امور، سر، باز زد، ازبلاد مسلمانان بیرون رانده شود .

رافضیان قطیف را نیز، ابن‌بشر، به‌آنچه دربارهٔ رافضیان‌احساگفته شد، ملزم سازد .

۱ـ مرحوم علامهٔ امینی مؤلف‌کتاب معروف الغدیر در محاضره‌ای‌که درسوریه داشته و بصورت‌کتاب‌کوچکی‌بنام‌سیرتنا وسنتنا چاپ شده بااستناد به احادیث بسیاری ازصحاح سته ودیگرکتب مورداعتماد اهل تسنن، ثابت‌کرده است‌که خداوند، پیغمبر (ص) را ازکشته شدن حسین(ع)آگاه‌کرده بوده است وآن حضرت بارها ماتم حسین را بپاداشته و بر وی گریسته است و این امر جزو سیرت وسنت پیغمبر (ص) بوده است ، بنابراین وهابیان‌که خود را تابع سنت و سیرهٔ پیغمبر (ص) میدانند باید این سیرت را بپذیرند نه‌آنکه آن را بدعت بدانند .

۲ـ مقصود ازسه اصل دین، طبق نوشتهٔ شیخ محمدبن عبدالوهاب در رسالهٔ عقیدةالفرقة الناجیه (ص۹) این است‌که بنده، خدای خود ودین وپیغمبرخود را بشناسد .

دربارهٔ رافضیان عراق که در بادیهٔ نجد بامسلمانان (یعنی وهابیان) آمیزش‌دارند، فتوا میدهیم که امام، آنان را ازداخل شدن درسرزمین و مراتع مسلمانان ، باز دارد .

این فتوا، ملك‌رامجبورکرد که دیگر محمل‌را نپذیرد و مسجد حمزه را خراب کند و استفاده ازبی‌سیم را متوقف سازد [1] .

توضیح در بارهٔ محمل

ابراهیم رفعت‌پاشا که درسالهای ۱۳۱۸ و۱۳۲۰ و۱۳۲۱ و۱۳۲۵ هجری قمری متصدی محمل‌مصری وامیرالحاج بوده‌است دربارهٔ محمل‌چنین‌گوید : محمل از تخته چوبهائی به‌شکـل هودج بطور مربع ساخته شده است و دارای سقفی میباشد که‌از چهار طرف بسوی وسط بالامیرود تابقائمه ای‌که به هلالی منتهی‌می‌شود میرسد ومعمولا این هیکـل چوبی باجامه هایی از حریر وگاهی پارچه‌های دیگر پوشیده‌شده وهنگام‌سفر، آنرابرپشت شتری‌می‌بندند .

سیوطی درکنزالمدفون گفته است که نخستین‌کسی‌که بردن محمل‌را در راه مکه مشرفه پدید آورد ، حجاج‌بن یوسف ثقفی بود . صاحب دررالفوائد گوید‌که چهارمحمل‌ازعراق‌ومصروشام ویمن به‌حجاز برده میشد ، ودر سال‌ـ های‌مختلف ازنواحی دیگر نیز محمل بمکه میبردند . ازمیان این محمل‌ها ، محمل‌عراقی‌درزمان‌خلفای عباسی ، مجلل تر از محمل‌های دیگربود . محمل شامی از اوایل قرن دهم هجری به‌حجاز میرفته است ودر همین اوان سلطان

---

۱ ـ حافظ وهبه صفحهٔ ۳۱۲ و۳۱۷ تا ۳۲۱ ـ آقای مغنیه‌گوید که پس از آنکه مرحوم حاج سیدمحسن امین‌کتاب کشف الارتیاب را تألیف‌نمود و درآن کتاب با وهابیان بطور علمی مناقشه‌کرد ، وهابیان نظرخودرا دربارهٔ شیعهٔ احسا و قطیف تعدیل‌کردند . (هذی هی‌الوهابیه صفحهٔ۶) دو ناحیهٔ احسا و قطیف‌در کشور سعودی واقع است وبسیاری از ساکنان این دوناحیه شیعه هستند .

سلیم عثمانی محملی از روم (مقصود آسیای صغیر و شهر اسلامبول است) باجامه‌ای برای خانهٔ کعبه میفرستاده است . درنیمهٔ دوم قرن‌دهم هجری ،محمل یمنی نیز بمکه فرستاده‌شد .

محمل مصری ، آن‌طور که شایع‌است ،نخستین بار درسال۶۴۸ هجری در زمان شجرةالدر (کنیز ملك صالح و مادر ملك جلیل) فرمانروای مصر ، روانهٔ مکه شد ، باین ترتیب که‌خود شجرة الدر بامحملی مطرّز و آراسته به حریروسنگهای‌قیمتی ، درحالی که هدایای‌بسیاری‌برای خانهٔ کعبه‌وحجرهٔ‌مقدسه پیغمبر ﷺ باخودحمل‌میکرد ، بسفرحج رفت وازآن‌پس ، فرستادن‌محمل‌با هدایایی برای کعبه وحجرهٔ پیغمبر ﷺ ادامه یافت [1] .

فرستاده شدن محمل ازایران

سلطان ابوسعید پسر سلطـان محمد خدابنده ، محمل عراقی را با حریر پوشانید وآن‌را باطلا ودر ویاقوت وانواع جواهرات دیگر که قیمت آنهابر دویست وپنجاه هزار دینار بالغ می‌شد ، آراست و برای محمل پوششی‌ازخز قرار داد که هنگامی‌که آن را برزمین می‌گذاشتند ، پوشش مزبور را برروی آن میکشیدند [2] .

محمل دیگری نیز از ایران بمکه حمل میشد که نویسنده شرح آن‌را در کتاب‌تاریخ مذهبی‌قم ذکر کرده‌است . این‌محمل‌را طبق‌نوشتهٔ‌حسن‌بیك روملو درضمن وقایع سال ۸۷۵ هجری ، بدستور اوزون حسن ، تزیین‌کرده وانواع تکلفات درآن بکار برده بودند و ازیزد به‌قم حمل نمودند وآن را با تشریفات خاصی‌واردشهرقم‌کردند وازآنجا ، همراه اویس‌بیك امیرالحاج‌باجمعی‌کثیر

۱ـ مرآت الحرمین ج ۲ صفحهٔ ۳۰۴

۲ ـ همان‌کتاب.

سواره وپیاده روانهٔ مکهٔمعظمه‌نمودند [1] .

میتوان‌احتمال دادنخلهایی که‌ازسالهاقبل‌معمول‌بوده‌است که‌درایام‌عاشورا با تزیینات وتشریفات خاصی دریزد و پاره‌ای ازنقاط دیگر حرکت داده میشد واکنون نیزکم‌وبیش معمول میباشد وشباهت‌کاملی به محملهای موصوف‌دارد اثری از محملهای مزبور باشد .

وضع محمل مقارن جلوگیری ازآن

تاسال ۱۳٤۵ هجری قمری (سالی که‌علمای نجد به‌لزوم جلوگیری از آوردن محمل‌بمکه، فتوا دادند) دومحمل‌مصری و شامی با تزیینات‌وتشریفات تمام ، درموسم‌حج بمکه آورده میشد . محمل را تامقابل مسجدالحرام برشتر حمل‌میکردند وازآنجا بادوش بداخل‌مسجد میبردند ، آن‌گاه بعرفات ومزدلفه (مشعرالحرام) ومنی حمل‌میگردید و بعداز انجام مناسك حج ، آن‌را بمدینه واز مدینه بمصروشام برمیگردانیدند .

همراه محمل‌گروهی بسیار ، سواره وپیاده حرکت میکردند وچندعراده توپ باآن حمل مینمودندویکدسته موزیکچی درحال‌نواختن موزیك ،بامحمل درحرکت بودند ، امیرالحاج که‌فرمانده محمل‌نیزبود وحجاج کشورصاحب محمل ، همراه‌آن بمسافرت حج میرفتند .

مردم‌برای‌تبرك، محمل‌را لمس‌میکردند وآن‌را میبوسیدند . برای اطلاع از تشریفات حرکت محمل و احتراماتی که از آن میشد همچنین دیدار رسمی شریف مکه باشکوه فراوان ، از محمل ، بکتاب مرآت الحرمین رفعت پاشا

۱ـ احسن‌التواریخ ج۱۱صفحهٔ۵۱۸ـ درقرنهای سوم وچهارم هجری پوشش خانهٔ‌کعبه از دیبای شوشتر تهیه میشد وبمکه حمل‌میگردید وبنا برنوشتهٔ ابوعلی مسکویه،عضدالدولهٔ دیلمی کسوهٔ کعبه‌را میفرستاده‌است . (تجارب‌الامم ج ٦ صفحهٔ ٤۰۷)

مراجعه فرمایید [۱] .

درکتاب مزبور ، همچنین تصاویر زیبایی از محمل و اطرافیان آن ، بصورتهای مختلف چاپ گردیده‌است .

اختلاف میان فرقهٔ اخوان و ابن سعود

فیصل دویش از سران‌فرقهٔ اخوان که درشورشی که بعداً اخوان‌درمقابل ابن‌سعود برپاکردند ، ایشان رارهبری مینمود ،دست به اقدامی‌زد که‌ابن‌سعود را درمقابل مشکل جدیدی قرارداد : دویش در ماه اکتوبر سال ۱۹۲۷ نیروی کمی ازطرف خود بناحیهٔ بصیه واقع درمرزنجد وعراق‌فرستاد ونیروی‌مزبور، چندتن ازشرطه‌های مراقب مرزرا بقتل رسانیدند . این امرموجب اشکالات‌و ناراحتیهایی‌میان انگلستان وحکومت سعودی‌شدوسرانجام سرگلبرت‌کلویتون ازطرف دولت انگلیس مأموریت یافت به‌کشور سعودی برود ودر این‌باره با سلطان عبدالعزیز مذاکره‌کند ، مباحثات و گفتگو هایی درجده میان طرفین جریان یافت ولی نتیجهٔ مطلوب عاید نشد .

بعداز مذاکرات مزبور ، ملك ، ازحجاز رهسپارنجد شد ودرجمادی‌ـ الاولی سال ۱۳٤۷ دستور داد مجمعی تشکیل گردد . مجمع عمومی دریکی از رواق‌های‌قصرملك درریاض‌تشکیل‌یافت که درحدود هشتصدنفر ازعلماورؤسا چه‌شهری ، چه‌بدوی درآن‌شرکت‌کردند ،اما دویش وابن‌بجاد (ازسران‌عمدهٔ فرقهٔ اخوان) ازشرکت درآن خودداری نمودند .

ابن سعود دراین جلسه ، ابتدا ازکوششهای خود درراه ایجاد اتحاد در شبه جزیرهٔ عربستان سخن‌گفت ، سپس اظهارداشت‌که ازسلطنت‌کناره میگیرد و تعهد میکند که هرکس دیگری ازآل سعود انتخاب گردد ، اورا مساعدت

۱ ـ دربارهٔ تشریفات مربوط به‌محمل درقرنهای‌دهم‌ویازدهم هجری،درکتاب بدایع‌الزهور ابن‌ایاس ، مجلدات چهارم وپنجم مکررسخن رفته است .

مینماید . وی درضمن سخنان خود ، مسؤولیت اختلاف اخیر باانگلستان را متوجه اعمال دویش کرد .

مسأله‌کناره‌گیری ، ازطرف حضار قبول نشد و مجدداً بسلطنت ، با او بیعت نمودند .

نتیجهٔ عمده‌ای که ازاین اجتماع گرفته شد ، برانگیخته شدن احساسات مردم برضد فرقهٔ اخوان بود . اما آن عده ازاخوان که گرد ابن بجاد و فیصل دویش برآمده بودند ، به این اقدامات اهمیتی ندادند ودرمیان مساکن‌اخوان انتشار دادند که ایشان به‌کاردین وشریعتی‌که ابن‌سعود نزدیك‌است آن‌را ویران سازد ، میپردازند و اینکه ابن‌سعود طالب پادشاهی است ودوست کفارمیباشد ودرهمه‌کارها باآنان شریك‌است .

این‌دسته‌ازاخوان ، درحدودکویت وعراق بغارت میپرداختند وازغارت قافله‌های نجدی نیز باکی نداشتند و بعنوان اینکه دیگران کافر هستند ، گاهی کسانی‌راکه به‌چنگشان می‌افتادند، گردن میزدند. ابن‌سعود ، میدیدکه زحمات سی‌سالهٔ اوبااین اعمال به هدر میرود . مردم‌نجد وجمع‌کثیری ازفرقهٔاخوان، اطراف ابن سعودگردآمدند وقصدشان جلوگیری ازکارهای دویش‌وابن بجاد بود .گروهی ازعلما نیزهمراه این جمع‌کثیر بودند .

ابتدا مکاتبات وپیامهایی میان طرفین جریان یافت ودرهمین ایام اتفاق افتادکه‌یکی‌ازیاران ابن‌بجادکه‌حامل‌نامه‌ای برای ابن‌سعود بود ، وقتی‌بحضور اورسید ، چون وی‌را بدعتگزارمیدانست سلام نکرد .

درهرصورت ،کاربه‌جنگ و زدوخوردکشید ، درروز دوم جنگ‌اخوان شکست خوردند و ازمیدان جنگ‌گریختند . ابن‌بجاد فرارکرد و فیصل دویش درحالی‌که مجروح شده بود ، دستگیرشد ، ابن بجاد نیز بعداز سه روز تسلیم و زندانی‌گردید .[1] (مارس ۱۹۲۹ مطابق ۱۳٤۸) .

۱ ـ جزیرة العرب فی‌القرن العشرین ازصفحهٔ ۳۲۱ ببعد .

برطرف شدن غائلهٔ اخوان

ابن سعود ، پس‌ازآنکه ابن‌بجاد را شکست داد، به حجازبازگشت،در حالی‌که ابن‌بجاد درزندان بسرمیبرد و دویش ازکثرت جراحات گمان میرفت که بمیرد ، لیکن وی بهبودی یافت و به حدود کویت و احسا رفت ، جمعی دور اوجمع شدند وفتنه وآشوب ، دوباره، آغازگشت، و رفته رفته وسعت یافت حتی‌نزدیك آمدکه‌طرق مواصلات میان ریاض ومکه قطع گردد. ابن‌سعود مجدداً بدفع‌اومصمم‌شد ، درمدت یکسال، میان دوطرف پیغام ونامه ردوبدل میشد ، عاقبت دویش‌که درخود تاب مقاومت نمیدید ، تسلیم قوای انگلستان که درموضوع مداخله‌کرده بودند، شد وایشان ، اورا تحویل ابن‌سعود دادند.

ازاین تاریخ یعنی‌سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۴۹هجری‌قمری) غائلهٔ اخوان بکلی خاموش شد و افراد جمعیةالاخوان مانند دیگر مردم آن نواحی ، مطیع حکومت شدند و سلطان عبدالعزیز باخاطری آسوده ، زندگی تازه‌ای را در مملکت خود شروع کرد . میان شهرها تلگراف بی‌سیم برقرار ساخت و میان مکه و ریاض تلفون بی‌سیم نیز دائرکرد .[1]

---

۱ ـ جزیرةالعرب فی‌القرن‌العشرین، خلاصه ازصفحهٔ ۳۲۵ ببعد .کتاب مزبورکه مطالب مربوط به جمعیة الاخوان، بیشترازآن نقل شد ، درسال ۱۳۵٤ قمری تألیف یافته ومؤلف آن ، حافظ وهبه ازرجال سیاسی وبااطلاع سعودی‌است‌که‌خود شاهد بسیاری‌ازقضایا بوده و درپاره‌ای ازآنها مداخله داشته‌است .

خاتمه

دربارهٔ مذهب وهابی

درخارج از نجد و حجاز

احمد امین نویسندهٔ معروف عرب گوید که دعوت وهابیت به حجاز و جزیرةالعرب اکتفا نکرد بلکه به بسیاری از اقطار اسلامی نفوذ یافت . موسم حج ، فرصت مناسبی بود که آن دعوت برجال و بزرگانی که برای انجام مناسك حج آمده بودند ، عرضه شود وآنان بپذیرفتن آن تشویق گردند . این افراد چون ببلاد خود برمیگشتند ، مردم را دعوت میکردند تاآن را بپذیرند . می‌بینیم که در زنگبارجمع بسیاری ازمسلمانان باین مذهب گراییده و مردم را به ترك بدعت وعدم توسل به اولیا دعوت میکنند . درهند پیشوای وهابی سید احمد که درسال۱۸۲۲ درسفرحج خود مذهب وهابی‌را پذیرفته‌بود ، درپنجاب بانتشارآن دعوت پرداخت و دولتی شبیه بدولت وهابی بوجود آورد وکار او بالاگرفت ، بحدی‌که شمال هند را تهدید میکرد و مبارزاتی پی‌درپی جریان یافت و بواعظان وبزرگان دین درآن نواحی حمله برد وبهرکس مذهب‌اورا نپذیرد ، اعلان جنگ داد وهند را دارالفکرنامید. سرانجام حکومت‌انگلستان (که درآن وقت فرمانروای هند بود) بازحمت زیاد توانست سید احمد و اتباعش را وادار بفرمانبری‌کند . دیگر ، امام سنوسی بود که چون‌برای حج به مکه‌آمد ودعوت وهابی‌را شنید ، آن‌را پذیرفت وپس‌ازبازگشت‌به‌الجزائر درانتشارآن‌کوشید .

دریمن امام شوکانی (متولد درسال۱۱۷۲ هجری) اعلم علمای آن حدود عقایدی مانند عقاید محمدبن عبدالوهاب ابراز داشت ، او این عقاید را از محمدبن عبدالوهاب نگرفته بود (بلکه براه ابن‌تیمیه میرفت) [۱] .

شوکانی کتاب نیل‌الاوطاررا درشرح کتاب منتقی‌الاخبار ابن‌تیمیه‌تألیف کرد . وی درکتاب‌مزبور، درفهم احادیث نبوی‌اجتهاد نموده وازآنهااستنباط حکم شرعی کرده‌است ، اگرچه آن حکم باهمهٔ مذاهب اربعه مخالف باشد ونیز دعوت باجتهادکرده و به تقلید اعلان جنگ داده است . سخنان شوکانی مبارزات سخت کلامی میان‌او وعلماء زمانش بوجودآوردکه شدیدترین آنها درشهر صنعا بود .

شوکانی بزوار قبور و متوسلین بقبور ، سخت میتازد و همان حرفهای ابن‌تیمیه‌را تکرارمینماید وازاینکه کسی درفکرجلوگیری ازاین‌امورنیست‌اظهار نگرانی میکند و میگوید بسیاری از قبوریین (زوار قبور) قسم دروغ به خدا میخورند ولی ممکن نیست بصاحب قبر مورد اعتقاد خود ، بدروغ سوگند یاد کنند . [۲]

شوکانی‌درسال۱۲۵۰ هجری درگذشت وشاگردان بسیاری که‌بسخنان‌او ایمان داشتند باقی گذاشت .

درمصر ، شیخ محمد عبده به دوچیزکه اساس دعوت وهابی را تشکیل میدهد ، توجه‌کرد ، یکی مبارزه با بدعتها ، دیگری بازبودن باب اجتهاد . شیخ‌محمد عبده بادیگرطرفداران دعوت وهابی یك‌تفاوت بزرگ داشت وآن اطلاع‌وسیع‌او ازدین ودنیا هردوبود وآشنایی‌زیادی که‌بوضع‌دنیا واضطرابات وفرازونشیبهای آن‌داشت‌واین‌بواسطهٔ‌تربیت مستمردینی‌اووغوردرامورسیاسی‌و

---

۱ ـ شوکانی‌درشرح‌حال پدرش‌علی‌بن‌محمد شوکانی میگوید(البدرالطالع ج ۱ صفحهٔ ۴۸۴) درجمیع حالات بروش سلف صالح بود .

۲ ـ شوکانی دراینجا معین نکرده‌است‌که این قبوریین چه‌کسانی ودرکجا هستند .

اطلاع ازفرهنگ‌وتمدن فرانسه ومسافرتهای متعدد او به اروپا وآمیزش‌باعلما وفلاسفه و سیاستمداران مغرب زمین بود واین‌عوامل باعث شد که شیخ محمد عبده درصدد برآید ، اموری‌راکه شیخ محمدبن عبدالوهاب به آنها دعوت کرده بود ، برپایه‌هایی از روانشناسی وجامعه‌شناسی ، قرار دهد .

شیخ محمد عبده را در این راه ، شاگرد و دوست صدیقش سید محمد رشید رضا یاری‌کردکه نظرات وافکار اورا درمجلهٔ‌المنار مینوشت ودرجهان منتشر میکرد .[1]

دربارهٔ مذهب وهابی درخارج ازنجد وحجاز بهمین‌قدر اکتفا میشود . تنها باین نکته اشاره میگردد که مذهب وهابی ، باهمه کوششی که از طرف افراد مزبور وکسان‌دیگر ، درراه توسعهٔ‌آن انجام یافت . بعللی‌که جلوترمورد بررسی‌قرارگرفته ، درخارج ازنجد وحجاز ،نفوذ بسیاری پیدا نکرد وآن‌گونه که تصور میکردند مورد قبول واقع نشد .

پایان کتاب

۱ ـ زعماءالاصلاح فی‌العصرالحدیث ازصفحهٔ ۲۱ تا ۲٤

چند استدراك

۱ـ (مربوط به‌صفحهٔ۱۹) محمد ابوزهره، نویسندهٔ معروف عرب واستاد دانشکدهٔ حقوق دانشگاه قاهره ، در بارهٔ سلفیّه یا سلفیون درکتاب خود ، المذاهب‌الاسلامیه، بتفصیل سخن گفته وآراء وعقاید ایشان‌را ، مورد تجزیه وتحلیل ، قرار داده است .

خلاصهٔ سخن او چنین‌است : سلفیه درقرن چهارم هجری پیدا شدند [۱] . آنان ، از پیروان مذهب حنبلی بودند و سخنان خودرا به احمد حنبل ، نسبت میدادند ، اما بعضی‌ازفضلای حنبلی ، درخصوص این‌نسبت ، (نسبت سخنان ایشان به احمد حنبل) باآنان بمناقشه برخاستند . درآن‌زمان ، میان سلفیون واشاعره ، جدالها ومنازعات شدیدی جریان می‌یافت وهریك ازاین دوفرقه ، ادعا میکرد که بمذهب سلف صالح ، دعوت میکند .

سلفیون باروش معتزله ، مخالفت‌میکردند ،زیرا معتزله ، دربیان عقاید اسلامی ، بطریقهٔ فلاسفه که ازمنطق یونان ، اقتباس‌کرده بودند ، میرفتند . سلفیه میخواستند که بیان عقاید اسلامی ، بهمان نحو باشد که درعصر صحابه وتابعین بود باین‌معنی که‌آنچه دربارهٔ عقاید اسلامی‌میخواهند ، ازکتاب‌وسنت فراگیرند واینکه ، علما ، ازفکرکردن دردلیلهایی ، غیراز دلیلهای‌قرآن،منع شوند . سلفیون ، ازاینروی‌که اسلوبهای عقلی و منطقی را دراسلام ، ازامور جدیدی میدانستند که درزمان صحابه و تابعین ، معمول نبوده است ، به آن

---

۱ ـ دراوایل‌کتاب به‌سلفیهٔ قرن چهارم و دوتن ازافراد مشخص ایشان ، اشاره شده‌است.

اعتقاد نداشتند. وتنها به نصوص قرآن وحدیث و به دلیلهایی که ازنص فهمیده میشود ، معتقد بودند ومیگفتند که برای دریافت عقاید واحکام دینی ، چه‌بطور اجمال ، چه بتفصیل ، چه بعنوان اعتقاد ، چه بعنوان استدلال ، جزقرآن و سنتی مبتنی برقرآن و جز سیره‌ای که درمسیرقرآن و سنت باشد ، راه دیگری وجود ندارد .

دربارهٔ توحید (مربوط به صفحهٔ ۳۰ و۸۸)

سلفیه ، مانند دیگر فرقه‌های اسلامی ، توحید را اصل‌اول اسلام‌میدانند لیکن اموری‌را منافی توحید می پندارند که فرقه‌های دیگر ، آن‌را از ایشان نمی‌پذیرند ، مثلا بوسیلهٔ یکی ازمخلوقین ،بخدا توسل‌جستن ، همچنین‌زیارت روضهٔ پیغمبر ﷺ را درحال‌ایستادن بطرف آن وبپاداشتن شعائری در اطراف روضه وخواندن خدا روبروی ضریح یکی از انبیا یا اولیا واینگونه اموررا ، منافی توحید میدانند واعتقاد دارندکه این ،مذهب سلف‌صالح‌است وجزاین ، بدعتهایی است که بمفهوم توحیدلطمه‌میزند .

۲ ـ (مربوط به‌صفحهٔ ۹۵) سلفیون میگویند ، اختلاف علماء در بارهٔ صفات ثبوتیه و سلبیهٔ باریتعالی،اختلاف درفکر ونظر است نه‌درحقیقت واصل واین‌امرنباید موجب شود،که فرقه ها یکدیگر را تکفیر کنند ، ایشان هیچیك از مخالفان خودرا تکفیر نمیکردند .

سلفیه همچنین به آنچه در قرآن و سنت در خصوص صفات و شؤون ذات احدیت آمده اعتقاددارند ، بنا براین بمحبت وغضب و سخط و رضا و ندا وکلام ، ازخداوند معتقدند ونیز فرودآمدن خدا را درمیان مردم درسایه‌هایی از ابر و استقرار باریتعالی برعرش اعتقاد دارند و چهره و دست برای خداوند قائلند ، بی‌آنکه جز بظاهر آیات بپردازند یا بتأویل و تفسیری توسل جویند . اما ذات خداوندرا از اینکه دراین‌جهات مانند مخلوقان خود باشد ،

یااینکه دست‌او مانند دست مخلوقان و فرودآمدن‌اومانند فرودآمدن‌مخلوقان وچهرهٔ اومانند چهرهٔ ایشان ، تصور شود ، منزه میشمارند [۱] .

۳ ـ (مربوط به‌صفحهٔ ۱۰۶) ابوزهره ،پس‌ازنقل عقیدهٔ سلفیّه وابن تیمیه درمنع زیارت قبرمطهر پیغمبرﷺ میگوید که‌ابن‌تیمیه دراین‌سخن ،با جمهور مسلمانان مخالفت‌بلکه‌مبارزه‌کرده است . زیارت روضهٔ پیغمبرﷺ یادآور شکیبائی ها و جهاد پیغمبرﷺ وکوشش آن‌حضرت دربالابردن مقام‌توحید وبرطرف ساختن شرك وبت‌پرستی است . خود ابن تیمیه روایت کرده است‌که سلف صالح‌هرگاه ازنزدیك روضهٔ‌شریفه پیغمبرﷺ میگذشتند ،برآن‌حضرت سلام‌میکردند . نافع غلام وراوی‌عبدالله‌عمر ،گفت که‌عبدالله برقبر مطهر سلام میکرد ،وبیش‌ازصدبار دیدم‌که بسوی‌قبر آمد ونیز دیدم که‌او دستش‌را بمحلی ازمنبرکه پیغمبرﷺ روی‌آن جلوس میفرمود،مالید،سپس دست رابصورت خودکشید ، هریك از ائمهٔ اربعه ، هروقت بمدینه وارد می‌شد ، قبر مقدس را زیارت میکرد [۲].

٤ـ (مربوط به‌صفحهٔ۸۵)نویسندهٔ مزبور درمورد تفاوتهایی که‌میان‌دعوت محمدبن‌عبدالوهاب‌وابن‌تیمیه‌وجود دارد،چنین‌گفته است: وهابیان درحقیقت، برآنچه ابن‌تیمیه اظهار داشته بود، چیزی نیفزودند ، لیکن ازابن‌تیمیه ،شدت عمل‌زیادتری‌بخرج‌دادند واموری را درعمل انجام دادندکه‌این‌تیمیه ،متعرض آنها ،نشده‌بود،امورمزبور در این‌چندچیز خلاصه میشود :

الف ـ به اینکه طبق‌گفتهٔ ابن‌تیمیه ، عبادت را به آنچه اسلام درقرآن و سنت ، مقررداشته ، اختصاص دهند ، اکتفا نکردند بلکه امور عادی را نیز ، خارج ازمنطقهٔ اسلام دانستند وباین‌مناسبت دخانیات‌را حرام اعلام‌کردند ودر تحریم آن‌سختگیری‌نمودند وعوام وهابی کسی‌راکه دود بکشد، همانندمشرکین

۱ ـ المذاهب‌الاسلامیه‌از صفحهٔ ۳۱۱ ببعد.

۲ ـ المذاهب‌الاسلامیه صفحهٔ ۳٤۳

میدانند که ایشان ازاین حیث مانند خوارج هستند که هر کس را مرتکب گناه شود، کافر میدانند .

ب ـ درابتدای امر قهوه وامثال آن را ، برخود حرام کردند ، اما آنطور که معلوم میشود ، بعداً در آن سهل انگاری نمودند .

ج ـ وهابیها به دعوت تنها اکتفا نکردند ، بلکه برروی مخالفان خود شمشیر کشیدند و میگفتند با بدعتها جنگ میکنیم . رهبر ایشان درمیدان جنگ محمدبن سعود ، جد خاندان سعود و داماد محمدبن عبدالوهاب بود .

د ـ وهابیان ، هرده وشهری را تسخیر میکردند، بویرانی ضریح ها وقبور میپرداختند، ازاینروی ، پاره‌ای ازنویسندگان اروپایی به ایشان لقب (ویران کنندگان معابد) داده‌اند که این سخن مبالغه است زیرا ضریح ها بامعابد تفاوت دارد لیکن آنطور که معلوم میشود ، ایشان هرمسجدی را که باضریحی بود ، خراب میکردند .

هـ ـ به این هم قانع نشدند ، حتی قبرهایی را که مشخص بود و علامتی داشت ، ویران ساختند و چون برحجاز دست یافتند ، تمام قبور صحابه را خراب وبا زمین یکسان کردند واکنون جزنشانه‌هایی ازمحل قبر ، چیز دیگری باقی نیست . اجازهٔ زیارت قبررا باین نحو داده‌اند که زائرفقط باجملهٔ السلام علیك ، بصاحب قبر درود بفرستد .

و ـ وهابیان بامور کوچکی پرداختند وآشکارا آنهارا مورد انکار قرار دادند که نه بت پرستی است و نه منجر به بت پرستی میشود ازجمله عکاسی که علماء ایشان در فتواها ورساله های خود، آن را ذکر کرده اند ، لیکن امراء ایشان به این گفته‌ها ، اعتنائی ندارند .

ز ـ مفهوم بدعت را بطرز غریبی وسعت دادند تاآن حد که پرده بستن برروضهٔ شریفهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را بدعت دانستند وازتجدید پرده‌ها وپوشش‌ها منع

کردند ، درنتیجه پوششها ، کهنه وپوسیده شد [۱] .

حق‌این‌است که وهابیان، آراء ابن‌تیمیه‌را پابرجاکردند وبا دلاوری در تحقق آنها کوشیدند ، لیکن معنی بدعت را توسعه دادند و اموری‌راکه ربطی بعبادت ندارد ، بدعت خواندند درحالی‌که بدعت تحقیقاً ، اموری است که بجاآورندگان، آنهارابقصد عبادت‌انجام دهند وبوسیلهٔ آنها بخدا تقرب‌جویند درحالی‌که آن امور در دین پایه‌ای ندارد . بنابراین اموری از قبیل پوشاندن روضهٔ شریفهٔ پیغمبرﷺ را هیچکس به نیت عبادت انجام نمیدهد بلکه برای زینت و خوشایند ناظران میباشد و همانند زینت‌های دیگرمسجد نبوی‌است . غریب‌این‌است که پوششهای روضه‌را انکارمیکنند وآرایش‌های مسجدرا عیب نمیدانند . دیگرآنکه ملاحظه میشودکه علمای وهابی، آراء واندیشه‌های‌خودرا درست وخطاناپذیرمیدانند وآراء غیرخودرا، خطا ودور ازصواب‌می‌پندارند[۲].

۵ـ(مربوط به‌صفحهٔ۱۶۳) حاج زین‌العابدین شیروانی متخلص به‌تمکین، صوفی‌معروف‌زمان فتحعلیشاه‌که تقریباًمعاصرمحمدبن عبدالوهاب‌بوده وحملهٔ وهابیهابکربلادرزمان اووقوع‌یافته وخود سالهادرکربلااقامت‌داشته درکتاب حدائق‌السیاحه درضمن شرح حملهٔ وهابیان بکربلا (درذیل کلمهٔ‌کربلا) چنین گوید: آنچه‌زروزیور ازقنادیل وظروف طلاونقره وجواهربود ودرظاهربدست آن‌ستمگررسید، همگی رابغارت برد، مگرخزانه‌که قبل ازآمدن او، بکاظمین نقل‌کرده بودند و میرعالم‌که یکی ازامرای ذیشأن دکن‌بود، بعد ازاین واقعه ، بارویی دورشهرکربلاکشید وقلعهٔ آن‌راازآجروگچ محکم‌گردانید وآقامحمد-

---

۱ ـ ابوزهره‌کمی بعد ازذکر این‌مطلب میگویدکه عبدالعزیز آل سعود، دستور دادبرای روضهٔ منوره، بجای‌آن پوششهای‌پوسیده‌پوششهای‌دیگری، تهیه‌کردند اما تعویض آنها را بپایان‌یافتن‌تجدید بنای مسجد نبوی موکول‌کرد(صفحهٔ ۳۵۱)قبلاگفته شدکه ملك سعود ، جانشین ملك عبدالعزیز، روضهٔ منوره را پوشانید .

۲ـالمذاهب الاسلامیه از صفحهٔ ۳۵۱ ببعد .

خان ، شهریار ایران ، قبل‌ازحادثهٔ وهابی ، مرقد منور امام ﷺ را ساخت و گنبد آنرا بخشت طلا پرداخت [1] ...

قبلا درضمن شرح حملهٔ وهابیها به نجف ، گفته شده است که علما و مدافعان شهرنجف ، چون آگاه شدندکه وهابیان ، درصدد حمله بشهرهستند، خزانهٔ حرم امیرالمؤمنین ﷺ را به‌کاظمین حمل‌کردند، امادرمورد حمل‌خزانهٔ حرم حسینی به‌کاظمین ، جز آنچه از حدائق‌السیاحه نقل شد ، مطلب دیگری بنظر نویسنده نرسیده است وعموم نویسندگان نوشته‌اندکه خزانهٔ کربلا بغارت رفت که درضمن شرح حمله بکربلا به‌آن ، اشاره شده است ، و این باید صحیح باشد ، زیرا مردم کربلا حملهٔ وهابیها را پیش بینی نمیکردند وکاملا غافلگیر شدند ، می‌بینیم‌که جوانان و افرادکارآمد ، یکی دوروز قبل ازحملهٔ سپاه وهابی ، بمناسبت عید غدیر ، به نجف رفته بودند و اگر احتمال چنین حمله‌ای را میدادند ، مسلماً شهر خود را تنها و بی‌دفاع نمیگذاشتند . بدیهی است که حمل خزانه به‌کاظمین ، درصورتی باید وقوع یافته باشد ، که مردم شهر قبلا حملهٔ دشمن را پیش‌بینی‌کرده یااحتمال آن را داده باشند.

٦ـ (مربوط به صفحهٔ ۳۰ و ۸۸) مقصود ازعقاید ابن تیمیه یا وهابیان دراین‌کتاب، تمام عقایدایشان‌نبوده است، بلکه‌منظور ذکرشمه‌ای ازاعتقادات واموری بوده است‌که ایشان‌بداشتن وانجام‌آن، شهرت یافته وموجب مشخص شدن‌آنان ازدیگران شده وباعث‌گردیده است‌که علما وپیروان فرقه‌های‌دیگر درصدد معارضه باایشان‌برآیندوبسخنانشان‌پاسخ دهند . عقایدی‌که‌بااعتقادات عموم فرقه‌های دیگر تفاوت داشت وهمین‌ها است، که بعنوان عقایدابن تیمیه وعقاید وهابیان، ذکرشده است .

۷ ـ مربوط به‌صفحهٔ ۱۳۰ : (ذکر وهابیان در منابع ایرانی) : مرحوم میرزابوالقاسم‌قمی ، معروف به‌میرزای‌قمی(۱۱۵۰ ـ ۱۲۳۱)عالم بزرگ شیعه

۱ـ حدائق السیاحه صفحهٔ ٤۲۷ .

در اوایل دورهٔ قاجاریه ومعاصر، محمدبن عبدالوهاب ، در ضمن نامه‌ای که بخط او باقی‌است، دربارهٔ وهابیان، چنین گفته‌است[1] :

ایشان (جماعت وهابی) ازاهل‌سنت و حنبلی مذهب ، من درسن بیست ودوساله بودم ، تخمیناً ، که‌درنجف شنیدم که شخصی بهمرسیده ازاهل‌عینیه، نزدیك درعیه که‌اسم اومحمدبن‌عبدالوهاب بود و آمده‌بود بعراق‌عرب‌وظاهر این است که‌بعراق عجم هم آمده بود ، ودر عتبات عالیات ، مشاهدهٔ شیعیان و رفتار ایشان کرده ، خصوصاً در روضات مقدسه که آستانه را می‌بوسیدند وتعظیم وتکریم میکردند و درآنجانمازمیکردند ، باین‌بهانه که‌ایشان امامهای خودرا می‌پرستند ، بجهت آنکه رکوع و سجود از برای آنها می‌کنند و نماز برای آنها میکنند ، آنها را مشرك نامید وازبرای استحکام امر و رفع تهمت اینکه این ازراه عداوت اهل‌بیت و سخن او باشیعه بخصوص نیست ، قاعدهٔ کلی قرارداد وگفت ، جائز نیست که شریك کند کسی باخدا ، غیر اورا در عبادت ودراستعانت وطلب‌حاجت وقربانی، هرکس ازغیرخدا حاجت‌خواهد یا استعانت جوید یاقربانی‌برای اوبکشد وامثال اینها ، پس آن، مشرك‌است. و سعود پدرعبدالعزیز معین اوشد و بعداز این‌عبدالعزیز نوبت به‌سعود رسید و طریقهٔ ایشان این‌است که جهاد باهرکس که غیرمذهب آنها را دارد واجب و قتل ایشان لازم است ، چندین هزار نفس از شیعیان و علما و صلحا را در جوار سید الشهداء روحی فداه ، سر بریدند ، من الحال سنّم قریب به هشتاد رسیده . . . . . الخ[2] :

۱ـ نویسنده ، برخود لازم میداند که از جناب آقای مدرسی طباطبائی که اورا از وجود چنین نامه‌ای آگاه‌ساختند و نسخهٔ خودرا که‌ازاصل نامه‌عکس برداری شده‌بود، دراختیار وی‌قرار دادند، سپاسگزاری کند .

۲ ـ گرچه چندجمله و چندکلمه که خوانا نبود، حذف شد ، اما در سیاق سخن ، تغییری حاصل نگردید .

مدارك ومستندات

در تهیهٔ مطالب کتاب، مدارك ومستندات ذیل، مورداستفاده بوده‌است : (به‌ترتیب حرف اول)

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
الانساب سمعانی	نسخهٔ عکسی	لندن
الایمان	ابن تیمیه	بیروت
ام‌القری	(روزنامه)	چاپ‌مکه
ابن‌تیمیه، شرح‌حال‌وآراء وفقه‌او	تألیف ابوزهره	بیروت
اعلام‌الموقعین	ابن‌قیم جوزیه	مصر
الاسلام‌فی‌القرن‌العشرین	عباس‌محمودالعقاد	بیروت
اخبارمکه	ابوالولیدازرقی	مکه
احسن‌التواریخ (مجلدیازدهم)	روملو	تهران
البدرالطالع	قاضی شوکانی	مصر
البدایة والنهایه	ابن کثیر	بیروت
بستان‌السیاحه	حاج‌زین‌العابدین شیروانی	تهران
بدایع‌الزهور	ابن ایاس	مصر
البلادالسعودیه	(مجله)	مکه
کتاب‌التوحید	شیخ‌محمدبن عبدالوهاب (رسالهٔ‌دهم ازمجموعهٔ‌توحید)	قطر

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
تاریخ مکه	احمد سباعی	مکه
تاریخ نجد	سیدمحمود آلوسی	مصر
تاریخ المملکة العربیة السعودیه	صلاح الدین مختار	بیروت
تاریخ کربلا وحائر حسین علیه السلام	دکتر کلیددار ـ ترجمهٔ صدر هاشمی	اصفهان
تاریخ بغداد	سلیمان فائق بك بزبان ترکی عثمانی ـ مترجم عربی، نورس	بغداد
تذکرهٔ شاه طهماسب	شاه تهماسب صفوی	برلن
تجارب الامم	ابوعلی مسکویه	مصر
تحفة الحرمین	حاج نائب الصدر شیرازی	بمبئی
ثلاث رسائل فی العقیدة الاسلامیه	شیخ محمدبن عبدالوهاب	مکه
الثورة العربیة الکبری	امین سعید	مصر
جامع الصغیر	جلال الدین سیوطی	مصر
جزیرة العرب فی القرن العشرین	حافظ وهبه	مصر
الجواب الباهر فی زوار المقابر	ابن تیمیه	مصر
جولة فی ربوع شرق الادنی	محمد ثابت مصری	مصر
حدائق السیاحه	حاج زین العابدین شیروانی	تهران
حدیقة الزوراء	ابن السویدی	بغداد
حاضر العالم الاسلامی	لوتروب ستودار آمریکائی باترجمه وحواشی شکیب ارسلان	بیروت
خلاصة الأثر فی اعیان القرن الحادیعشر	محمدامین محبی	بیروت
دائرة المعارف اسلامی	عده‌ای از مستشرقین (ترجمهٔ عربی)	مصر
دائرة المعارف فریدوجدی	محمد فرید	مصر

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
دوحة الوزراء بزبان ترکی عثمانی	شیخ رسول کرکوکلی - مترجم عربی - نورس	بغداد
دراسات الاسلامیه (ترجمهٔ عربی)	چندتن از خاورشناسان	مصر
ذیل تحفة العالم (ذیل التحفه)	سید عبداللطیف شوشتری	بمبئی
رفع الملام عن الائمة الاسلام	ابن تیمیه	بیروت
رحلهٔ ابن بطوطه	ابن بطوطه	مصر
رحلهٔ ابن جبیر	ابن جبیر	بغداد
راحة الصدور	محمدبن علی راوندی	لیدن
روضات الجنات	سیدمحمدباقر خوانساری	اصفهان
روضة الصفای ناصری	رضاقلیخان هدایت	تهران
الردعلی الاخنائی (کتاب الرد- علی الاخنائی)	ابن تیمیه	مصر
زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث	احمدامین	بیروت
سنن ابی داود باحواشی عون المعبود		هند
سنن ترمذی (باشرح احوذی)		هند
سفرنامهٔ سیدحسین فراهانی		تهران
السیاسة الشرعیة فی اصلاح الراعی والرعیه	ابن تیمیه	مصر
شذرات الذهب	ابن عمادحنبلی	مصر
شفاء الغرام باخبار البلدالحرام	تقی الدین فاسی	مصر
صحیح بخاری	محمدبن اسماعیل بخاری	مصر
صحیح مسلم	مسلم بن حجاج نیشابوری	مصر
عقیدة الفرقة الناجیه	شیخ محمدبن عبدالوهاب	بیروت

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
عمدة الاخبار	شیخ احمد عباسی	مصر
العبودیه	ابن تیمیه	بیروت
الغدیر	مرحوم علامه امینی	بیروت
فتاوی الکبری	ابن تیمیه	بیروت
الفتوحات الاسلامیه	زینی دحلان مفتی مکه	مصر
فوات الوفیات	ابن شاکر کتبی	مصر
الکامل	ابن اثیر جزری	مصر
کشف الارتیاب	مرحوم علامه حاج سید محسن امین	دمشق
کشف الشبهات	شیخ محمد بن عبدالوهاب	مکّه
الموطأ	مالك، پیشوای مذهب مالکی	مصر
مفاکهة الخلّان	ابن طولون	مصر
مسائل الجاهلیه	محمد بن عبدالوهاب (رسالهٔ دوم از مجموعهٔ توحید)	قطر
المنتظم	ابن الجوزی	هند
مجموعة الرسائل الکبری	ابن تیمیه	بیروت
منهاج السنه	ابن تیمیه	مصر
مقالات الاسلامیین	ابوالحسن اشعری	مصر
معجم البلدان	یاقوت حموی	لایپزیك
مفتاح الکرامه	علامه سید محمد جواد عاملی	مصر
المذاهب الاسلامیه	محمد ابوزهره	مصر
منتظم ناصری	اعتمادالسلطنه	تهران
ماضی النجف وحاضرها	شیخ عبدالحسین نجفی	نجف
المختار من تاریخ الجبرتی	عبدالرحمن جبرتی	مصر

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ
مرآت‌الجنان	یافعی	هند
مرآت‌الحرمین	رفعت پاشا	مصر
مروج‌الذهب	علی‌بن‌الحسین مسعودی	بیروت
مختصر سیرة الرسول	محمدبن عبدالوهاب	قطر
مسند	احمدبن حنبل	هند
مجموعة‌التوحید	مشتمل‌برشانزده رساله‌ازمحمدبن عبدالوهاب ودیگرعلمای وهابی	قطر
ناسخ‌التواریخ‌مجلدمربوط‌بقاجاریه	میرزا محمدتقی‌سپهر	تهران
هدیة طیبه	شیخ محمدبن عبدالوهاب (ضمیمه مجموعهٔ توحید)	قطر
هذی هی‌الوهابیه	شیخ محمد جواد مغنیه	لبنان
هدایة‌السبیل (سفرنامهٔ حج)	حاج‌فرهاد میرزا	تهران
وقایع السنین	خاتون‌آبادی	تهران
وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی	نورالدین سمهودی	مصر
یقظة‌العرب	جرج آنتونیوس (ترجمهٔ عربی)	بیروت

فهرست اعلام

۱ ـ نامهای کسان

آ

آلوسی = محمود ۷۰ ، ۸۳ ، ۸۹ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹

الف

ابراهیم پاشا ۱۷۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵-۱۸۹ ، ۲۲۰ ، ۲۵۲

ابراهیم‌خان‌شیرازی ۱۶۹

ابراهیم‌رفاعی ۱۲۹

ابن‌ابی‌الدنیا ۱۰۸

ابن‌اثیر ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۲۱

ابن‌ایاس ۱۸۷

ابن‌بجاد ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷

ابن‌بشر نجدی ۸۰ ، ۸۱ ، ۱۷۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۵۱

ابن‌بطه ۱۹ ، ۲۴

ابن‌بطوطه ۲۴ ، ۳۳ ، ۴۰ ، ۵۴

ابن‌تیمیه ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۸ ، ۴۴ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۵ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۳۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۹ ، ۲۱۳ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶

ابن‌جبیر ۳۹ ، ۴۰

ابن‌حجر مکی ۲۴

ابن‌رشید ۱۵۰ ، ۱۹۸

ابن الزهراء ۳۴

ابن سعود = عبدالعزیز بن عبدالرحمن ۹۷ ، ۱۱۶ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۴ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۴۳ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۶۵

ابن‌السویدی ۲۳۴

ابن شاکر کتبی ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۴۴ ، ۳۵ ، ۴۹

ابن طولون ۲۳۱

ابن عباس ۷۰،۹۱،۱۰۶،۱۰۸
ابن عبدالسلام ۶۰
ابن عدی ۱۰۸
ابن عماد ۲۹
ابن عمر ۴۳،۴۵،۵۷،۱۰۷،۱۰۸
ابن غنام ۸۱
ابن قیم جوزیه ۲۰،۲۴،۴۶،۶۰،۸۵،۱۱۸
ابن کثیر ۲۴،۲۷
ابن لؤلؤی ۲۱۳
ابن متعب ۱۹۷
ابن نجار ۲۲۱
ابوایوب ۴۵
ابوبکر بن ابی قحافه ۳۸،۷۷، ۹۴
ابوحنیفه ۵۹، ۶۰،۸۳،۱۸۸،۱۳۲
ابو داود ۴۳،۱۰۹
ابوزهره ۲۸،۲۹
ابوسعید خدری ۱۰۰
ابوسعید پسرسلطان محمد خدابنده ۲۵۳
ابوسفیان ۱۰۴
ابوطالب یزدی ۱۳۰،۲۲۵،۲۲۷،۲۲۹،۲۳۷
ابوعلی مسکویه ۲۲،۲۵۴
ابوالقاسم قمی ـ میرزا ۲۶۶
ابومحمد بربهاری ۱۹،۲۴
ابومنصور کرمانی ۵۸
ابوجعفرمنصور ۷۰
ابونعیم ۴۴
ابوالولید ۴۳
ابوهریره ۵۷،۱۰۰،۱۰۸،۱۰۹
ابویوسف ۶۰
احمد امین ۲۱،۷۶،۱۲۶،۲۵۸
احمد پاشا ۱۹۰
احمد حنبل ۲۴،۲۸،۴۴،۵۶،۵۹،۶۰،۶۷ ، ۸۳ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵ ، ۱۱۸ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲،۲۱۳،۲۶۱
احمد زینی دحلان = دحلان ۹۸،۱۰۲،۱۲۹
احمدالسباعی ۲۲۹
احمد بن سعید ۸۱
احمد طوسون ۱۷۹، ۱۸۱
احمد عباسی ۱۰۹
احمدبن عون ۱۹۰
احمدبن المستضیء ۲۲۱
اخنائی ۲۴،۴۸
ازرقی ۲۱۲
اسماعیل آقا ۱۹۱
اسماعیل بیك بیات ۱۶۹
اسماعیل بن جعفر ۲۱۶
اسماعیل صفوی (شاه) ۲۳۱
اسماعیل بن ملك ناصرقلاوون ۴۱
اشرف برسبای ۴۲
امام مسقط ۱۸۰
امام یحیی ۲۱۲
ام‌سلمة ۱۰۴
امیرشمس‌الدین ۲۳۱
امیرمسعود شریف مکه ۲۳۵
امیر نجران ۱۵۱
امیر یمامه ۱۴۹
امین‌الحسینی مفتی فلسطین ۲۲۲
امین ریحانی ۱۹۲،۱۹۵
امین‌عاملی = محسن ۶۰،۶۱،۱۰۳،۱۰۵،۱۲۲
امینی = عبدالحسین ۲۴، ۴۹ ، ۵۸،۱۲۹، ۲۵۱
انس‌بن مالك ۴۴،۱۰۸

اوزون حسن ۲۵۳
اویس بیك ۲۵۳

ب

بارون نلده ۱۳۹
بخاری ۱۰۰،۱۰۳،۱۰۹
بدرخرشنی ۲۲
براقی ۱۷۲
بربهاری ۲۱،۲۲
بشرحافی ۶۷
بطی ۱۹
بکربن عبدالله ۱۰۸
بلال ۴۵
بیهقی ۶۹،۱۰۷،۱۱۰

ت

ترکی بن عبدالله بن محمد ۳۱،۱۲۲،۱۵۰، ۱۸۷،۱۸۹
ترمذی ۶۹،۱۰۶
تقی‌الدین = سبکی ۲۴
تقی‌الدین بن تیمیه = ابن‌تیمیه ۳۳
تهماسب صفوی ۲۳۱

ج

جابربن عبدالله ۱۰۰
جبرتی ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۱۶۸
جرج آنتونیوس ۱۷۸ ۲۱۰
جعفربن حسن ۳۹
جعفر کاشف‌الغطا ۱۷۳ ، ۱۷۴
جعفربن محمد علیه‌السلام ۱۰۴ ، ۲۱۸،۲۰۰، ۲۰۰
جمال‌الدین بن‌الخیاط یمنی ۴۲
جواد = منینه ۱۲۹

ح

حافظ وهبه ۲۸،۷۲، ۷۶،۸۵، ۹۰،۹۳،۹۷، ۱۰۱ ، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷ ، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳ ، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۴۲، ۲۴۴ ، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲،۲۵۷
حجاج بن یوسف ۲۵۲
حرعاملی (شیخ - ۲۲۷
حسن بصری ۸۹
حسن بیك روملو ۲۵۳
حسن بن حسن ۳۹
حسن صباح ۴۹،۵۰
حسن‌بن علی‌علیه‌السلام ۴۸،۳۹،۱۰۰،۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۴ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱
حسن مثنی ۲۰۰
حسن پسرمصطفی ۲۱۹
حسن بن هبةالله ۱۵۰
حسن بن یوسف بن‌المطهر = علامهٔ حلی ۳۲
حسین بك ۱۸۹
حسین‌بن عبدالله ۳۹
حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام = سیدالشهداء ۳۸،۳۹، ۱۰۰ ، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۸
حسینعلی میرزا ۱۸۰
حسین فراهانی ۲۱۸،۲۱۹
حسین نجف (شیخ - ۱۷۴
حفص بن سلیمان ۳۵
حمد بن عتیق ۹۰

حمد بن محمد ۲۱۹
حیدرعلی خان ۱۶۹

خ

خاتون آبادی ۲۲۸
خضرعلیه‌السلام ۳۵
خلیل‌الرحمن ۶۷
خورشید پاشا ۱۹۱
خیزران

د

دارقطنی ۱۰۷،۱۰۸
داود ظاهری ۱۱۶
دحلان = زینی ۸۱،۲۲۹،۲۳۰
دوتی ۱۳۹
دویش = فیصل ۲۵۷

ذ

ذبیح الله منصوری ۱۴۴
ذهبی ۲۴
الراضی ۲۲،۲۳

ر

ربیعة پسرمانع ۱۴۹
رستم پاشا ۲۳۱
رشید رضا ۲۰۲
رضاقلیخان هدایت ۱۶۷، ۱۶۹
رفعت پاشا ۲۵۴

ز

زبیر بن‌العوام ۸۹
زخورعازارلبنانی ۱۹۵
زوید غلام ترکی ۱۸۹
زهراء علیهاالسلام ۲۱۹،۲۲۱
زیدبن‌الخطاب ۷۷،۸۹
زیدبن عبدالله بن محمد ۱۸۷
زین‌العابدین علیه‌السلام ۲۲۰
زین‌العابدین شیروانی ۱۳۴،۲۶۵
زینی‌دحلان = دحلان ۹۸،۱۲۸:۱۸۳-۱۸۵

س

سبکی ۴۱،۴۴،۴۵،۶۹
سپهر ۱۸۰،۱۸۱
سجاد ۲۱۸
سرآرتورماکماهون ۲۰۵
سرگلبرت کلویتون ۲۵۵
سعود بن عبدالعزیز ۸۹ ، ۱۲۴ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۵۴ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۶ ، ۱۸۱ ، ۱۸۷ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۲۵ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۸ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ،
سعودبن فیصل ۱۹۲
سعیدبن محمدالیعقوبی ۱۰۸
سلطان بن بجاد ۲۰۹،۲۴۹
سلطان سلیم عثمانی ۱۷۸،۱۸۷،۲۰۰
سلطان عبدالحمید ۲۰۲
سلطان محمود خان عثمانی ۲۱۸
سلطان مراد عثمانی ۲۳۵
سلیمان پاشا ۱۶۴،۱۶۹
سلیمان بن عبدالله ۱۸۴
سلیمان بن عبدالوهاب ۲۱،۸۶،۱۲۷،۱۲۸
سلیمان فائق بك ۷۹،۱۷۷
سلیمان بن محمد ۷۸
سمعانی ۲۲

سمهودی ۳۸، ۴۴، ۵۷، ۵۸، ۶۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲
سنوسی ۲۵۸
سیداحمد ۲۵۸
سیدالشهداء=حسین علیه‌السلام ۲۶۷
سیف‌الدین تنگیز ۳۴
سیف بن مالك ۱۸۰
سیوطی ۲۵۲

ش

شافعی ۶۰، ۸۳، ۱۱۸
شاه عباس ۵۰، ۵۱
شجرةالدر ۲۵۳
شرف‌الدین زواوی مالکی ۳۳
شریف برکات ۲۲۸
شریف حسین ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۱
شریف سرور ۱۵۲
شریف سنوسی ۱۰۲
شریف شحات ۲۱۴
شریف علی ۲۰۱
شریف عون ۲۰۱
شریف غالب ۸۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۷۹
شریف محمدبن عبدالله ۲۳۰
شریف مسعود ۸۱، ۱۵۲
شریف مکه ۸۱، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۸۳
شعرانی ۶۱
شوکانی ۲۷، ۲۵۹
شیخ خضر شلال ۱۷۴
شیخ کویت ۱۹۶، ۱۹۷
شیخ مفید ۴۷، ۵۲، ۵۳

ص

صادق خان دولوی قاجار ۱۸۰، ۱۸۱
صالح بن دخیل نجدی ۲۱
صالح بن عبدالمحسن ۱۹
صدیقه طاهره ۲۲۰
صلاح‌الدین مختار ۸۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۴۱، ۲۴۲

ط

طبرانی ۶۹، ۱۰۸

ع

عاملی=محسن امین ۲۲۳
عایشه ۳۷، ۴۴، ۱۰۹
عباس‌بن عبدالمطلب ۷۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱
عباس محمودالعقاد ۱۲۸
عباس میرزا نایب‌السلطنه ۱۶۹، ۱۷۰
عبدالله ۱۹۷
عبدالله بن ابراهیم غفاری ۱۰۷
عبدالله بن احمد بن حنبل ۴۴، ۴۵
عبدالله بن اسعد یافعی ۲۴
عبدالله بن بلهید ۲۱۵
عبدالله بن ثنیان ۱۹۲
عبدالله بن حسین ۲۰۸
عبدالله دملوجی ۲۲۳
عبدالله بن‌دینار ۵۷
عبدالله بن‌سراج ۲۰۷
عبدالله بن‌سعود ۱۲۵، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۳، ۱۸۴، ۲۲۴
عبدالله بن سویلم ۷۸

عبدالله بن شریف حسین ۲۰۹، ۲۱۱
عبدالله بن عبدالعزیز ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴
عبدالله بن علی بن الرشید ۱۹۰
عبدالله بن عمر ۹۹
عبدالله بن فیصل ۱۹۱، ۱۹۲
عبدالله قصیمی ۱۲۹
عبدالله بن محمد بن سعود ۱۷۱
عبدالله بن محمد بن عبداللطیف ۲۴۱، ۲۲۴
عبدالله بن محمد بن عقیل ۳۸
عبدالله بن محمد عکبری ۱۹
عبدالله مفتی قسطنطنیه ۲۳۱
عبدالجواد کلید دار ۱۶۲
عبدالحمید زهراوی ۲۰۳
عبدالحمید سلطان عثمانی ۱۹۴
عبدالرحمن بن سعود ۱۴۹، ۱۹۶، ۲۰۹
عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی ۱۹۳، ۱۹۴
عبدالصمد همدانی حائری ۱۶۲
عبدالعزیز حصینی ۸۱
عبدالعزیز الرشید ۱۹۵، ۱۹۶
عبدالعزیز بن عبدالرحمن = ابن سعود ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۶۷
عبدالعزیز برادر شریف غالب ۱۵۳
عبدالقادر شیبی ۲۱۲
عبدالقادر گیلانی ۸۹، ۹۱
عبدالکریم ریفی ۹۲۲
عبداللطیف ششتری ۷۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۶۷،
عبدالمعین بن مانع ۱۵۷
عبدالمعین بن ساعد ۱۵۴، ۱۵۶
عبدالملک بن مروان ۳۸
عبدالوهاب بن سلیمان ۲۰، ۷۵، ۸۶، ۱۲۷
عتاب بن اسید ۱۹۹
عثمان بن ابی طلحة ۲۱۲
عثمان بن بشر نجدی ۱۶۱
عثمان بن حمد بن معمر ۷۷، ۷۸
عثمان بن حنیف ۶۹
عثمان بن عفان ۶۹، ۲۱۶
عثمان بن مظعون ۱۰۵
عثمان بن معمر ۷۹، ۸۰
عرعر بن خالدی ۱۵۰
عزالدین بن مسلم ۳۴
عزی ۶۲، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴
عزیزی ۱۰۶
عقیل بن ابیطالب ۱۰۴
علامه حلی ۳۴
علی علیه السلام ۴۵، ۱۰۳، ۱۷۳، ۱۷۴
علی حسنی براقی ۱۷۳
علی بن الحسین علیه السلام ۱۰۴
علی بن حسین بن محمد بن عبدالوهاب ۱۸۷
علی بن شریف حسین ۲۰۵
علی بن محمد شوکانی ۲۵۹
علی بن موسی الرضا ۳۹، ۵۰
علی نقی هندی ۱۲۹
عمر آقا ۱۶۴
عمر بن الخطاب ۶۹، ۷۰، ۷۷
عمر بن عبدالعزیز ۳۷، ۳۸

عیسی بن مریم ۱۳۲

غ

غازان خان مغول ۲۶

ف

فاسی ۳۸،۳۷
فاطمة علیها سلام ۱۰۴،۴۵،۳۹
فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام ۳۹
فتحعلیشاه ۸۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۶۵
فخری پاشا ۲۰۶
فرهاد میرزا ۲۱۹
فرید ظفری ۷۸
فریق پاشا ۱۹۳
فیصل بن ترکی ۱۵۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۴۰
فیصل بن حسین ۲۰۵، ۲۰۸
فیصل الدویش ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۶

ق

قاضی حنبلیان ۳۴
قدوری ۶۰

ك

کافوراخشیدی ۲۰۰
کرکوکلی ۱۷۱، ۱۷۲
کنسول انگلستان ۲۱۴
کولونل لودنس ۲۰۵

ل

لات ۶۲، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴
لردکیچنر انگلیسی ۲۰۴
لوتروپ ستودارد امریکائی ۷۶، ۱۲۵، ۱۲۶
لونکریك ۱۶۳

م

مالك بن انس ۴۹، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۸۳، ۱۱۸، ۲۱۶
مانع عنیزی ۱۴۹
مبارك ابن‌الصباح ۱۹۳، ۱۹۶
المتوکل علی‌الله ۲۰۴
مجدالملك بلاسانی (براوستانی) ۲۲۱
محسن امین = امین ۸۹، ۹۹، ۱۲۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۵۲
محمد آل رشید ۱۹۰
محمد ابوزهره ۲۵، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵
محمد تقی سپهر ۱۶۸
محمد ثابت ۵۰، ۵۱
محمد جواد عاملی ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵
محمد بن حسن حرعاملی ۲۲۸
محمد حسن قزوینی ۱۲۹
محمد حسین = علامهٔ کاشف الغطا ۱۲۹
محمد خان قاجار ۲۶۵
محمد خنیزی ۱۲۹
محمد بن داود همدانی ۱۲۹
محمد راوندی ۵۰
محمد رشید رضا ۲۶۰
محمدبن سعود ۲۸، ۷۸، ۷۹، ۷۰، ۸۳، ۱۴۵، ۱۴۹-۱۵۲، ۲۶۴
محمد بن بوصیری ۱۱۱
محمد بن سلیمان‌کردی ۱۲۹
محمد بن سیف ۱۸۰
محمد الصباح ۱۹۴
محمد بن عبدالله بن‌الحسین السامری ۵۷
محمد بن عبدالله الرشید ۱۹۴

محمد بن عبدالله صلی‌الله علیه وآله ۹۶،۶۹
۱۹۳،۹۷،۹۶،۹۳
محمد بن عبدالرحمن ۱۹۷
محمد بن عبدالعزیز ۲۱۴
محمدبن عبدالوهاب۱۹،۲۱،۲۴،۲۵،۲۸
۷۳،۱۰۲،۱۱۰،۱۱۱،۱۱۳،۱۱۷
۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹،
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۲
۱۵۷، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۴۴،
۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳،۲۶۵،
۲۶۷
محمد عبده ۲۵۹،۲۶۰
محمد بن علی (امام محمد باقر) ۱۰۴،۲۱۸
۲۲۰
محمد علی پاشا ۱۴۹،۱۶۹،۱۸۰،۱۷۸
۱۷۹،۱۸۱،۱۹۳،۲۱۷
محمد بن فیصل ۱۹۱،۱۹۲
محمد مجموعی ۵۷،۷۶
محمد بن مشاری‌بن معمر۱۸۷،۱۸۸
محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی ۲۲۸
محمد میرزا قاضی مکه ۲۲۸
محمود افغان ۲۳۳
محمود رحباوی ۱۷۶
محمود شکری‌آلوسی = آلوسی ۲۰
مدحت پاشا ۱۹۴
مروان بن‌الحکم ۴۴
مسعودی ۱۰۴،۲۲۱
مسلم‌بن‌الحجاج ۱۰۹
مسیلمه کذاب ۷۷
مشاری بن عبدالرحمن بن سعود ۱۸۹
مصطفی کمال ۲۰۸
مطری ۲۲۶
مطلب بن عبدالله ٤٤
المعزلدین‌الله فاطمی ۲۰۰
مغنیة ۶۶،۹۲،۲۵۲
ملا سلیمان کردی ۱۹۱
ملا عثمان ۱۷۱
ملك جلیل ۲۵۳
ملك سعود ٤۲
ملك صالح ۲۵۳
ملك علی ۲۰۱،۲۱۰،۲۱۳،۲۱٤
ملك فیصل ۲۰۷
ملك ناصر ۳۳،۳٤
منات ۶۳
منذری۱۰۹
منصور بن عمار ۶۷
منصور قلاوون صالحی ٤۲
منصور مستنصر بالله ۲۲۲
موسی حسینی ۲۳۸
موسی بن ربیعة ۱۴۹
موسی بن عمران ۳۵،۱۳۲
موضی دختر ابی حطان ۷۸
مهدی ملاکتاب ۱۷٤
میرزا عبدالرحیم ۲۳٤
میرعالم دکنی ۲۶۵

ن

نادرشاه افشار ۲۳۱،۲۳۵،۲۳۶

نافع غلام عبدالله بن عمر ۲۶۳
نایب الصدرشیرازی ۲۲۰
نجم الدین حجی ۴۲
نسائی ۶۹
نظام الملك ۴۹
نوح علیه السلام ۹۶
نیبهردانمارکی ۹۰

و

والی دمشق ۱۷۸
ولید بن عبدالملك ۳۷، ۱۰۳
وهیب بك ۲۰۴

ه

هارون الرشید ۴۰، ۱۰۳
هاملتون مستر ۲۲۴

ی

یاقوت حموی ۱۳۸
یحیی بن زکریا ۱۰۰

۲ ـ نام شهر ها و جای ها

آ

آرامکو ۲۲۴
آسیای صغیر ۲۵۳
آلمان

ا

اتریش ۱۷۸
احسا ۵۷، ۷۸، ۹۱، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷
احقاف ۱۳۷
اداره گمرك حجاز ۱۲۲
اداره معارف ۱۱۹
اردن ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱
اروپا ۱۳۹، ۱۴۴، ۲۶۰
اسکندریه ۱۴۵
اسلامبول ۷۶، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۵۳
اصفهان ۵۹، ۷۵، ۷۶، ۱۳۲، ۲۳۳
افغانستان ۲۲۲
انگلیس ـ انگلستان ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۵۵، ۲۵۶ـ۲۵۷
ایران ۲۸، ۵۰ـ۵۲، ۵۹، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۳، ۲۶۶

ب

باب جبرئیل ۲۱۹، ۲۲۰
باب الصفاء ۲۲۳
باب المخیم ۱۶۳
باب النصر ۱۸۶
بادیه عتیبه ۱۹۴

بحره ۲۱۴
بحرین ۱۸۰، ۱۹۳
بخارا ۱۵۵
براوستان ۲۲۱
بریتانیا ۱۹۸
بریده ۱۳۷
بصره ۷۴، ۷۶، ۱۳۳
بصیه ۲۵۵
بغداد ۱۹، ۲۲، ۵۰، ۶۷، ۷۶، ۱۶۴
۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۳
۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۳۵
بقعه پیغمبر ۱۸۳
بقیع ۶۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۳۰، ۲۲۰
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲
بلاد ترك ۲۰۲
بلاد عرب ۲۰۵
بمبئی ۱۳۱
بندر جده ۱۵۴
بندر عقبه ۲۰۹، ۲۱۱
بدر عقیر ۱۹۳
بندر ینبع ۱۷۹، ۲۱۱
بولاق ۱۸۶
بیت الله‌الحرام ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸
بیت‌المقدس ۴۷، ۲۱۱
بیروت ۱۴۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۲
بیت الاحزان ۲۱۹

پ

پاریس ۲۰۳
پاکستان ۲۲۲
پنجاب ۱۴۸، ۲۵۸

ت

تبریز ۱۷۰
ترکیه ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۴
تونس ۲۲۲
تهران ۵۹
تهامه ۱۶۱، ۱۶۶

ج

جامع غوری ۱۸۶
جبل شمر ۱۹۰
جلیله ۱۴۱
جده ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۹
۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۰
۲۳۵، ۲۵۵
الجزائر ۲۵۸
جزیره سالانیك ۱۸۰
جزیرةالعرب ۹۷، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۵۴
۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۶

چ

چاه زمزم ۱۵۷

ح

حائر ۱۵۱
حائل ۱۹۰
حبوب ۱۶۶
حجاز ۶۷، ۹۱، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۲ ،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹
۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۷
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۹
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹
۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۴
۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲
۲۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴

حجره عایشه ۳۷
حران ۲۵
حریمله ۷۵،۷۷،۱۹۴
حش‌کوکب ۲۱۸
حلب ۲۰۲
حماة ۲۰۲
حمص ۲۰۳
حناکیة ۱۸۲

خ

خانه فاطمه ۴۰
خانه‌کعبه ۱۵۷
خبراء ۱۸۲
خراسان ۹۵
خرج ۱۵۱
خزانه حرم امیرالمؤمنین ۲۶۶
خزانه علوی ۱۷۳
خزانه‌کربلا ۲۶۶
خزانه موسی بن جعفر۱۷۳
خلیج فارس ۱۵۲،۱۹۳،۱۹۶
خیبر ۱۱۳

د

دارالحرب ۲۳۲
دانشگاه تهران ۲۳۷
دانشگاه قاهره ۲۶۱
درعیه ۷۸–۸۰،۸۲،۸۶،۱۳۱،۱۳۷
۱۴۱،۱۴۹،۱۵۰،۱۷۰،۱۸۰
۱۸۲،۱۸۵،۱۸۸،۲۶۷
دکن ۲۶۵
دمشق ۲۶،۲۷،۳۳،۸۵،۸۶،۲۰۲
۲۱۷،۲۲۲،۲۳۱
دریای سرخ ۱۷۹

ر

رأس الخیمه ۱۸۸
رجله ۱۸۲
رحبه ۱۷۱،۱۷۵،۱۷۶
رس۱۸۲
روم ۲۳۲،۲۵۳
ریاض ۸۳، ۱۳۷، ۱۴۹،۱۵۱،۱۸۹
۱۹۰،۱۹۷،۲۰۹،۲۱۲،۲۳۸،
۲۴۹،۲۵۵،۲۵۷
رینه ۱۶۶

ز

زبیر ۷۵
زلفی۱۳۷
زنگبار ۲۵۸

س

سدوس ۱۳۹
سدیر ۱۳۷،۱۹۷
سمرقند۹۱
سودیه ۱۲۴،۲۰۲،۲۵۱

ش

شام ۲۵،۲۸،۴۲،۴۵،۷۴،۷۵،۱۳۷
۱۷۰،۱۷۷،۱۸۱،۱۸۵،۲۵۲،
۲۵۴
شبه جزیره عربستان ۱۱۹،۱۴۱،۱۴۸
۲۰۵،۲۵۵
شرق اردن ۲۰۸،۲۲۲،۲۴۲،۲۴۵
۲۴۹
شقراء ۱۳۷،۱۸۲
شوشتر ۲۵۴
شیراز ۵۹

ص

صفا ۲۳۹

صنعا ۲۵۹

ط

طایف ۱۵٤، ۱۶۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۷، ۳۲۸

طوس ۵۰

ع

عارض ۸۶، ۱۳۷، ۱۳۹

عدن ۲۱۴

عراق ۲۵، ۹۱، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷

عراق عجم ۲۶۷

عربستان ۱۴۳

عرفات ۲۱۲، ۲۵۴

عشیر ۱۳۷، ۱۹۰، ۲۰۲

عکبری ۱۹

عماریه موصل ۱۷۰، ۱۷۱

عمان ۱۳۳، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۱

عنیزه ۱۸۲

عیینه ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۶۷

غ

غریمیل ۹۱

ف

فارس ۱۸۰

فرانسه ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۶۰

فصول ۹۱

فیروزآباد فارس ۵۲

ق

قاهره ۲۶، ۳۳، ۴۹، ۸۶، ۱۸۵، ۱۸۷

قبرابوبکر ۳۸

قبر ام‌حبیبه ۱۰۴

قبرپیغمبر ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۹

قبرحسن بن علی ۲۲۲

قبرحواء ۲۱۵

قبرخدیجه ۱۰۲

قبرخلیل الله ۴۷

قبر زیدبن الخطاب ۱۴۱

قبر عباس ۲۲۲

قبر عمر ۳۸

قبر فاطمه ۴۰، ۲۱۸

قبر نفیسه ۶۷

قبرس ۲۱۱

قبرستان بقیع ۵۵

قبرستان معلی ۱۵۶

قبورائمه بقیع ۲۲۱

قبور بقیع ۵۳

قبور شهدای احد ۵۳

قبه‌ابوطالب ۲۱۵

قبه خدیجه ام‌المؤمنین ۲۱۵

قبه عبدالمطلب ۲۱۵

قسطنطنیه ۱۷۷

قصر بسام ۱۵۳

قصر قراره ۱۷۹

قصیم ۱۳۷، ۱۹۱، ۱۹۷

قطر ۱۸۷، ۱۹۴

قطیف ۱۳۳، ۱۳۷، ۱٤۹، ۱۵۲، ۱۹۸

۲۴۹، ۲۵۱
قلعةالجبل ۲۶
قم ۵۹، ۷۶، ۲۲۱، ۲۵۳

ك

کاظمین ۲۶۵، ۲۶۶
کربلا ۷، ۱۳، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۰
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۶۵، ۲۶۶
کردستان ۷۶
کرمانشاهان ۲۳۲
کشور سعودی ۲۸، ۱۱۹، ۲۲۳، ۲۲۷
۲۴۸، ۲۵۲
کعبه ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۹
۲۵۳، ۲۵۴
کندره ۲۱۴
کوت حصار ۱۹۴
کوه شمر ۱۹۱
کوه طور ۴۷
کویت ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۴۵، ۱۹۶
۲۲۶، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۷

گ

گنبد خدیجه ۱۵۶
گنبد عبدالله بن عباس ۲۱۵

ل

لحسا ۱۳۳، ۱۵۱
لندن ۱۹۵، ۲۴۸

م

ماوراء النهر ۲۳۴
مجموعه ۷۶
مدینه ۱۸، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۵۷
۷۴، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۵۸
۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۰۵
۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۴
مرقد پیغمبر ۴۰
مرقد علی بن موسی‌الرضا ۶۵
مرقد مطهر امام حسین ۵۹
مروه ۲۳۹
مزار حمزه ۲۱۵
مزدلفه ۲۵۴
مسجد ابی رشد ۲۵۰
مسجد ابی‌بن‌کعب ۲۲۰
مسجد اقصی ۴۶
مسجد پیغمبر = مسجدالنبی ۵۳، ۷۰
مسجد جامع اموی ۲۳۱
مسجدالحرام ۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۱
۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۹
۲۵۰، ۲۵۴
مسجد حمزه ۲۵۰
مسجد درعیه ۱۷۰
مسجد النبی ۱۵۵، ۲۳۹
مسجد یوسف ۶۳
مسقط ۱۸۰
مشعرالحرام ۲۵۴
مشهد ۵۰، ۵۲، ۵۹
مشهدحسین ۸۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵
مشهد علی ۸۹
مشهد محمد جواد ۸۹
مشهد موسی‌الکاظم ۸۹

مصر ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۵۷
۶۳، ۶۷، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۶۹
۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۰٤، ۲۱۷
۲۲۰، ۲۲۲، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹
مغرب ۱۷۸، ۱۸۱
مقبره ابی طالب ۱۵۶
مقبره شهدای احد ۲۱۵
مقبرةالمعلا ۱۵۶
مکه ۵۱، ۶۳، ۸۱، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱
۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۷۷
۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۳
۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴
۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۸
۲۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷
المملکة العربیةالسعودیه ۲۲۵
منفوحه ۱۴۱، ۱۸۹
موزه بریتانیا ۸۵
موزه توپ قاپی ۲۰۴

ن

نجد ۱۹، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۶
۸۹، ۹۱، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۱
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۱
۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹٤
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۳
۲۱۴، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۹
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸
۲۶۰
نجران ۱۵۰، ۱۵۱
نجف ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۹
۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲
۱۷۳، ۱۷۶، ۲۶۶، ۲۶۷
نیشابور ۵۲

و

وادی دواسر ۱۶۶
وادی السیل ۱۵۴
وشم ۱۳۷، ۱۹۷

ه

هجر ۲۴۴
هفوف ۱۹۳
هلند ۲۲۴
همدان ۷۶
هند ۲۲، ۷۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۹۶، ۲۲۲
۲۵۸

ی

یزد ۲۵۳، ۲۵۶
یمامه ۷۷، ۱۳۷
یمن ۹۱، ۱۳۹، ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۸
۲۵۲، ۲۵۹
ینبع ۲۱۶
یونان ۲۶۱

۳ـ نام تیره ها و مذهب ها

آ

آل ابی طالب ۲۰۰
آل بعیج ۱۶۵
آل پیغمبر ۱۱۵
آل جشعم ۱۶۵
آل خلیفه ۱۹۳
آل رشید ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۴۲
آل سعود ۳۱، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۲
آل شمر ۱۹۳
آل‌شیخ‌محمد ۱۸۴، ۱۸۷
آل عثمان ۱۷۸
آل علی ۳۹، ۱۹۰
آل قتاده ۲۰۰
آل کثیر ۷۸
آل محمد ۱۱۴
آل مره ۱۹۲
آل مکرمی ۱۵۱
آل یزید ۱۴۹

ا

اسلام ۵۳، ۵۶، ۶۷، ۸۲، ۹۷، ۹۸، ۱۲۴، ۱۴۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۳
اسماعیلیة ۴۹
اشراف مکه ۱۵۱
اصحاب بربهاری ۲۲، ۲۳
اعراب عنیزه ۱۶۶، ۱۷۵
افاغنه ۲۳۱
انصار ۶۸
اولادشیبه ۲۱۳
اهل بیت ۱۱۴، ۲۵۱، ۲۶۷
اهل تسنن ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۴۶، ۷۹، ۱۱۷، ۱۲۸، ۲۱۹، ۲۵۱
اهل سنت ۲۵۱
اهل شام ۶۷
اهل شرك ۶۲
اهل علم حدیث ۵۵
ایرانیان ۵۰
ائمه بقیع ۲۲۰، ۲۲۱

ب

بنی خالد ۱۵۱
بنی‌سلمه ۱۰۰
بنی عباس ۲۱۸
بنی عبدالدار ۲۱۲، ۲۱۳
بنی عتبه ۱۳۳
بنی مره ۱۹۴

ت

تابعین ۶۸
تبابعه ۱۳۹
ترك ۲۰۴، ۲۰۶
ترکمان ۱۸۱

ج

جمعیة الاخوان ۱۳۷، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۷

جمعیت عهد ۲۰۲
جمعیت قحطانی ۲۰۲
جمعیت لامرکزیه ۲۰۲،۲۰۳

ح

حزب وطنی ۲۱۰
حکومت سعودی ۲۵۵
حکومت عثمانی ۱۹۵،۲۳۱
حنابله ۲۳
حنبلی = مذهب حنبلی ۱۱۵
حنبلیان ۲۲
حمیان ۷۷
حمیری‌ها ۱۳۹

خ

خاندان سعود ۱۳۷،۱۴۹،۱۷۸
خزاعل ۱۶۰،۱۶۵،۱۶۹،۱۷۲
خلفای بنی امیه ۱۴۴
خلفای راشدین ۱۲۰
خلفای بنی عباسی ۱۴۳
خواجگان حرم ۱۸۳
خوارج ۲۶۴

د

دولت اتحاد جماهیرشوروی ۲۲٤
دولت انگلیس ۱۹۵،۲۰٤، ۲۰۷، ۲۱۱
۲۵۵
دولت ایران ۲۱۷
دولت بریتانیا ۲۰۵
دولت سعودی ۲۲۴
دولت عثمانی ۱۹۸

ر

رافضیان ٤۷،۴۹،۶۲،۲۵۱،۲۵۲

ز

زیدیه ۱۱۵

س

سلفیه ۱۹،۴۵
سلفیون ۲۶۱؛۲۶۳
سلجوقیان ۴۹،۵۰
سنی ۸۹

ش

شیعه ۲۸،۴۷،٤۹، ۵۰،۵۳،۵۸،۵۹
۶۳،۶۶،۸۹،۱۱۵، ۱۱۸،۱۵۹
۱۶۰،۱۶۲، ۱۷۰، ۲۱۹، ۲۲۸
۲۲۹،۲۳۰، ۲۳۱،۲۳۴ ، ۲۳۷
۲۴۹،۲۶۶
شیعیان ۲۵۱
شیعه آل محمد ۲۳
شیعیان اهل‌بیت ۲۲
شرفای مکه ۱۴۳،۲۰۰
شعرا ۱۵۳
شمر ۱۵۳

ص

صوفیه ۷۲
صفویه ۲۲۷،۲۳۱،۲۳۵،۲۳۷
صفیر ۱۹۵

ظ

ظاهریه ۱۱۶

ع

عجمان ۱۹۳،۱۹۴،۱۹۵،۱۹۹
عرب ۵۱،۹۴،۱۲۴،۱۲۶، ۱۴۵،۲۰۲
۲۶۱

عشائر عراق ۱۷۴، ۲۴۹
عشائر نجد ۱۵۴
عشیره مقرن ۱۴۹
علمای نجد ۱۱۷، ۱۱۸
علمای وهابی ۱۱۹
عنیزه ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۱

ف

فدائیان اسماعیلیه ۴۹
فلاسفه ۷۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۶۰، ۲۶۱

ق

قاجاریه ۷۵، ۲۳۴، ۲۶۶
قبائل نجد ۱۴۸

م

متکلمان ۷۲، ۱۱۷
مذاهب اربعه ۵۸، ۷۰، ۱۱۶، ۱۲۲
مذهب تشیع ۱۲۷
مذهب حنبلی ۲۰، ۲۴، ۲۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۴۱، ۲۶۱
مذهب شافعی ۶۱
مذهب شیعه ۲۰، ۱۲۷
مذهب وهابی ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۷۴، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۶۲
مرجئه ۳۳
مسلمانان ۲۳، ۲۴، ۲۵
مسیحیان ۱۸۵
مشرکین ۶۲
مطیر ۱۵۳
معتزله ۲۶۱
مغولان ۲۵، ۲۶
منتفق ۱۹۵
مهاجرین ۶۸

ن

نصاری ۱۳۲

و

وهابیان ۱۹-۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۴۴، ۵۷، ۶۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵-۱۸۷، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۷

ی

یهود ۱۳۲

۴ ـ نام کتابها و نوشته ها

ا

احسن‌التواریخ ۲۵۴
ازهاق الباطل ۱۲۹
الاسلام فی‌القرن العشرین ۱۲۸
اعلام الموقعین ۴۶، ۶۰
اعیان الشیعه ۱۲۹
الاکلیل ۱۱۶
امروزجهان اسلام ۷۶
انساب سمعانی ۱۹
البحرالمحیط ۳۳

البداية والنهايه ۲۴
بدايع الزهور ۱۸۷، ۲۵۵
البدر الطالع ۲۷، ۲۵۹
البراهين الجليله ۱۲۹

ب

بستان السياحه ۱۳۴

ت

تاريخ ابن بشر نجدى ۸۰
تاريخ بغداد ۷۹، ۱۷۷
تاريخ رضى ۲۳۰
تاريخ شاهنشاهى عضدالدوله ۱۴۳
تاريخ عصامى ۲۲۹
تاريخ كربلا ۱۶۲، ۱۶۵
تاريخ مذهبى قم ۵۹، ۲۵۳
تاريخ مكه ۱۲۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۲ ، ۱۵۶
۱۵۷، ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
۲۳۴، ۲۳۵
تاريخ المملكة العربية السعودية ۹۰، ۹۱
۱۱۶، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸،
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۷ ،
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۲۴
۲۳۸، ۲۴۲
تاريخ نجد ۲۱، ۸۴، ۸۹، ۹۵، ۱۱۰
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲
۱۲۵، ۱۳۷، ۱۳۹
تجارب الامم ۲۲، ۲۵۴
تحفه ابن عساكر ۴۴
تحفة الحرمين ۲۲۰
تحفة العالم ۷۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴
۱۶۷
تذكرة الحفاظ ۲۴
تذكره شاه تهماسب ۲۳۲
تطهير الاعتقاد ۹۲
تنزيل السكينة على قناديل المدينة ۴۱
التوحيد (كتاب) ۹۳، ۱۱۳

ث

ثلاث رسائل ۹۵، ۹۶، ۹۷

الثورة العربية الكبرى ۲۰۵

ج

جامع الصغير ۱۰۹
جزيرة العرب فى القرن العشرين
۲۸، ۷۳، ۸۲، ۸۵، ۹۰، ۹۱،
۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱
۱۵۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷
الجواب الباهر ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۷،
۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۱
جولة فى ربوع شرق الادنى ۵۱
جوهر المنظم ۲۴

ح

حاضر العالم الاسلامى ۱۲۶
حدائق السياحة ۲۶۵، ۲۶۶
حديقة الزوراء ۲۳۲

خ

خلاصة الاثر ۲۲۷، ۲۲۸
خلاصة الكلام ۹۹، ۱۲۲

د

دائرة المعارف اسلامى ۸۵، ۸۶،
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۸
دائرة المعارف فريد وجدى ۲۱
دراسات اسلاميه ۸۴
درة المفيدة ۲۴
درر الفوائد ۲۵۲
الدعوة الاسلامية ۱۲۹
دوحة الوزراء ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹،
۱۷۱، ۱۷۲

ذ

ذیل تحفة العالم ۱۶۷

ذیل التحفة ۱۳۱، ۱۳۳

ر

رحلة ابن بطوطة ۴۶

رحلة ابن جبیر ۴۰

الردعلی الاخنائی ۲۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۵، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۱۱۰

رسائل ابن تیمیة ۸۵

رسائل علیه ۹۲، ۹۳

رسالة العقیدة الحموية ۳۲، ۹۵

رسالة عقیدة الفرقة الناجیة ۱۵۱، ۲۴۴

رسالة العقیدة الواسطیة ۲۵

روضات الجنات ۱۶۲

روضة الصفای ناصری ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۷۰

رفع الملام عن الائمة الاعلام ۱۱۷

روزنامه ام القری ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۳، ۲۲۶

ز

زعماء الاصلاح ۲۱، ۷۶، ۸۵، ۱۲۷

س

سفرنامه میرزا ابوطالب ۱۶۵

سنن ابی داود ۴۳، ۵۷، ۱۰۹

السیاسة الشرعیة ۲۱۳

سیرتنا وسنتنا ۲۵۱

ش

شرح جامع صغیر ۱۰۶

شفاء السقام ۲۴

شفاء الغرام ۳۷، ۵۷

ص

صحیح بخاری ۹۴

صحیح مسلم ۳۷، ۵۷

صحیفهٔ سجادیه ۶۶

صدف ۱۷۴

الصراع بین الوثنیة والاسلام ۱۲۹

الصواعق الالهیة فی الرد علی الوهابیة ۱۲۷، ۱۲۸

ط

طبقات الفقهاء شیرازی ۱۱۶

ع

عجائب الاثار ۱۸۵

عقیدة الفرقة الناجیة ۹۶

العقیدة الواسطیة ۳۴

عمدة الاخبار ۱۰۵، ۱۰۹

عنوان المجد فی تاریخ نجد ۱۶۱، ۱۹۱

غ

الغدیر ۲۴، ۴۹، ۵۸، ۱۲۹، ۲۵۱

غرائب الاثر ۱۷۲

ف

فتاوی الکبری ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۵۳، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶

فتح المجید ۹۳، ۱۱۳

الفتوحات الاسلامیة ۹۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۴، ۱۸۵

فوات الوفیات ۲۴، ۲۷، ۴۹

ق

قرآن ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۶۱، ۷۱، ۷۶، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۸۳، ۲۶۱، ۲۶۳

ک

الکامل فی التاریخ ۲۳، ۲۲۱

کشف الارتیاب ۶۱، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲،

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۷،
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۵۲
کشف الشبهات ۸۴، ۸۹، ۹۲، ۹۵،
۹۸، ۱۵۷
کشف الغطاء ۱۷۳
کشف النقاب عن عقائد ابن‌عبدالوهاب
۱۲۹
کنز المدفون ۲۵۲

ل

اللمعات الفریدة فی المسائل المفیده
۱۲۹

م

ماضی النجف وحاضرها ۱۷۱، ۱۷۲
۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶
مجلة البلاد السعودیة ۲۳۹، ۲۴۸
مجلة المقتطف ۲۱
مجلة المنار ۲۶۰
مجموعة التوحید ۱۰۹، ۱۱۳
مجموعةالرسائل ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۷
۶۹، ۱۱۴
المختارمن تاریخ‌الجبرتی ۱۲۰، ۱۵۸
۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷
مختصر سیرة الرسول ۹۶
المذاهب الاسلامیة ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵
مرآت الجنان ۲۴
مرآت الحرمین ۲۲۱، ۲۵۳، ۲۵۴
مروج الذهب ۱۰۴، ۲۲۱
مسائل الجاهلیة ۱۰۳
مسند ابی شیبه ۴۸
مسند احمد ۴۷، ۵۶، ۱۰۹
المستوعب ۵۷
معجم البلدان ۱۳۸
مفاکهة الخلان ۲۳۱
مفتاح الکرامة ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷،
۱۷۴، ۱۷۵
مقالات الاسلامیین ۳۳
المقالة المرضیة ۲۵
المملکة العربیة السعودیة ۲۱۰
المنتظم ابن جوزی ۱۹
منتظم ناصری ۱۳۵، ۱۶۹
منتقی الاخبار ۲۵۹
منشور سلطان عبد العزیز ۹۲
مناسك حج المشاهد ۵۳
منهاج الاستقامة فی اثبات الامامة ۳۲
منهاج السنة ۳۲، ۳۴
منهج الرشاد ۱۲۹
موطأ ۵۷

ن

ناسخ التواریخ ۷۵، ۷۶، ۱۳۵، ۱۶۹
۱۸۰، ۲۳۶
نامهٔ دانشوران ۲۵
نجد الحدیث ۱۹۲
نیل الاوطار ۲۵۹
وفاء الوفاء ۳۸، ۴۵، ۵۸، ۷۰، ۱۰۴،
۱۰۷، ۱۰۸، ۲۲۱، ۲۲۲

و

وقایع السنین ۲۲۸

ه

هدایة السبیل ۲۱۹، ۲۲۰
هدیة السنیة ۹۹، ۱۲۳
هدیه طیبه ۸۹، ۱۰۲
هذی هی الوهابیة ۹۲، ۹۶، ۱۱۸،
۱۲۹

ی

یقظة العرب ۱۷۸، ۲۱۰